

زمینه تکامل اجتماعی

«چاپ پنجم»

د. ک. متروپولسکی
ی. ا. زوبریتسکی
و. ل. کرووف

مؤلفان

ترجمه: پرویز بابائی

متن کامل با تجدید نظر

□ جامعه اشتراکی آغازین

□ جامعه برده‌داری

□ جامعه فئودالی

□ جامعه سرمایه‌داری

زمينه تڪامل اجتماعي

د. ڪ. ميخروپولسڪي
ي. ا. زوبريسڪي
و. ل. ڪروف

مؤلفان

ترجمه پرويز بابائي



تهران - خیابان انقلاب روپروی دانشگاه
شماره ۱۶۲۲ تلفن ۶۴۱۶۲۵

- زمينهٔ تكامل اجتماعي
- چاپ پنجم ۱۳۵۸
- حق تجديد چاپ مخصوص مركز نشر سپهر

فهرست مطالب

I

فصل اول - تشکیل جامعه بشری

- ۹ منشاء انسان
۱۱ نقش کار در پیدایش انسان
۱۳ اندیشه ورزی و سخن گوئی

فصل دوم - تولید مادی

- ۱۵ نقش تولید ارزش‌های مادی در تکامل جامعه
۱۸ تولید ارزشهای مادی

فصل سوم - تحول تدریجی انسان و پیدایش نظام اشتراکی آغازین

- ۲۱ نیروهای مولد در تشکیل جامعه بشری
۲۵ تحول تدریجی انسان کنونی
۲۷ مناسبات تولید

فصل چهارم - مرحله تکامل نظام اشتراکی آغازین

- ۳۳ درجه تکامل نیروهای مولد
۳۷ مناسبات تولید

فصل پنجم - زوال نظام اشتراکی آغازین

- ۴۳ نیروهای مولد در عصر مفرغ و آمان
۴۶ تغییرات در مناسبات تولید
۵۰ بحران در مناسبات تولید

فصل ششم - نظام‌های برده‌داری آسیا و افریقا

- ۵۸ برده داری قبیله‌ای و پدر سالاری
۵۹ پیدایش دولت
۶۲ مناسبات تولید در دولت برده دار

۶۶	نیروهای مولد در دولت‌های باستانی آسیا و افریقا
۶۹	ستیزه‌طبقاتی
۷۱	ایدئولوژی و فرهنگ نظام‌های برده داری باستان
۷۵	دولت‌های برده دار آسیا و افریقا
۸۱	فصل هفتم - دولت‌های برده‌دار امریکا
	فصل هشتم - نظام برده‌داری یونان باستان
۸۹	روابط اقتصادی و اجتماعی . اشکال سیاسی
۱۰۵	ایدئولوژی و فرهنگ
	فصل نهم - نظام برده داری رم باستان
۱۱۷	تشکیل نظام برده داری و دولت
۱۲۱	ظهور نظام برده داری
۱۲۴	سقوط دولت برده دار روم
۱۲۸	ایدئولوژی و فرهنگ
	فصل دهم - دوره متقدم قرون وسطی
۱۳۷	تکامل عناصر فئودالی در نظام برده داری
۱۳۹	روابط فئودالی در اروپای غربی
۱۵۲	روابط فئودالی در اروپای شرقی
۱۵۵	ویژگیهای روابط فئودالی در آسیا و افریقا
	فصل یازدهم - مرحله تکامل فئودالیسم
۱۶۵	رشد پیشه‌ها و بازرگانی
۱۷۶	روابط پول - کالائی و روستا . تبدیل شکل بهره مالکانه
۱۸۲	سیاست طبقه حاکم و اشکال دولتی جدید
۱۸۳	دولت متمرکز روسیه
۱۸۹	تکامل فئودالیسم در آسیا و افریقا
۱۹۷	کوچ نشینی نظامی (جنگهای صایبی)
۲۰۱	ایدئولوژی و فرهنگ جامعه فئودالی
۲۰۵	مبارزه ضد فئودالی خلق‌ها

فصل دوازدهم - انحطاط فئودالیسم و ظهور روابط سرمایه‌داری

- ۲۱۳ تغییرات اقتصادی
۲۲۱ روابط اجتماعی و سیاسی
۲۲۳ تغییرات فکری
۲۲۷ انقلاب بورژوازی هلند در قرن شانزدهم

II

مقدمه - مشخصات اصلی شیوه سرمایه‌داری تولید

- ۲۳۳ روابط تولید در جامعه سرمایه‌داری
۲۳۷ گوهر استثمار سرمایه‌داری
۲۴۴ ترکیب طبقاتی سرمایه‌داری
۲۴۷ تضادهای جامعه سرمایه‌داری

فصل اول - انقلاب بورژوازی انگلیس و فرانسه

- ۲۵۹ گسترش انقلاب

فصل دوم - تحکیم و گسترش سرمایه‌داری

- ۲۷۱ انقلاب صنعتی
۲۷۸ دو راه پیشرفت سرمایه‌داری در کشاورزی

فصل سوم - پیشرفت سرمایه‌داری در ایالات متحد آمریکا

- ۲۸۱ جنگ استقلال مستعمرات امریکائی انگلیس
۲۸۸ جنگ داخلی ۱۸۶۱-۶۵ آمریکا

فصل چهارم - تکامل سرمایه‌داری در روسیه

۲۹۷

فصل پنجم - جنبش طبقه کارگر در قرن نوزدهم

- ۳۱۵ نشاء سوسیالیسم علمی
۳۲۴ انقلابات ۴۹ - ۱۸۴۸ در اروپا
۳۲۸ نخستین سازمانهای بین‌المللی کارگران
۳۳۰ قوط ناپلئون سوم و تشکیل کمون پاریس

فصل ششم - نظام استعماری

- ۳۳۵ تشکیل امپراطوری‌های استعماری
۳۴۳ نظام استعماری در دوره سرمایه داری غیر انحصاری

فصل هفتم - امپریالیسم

- ۳۴۷ رشد سرمایه داری غیر انحصاری به امپریالیسم
۳۶۴ سیاست های امپریالیستی دول بزرگ در پایان قرن نوزدهم

فصل هشتم - مقدمات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی انقلاب روسیه

- ۳۸۷ تشکیل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه

موضوع کتاب حاضر ، تاریخ تکامل جامعه بشری است لیکن نه تاریخ به معنی ویژه آن بل تا آنجا به رویدادهای تاریخی می پردازد که برای تبیین تکامل اجتماعی و طبیعت خاص این تکامل ضرورت دارد .

بخش نخست

فصل اول

تشکیل جامعه بشری

منشاء انسان

پیوند زیستی انسان
با جهان حیوانی

در قرن نوزدهم باستان‌شناسان، بقایای پریمات‌های بسیار تکامل یافته‌ای را که اکنون منقرض گشته‌اند کشف کردند که در یوپتیکوس^۱ یا میمون‌های درخت‌زی نامیده شدند. چارلز داروین طبیعی‌دان بزرگ انگلیسی و پیروانش، تکامل تدریجی جهان حیوانی را طی قرون متمادی تحلیل کرده و از این کشفیات برای اثبات علمی خویشاوندی زیستی میان انسان و جهان حیوانی و نیز تحول تدریجی انسان از میمون‌های بسیار تکامل یافته سنگواره سود جستند. اثبات این تئوری باید از طریق آگاهی‌های حاصل از جنین‌شناسی، کالبدشناسی، دیرین‌شناسی، و بویژه شباهت اساسی استخوان‌بندی، تکامل مغز و ترکیب خون انسان کنونی و میمون‌های آدم‌نما فراهم می‌آمد. پیشرفت علوم جدید، درستی این نظریه علمی را به نیکوترین وجهی به اثبات رسانده است.

۱ - Primates - رده‌ای از پستانداران که در فارسی آنها را نخستیان خوانده‌اند.
2 - Dryopithecus

میمون‌های آدم‌نما اجداد انسان

تقریباً ۳۰ میلیون سال پیش، گله‌های میمون‌های
تکامل یافته‌ای بنام پاراپتیکوس^۱، اعقاب ژیبون،
اورانگوتان و نیز دریوپتیکوس در جنگلهای مناطق

گرمسیری میزیسته‌اند. دریوپتیکوس‌ها اجداد مشترک انسان و میمون‌های آدم‌نمای
امروزی - گوریل و شمپانزه - بوده‌اند. بعدها باستان‌شناسان، بقایای بسیاری
از میمون‌های آدم‌نمای منقرض شده‌ای را یافتند که در تکامل خود حسد واسط
میان دریوپتیکوس و انسان میباشند. این کشفیات در بیشتر نقاط جهان در اروپا،
آسیا (هندوستان و گرجستان شوروی) و جنوب آفریقا انجام گرفته است

دانشمندان در نتیجه مطالعه دقیق بقایای این میمون‌های آدم‌نمای سنگواره
و تحلیل شرایط طبیعی‌ای که این میمون‌ها در آن زندگی میکردند، می‌توانند
مراحل عمده تحول تدریجی اجداد انسان را نشان دهند. میمون‌های آدم‌نمای
بزرگ، در بالا رفتن از درختان، غالباً وضع قائم بخود میگرفتند و استخوان‌بندی
مچ دستشان بتدریج با حرکاتی مانند بچنگ‌گرفتن اشیاء عادت کرد. بعدها در
مناطق که جنگلهای رو به تحلیل می‌رفتند، این گله‌های میمون‌های آدم‌نما مجبور
شدند از درختان فرود آمده و زندگی نوینی را روی زمین آغاز کنند. عادت
به حرکت قائم و راست ایستادن، به آنان امکان داد از دستها برای برداشتن و
جمع‌آوری خوراک، دفاع از خود و ضربه زدن به دشمن و جز آن استفاده کنند.
بقایای میمون‌های آدم‌نمایی که در فیه جنگلهای و نیمه صحراهای جنوب
آفریقا میزیستند متعلق باین دوره میباشند. اسکلت‌بندی آنها نشان میدهد که
آنان قاعدتاً روی اعضای پسین (پاها) خود یعنی بصورت قائم راه میرفتند. شست
دستشان در مقابل سایر انگشتان قرار گرفته و برخلاف اکثر میمون‌های آدم‌نمای
کنونی نسبتاً بزرگ بود. این امر نشان میدهد که میمون‌های سنگواره قادر بودند در
حرکات چنگ‌گیری از میمون‌های آدم‌نمای کنونی فراتر روند. یکی از مهمترین
جنبه‌های زیست‌شناسانه میمون‌های آدم‌نمای کهن ساختمان جمجمه آنها بود که
بستگی به وضع قائم بدن آنها داشت. این وضع، تکامل سریع جمجمه و مغز
آنها را در ادوار بعدی تسهیل کرد.

بنابر آنچه علوم جدید به اثبات رسانده‌اند، اجداد انسان، از میمون‌های کهنی پدید آمده‌اند که با احتمال زیاد، در سرزمین‌های وسیعی که شامل آفریقا، اروپای جنوبی، جنوب و جنوب شرقی آسیاست میزیسته‌اند. باستان‌شناسان نه تنها بقایای میمون‌های آدم‌نما، بلکه استخوان‌های خود انسان سنگواره (پتته- کانتروپ^۱ سینانتروب^۲ و جزآن) را نیز در این مناطق یافته‌اند. سرزمین ماوراء قفقاز کنونی نیز جزو این ناحیه است. استرالیا بعلاوه اینک پیش از تحول پستانداران عالی از بقیه خشکیهای کره زمین جدا بوده شامل این قلمرو نیست. فقدان بقایای اجداد انسان یا انسان نخستین در نواحی شمالی اروپا و آسیا ثابت میکند که این مناطق هیچیک زادگاه انسان نبوده‌اند. بدینگونه در پایان دوران سوم - یعنی بیش از یک میلیون و پانصد هزار سال پیش تحول تدریجی و کمال یابنده جهان حیوانی مهمترین رویداد تاریخ زندگی در روی زمین را فراهم آورد:

در نتیجه فراگرد طولانی تکامل، نزدیکترین اجداد انسان پایه عرصه وجود نهادند. از دیدگاه زیست‌شناسانه، انسان در نتیجه قوانین طبیعی و عینی تحول به پیدائی آمده است.

نقش کار در پیدایش انسان

در بحث پیرامون مسئله منشأ انسان، نمیتوان خود کار اجداد نخستین انسان را تنها به تکامل زیست‌شناسانه محدود کرد. زیرا این نوع تکامل بتنهائی ماهیت‌گذار اجداد حیوانی را به انسان‌های نخستین تبیین نمیکند. فردریک انگلس آن تغییر کیفی‌ای را که در طی پیدایش انسان در فرآیند تحول تدریجی جهان حیوانی روی داد کشف کرده است. وی برای نخستین بار به این حقیقت پی برد که آنچه انسان را از

1- Pithecanthropus

2- Sinanthropus

دنیای حیوانی متمایز نمود کار اجتماعی مفید اوست که با کمک ابزار کار مصنوع خود انجام میدهد.

این خصوصیت انسان که در تکامل او نقش تعیین کننده داشته نه بطور خود بخودی بلکه در نتیجه يك فراگرد طولانی، در طی قرون متمادی پدید آمد. بر اثر وضع قائم بدن و دستهای بسیار تکامل یافته، استفاده از اشیائی مانند سنگ، استخوان و جز آن بمنظور شکار و یافتن خوراك و دفاع در برابر دشمنان وحشی برای انسان امکان پذیر گشت. بنا بر حفاریات باستان شناسی، اجداد نخستین انسان، حیوانات كوچك را شکار کرده و آنها را با اشیاء سنگین میکشند و برای شکافتن پوسته لاک پشت و خرچنگ از سنگها سود می جستند.

استفاده منظم از ابزارهای طبیعی سبب گشت که اجداد انسان در آغاز بکوشند اشیائی را که در دسترسشان بود با نیازهای خویش وفق دهند و سپس ابزارهایی را برای کارهای گوناگون بسازند و بدینگونه به کار آگاهانه نزدیک شوند. این انسانهای سنگواره در جریان کار خود اشیائی را که در طبیعت یافت می شدند بصورت ابزارهایی در آوردند که برای ارضای نیازهایشان بکار می رفت. ساختن حتی ساده ترین ابزار، انسان را از جهان حیوانی متمایز میسازد، زیرا هیچ حیوانی قادر به فعالیت آگاهانه نیست، هیچ حیوانی توانائی ساختن حتی ساده ترین ابزار را ندارد. گذار از کار برد ابزارهای طبیعی (چماق و سنگ) به ساختن آگاهانه ابزار، بزرگترین جهش در تکامل طبیعی و نشانه گذار میمون آدم نما به انسان است.

اجداد انسان در نتیجه تکامل طبیعی، توانائی کار کردن یافتند. کار به نوبه خود، در تکامل انسان و نیز تکامل زیست شناسانه او تأثیر کرد. در نتیجه کار مفید انسان، کار کرد اعضای پیشین از اعضای پسین متمایز گشت. اعضای پیشین به انجام وظایف کاری اختصاص یافت و در آنها مهارت، زبردستی و هماهنگی پدید آمد. کار، وضع قائم انسان را نیز تحکیم و به تکامل سایر اندامها کمک کرد.

اندیشه ورزی و سخن گوئی

نقش کار در پیشرفت
تفکر

استفاده از ابزارهای طبیعی به میمون‌های آدم‌نمای کهن امکان داد تا گوشت جانوران کوچک‌تری نظیر مارمولک، خرچنگ و نیز گوشت حیوانات بزرگی را که گاهی شکار میکردند به رژیم غذایی پیشین خود که از گیاه و تخم‌پرندگان تشکیل میشد بیافزایند. این رژیم غذایی گوشتی برای بدن و بویژه مغز، مقادیر زیادی پروتئین و سایر مواد مغذی لازم فراهم آورد و بدین گونه به تکمیل سریع سازمان بدن انسان بطور کلی کمک کرد. کار اولیه انسانها بتدریج از يك کنش غریزی به کنش آگاهانه تغییر یافت.

مغز انسان، در نتیجه تراکم تأثیرات محیط در طی قرون متمادی و اندوختن مهارت‌های گوناگون به تعمیم پدیده‌ها و مرتبط ساختن آنها به صورت یکپارچه مفاهیم منطقی آغاز نهاد. انسان به پیش‌بینی نتایج کردار خود و کسب آگاهی از جهان پیرامون پرداخت. سراسر بدن انسان در جریان کار و تأثیرات فعال او بر طبیعت، تکامل یافته، ذهن او نیز غنی گشت.

توسعه بیشتر کار نه تنها بر ظرافت دستها افزود، بلکه ذهن انسان را نیز بهبود بخشیده به او توانائی داد تا آگاهانه و هدف‌گیرانه کار کند.

چنانکه از پژوهش فیزیولوژیست‌های بزرگی چون ای.م. سه چه نواف^۱ و ای.پ. پاولف^۲ بر میآید شالوده تفکر بشری عبارت از جریان‌های فیزیولوژیکی است که در مغز انسان صورت میگیرد. بدون این مغز مادی و فراگردهای فیزیولوژیکی در آن، حتی ساده‌ترین اشکال اندیشه بشری غیر ممکن است.

پیشرفت سخن‌گویی
سخن‌گوئی شمرده و مقطع در جریان کار پدید آمد.
تفکر و شعور انسان از کیفیت اندیشه مجرد برخوردار

1— I.M. sechenov

2— I.P. Pavlov.

است. (اندیشه مجرد عبارتست از بازتاب‌تعمیم یافته واقعیت در مفاهیم که بصورت واژه‌ها بیان می‌گردد).

این توانائی انسان برای تفکر مجرد به او امکان داد تا ایده-منظومه‌ای از احساس‌های خود را به صورت واژه‌ها بیان دارد و به کمک این واژه‌ها توانست احساس خود را به افراد دیگر منتقل کند. ولی این توانائی انسان به ابلاغ اندیشه‌های خود به کمک واژه‌ها کافی نبود تا وی را به سخن‌گفتن وادارد. این ضرورت در جریان کارآگاهانه انسان پدید آمد و تکامل یافت.

کار همواره فعالیتی اجتماعی بوده است. کار هر انسان جزء لاینفک زندگی جامعه بشری است. وحدت افراد بشری در کار تولیدی به صورت گروهی نتیجه‌اش این بود که فرد در اندیشه و کردار، به خویشتن همچون عضوی از گروه و تابع آن مینگریست. از این رو در جریان کار جمعی، افراد بشری نیاز به مرادده و مکالمه با یکدیگر را احساس نمودند.

در آغاز اصوات و بانگ‌های گوناگونی که در جریان کار بوجود می‌آمد و از اعمال گوناگون بر می‌خاست، یگانه وسیله ارتباط بشمار میرفت. این صداها بتدریج تثبیت‌گشته و بخاطر سپرده شد. این امر بنوبه خود در اندام‌های مربوطه تغییراتی پدید آورد. تحت تأثیر نیاز مبرم به گفت و شنود در جریان کار مشترک، حنجره بتدریج تغییر یافته و به صورت اندامی در آمد که میتواند اصوات شمرده و مقطع را ادا کند. بدین گونه، در نتیجه کار دسته جمعی در طی مدتی طولانی، بتدریج کلام شمرده و مقطع بصورت وسیله‌ای برای تبادل اندیشه‌ها و همکاری متقابل انسانها پدید گشت. سخنگوئی در تکامل بیشتر جامعه بشری اهمیتی بس بزرگ داشت، زیرا به تلفیق کوشش‌های انسان در کار و نیز تشکیل کار دسته جمعی کمک کرد. سخن‌گوئی به انسان امکان داد تا تجارب خویش را حفظ کرده و آنرا به نسل‌های بعدی انتقال دهد.

چون تاریخ جامعه ابتدائی عبارت بود از تاریخ جوامع کوچک و پراکنده، زبان هر یک از این جوامع مستقل از یکدیگر تکامل یافت و با زبان جوامع دیگر شباهت نداشت.

فصل دوم تولید مادی

نقش تولید ارزشهای مادی در تکامل جامعه

کار آگاهانه انسان و ابزارهای نخستین و سرآغاز تشکیل جامعه بشری بود. انسان به راه کاملاً تازه‌ای که شباهتی به زندگی حیوانات نداشت گام نهاد. حیوانات تنها از موادی که طبیعت برای آنها آماده کرده می‌توانند استفاده کنند. کار، انسان را از این وابستگی کامل به طبیعت رهائی بخشید. انسان به کمک ابزارکار جدیدش، توانست از مزایای طبیعی که پیش از آن دردسترش نبود سود جوید. وی می‌توانست مواد طبیعی را تغییر داده و برای خود مفیدتر گرداند. ابزارهای چوبی و سنگی به انسانهای نخستین امکان داد تا دامنه بهره‌گیری خود را از ارزش‌های مادی، بطرز چشم‌گیری گسترش دهند. انسان به کشتن حیوانات بزرگ و نیرومند آغاز نهاد و بدینگونه مقادیر زیادی گوشت به رژیم غذایی خود افزود. وی طرزکار روی پوست حیوانات را آموخته و آنرا برای محافظت خود از سرما بکار برد. انسان از ابزارهای خود برای ساختن پناهگاه سود جست. تولید ارزش‌های مادی شالوده زندگی جامعه انسانی گشت. با توسعه و تکامل تولید و افزایش تأثیر فعالانه انسان بر طبیعت، وی

دریافت که می‌تواند با خلق ارزش‌های مادی، نیازهای خویش را آسان‌تر برآورده سازد.

نقش محیط جغرافیائی در تکامل جامعه

محیط جغرافیائی در تکامل جامعه اهمیت بسیار دارد. طبیعت برای انسان و ادامهٔ زندگی و فعالیت وی مواد خام فراهم می‌کند و به‌نحی است که زندگی جامعه در آن به پیدائی می‌آید. محیط جغرافیائی عبارت

از محیط طبیعی است که پیرامون انسان را فراگرفته: آب و هوا، رودخانه‌ها و دریاها، گیاهان و جانوران، و بزرگیهای محلی و منابع طبیعی و جز آن.

محیط جغرافیائی شرط ضروری فعالیت و کار انسان است. بدون کنش متقابل انسان و طبیعت، یعنی مبارزه‌ای که در آن انسان وسائل بقای خویش را بدست می‌آورد، هیچ نوع فعالیت و کار انسانی میسر نیست.

محیط جغرافیائی می‌تواند دو نوع تأثیر در تکامل جامعه برجای گذارد. شرایط طبیعی مساعد (وجود جنگلها، رودخانه‌ها، آب و هوای سالم و جز آن) انگیزه‌ای برای تکامل آن بشمار می‌رود. در حالیکه شرایط طبیعی نامساعد در تکامل اجتماعی تأثیر منفی دارد. ولی اشتباه است اگر تصور کنیم تکامل جامعه بطور کلی بوسیله محیط جغرافیائی یا یکی از عناصر متشکله آن (آب و هوا، وجود رودخانه‌ها و جز آن) تعیین می‌گردد. تغییرات جغرافیائی بی‌نهایت طولانی می‌باشند. در طی سراسر دوران تاریخ زندگی بشر، محیط جغرافیائی اندک تغییرانی کرده است در حالیکه آدمی طی همین مدت راه بسیار درازی را پیموده و نظام‌های اجتماعی گوناگونی را پشت‌سر گذاشته است. از سوی دیگر می‌بینیم کشورهای همجواری وجود دارند که با وجود شرایط جغرافیائی مشابه، در مراحل تکاملی بسیار متفاوتی قرار گرفته‌اند. در آغاز پیدایش جامعهٔ بشری، هنگامیکه انسان در برابر طبیعت ناتوان و عاجز بود تأثیر محیط جغرافیائی در تکامل جامعه خیلی بیشتر بود. با تکامل نیروهای مولد انسان طبیعت را بیش از پیش بخدمت خود گرفت و از آن پس تأثیر محیط جغرافیائی در تکامل جامعه کاهش یافت. تولید، مفهوم محیط جغرافیائی را تغییر می‌دهد، پاره‌ای از عناصر طبیعی

آنرا در بر گرفته و برخی دیگر را پس میزند. در نظام اشتراکی آغازین عناصری از محیط جغرافیائی مانند حیوانات و نباتات که انسان از آنها بمنزله منبع طبیعی ارزش‌های مادی سود می‌برد، تأثیر چشم‌گیری در زندگی جامعه داشته‌اند. انسان در جریان تکامل کشاورزی و دامپروری، جانوران و گیاهانی آفرید که تا حد زیادی مستقل از محیط جغرافیائی آنها و کاملاً وابسته به کار انسانی بود. تکامل تولید، اهمیت آب و هوا، ویژگیهای طبیعی، رودخانه‌ها و بطور کلی محیط جغرافیائی را کاهش داد زیرا انسان آموخت که چگونه خویشتن را با این پدیده‌ها تطبیق دهد. اکنون بشر میتواند در هر آب و هوایی زندگی و کار کند. پیشرفت‌های فنی انسان به او امکان داد بر موانعی که طبیعت برایش بوجود می‌آورد، غلبه نماید.

انسان عناصری از محیط جغرافیائی مانند ذخایر طبیعی و منابع نیرو را برای رفع نیازهای خویش بکار می‌گیرد، ولی تنها تکامل تولید چنین امکاناتی را برای او فراهم آورده است.

افزایش جمعیت و تکامل جامعه

هستی جامعه و تولید ارزش‌های مادی بدون زاد و ولد مداوم نژاد بشری ممکن نیست. از این دیدگاه، جمعیت و رشد و تراکم آن، از شرایط طبیعی زندگی مادی جامعه بشمار میرود و تأثیر معینی بر تکامل آن میگذارد. بدینگونه در مناطق کم جمعیت بر اثر دشواری‌های موجود در استقرار روابط اقتصادی میان مردم، مادام که تکامل تولید بعلت انتشار بسیار آهسته تجارب و مهارت‌های تولیدی کند است، تکامل جامعه نیز به تأخیر می‌افتد. در عین حال قلت نفوس می‌تواند تکامل جامعه را کند گرداند از آنرو که برای مقابله با نیروهای طبیعت جمعیت کافی وجود ندارد. بدینگونه ایجاد نظام‌های آبیاری و استفاده از نیروی رودخانه‌ها برای تولید ارزش‌های مادی در جوامع کم جمعیت غیر ممکن بود، زیرا نیروی کار کافی نبود. لیکن این بدان معنی نیست که تراکم جمعیت در جامعه‌ای مفروض، تعیین‌کننده سطح تکامل آن میباشد. کشورهای بسیاری وجود دارند که با وجود جمعیت کم و بیش مساوی و تراکم نفوس

مشابه از لحاظ سطح تکامل متفاوتند. کشورهایی هستند که با تراکم جمعیت کم‌تر از حیث رشد اجتماعی و اقتصادی از کشورهای دارای تراکم نفوس بیشتر پیش رفته‌اند.

تأثیر رشد و تراکم جمعیت در مراحل گوناگون تکامل اجتماعی متفاوت است در نظام اشتراکی آغازین، هنگامی که جامعه بشری در شرف تکوین و آدمی در مقابله با طبیعت عاجز بود و تولید تا اندازه زیادی به همکاری ساده تولیدکنندگان بستگی داشت، هنگامی که مهارت و تجربه تولیدی انسان ابتدائی هنوز ناچیز و مبادله مهارت و تجربیات، نقش بس مهمی را در تکامل تولید داشت تراکم و رشد جمعیت برای تحول جامعه نسبتاً مهم‌تر بود. در مراحل بعدی تاریخ بشری اهمیت تراکم و افزایش جمعیت برای تکامل اجتماعی کمتر شد و فقط یکی از شرایط ضروری درجه معینی از رشد تولید ارزشهای مادی محسوب می‌شد. تکامل جامعه و تسوید ارزشهای مادی نقش مؤثری در تراکم و افزایش نفوس ایفاء می‌کند.

تولید ارزش‌های مادی، هستی و تکامل جامعه بشری را تعیین می‌کند. تولید ارزشهای مادی ثابت نمی‌ماند بلکه رشد و توسعه یافته و پیوسته تکمیل می‌شود. انسان برای اینکه بزندگی خود ادامه دهد باید بطور روز افزون و پیوسته به تولید ارزشهای مادی پردازد. تکامل تولید، ضرورتی عینی - یعنی مستقل از اراده یا تمایل آدمی و قانون بقاء جامعه است. رشد نیازهای روزافزون انسان و رشد دائمی جمعیت کره زمین، مهمترین عامل محرک تولید محسوب می‌شود. انسان که در مرحله‌ای مافوق جهان حیوانی قرار گرفته است، هم از حیث کمی و هم از نظر کیفی تکامل می‌یابد و برای اینکه به تکامل خود ادامه دهد باید پیوسته ارزشهای مادی بازم بیشتر بدست آورد.

تولید ارزش‌های مادی

برای تولید ارزشهای مادی، باید وسایل کارومواد یا موضوعات کار که انسانها بر روی آنها عمل کنند وجود داشته باشد.

نیروهای مولد
جامعه

ابزارهای کار همراه با موضوعات کار، وسایل تولید را تشکیل می‌دهند ولی موضوعات کار و وسایل کار بخودی خود ارزشهای مادی ایجاد نمی‌کنند. عامل فعال و مؤثر در جریان تولید نیروی کار است. این نیرو عبارتست از توانایی انسان برای کار کردن، قدرت جسمی و معنوی او، دانش و مهارتش که توأمأ او را برای تولید ارزشهای مادی مستعد ساخته‌اند. این نیروی کار است که آفریننده و عامل محرك وسایل تولید است.

بدین گونه، نیروهای مولد جامعه معرفت وحدت وسایل تولید و پیش از همه ابزارهای کار - که موجد آن، جامعه است - با انسانهایی است که این وسایل را به کار و می‌دارند و تولید ارزشهای مادی را متحقق می‌سازند. زحمتکشان نیروی اصلی و تعیین کننده تولید می‌باشند. بدون وجود آنان وسایل تولید، اشیاء جامد و بی‌جانیش نیستند.

ابزارهای انسان در جریان کار پیوسته تکمیل می‌گردد و بدین گونه وابستگی او را به نیروهای طبیعی کاهش داده و برتری و تسلطش را بر طبیعت بیشتر می‌سازد. توسعه و تکامل پیوسته و کمال یابنده ابزار کار پایه و مهمترین عامل تکامل جامعه انسانی است. سطح تکامل ابزارهای تولید، تعیین کننده درجه برتری او بر نیروهای طبیعت است.

تکامل تولید ارزشهای مادی با تغییر در نیروهای مولد و پیش از همه با تغییر در ابزار کار آغاز می‌گردد. اعصار اقتصادی گوناگون در تاریخ زندگی بشر، با طرز تولید و نوع ابزار کار مورد استفاده او مشخص می‌گردد. از این رو، برای شناخت تکامل اقتصادی و تاریخی جامعه بشری، لازم است در آغاز عامل تعیین کننده یعنی تکامل تولید ارزشهای مادی - تکامل ابزار کار انسان - را مورد بررسی قرار دهیم.

مناسبات تولید
آدمی به تنهایی قادر به انجام جریان بفرنج و مرکب تولید نیست. هرگز هیچ انسانی نمی‌تواند به تنهایی و بدون مشارکت سایر انسانها، تمامی ضروریات حیاتی زندگی خود را تولید کند و در برابر نیروهای طبیعت مقاومت ورزد. چنین کسی در این

جنگه نابرابر محکوم به فناست. انسان فقط قادر است ارزشهای مادی را با نیروهای مشترک مجتمع در گروهها، در جامعه و با استفاده از تجارب و مهارت. های نسلهای گذشته تولید کند. از این رو، کار فقط می‌تواند حاصلی اجتماعی داشته باشد.

برای شناخت تکامل تاریخی و اقتصادی بشر، تنها کافی نیست که مطالعه خود را به بررسی تکامل نیروهای مولد محدود کنیم بلکه باید آن روابط و مناسبات اجتماعی را نیز که میان انسان‌ها در جریان تولید ارزشهای مادی و برای مبادله متقابل فعالیت‌های خویش برقرار می‌گردد، مورد مطالعه قرار دهیم. مناسبات تولیدی عبارتست از مناسبات اجتماعی مردم در جریان تولید که جزء لاینفک تولید مادی می‌باشد. مناسبات تولید طرز توزیع محصولات تولید شده در جامعه را نیز تعیین می‌کند. این توزیع به تولید و مصرف و به چگونگی مالکیت بر وسایل تولید بستگی دارد. مناسبات تولیدی به اراده انسانها وابسته نیست زیرا آدمیان در انتخاب نیروهای مولد آزاد نمی‌باشند. هر نسلی که پا به عرصه وجود می‌گذارد، در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولد به دنیا آمده و وارث نیروهای مولدی است که نسل گذشته برای او به ارث گذاشته. از این رو وی مجبور است از قوانین تکامل طرز تولید متناسب با آن نیروها تبعیت کند تا اینکه این طرز تولید، خود در جریان تکامل بعدی نیروهای مولد تغییر نماید.

نیروهای مولد توأم با مناسبات تولیدی مناسب آن، طرز تولید معینی را تشکیل می‌دهند که پایه مادی جامعه است. طرز تولید ارزشهای مادی در تکامل جامعه نقش تعیین کننده دارد. هر مرحله از تکامل تاریخ دارای طرز تولید معینی است. از آنجا که طرز تولید ارزشهای مادی. پایه مادی جامعه را تشکیل می‌دهد، تاریخ جامعه را باید در وهله نخست تاریخ تکامل و تحول طرز تولید دانست. پس بهنگام مطالعه دوره معینی از تکامل اجتماعی مطالعه قوانین و فراگردهای قانونمند طرز تولید آن دوره ضرورت دارد.

فصل سوم

تحول تدریجی انسان و پیدایش نظام اشتراکی آغازین

نیروهای مولد در جریان تشکیل جامعه بشری

پیشرفت نیروهای مولد و در وهله نخست تکمیل ابزارکار، تکامل بیشتر سازمان بدن انسان را باعث گشت. بقایای انسان سنگواره و ابزارهای او در چین، هندوستان، سیلان، برمه، الجزایر، کنیا، اوگاندا، و سایر مناطق جنوب آفریقا، اروپا و نیز در نواحی قفقاز، ارمنستان، کریمه و در کناره‌های دریای سیاه، آسیای میانه و در کناره‌های رودخانه دنی‌یستر واقع در اتحاد جماهیر شوروی کشف شده است.

انسان نخستین
انسان نخستین با انسان کنونی کاملاً تفاوت داشته است. پیشانی وی کوتاه و متمایل به عقب و چشمانش در زیر استخوان‌های برآمده و بهم چسبیده ابروها مخفی بوده و یک زیرینش کاملاً برجسته بود. راه رفتنش با زانوان خمیده و بدن متمایل به جلو صورت می‌گرفت. با اینهمه این ابتدائی‌ترین نمایندگان نوع انسان به اجداد خود شبیه نبودند، زیرا در راه رفتن، بدن را مستقیم نگاه میداشتند. حجم جمجمه ایشان پیوسته افزایش می‌یافت و اندازه آن به جمجمه انسان کنونی نزدیک

می‌گشت. انسان نخستین در مقابله با طبیعت کاملاً عاجز و ناتوان بود و طرز زندگی با زندگی حیوانات چندان تفاوتی نداشت. ولی با تکمیل ابزار کار و تکامل نیروهای مولد، انسان ابتدائی توانست به نخستین پیروزی‌های خود بر طبیعت دست یابد.

تغییر ابزارهای انسان در ۷۰۰ هزار سال پیش از میلاد، انسان نخستین ابزارهای سنگی خود را ساخت. سپس با شکستن و خرد کردن سنگ‌ها، نخستین ابزارهای سنگی خشنی را که دارای لبه‌های برنده بود بوجود آورد. گذشته از ابزارهای ابتدائی سنگی، وی به ساختن ابزارهای چوبین مانند چوب‌های نوک‌تیز، چماق و جز آن نیز دست زد. از آن پس انسان برای رسیدن به مقاصد خود پیوسته ابزارهای خویش را تکمیل نمود. مثلاً انسان هر دو طرف سنگ را تیز کرد و بدین گونه تبری ساخت که بوسیله آن کارهای گوناگونی از قبیل قطع کردن، بریدن، ضربه وارد آوردن به دشمن و حتی حفر زمین را انجام میداد. این ابزارها را انسان‌هایی که از حیث تکامل ارگانسیم‌همپای انسان پینه‌کانتروپ بودند ساخته و به کار می‌بردند. در این مرحله، اختراع تبر، بزرگترین دست‌آورد انسان بود.

مرحله بعدی در تکامل تدریجی انسان و تکامل تولید ارزش‌های مادی در ۵۰۰ الی ۳۰۰ هزار سال پیش صورت گرفت یعنی هنگامی که انسان برای نخستین بار آغاز به استفاده از تبرهای تیز و بیضی‌شکلی کرد که از همه سو، لبه‌های برنده داشت. همزمان با ساختن این تبرها، انسان ابتدائی ابزارهایی ساخت که هر يك مورد استعمال خاصی داشت، نظیر ابزارهایی که برای ضربه زدن، بریدن و حفر زمین و جز آن به کار میرفت. انسان برای ساختن ابزارهای تیز و برنده از قبیل نیزه و امثال آن می‌بایست با مهارت و دقت زیاد سنگی را برای ساختن ابزارش بشکند. این موضوع ثابت می‌کند که سازمان بدن انسان در جریان تولید تکمیل شده و هماهنگی اعضا آن نیز کامل گردیده است.

ابداع ابزارهای تازه، در سراسر طرز زندگی انسان نخستین، تغییرانی بوجود آورد. وی با کمک این ابزارها توانست حیوانات بزرگی نظیر فیل،

گرگدن، گاو‌میش، گوزن و اسب را شکار کند. اکنون او میتواند بیش از گذشته از منطقه مسکونی خود خوراک فراهم کند و این امر به او امکان داد در مدت‌زمان درازتری در يك منطقه معین باقی بماند. انسان ابتدائی در مناطقی که برای شکار مناسب بود یعنی نزدیک دریاچه‌ها و رودخانه‌ها، در کنار گذرگاه حیوانات و مجاور جنگل‌ها موقتاً اردو زده و از غارها به منزله پناهگاه سود می‌جست.

استفاده از آتش

در این زمان انسان طرز استفاده از آتش را بمنزله يك منبع حرارتی و وسیله‌ای برای نبرد با جانوران وحشی و پختن غذاهای گوشتی و گیاهی و نیز ساختن ابزار کار فرا گرفته بود. انسان از آتش برای نیم‌سوز کردن نوك چوب که در نتیجه دوام بیشتری می‌یافت برای ساختن ابزار سنگی استفاده می‌کرد

کشف وسائل گوناگون تولید مصنوعی آتش در تکامل بیشتر سازمان بدن انسان و در نبردش با سرمای سخت اهمیتی بس بزرگ داشت. انسان درحین ساختن ابزار متوجه شد که از برخورد دو سنگ به یکدیگر جرقه تولید می‌شود و نیز دریافت که ضمن سائیدن دو چوب بهم حرارت پدید می‌آید. انسان نخستین با استفاده از این پدیده‌های طبیعی برای تهیه آتش، به نخستین پیروزی خود بر نیروهای طبیعت دست یافت یعنی توانست این نیروها را در مبارزه‌اش برای زنده ماندن به کارگیرد.

غذاهای پخته، مغذی‌تر و هضمش بسیار آسان‌تر بود، آتش همچنین موجب تنوع محصولات قابل استفاده انسان ابتدائی گشت. این موضوع همراه با فراگردکار، موجب تکامل بیشتر سازمان بدن انسان گشت.

ابزارهای عصر یخ-
بندان

یکصد هزار سال پیش، انسان وارد مرحله نوینی از تکامل خود شد. در این زمان آب و هوای نیم‌گرمه

شمالی دستخوش دگرگونی شدیدگشت. یخچال‌های نواحی شمالی بسمت جنوب سرازیر شد. بدین‌گونه یخ سراسر بخش بزرگی از اروپا را پوشاند و سبب ریزش باران‌های سیل‌آسایی در نواحی گرم‌تر شد. تمامی گیاهان و حیوانات سحرای کبیر کنونی افریقا که در قدیم ناحیه‌ای پوشیده از دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و دشتهای سرسبز و جنگلهای انبوه استوایی بود، بر اثر این دگرگونی آب و هوا یا نابود شده و یا به نواحی استوایی انتقال یافتند و جانوران جدیدی مانند ماموت، گوزن شمالی، روباه قطبی و جز آن جایگزین حیوانات سابق شدند. لیکن انسان ابتدایی به علت قابلیتش برای کار به‌زندگی ادامه داد. بقایای انسان‌نادر تال که این دوره میزیسته در اروپا (آلمان، اسپانیا، بلژیک، یوگسلاوی، فرانسه و ایتالیا)، آسیا (پاکستان، عراق، جاوه و سایر مناطق)، آفریقای جنوبی و اتحاد شوروی (کریمه و آسیای میانه) کشف شده است.

تکامل بیشتر نیروهای مولد موجب پیشرفت جامعه شد. ابزار کار انسان از حیث تنوع و موارد استعمال رشد بیشتری یافت. در این زمان نیز چون گذشته، ابزار اصلی انسان از سنگ ساخته می‌شد ولی بی‌وسه تکمیل می‌گشت. لبه‌ابزارهای برنده تیزتر شد و اکنون دیگر خنجر، پیکان و وسائل دباغی و جز آن نیز از سنگ چخماق ساخته می‌شد. تکمیل این ابزارها، مهارت‌های تازه‌ای پدید آورد و موجب افزایش تجارب تولیدی شد.

استفاده از ابزارهای تکامل یافته‌تر باعث گسترش شکار یعنی کار اصلی آن‌زمان انسان ابتدایی گشت. شکار، گروهی صورت می‌گرفت. گروههای شکارگر برای به دام انداختن حیوانات بزرگ و راندن آنها به باطلاق‌ها و غیره تشکیل می‌شد. در این زمان انسان مدت درازتری در اراضی شکارخیز ماندگار شد و گذشته از اینکه از غارهای طبیعی برای پناهگاه سود می‌برد، بناهای بسیار ساده‌ای برای حفاظت خود از عوامل طبیعی می‌ساخت.

تحول تدریجی انسان کنونی

انسان کرومانیون در ۱۴ تا ۱۱ هزار سال پیش از میلاد نوع تازه‌ای از انسان پا به عرصه وجود نهاد که از حیث سازمان بدن و ترکیب صورت به انسان کنونی بسیار نزدیک بود. این نوع انسان بنام انسان کرومانیون مشهور است.

انسان کرومانیون در نتیجه تحول تدریجی بیشتر انسان که خود در اثر کار مشترک نسل‌های بسیاری حاصل شده بود، بوجود آمد. بتدریج سازمان بدنی ظاهر شد که بهتر می‌توانست خود را با کار دسته جمعی تطبیق داده، بهتر فکر کند و شمرده‌تر حرف بزند. از آن پس انسان بر طبق قوانین اجتماعی که خاص جامعه بشری است به تکامل خود ادامه داد.

انسان کرومانیون در اروپای غربی و شرقی از جمله روسیه، جنوب اروپا، آفریقای شمالی، آسیای صغیر و میانه، قفقاز، هندوستان، آفریقای جنوبی و استوایی شرقی، شمال شرقی و جنوب شرقی آسیا، سبیری و شمال چین ساکن بوده است.

انسان کرومانیون در مقایسه با انسان نئاندرتال ابزارهای کامل‌تری در اختیار داشت. او طرز ساختن بسیاری از ابزارها از جمله انواع وسایل تیز و برنده را از سنگ و استخوان یاد گرفته بود و با این ابزار می‌توانست چوب را ببرد و از استخوان و شاخ استفاده کرده و تمام وسایل مورد نیازش را بسازد. بدین گونه نخستین نيزدهانی که نوکی از استخوان داشت، قلاب‌های خاردار ماهیگیری و زوین بوجود آمدند. زوین میدان عمل بازوی انسان را گسترش داده و قدرت پرتاب دستش را زیاد کرد و بر فاصله پرتاب نیزه افزود.

تکامل نیروهای مولد به انسان امکان داد مدت بازهم درازتری را در يك منطقه بسربرد. نخستین اقامتگاه‌ها با خانه‌های بزرگ اشتراکی آن در این زمان ساخته شد.

پیدایش نژادها

نژادهای انسانی همزمان با تکامل تدریجی انسان کنونی شکل گرفتند. نژادها عبارتند از انواع مردمی

که از حیث ظاهر: رنگ، پوست، شکل بینی و لبها و مسوی سر با یکدیگر تفاوت دارند. تمایزهای نژادی در نتیجه شرایط گوناگون طبیعی در درون جامعه بشری و تفرقه گروههای انسانی در نقاط و اقلیمهای مختلف و هنگامی پدید آمد که انسان کنونی بطور اساسی تحول خود را تکمیل کرده بود. این تفاوت ظاهری بهیچوجه نتوانسته در سازمان داخلی و زیست شناسانه انسان و یا مهمتر از آن در استعدادها و یا در تکامل اجتماعی و فرهنگی وی تأثیر کند.

نظریه‌های نژادی ضد علمی که مدعی است نژادهای گوناگون از اجداد گوناگونی بوجود آمده‌اند و از این رو با هم شباهت نداشته و نابرابرند و سایر «نظریه‌ها» که در مورد نژادهای پست و عالی داد سخن میدهند توسط علم و تاریخ تکامل بشری کاملاً رد شده‌اند. این «نظریه‌ها» برای توجیه بردگی استعماری و جلوگیری از جنبش‌های بخش ملی و مبارزه ضد استعماری ملل آسیا، افریقا و امریکای لاتین اختراع و پراکنده شده‌اند.

اقامت انسان در مناطق جدید

تکامل نیروهای مولد عامل مثبتی در ازدیاد نفوس انسان بود. این مسئله بنوبه خود موجب تراکم جمعیت در اراضی شکارپرور. در مراتع و زمینهای

حاصل‌خیز و رودخانه‌های پرماهی بود، لیکن افراد به علت عدم تکافوی خوراک خود و خانواده‌شان نمیتوانستند برای مدتی دراز در یکجا باقی بمانند. از این رو مجبور بودند در جست و جوی مکان‌های جدید باشند. این جریان موجب شد که پیوسته گروه‌هایی از جوامع بزرگ جدا شده و خود جوامع کوچکی بوجود آورند.

فراگرد تشکیل جوامع تازه، انسان را به‌گشودن اراضی جدید کمک کرد. جوامع تازه علائق تازه و خاص خود داشتند که با تمایلات جامعه پیشین تفاوت

داشت و همین امر سبب تفاوت رسوم، زبان و جز آن میان آنها گشت. اقامت انسان در نواحی جدید، امر مبادلهٔ تجارب و مهارت‌ها را میان جوامع گوناگون گسترش داد و این در تکامل بیش از پیش نیروهای مولد تأثیری بس بزرگ داشت.

انسان کرومانیون در سراسر اروپا، افریقا، آسیا ساکن بود و بعدها (تقریباً ۱۲ الی ۱۵ هزار سال پیش) از آسیا و از راه تنگهٔ برینگ که در آن زمان بسیار باریکتر از امروز بود و بیشتر مواقع سال سراسر آن پوشیده از یخ بود وارد قاره آمریکا شده و در آنجا سکونت گزید. در همین زمان برای نخستین بار از راه آسیای جنوب شرقی، مجمع‌الجزایر مالایا و جزایر اندونزی به استرالیا مهاجرت کرد.

دور افتادن بومیان آمریکا و استرالیا از بخش بزرگتر جامعهٔ بشری، شرایط خاصی بوجود آورد که در نتیجهٔ آن بومیان مذکور از تجارب جمعی سایر انسان‌ها محروم ماندند. با این همه نخستین مهاجران امریکائی و استرالیایی با وجود محیط طبیعی سهمگین و جدا بودن از سایر گروه‌های بشری در همان مسیر اصلی تکامل سایر افراد بشری به تکامل خود ادامه دادند.

مناسبات تولیدی در طی تشکیل نظام اشتراکی آغازین

پیش از ظهور انسان نئاندرتال، انسان‌ها بصورت گروه‌های بزرگ و گله‌وار می‌بستند. در واقع رشد ناچیز نیروهای مولد سبب وجود این گروه‌های گله‌وار بود. انسان‌ها ابتدایی‌ترین ابزارها را در اختیار داشتند و تنها از راه همبستگی با گروه‌های بزرگ انسانی بود که می‌توانستند وسائل زندگی خویش

گله‌های انسان
نخستین

را فراهم سازند. حتی در امر گردآوری سبزیجات و میوه‌ها برای دفاع در برابر حمله حیوانات وحشی این همکاری لازم بود. بویژه هنگامی که شکار بمنزله یگانه منبع معاش انسان بشمار میرفت، تلاش‌های مشترک زنان و مردان موفقیت بیشتری را تضمین مینمود. کار تأثیر روز افزونی در طرز زندگی اشتراکی داشت و فعالیت‌های تولیدی متقابلاً مستلزم همکاری و هماهنگی افراد گروه بود. تنها در زندگی گروهی امکان داشت مهارت و تجارب - که پایه تکامل تولید است - حفظ‌گشته و به نسل‌های بعدی انتقال یابد.

تقسیم طبیعی کار
تکامل نیروهای مولد و در درجه نخست، اختراع ابزارهای نو مانند نیزه و زوبین این امکان را پدید

آورد که جماعت commune به گروه‌هایی چند که هر یک وظایف ویژه‌ای را انجام میداد تقسیم گردد. اکنون هر گروه می‌توانست نیازهای سایر اعضای جامعه را در مورد محصول معینی برآورده سازد و آنها را برای اجرای وظایف دیگر آزادگذارد، بدین‌گونه میان زن و مرد تقسیم طبیعی کار بوجود آمد. مردان که از حیث جسمانی نیرومندتر و از زایمان و نگهداری کودکان فارغ بودند به شکار میرفتند و نیازهای سایر اعضای را با گوشت و پوستی که از شکار بدست می‌آوردند تأمین مینمودند و زنان، سالخوردگان و کودکان به گردآوردن ریشه‌های خوراکی گیاهان، میوه‌ها، دانه‌ها، ماهی، صدف و جز آن میپرداختند. وظیفه ماهی‌گیری، خانه‌داری و نگاهداری آتش نیز به عهده آنها بود. ریش سفیدان که مجرب‌ترین اعضای جماعت بشمار میرفتند، سازنده ابزارهای مشترک و در حقیقت حاملین زنده تجربیات نسل‌های پیشین بودند. بدین لحاظ آنها مورد احترام سایر اعضای بوده و رهبری گروه‌های شکارگر و سایر کارهای مشترک دیگر را برعهده داشتند. این افراد بتدریج در تمام امور جماعت یا گروه دخالت کرده زمام امور را بدست گرفتند. بدین‌سان نخستین تقسیم کار - تقسیم کار بر حسب جنس و سن - بوقوع پیوست. این امر نشانه جهش بزرگی در تکامل نیروهای مولد جامعه بود.

تخصص مردان در شکار و زنان در گردآوری خوراک و خانه‌داری، بازدهی

کار را بالا برد زیرا تقسیم کار به اندوختن تجارب و مهارت‌ها و نیز به تکامل ابزار کار کمک بسزایی کرد. این همکاری ساده در کار، به انسان ابتدایی فرصت داد وظایفی را به عهده گیرد که انجامش به تنهایی هرگز برای او امکان نداشت. سپس این همکاری ساده تدریجاً جای خود را به همکاری پیشرفته‌تری داد که مبتنی بر تخصص اعضا جامعه در نوع معینی از کار بود.

تشکیل نظام طایفه‌ای
تکامل نیروهای مولد سبب دگرگونی تازه‌ای در سازمان جامعه بشری گشت. گله انسان‌های ابتدایی جای خود را به گروه مولد پابرجاتری - یعنی طایفه clan داد. اعضای هر طایفه در جریان کار مشترک، تقسیم طبیعی کار میان مردان و زنان و وظایف مشترک آنها در داخل جماعت با یکدیگر خویشاوندی می‌یافتند.

تغییرات حاصله در مناسبات زناشویی و روابط خویشاوندی برای تکامل طایفه اهمیتی بس بزرگ داشت. طایفه ابتدایی از دستجات پیشین کوچکتر بود زیرا با توسعه نیروهای مولد دیگر همکاری دایمی عده زیادی از افراد در امر تولید ضرورتی نداشت. لیکن هنوز هم تجمع موقتی چند طایفه در قبیله‌ای بزرگ برای به دام انداختن حیوانات عظیم و جز آن مورد نیاز بود.

پیدایی جماعت‌های قبیله‌ای بزرگتر، وجود زبان مشترک و تا اندازه‌ای طرز زندگی مشترک را ایجاد می‌کرد. روابط بی‌بندوبار جنسی که از گله‌های حیوانی به ارث رسیده بود و ویژه گله‌های ابتدایی انسان بود در این زمان جای خود را به برون همسری Exogamy یعنی منع ازدواج در داخل طایفه داد. این امر موجب استحکام روابط میان طایفه‌ها شد که سپس به ازدواج درون همسری Endogamy یعنی مجاز بودن ازدواج فقط در محدوده قبیله‌ای معین - بیش از پیش تقویت گشت.

ضرورت حیاتی منع ازدواج میان خویشاوندان بطور عینی و مستقل از شعور انسان پدید آمد. البته ازدواج هنوز ماهیتی گروهی داشت لیکن بتدریج تحریم‌هایی در روابط جنسی میان والدین و فرزندان و برادران و خواهران در روابط متقابل

که میان زنان و مردان قبیله وجود داشت پدید می‌آمد.
بدین‌گونه در جریان کار و همزمان با تکامل نیروهای مولد و مناسبات تولید،
جامعه روز بروز از صورت يك سازمان گله‌وار دور شده و شکل سازمانی تولیدی
- طایفه یا کلان - بخود گرفت.

**مناسبات تولیدی
در داخل طایفه**
مناسبات تولیدی خواه در گله‌های ابتدایی و خواه در
طایفه، مبتنی بر سطح تکامل نیروهای مولد جامعه
بود. ابزارهای ابتدایی و سطح ناچیز تکامل نیروهای
مولد، شرکت تمامی اعضای جماعت را در تولید ارزش‌های مادی ایجاب
می‌کرد.

مناسبات تولیدی عبارت بود از کار مشترك انسان‌ها با هم و برای هم. تمام
اعضای جامعه در تولید ارزش‌های مادی شرکت داشتند و هر کس بنا بر استعداد
خود کار میکرد و محصول خود را به جامعه تحویل میداد.

هر گروه از مردم در قلمرو معینی میزیست. زمین و تمام ثروت‌های آن که
وسایل اصلی تولید بود مشترکاً مورد استفاده قرار می‌گرفت. یعنی بطور کلی
متعلق به جماعت (کمون) بود.

شکار و گردآوری خوراك که یگانه منبع معاش انسان ابتدایی بود هیچ‌نوع
مالکیت دیگری بر زمین بجز مالکیت اشتراکی ایجاب نمی‌کرد. مالکیت اشتراکی
بر وسایل تولید زائیده سطح ابتدایی نیروهای مولد بود. ابتدایی بودن نیروهای
مولد جامعه ایجاب می‌کرد که همه این نیروها پیوسته در جهت تولید ضروریات
اساسی زندگی بکار افتند.

قدرت انسان ابتدایی به وجود جماعت و کار مشترك آن بستگی داشت
مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید پایه مناسبات تولیدی نظام اشتراکی آغازین
بود.

سطح نازل تکامل نیروهای مولد، خصلت اجتماعی کار و مالکیت مشترك
وسایل تولید، تقسیم مساوی ارزش‌های مادی را ایجاب می‌کرد. تمام ارزش‌های

مادی که محصول کار جمعی اعضای جماعت بود بطور مساوی میان همه آنها تقسیم می‌گشت. هرگونه تخلف از این توزیع، بمعنای مرگ بسیاری از اعضا جماعت بود زیرا خوراک به اندازه‌ای نبود که نیازهای حیاتی آنها را برآورد. همه اعضا طایفه به تساوی در تولید شرکت جسته و تمامی وسایل و ثمرات تولید متعلق به همه آنها بود.

جامعه ابتدایی، جامعه‌ای بدون طبقه و بدون بهره‌کشی بود.

گاهی جامعه آغازین را جامعه اشتراکی آغازین

خوانده‌اند، همچنانکه روابط تولید اشتراکی -

آغازین را روابط کمونیستی آغازین و خود نظام

را کمونیسم آغازین نامیده‌اند. جامعه ابتدایی را

تنها بدین علت می‌توان اشتراکی نامید که

هیچگونه بهره‌کشی انسان از انسان در آن وجود

نداشت و هیچگونه مالکیتی در آن دیده نمی‌شد بجز مالکیت عمومی تمام

جامعه. جامعه به طبقات منقسم نبود و همه انسانها به تساوی از ارزشهای

مادی بهره می‌گرفتند. ولی در جامعه مزبور نیروهای تولیدی بی‌نهایت

ابتدایی بود و خود مردم نیز در مرحله بسیار پائینی از پیشرفت قرار داشتند

و در برابر پدیده‌های طبیعی ناتوان بودند. با نیروهای مولد ابتدایی، کار

فردی ثمربخش نبود و از این رو مالکیت فردی ضرورت و فایده‌ای نداشت.

ارزشهای مادی که بوسیله جامعه تولید می‌شد، برای زنده ماندن و تکثیر

افراد جامعه بسختی کفایت می‌کرد. از این نظر، جامعه بی‌طبقه آینده کاملاً

در نقطه مقابل نظام اشتراکی بی‌طبقه آغازین قرار دارد. جامعه اشتراکی،

نظام اجتماعی بی‌طبقه‌ای است با مالکیت مشترک بر وسایل تولید و تساوی

اجتماعی کامل همه اعضای جامعه همزمان با تکامل همه‌جانبی نیرو-

های تولید بر مبنای پیشرفت مداوم علم و فن شناسی، پیشرفت خواهد کرد

و در آن همه منابع ثروت اجتماعی بفرآوانی در دسترس خواهد بود و اصل بزرگ

«از هر کس بر حسب ظرفیتش، به هر کس بر حسب نیازش» تحقق خواهد

یافت. جامعه بی‌طبقه، جامعه سازمان یافته زحمتکش آزاد و آگاهی است

که در آن خود سامانی و کار بسود همه اعضای جامعه برقرار خواهد گشت.

تفاوت اساسی

میان نظام

بی طبقه آغازین

و

جامعه بی طبقه آینده

مادر سالاری

میدانیم که تکامل نیروهای مولد سبب تقسیم کار میان

زن و مرد شد. اختراع ابزارهای جدید تولید این

امکان را بوجود آورد که ضرورت شرکت تمام اعضاء طایفه در همه امور تولیدی - شکار، گردآوری میوه و ساختن اشیاء گوناگون از بین برود. بدین گونه تکامل نیروهای مولد تا آن اندازه موجب افزایش بازدهی شد که جماعت توانست کوشش‌های خود را در تولید نیازمندی‌های حیاتی‌ش تقسیم‌بندی کند. اکنون دیگر مردان بیشتر وقت خود را صرف شکار می‌کردند و زنان به خانه‌داری و تهیه پوشاک و بذرافشانی، جمع‌آوری گیاهان خوردنی و تهیه خوراک مشغول بودند.

بدین گونه فعالیتی که زنان در خانه انجام میدادند منبع قابل اعتمادتر و منظم‌تری برای زندگی بشمار میرفت زیرا شکار که حوزه فعالیت مردان بود اغلب تصادفی بود و نمی‌توانست پیوسته خوراک افراد طایفه را تأمین کند. این موضوع نقش زنان را در حیات اقتصادی طایفه بالا برد و آنان را به مقام رهبری رساند.

این که زنان در محل سکونت طایفه و یا در نزدیکی آن بکار می‌پرداختند در برقراری این نظام در سازمان طایفه‌ای تأثیر بسیاری داشت. زنان بصورت ارباب دائمی خانه‌های مشترک درآمدند.

وجود ازدواج‌گروهی نیز موجب تقویت بیشتر نقش زن در داخل طایفه گشت. زیرا بهموجب این نوع ازدواج، فقط مادر کودک معلوم بود. بدین گونه

مادر یگانه جد طایفه بشمار میرفت. وی ارباب خانه اشتراکی و چهره اصلی و نگینی بود که سایر افراد طایفه یعنی تمام آنهایی که از سوی مادر خویشاوندی داشتند به دوروی حلقه میزدند. همه این عوامل موجب تقویت نقش اجتماعی و برتری مادر شد. این طایفه را طایفه مادر سالار Matriarch و این نظام و سازمان اجتماعی را نظام مادر سالاری خوانند.

فصل چهارم مرحله متکامل نظام اشتراکی آغازین

درجه تکامل نیروهای مولد

در ۱۴ یا ۱۳ هزار سال پیش از میلاد، نیروهای مولد بدین گونه به تکامل خود ادامه می داد. ابزارهای سنگی تکمیل گردید، انسان صیقل دادن و سوراخ کردن سنگها را آموخت و توانست از آنها چاقو، تبر، سر نیزه و پیکانهای نسبتاً سبک و مناسبی بسازد. انسان برای ساختن ابزار کارش آغاز به ترکیب مواد گوناگون کرد. او آه وخت که قطعات نوك دار برندهای از سنگ چخماق را در میله های چوبی و استخوانی قرارداد و بسیاری ابزارهای جدید مانند تبر، چاقو، خنجر، نیزه و خدنگ که عبارت از نوك تیز چخماق و میله چوبین سبک بود بسازد.

اختراع ابزارهای جدید

بزرگترین اختراع این دوره تیروکمان بود. این اسلحه قوی ترین و دوربردترین اسلحه ای بود که انسان تا آن زمان در اختیار داشت. اکنون بشر میتواند دشمن یا يك حیوان شکاری را از فاصله دورتری بزند و اگر تیرش

به هدف نمی خورد می توانست تیر دیگری بسوی او رها کند. اختراع تیر و کمان انسان را در جنگ به ضد نیروهای طبیعت یاری کرده و اهمیت شکار را در زندگی اجتماعی بسیار بالا برد. شکار هر آنچه را بشر برای ادامه زندگی بدان نیاز داشت در اختیارش قرار داد: گوشت، پوشاک ساخته از چرم و پوست و مواد خامی مانند شاخ و استخوان برای ساختن اسلحه و ابزار کار.

اهمیت اقتصادی ماهی گیری، با استفاده از قلابهای استخوانی، نیزه بلند و تور افزایش یافت. استفاده از ابزارهای جدید بر بازدهی کار افزود. انسان اندکی بیش از آنچه برای ارضای نیازهای آنی اش لازم بود تولید میکرد اکنون انسان می توانست بخشی از طعمه ای را که به دام انداخته بود برای روز مبادا کنار گذارد. اختراع ظروف گلین و چوبین به او امکان داد مواد خوراکی را برای زمان درازتری انبار کند. او می توانست خود راکش را نیز در این ظروف پخته و آنها را قابل هضم گرداند و منابع خوراکی خود را بیش از پیش گسترش دهد.

این همه، به افراد بشر امکان داد تا زمان درازتری در یک منطقه بگذرانند. در این زمان انسان آغاز به ساختن خانه های چوبین دائمی کرده به تدریج طرز زندگی خانه بدوشی را به کنار افکند.

افزایش بازدهی کار به انسان فرصت داد تا نوع تازه ای از تولید را که مستلزم صرف وقت بیشتری بود بوجود آورد. رشته تولیدی تازه، کشاورزی و دام پروری بود و هنگامی آغاز شد که بازدهی کار تا آن اندازه بود که بشر می توانست برای زمان درازی با محصولات دیگر و ذخایری که انبار کرده بود زندگی کند تا غلات، به عمل آمده و حیوانات تولید مثل کنند.

کشاورزی

ولی تولید در نواحی گوناگون از راه های متفاوت تکامل یافت. در آستانه تمدن، قبائلی که در مناطق حاصلخیز زندگی میکردند، به گردآوری گیاهان خوردنی پرداخته و این گیاهان مهمترین بخش رژیم خوراکی

آنها را تشکیل می‌داد. این قبایل به تدریج به صورت قبایل کشاورزی درآمدند. انسان با انتخاب بهترین گیاهان و ایجاد شرایط مناسب در خاک و حتی در بعضی موارد با پیوند گیاهان، انواع بهتری از آنها را بدست آورد. این گذارتدریجی از گردآوری خوراک به کشاورزی نخستین، با اختراع ابزارهای ویژه شخم زمین مانند بیل چوبی - که با چاقوی چخماق تیز و با آتش نیمسوز می‌شد - و نیز تجارب و مهارت‌های حاصله طی دوران گردآوری خوراک عملی گشت.

کشاورزی هنگامی بوجود آمد که زنان قبایل ابتدایی آغاز به کاشتن ارزن کردند زیرا علفهای هرز مانع رشد آن نمی‌شد. چاودار، جو، گندم و جز آن از جمله نخستین گیاهانی بودند که انسان به کشف آن توفیق یافت. هنگامی که بشر دریافت گیاهان در زمین زیر و رو شده و نرم، بهتر رشد می‌کنند با مواظبت زیاد و در آغاز با یک چوب نوک تیز و سپس با ابزار مخصوص یعنی بیل سرکجی که دسته بلند داشت و به انتهای آن سنگ چخماق تیزی متصل بود آغاز به شخم زمین کرد. انسان برای درو کردن، داسی را بکار می‌برد که از یک تنه چوبین ساخته شده و قطعات برنده چخماق در لبه آن قرار داده شده بود.

بعدها کشاورزی منبع اصلی تأمین زندگی اکثریت قبایلی شد که در بین‌النهرین، دره نیل، مصر، فلسطین، ایران، بخش جنوبی و دنی پر (واقع در اتحاد شوروی) می‌زیستند.

در جامعه ابتدایی، انسان راه استفاده از اکثر محصولات کشاورزی ای را که ما امروز می‌شناسیم، میدانست. قبایل بومی آمریکا در آغاز به گردآوری خوراک اشتغال داشتند. آنها با پیشرفت کشاورزی، انواع خوردنی ذرت و سیب زمینی - البته نوع وحشی آن - را که در آمریکا یافت می‌شد گسترش دادند.

گذار به کشاورزی، وابستگی بشر را به طبیعت کاهش داد. زیرا بازدهی بیش از پیش کشاورزی، به او امکان داد بخشی از محصولات را برای مصرف آینده انبار کند. با پیدایش کشاورزی، دامنه کار و فعالیت بشر بمیزان زیادی گسترش یافت. انسان تجارب و مهارت‌های تازه‌ای بدست آورد. دانش او بقوانین طبیعت ژرف‌تر گشت و ابزارهای نوینی آفرید.

دامپروری

همزمان با گسترش کشاورزی ابتدائی، دامپروری ابتدائی نیز پدید آمد. شکار حیوانات از طریق

به دام انداختن آنها، نخستین گام در راه اهلی کردن حیوانات بود.

حیواناتی را که به بخشهای محصور می‌رمیدند، دیگر نمی‌گشتند بلکه از آنها بصورت ذخائر زنده گوشت نگهداری می‌کردند. در آغاز، دوران اسارت آنها کوتاه بود ولی گاهی آنها را مدت درازتری نگه‌می‌داشتند و سرانجام به تکثیر نسل آنها پرداختند.

دامپروری عامل مهمی در تکامل سازمان بدن انسان بود، زیرا بشر هنگام شرایط نامساعد برای شکار نیز از حیث گوشت تأمین بود. نخستین دامپروران آسیا، آفریقا و اروپا از چارپایان خود بمنزله منبع گوشت، شیر، پوست و پشم سود می‌بردند. سگ نخستین حیوانی بود که بوسیله انسان اهلی شد. در شش تا پنجهزار سال پیش از میلاد انسان گاو، گوسفند، بز و خوک را اهلی نمود. در طی این دوره در مصر، آسیای صغیر، آسیای مرکزی، هندوستان، چین و اروپا رام کردن حیوانات متداول بود بعدها گوزن شمالی و لاما^۱ - یعنی تنها حیوانات امریکای جنوبی که قابلیت اهلی شدن داشتند اهلی گشتند.

ولی در حالیکه برخی قبایل بتدریج کشاورزی و دامپروری را بمنزله شیوه زندگی خود برگزیدند سایر قبایل بصورت شکار گروگردآورنده خوراک باقی ماندند. قبایل مذکور در مناطق نامساعدتر شمالی‌ترین منطقه کره زمین، امریکا، جنوب هندوستان، آفریقا، هندوچین و جز آن سکونت داشتند.

در این مناطق نیز بررغم وجود شرایط سخت طبیعی، نیروهای موله تکامل یافت، انسان به تکمیل تیروکمان پرداخت و در استرالیا بومرانگ^۲ را اختراع کرد. وی طرز ساختن انواع گوناگون دام را آموخت و شیوه‌های

1 - Llama شتر بی‌کوهان مخصوص امریکا م.

2 - Boomrang چوب خمیده مخصوصی که پس از پرتاب بجای نخستین

خود برمی‌گشت .

بهتری برای دباغی، استفاده از استخوان و شاخ بوجود آورد.
 انسان گیاهان خوردنی بیشتری را کشف کرد و استفاده از بعضی آنها
 را برای مقاصد درمانی نیز آغاز کرد. از نخ و ریسمان حاصله از الیاف برخی
 گیاهان برای ساختن تور، پوشاک و کیسه و جز آن استفاده شد.
 شکارگران و گردآوران خوراک هنوز تا اندازه زیادی به طبیعت وابسته
 بودند لیکن آنها نیز تدریجاً با استفاده از تجارب و مهارتهای خود و نیز با
 استفاده از دست آوردها و مهارتهای قبایل همسایه از روشهای پیش رفته تری سود
 برده و ابزارهای تازه تری ساختند.

مناسبات تولیدی در مرحله متکامل نظام اشتراکی آغازین

تغییراتی که در جریان تولید روی میداد، سازمان
 جوامع بشری را بیش از پیش دگرگون کرد. گذار
 تدریجی به شیوه یکجانشینی، روابط کهن
 خویشاوندی میان طایفهها را استحکام بخشید و
 روابط تازه ای نیز بوجود آورد. روابط اقتصادی و تولیدی نیز تحکیم شد.
 طایفه های همسایه برای دفاع در برابر حیوانات وحشی، حفظ انبارهای خوراک
 و محافظت خود از حملات قبایل بیگانه با یکدیگر متحد شدند. روابط میان
 طایفهها منجر به پیدایش قبایل - گروههای بزرگی از مردم که از اتحاد چند
 طایفه بوجود آمده بودند - شد.

استحکام روابط
اقتصادی و تولیدی
درون جامعه

در نتیجه روابط تنگاتنگ قبیله ای، مالکیت قبیله بوجود آمد. قبیله،
 منطقه ای را که محل سکونتش بود و در آن به شکار، ماهیگیری و جز آن می پرداخت
 و نیز تمام منابع موجود در آن منطقه را بمنزله ثروت خود میدانست. رودها و
 جنگلها، تپهها و سلسله کوهها بمنزله سرحدات طبیعی میان قلمروهای قبایل
 گوناگون محسوب می گشت.

آمیزش طایفه‌ها و قبایل گام مهمی برای انتشار بیش از پیش اختراعات و مهارت‌های بشر بود. تشکیل قبایل و ترکیب آنها بصورت اتحادیه‌های قبایل بعدها منجر به پیدایش زبان و فرهنگ واحد شد.

قبیله، در حالیکه شکل گسترده‌تر سازمان اجتماعی بود تقسیم‌بندی خود را به طایفه‌های خوبشاوند حفظ نمود. هر طایفه در اتخاذ تصمیم درباره مسائل مربوط به زندگی خود تا اندازه چشم‌گیری استقلال خویش را محفوظ داشت. قبیله، مالکیت هر طایفه را برسمیت می‌شناخت (هر طایفه شکارگاه مخصوص بخود داشت). بدین‌گونه پیدایش شکل گسترده‌تر اتحاد - یعنی قبیله - حدود مالکیت جمعی را گسترش داد.

شکل مالکیت جمعی وسائل و ابزارهای تولید با سطح تکامل نیروهای مولد جامعه مطابقت داشت. کشاورزی و دامپروری ابتدائی هنوز مبنائی برای هیچ نوع مالکیت بجز مالکیت مشترک بوجود نیاورده بسود زیرا مشکلات طبیعی، زراعت با ابزارهای ابتدائی (تبر سنگی برای پاک کردن جنگل‌ها، بیل سرکج چوبین، چوب نوك تیز برای کندن زمین) و شیوه راندن حیوانات به محوطه محصور، بدون همکاری همه اعضای طایفه - یا قبیله غیرممکن بود. کار دسته‌جمعی، مالکیت مشترک بروسائل اساسی تولید - زمین، شکارگاه، پناهگاه قایق و جز آن - را ایجاب می‌نمود. وظایف خانه‌داری نیز به طرز اشتراکی انجام می‌گرفت زیرا هنوز مردم در خانه‌های اشتراکی می‌زیستند و گاهی چند صد نفر در يك خانه واحد زندگی می‌کردند.

در این زمان گرچه وسائل اساسی تولید در مالکیت مشترک بود، به علت تفاوت جسمانی اشخاص (از حیث قدرت جسمانی و اندام) نیاز به داشتن ابزار - های شخصی بوجود آمد.

بزرگان قبیله و شورای بزرگان که برگزیدهٔ اعضاء
سازمان قبیله‌ای
جماعت بود، تصدی همهٔ امور مربوط به طایفه
و قبیله را به عهده داشتند. نفوذ هر رئیس قبیله به خصوصیات فردی او - یعنی

تجارب او، مهارتش در شکار، شجاعت او در جنگ و خردمندیش - بود. ریاست موروثی نبود. و کاملاً تابع نظر عموم بود. رئیس قبیله را همواره می‌توانستند عوض کنند. وی از جهت دارایی شخصی، بهیچوجه تفاوتی با افراد قبیله خود نداشت.

بدین‌گونه در نظام‌های اجتماعی آغازین هیچ مؤسسه‌ای شبیه دولت وجود نداشت و حکومت قبیله و طایفه مبتنی بر نوعی دموکراسی بود یعنی شرکت مساوی تمام اعضاء جامعه (طایفه یا قبیله) در امور مربوط به خود. این نوع سازمان با مناسبات تولیدی آن زمان بطور کلی مطابقت داشت.

منشاء فرهنگ
همزمان با تکامل مغز بشر، توانایی او نیز برای باز آفرینی تصاویر اشیاء یا پدیده‌های خاص پیرامونش حتی اگر نمی‌توانست آنها را در لحظه‌ای معین عیناً به بیند بیشتر شد. این کیفیت مغز بشری انگیزه نخستین کوشش‌های وی برای باز آفرینی این اشیاء تصویری، به صورت اشکال و تصاویر خاص گشت.

انسان نشاندرتال می‌کوشید اشیاء آشنا را به کمک خطوط و دندان‌های متصل ترسیم کند. ولی مغز انسان هنوز به اندازه کافی تکامل نیافته، دست‌هایش مهارت کافی نداشت و ابزارهایی که وی می‌کوشید بکمک آنها تصورات خود را تجسم بخشد، بسیار ابتدائی بود تا زمانی که اندام‌های انسان بویژه دست‌های او در جریان کار به درجه عالی تکامل نرسیده و ابزارهای کارش تکمیل نگردیده بود هنوز نمی‌توانست اشیائی را که می‌دید ترسیم کند.

شکل بندی صخره‌ها و پرتگاه‌های عجیب، انسان ابتدائی را بیاد حیوانات گوناگون می‌انداخت. او می‌کوشید این شباهت را با تغییر شکل و رنگ آمیزی آنها بیشتر کند. بعدها انسان آغاز به کشیدن تصاویر سایر انسانها و صحنه‌های گوناگون زندگی روی دیوار غارها و صخره‌ها نمود. اینها نقش‌های خطی ساده‌ای بودند که گاهی نیز با رنگهای ساخته شده از نمک‌های معدنی رنگ آمیزی می‌شدند. این نقشها عبارت بودند از صحنه‌های واقع‌گرایانه شکار، شکل حیوانات و اشیاء آشنای دیگر. مضمون این نخستین نقشها و شیوه ترسیم آنها

ملهم از زندگی آن دوران و بازتاب ادراکی بود که انسانها در آن هنگام از طبیعت داشتند. هنر از همان آغاز عبارت بود از بازآفرینی تصاویری که انسان در زندگی واقعی با آن برخورد می‌کرد به شیوه‌ها و وسائل گوناگون هنری.

انسان با رسیدن جامعه ابتدائی به اوج تکامل خود، توانست تصاویر کم و بیش دقیقی از اشیاء گوناگون و پدیده‌های طبیعی و جز آن بیافریند. لیکن دامنه دانش او هنوز در تنگنای شکل ظاهری پدیده‌ها و اشیاء محبوس بود. او هنوز نمی‌توانست به گوهر این اشیاء و بستگی و ارتباط متقابل میان آنها راه یابد.

نخستین مفاهیم مذهبی

تکامل کار، انسان را به تماشاگر تیز هوش طبیعت مبدل ساخت. مشاهدات وی انگیزه نخستین کوشش های او برای شناخت زندگی گشت، ولی تکامل جسمی او، تجربه و دانائیش از طبیعت برای بدست آوردن شناسائی درستی از واقعیت ناکافی بود. انسان ابتدائی نمی‌توانست خویشاوندی و پیوند میان پدیده‌های طبیعی و تأثیر آنها را بر هستی انسانی درک کند. وسائل او برای این کار بسیار ناقص بود و پیوسته بناتوانی خود پی‌می‌برد. به هنگام بلایای طبیعی (سیل، انفجارات آتش‌فشانها، آتش سوزی جنگلها، خشکسالی و قحطی و جز آن) بر اثر این ناتوانی و نادانی از قوانین طبیعت، این احساس به او دست می‌داد که در ماورای طبیعت نیروهای مخوفی وجود دارند که بر سراسر پدیده‌های طبیعی فرمان می‌رانند. بدینگونه، نخستین مفاهیم مذهبی تشکیل شد که عبارت بود از تجسم فانتزی گونه و مسخ شده نیروهای کاملاً واقعی در ذهن انسان ابتدائی، نیروهائی که بروی حکومت میکردند.

باستان شناسی ثابت کرده تا پیش از پنجاه تا چهل هزار سال قبل هیچ‌گونه مفاهیم مذهبی وجود نداشته است. چون انسان همواره در معرض حملات حیوانات وحشی بود و ادامه زندگی وی به بود و نبود شکار وابسته بود، او سرانجام برای حیوانات وحشی نیرویی فوق طبیعی قائل شد. انسان تصور

می‌کرد که حیوانات و آدمیلن اجداد مشترکی داشته‌اند و حیوانات با قراردادن گوشت خود در اختیار انسان زندگی وی را محافظت می‌کنند. انسانهای ابتدایی که علل مرگ و زندگی را نمی‌دانستند معتقد بودند که اگر استخوانهای حیوان حفظ شود می‌توان با سحر و جادو او را بار دیگر زنده ساخت. این تصورات عجیب در باره جد حیوانی و پشتیبانی وی از وظایف و وابستگی و پیوند ناگسستی اعضای آن با حیوان مزبور توتمیسم^۱ نام دارد. بعدها انسانهای نخستین، درختان و گیاهان را نیز مانند حیوانات بمنزله توتم‌ها - یعنی اجداد و نگهبانان خود بشمار آوردند. انسان احساس می‌کرد به کمک توتمی که بنا به تصور وی ضامن زندگی و حفظ او در برابر حیوانات وحشی و توفیق در شکار بود، نیازمند است و می‌کوشید نظر توتم خاص خود را بخود جلب کرده نیازهای خویش را با او در میان‌گذارد. این اعمال، بتدریج شکل مراسم عبادت بخود گرفت.

شایع‌ترین شکل مذهبی آنی میسم^۲ بود. آنی میسم عبارت بود از اعتقاد به يك «وجود معنوی» غیر مادی و نامرئی که دارای نیروهای عظیم فوق طبیعی بود (اعتقاد به وجود ارواح خیر و شر، شیاطین، خدایان و جز آن). آنی میسم ناشی از نادانی انسان نسبت به منشاء پدیده‌های طبیعی بود. انسان این پدیده‌ها را شبیه خود و دارای روح می‌پنداشت و به آنها همچون موجوداتی غیر مادی با خصوصیات بشری و قدرت فوق طبیعی می‌نگریست. بدینگونه رعد و برق، طوفان، رودخانه و جنگل همه دارای روح بودند (دیوهای جنگلی و پریان آبی و جز آن). آنی میسم، شامل اعتقاد به تولد و مرگ ارواح نیز بود.

این اعتقاد به نیروهای سحر آمیز و فوق طبیعی که در تعیین مسیر زندگی بشر دخالت دارند کار را به جعل طلسم و جادو کشانید. رقصهای جنگلی که در آغاز چیزی بیش از هیجان غریزی پیش از نبرد نبود بعدها معنی سحر آمیزی

1- Totemism.

2- Animism

بخود گرفت و مراسم عبادتی که به اعتقاد آنها قدرتی سحرآمیز داشت اکنون به صورت رقص درآمده بود. مهر داروها که در آغاز وسیله‌ای برای جلب همسر دلخواه بود بعدها قدرتی فوق طبیعی و سحرآمیز یافت. جادوگری شفا بخش ناشی از تأییراتی بود که بشر از برخی معالجات ساده (فصد خون و جز آن) و استعمال داروهای گیاهی در کمک به شخص بیمار پذیرفته بود. سحر و جادو عبارت بود از اعتقاد به اینکه انسان می‌تواند نیروهای فوق طبیعی را احضار کند. فیتیشسم^۱ شکل مذهبی دیگری بود که به برخی اشیاء واقعی نیرویی فوق طبیعی می‌بخشید. مردم آن اشیاء را می‌پرستیدند و معتقد بودند که آنها قادرند که انسانها را تحت نفوذ خود گیرند. از این رو قبایل استرالیایی اقوام دیگر که علل تولد و مرگ را نمی‌دانستند معتقد بودند که حیات هر شخص در سنگی کوچک یا قطعه چوبی قرار گرفته است و اگر این سنگ یا چوب از میان برود او نیز خواهد مرد.

از آنجا که انسان ابتدایی قادر به تبیین علل مرگ نبود. از مردگان ترس موهومی دردل داشت، به ویژه آنهایی که در دوران حیاتشان نیز مایه ترس او بودند مانند جنگجویان بیرحم، رؤسای قبایل و جز آن. به تصور او، اجساد یا حتی تصاویر مردگان نیرویی فوق طبیعی در خود نهفته دارند. سپس تصور جهان فوق طبیعی دیگری که مسکن ارواح مردگان بود در انسان پیدا شد و تمایل به جلب حمایت نیروهای فوق طبیعی به صورت قربانی کردن در راه نیروهای مزبور درآمد.

بدین سان، پیدائی اعتقادات مذهبی ابتدایی، معلول عجز و ناتوانی کامل انسانها در برابر طبیعت بود. این اعتقادات نیز به نوبه خود به ادامه این ناتوانی کمک کرد زیرا مانع شناسائی واقعی او از جهان می‌بود و کند و کاو او را درباره پدیده‌های طبیعی منحرف می‌کرد و از تکامل وی جلوگیری می‌نمود.

زوال نظام اشتراکی آغازین

نیروهای مولد در عصر مفرغ و آهن

اختراع ابزارهای فلزی
بر رغم تکمیل ابزارهای سنگی، بازدهی کار در همان سطح بسیار پائین باقی مانده بود. در فاصله ششمین تا چهارمین هزاره پیش از میلاد تحول بسیار مهمی در نیروهای مولد جامعه صورت گرفت. این تحول بر اثر استفاده از فلزات در ساخت ابزار بود. استفاده از ابزارهای فلزی، سطح نیروهای مولد را بالا برد و بر بازدهی کار بطرز چشم گیری افزود و سرانجام مناسبات تولید و زندگی بشر را بطور کلی دگرگون ساخت.

انسانهای ابتدایی، در جریان کاوشهای خود برای یافتن موادی که بوسیله آن ابزار کارشان را تکمیل کنند، به مس طبیعی دست یافتند. مس فلزی بود که زیر ضربات تبر چخماقی تغییر شکل می یافت. پس انسان از فلز برای ساختن تبر، چاقو، پیکان و سر نیزه سود جست.

انسان در شش هزار سال پیش از میلاد، در آفریقا، آسیای صغیر و هندوستان

طرز ذوب کردن فلزات را آموخت. وی طرز ساختن آلیاژی را از مس و قلع فرا گرفت. در آغاز مقدار فلزات طبیعی ناچیز بود و از آنجا که کیفیت آنها چندان خوب نبود، تا مدتها انسان از ابزارهای سنگی دست نکشید.

با استفاده از ابزارهای مسی و مفرغی و سرانجام آهنی، انسان توانست از سنگ، استخوان و چوب و شاخ حیوانات به طرز ماهرانه‌تری سود جوید. او به ساختن کج بیل، داس و ابزارهای دیگر پرداخت. در این هنگام بود که انسان آغاز به ساختن نخستین خانه‌های چوبی بزرگ خویش کرد.

انسان می‌کوشید حرکات دستهای خویش را به ساده‌ترین دستگاهها منتقل کند. بدینگونه بود که چرخ کوزه‌گری و نخستین چرخ‌های بافندگی بوجود آمد. این دستگاههای ابتدایی کیفیت محصولات را بهتر کرد و بازدهی کار را به طرز قابل توجهی بالا برد.

بکار بردن ابزارهای فلزی در تکامل کشاورزی اهمینی

تکامل کشاورزی

بس بزرگ داشت. در این هنگام، جامعه‌های کشاورز

در مصر، فلسطین، فلات ایران، دامنه ارتفاعات عراق، بخش جنوبی آسیای میانه و سپس در هندوستان، چین، آسیای صغیر، بالکان، مناطق جلگه - جنگلی اروپا، قفقاز و آفریقا در حال بوجود آمدن بود.

کشاورزی در مناطق خشک و کم آب فقط در دامنه ارتفاعات، نواحی پر باران و دارای جویبارهای کوهستانی و رودخانه امکان پذیر بود. در این مناطق بود که انسان به حفر کانال‌هایی برای رساندن آب به مزارع آغاز نهاد. در این زمان انسان می‌آموخت که سطح آب را بکمک سدبندی بالا برد و آب را در منابع و مخازن مخصوص انبار کند. دست یابی به فنون آبیاری کمک کرد تا مناطق تازه‌ای زیر کشت قرارگیرد. گسترش زمینهای زیر کشت بر مقدار محصولات افزود. وابستگی کشاورزی به شرایط طبیعی نیز کمتر گشت.

کشاورزی در دره‌های حاصل‌خیز که دارای رودخانه‌های بزرگ بود از همه جا بیشتر

گسترش یافت. هر سال به هنگام طغیان رودخانه‌ها، مقادیر زیادی گل ولای به مزارع روی می‌آورد و مردم می‌توانستند سالیان متوالی از آن مزارع بهره‌برداری کنند. مردم فقط مجبور بودند کانال‌هایی جهت ذخیره سیلاب تعبیه کنند تا در فصول خشک برای آبیاری مزارع از آن استفاده شود. در مناطق کمتر حاصل خیز، انسان غالباً مجبور بوده مزارع را تغییر دهد. او در منطقه‌معینی جنگلها را پاک کرده، ریشه و کنده‌های درختان را می‌سوزاند و در آن فقط سالیانی چند به کشت می‌پرداخت. وقتی آن زمین حاصلخیزی خود را از دست می‌داد، مجبور بود به محل دیگری نقل مکان کند سپس مزرعه متروک تدریجاً پوشیده از درخت می‌شد، این شیوه در دنیای باستان همه جا شیوع داشت.

انسان برای بریدن درختان و کندن نه‌ها جهت آبیاری نیاز به ابزارهای فلزی داشت. در آغاز وسیله عمده اوبرای کشت زمین کج بیل سنگی بودولی بعدها کج بیل فازی جای آن را گرفت. در مناطقی که برای کشت مناسب بود. کشاورزی شغل اصلی مردم گشت.

دامپروری در نقاطی که شرایط طبیعی برای کشاورزی مساعد نبود دامپروری گسترش یافت. در هزاره پنجم تا چهارم پیش از میلاد بسیاری از قبایل ساکن مناطق معتدل به پرورش بز، خوک، الاغ، گاو و انواع گوناگون بزکوهی مشغول بودند. بازده دامپروری از شکار بیشتر بود و قبایلی که در آغاز شکارگر بودند بویژه در جلگه‌ها، بتدریج به گله‌داری روی آوردند. در مناطقی که گله‌داری از کشاورزی سود بخشتر بود. برخی از قبایل کشت زارهای خود را رها کرده به گله‌داری پرداختند. کار این قبایل گله‌دار تولید گوشت، شیر و لبنیات، پوست، پشم و مانند آن بود و محصولات قبایل کشاورز نیز عبارت بود از مقدار نسبتاً زیادی غله، سبزی، میوه و محصولات مشتق از آنها.

گله‌داران بیابان گرد نبودند. آنها مدت زمان درازی در منطقه محدودی باقی می‌ماندند تا هنگامی که مراتع آنها به اراضی بایر تبدیل شود. خشکسالی

های مکرری که بر اثر محو بخت‌چالها پیش آمد مراتع بسیاری را بسویزه در آسیای میانه از میان برد. مهاجرت قبایل گله‌دار آسیای میانه و شمال آفریقا به ویژه حائز اهمیت است. این قبایل برخی اوقات در نواحی جلگه‌ای دره‌ها سکونت می‌یافتند و با جمعیت کشاورزی محلی در آمیخته به کشاورزی یا اختلاطی از کشاورزی و دامپروری می‌پرداختند. در مناطق دیگر، وضع به گونه‌ی دیگر بود: در این مناطق قبائل کشاورز به دامپروری گرائیدند. این جریان‌ها در برقراری تماس میان قبایل و طایفه‌های کشاورز و گله‌دار حائز اهمیت بود. با اینهمه جریان عمومی جدایی قبایل گله‌دار از نوده بزرگت جوامع طایفه‌های ابتدایی ادامه یافت.

تکامل کشاورزی و دامپروری گام مهمی در تکامل جامعه بود. انسان با کار مداوم خود اقسام تازه‌ای از گیاهان پدید آورد و انواع نوینی از حیوانات را اهلی کرده بر مقدار مواد حیاتی مورد نیاز خود بیش از پیش افزود. بازدهی کار در جوامع ابتدایی بالا رفت و این امر موجب تکامل سریع‌تر جامعه گشت.

تغییرات در مناسبات تولید

تخصص یافتن قبیله‌ای مفروض در رشته معینی از تولید، نخستین تقسیم کار اجتماعی کار در تاریخ بشر بود. قبایل گله‌دار پیوسته بر آگاهی خود در دامپروری می‌افزودند و مهارت خود را در این رشته بیشتر می‌کردند و این خود به افزایش بازده کار منجر می‌گشت. قبایل کشاورز نیز روشهای خود را برای کشت زمین اصلاح کرده محصول بیشتری بدست می‌آوردند. این تخصص در کار، شرایط مساعدتری برای تکامل بیشتر وسایل و ابزارهای کار فراهم آورد که نتیجه آن افزایش بازدهی کار بود.

روابط میان قبایل دامپرور و کشاورز در تکامل نیروهای مولد تأثیر

فراوان داشت. قبایل کشاورز و گله‌دار دنیای باستان، در همه نواحی نزدیک هم می‌زیستند و تجربیات، مهارت‌ها و اختراعات خود را با یکدیگر مبادله می‌نمودند. این پیوندها بویژه امکان داد حیواناتی مانند الاغ، گساو و اسب در کشاورزی و برای بارکشی مورد استفاده قرار گیرند و این انگیزه‌ای بود برای انسان در اختراع ابزارهای تازه. یکی از این ابزارها، خیش چوبین بود که برای نخستین بار در سه هزار سال پیش از میلاد در بین‌النهرین و ایران دیده شد. استفاده از حیوانات بارکش و ابزارهای جدید بر بارزدهی کار بیش از پیش افزود.

بدین‌سان نخستین تقسیم اجتماعی کار بر اثر تخصصی شدن نیروهای مولد جامعه موجب تکامل بیشتر آنها و افزایش بارزدهی کار گشت.

دومین تقسیم اجتماعی کار

تکامل بیشتر نیروهای مولد بطور عمده ناشی از استفاده وسیع از فلزات گوناگون در ابزار سازی بود. ابزارهای آهنی که چهارده قرن پیش از میلاد برای نخستین بار به کار برده شد، مقدار محصولات کشاورزی را بطرز چشم‌گیری بالا برد. انسان زمینهای قابل کشت خود را با کندن کنده‌های درختان و صاف کردن زمین برای ایجاد مزارع و چراگاه به کمک تبر و بیل‌های آهنی گسترش داد. خیش چوبین که دارای تیغه آهنین بود بندربج جانشین کج بیل گشت.

بکار بردن ابزارهای فلزی تازه به تکامل ابزارهای قدیمی تر کمک کرد و تکامل پیوسته مهارت و تجربیات انسان را تضمین نمود.

ذوب فلز و فلزکاری، کوزه‌گری و سایر تلاشهای انسان مستلزم تخصص بود. پس ساختن کوره‌های آهن‌گری و چرخهای کوزه‌گری و جز آن ضرورت یافت. اختراع وسایل بفرنج‌تر همواره با بارزدهی نسبتاً عالی کار همراه بود. ذوب فلز بویژه آهن مستلزم وجود گروهی از مردم بود که در ساختن ابزار و آلات فلزی تخصص داشته باشند. تکامل نیروهای مولد مستلزم تخصص افراد در رشته معینی بود.

بدبگونه، پیشه‌وران حرفه‌ای در صحنه اجتماع ظاهر شدند. آنها بطور عمده برای دیگران تولید می‌کردند نه برای خودشان. نخستین رشته‌های صنایع دستی که جنبه حرفه‌ای پیدا کرد عبارت بود از ذوب فلزات و تولید ابزارهای فلزی، کوزه‌گری و بافندگی.

پس، دومین تقسیم اجتماعی کارمیان کشاورزی و دامپروری از یکسو و صنایع از سوی دیگر صورت گرفت.

دومین تقسیم اجتماعی کارمیان با زمانی بود که نیروهای مولد به سطحی رسیده بود که جامعه توان آن را یافته بود نیازهای همه اعضای جامعه از جمله آنهایی را که مستقیم‌آدر تهیه خوراک شرکت نداشتند لیکن مانند سایر اعضا جامعه در کارهای مفید دیگر مشغول بودند تأمین کند.

نخستین تقسیم اجتماعی کار به تخصصی شدن
منشاء مبادله
اقتصاد قبایل گوناگون در دورشته اصلی: کشاورزی

دامپروری منجر گشت. این تخصص، تفویض روابط میان طایفه‌ها را ضروری ساخت. گله‌داران دریافتند که آنها چارپایان، پوست، پشم، گوشت و سایر فرآورده‌های حیوانی اضافی دارند در حالیکه به غلات، سبزیجات و سایر فرآورده‌های کشاورزی نیازمندند. طایفه‌های کشاورز محصولات کشاورزی اضافی داشتند و خواهان فرآورده‌های دامپروری بودند. پس مبادله اقتصادی میان طایفه‌های گوناگون امری ضروری گشت.

بیش از نخستین تقسیم اجتماعی کار، مبادله امری تصادفی بود. هر چیزی که تولید می‌شد در داخل طایفه به مصرف می‌رسید. در این هنگام تنها آن محصولات که اضافه بر مصرف طایفه بود بطور تصادفی مبادله می‌گشت و از آنجا که محصولات نتیجه کار مشترک همه افراد طایفه بود و به همه آنها تعلق داشت مبادله نه بوسیله افراد بلکه بوسیله طایفه‌ها صورت می‌گرفت. اجناسی که از طریق مبادله بدست می‌آمد بمنزله ثروت همه اعضا طایفه محسوب شده و به تساوی میان آنها تقسیم می‌گشت، درست به همان گونه محصولات تولید شده در خود طایفه. دومین تقسیم اجتماعی کار سبب تکامل بیشتر مبادله گشت. زیرا پیشه‌وران

حرفه‌ای بیشتر اجناس خود را برای مبادله تولید می‌کردند، نه برای مصرف در داخل طایفه، چاره‌پایان موضوع اصلی مبادله بودند. پس از آن فلزات، ابزارهای فلزی، سنگ‌های گران بها و جز آن مورد مبادله قرار گرفتند. در آغاز مبادله بصورت تعویض يك شيشی با شيشی ديگر انجام می‌گرفت بعدها این امر منظم‌تر شد و شکل مبادله کالا بخودگرفت یعنی مبادله از راه خرید و فروش. این امر هنگامی میسر شد که معادل عمومی بوجود آمد. بدین گونه همه محصولات آنی که به صورت کالا درآمده بودند با محصول معینی مبادله می‌شدند. این معادل مشترك در برخی نواحی چاره‌پایان و در برخی دیگر میوه‌جات و نمک بود. بعدها، کالاهای مخصوصی نقش معادل عمومی بخودگرفت و بدین گونه پول بوجود آمد. فلزات گوناگون، پوست‌های کمیاب و جز آن بمنزله پول معادل عمومی - مورد قبول قرار گرفتند. با تکامل نیروهای مولد، مبادله منظم‌تر شد و بستگی تنگاتنگی به تولید پیدا کرد و نقش مهمی را در تکامل آن به عهده گرفت.

پدر سالاری
 نخستین تقسیم اجتماعی کار، نه تنها سرآغاز پیدایش مرحله جدیدی در تکامل نیروهای مولد بود، بلکه تغییرات مهمی را در طرز زندگی جامعه اشتراکی آغازین سبب گشت. این تغییرات در آغاز در قبایل دامپرور روی داد.

مردان غالباً شکارگر یا چوپان بودند. از این رو در قبایل دامپرور، کار مردان بمنزله يك عامل اقتصادی در جماعت، مفهوم تازه‌ای بخودگرفت و سرانجام منبع اصلی تأمین ارزش‌های مادی جامعه گشت و موقعیت آنها در قبیله تحکیم گردید. این پدیده موجب نظام پدرسالاری شد و سرانجام جانشین مادرسالاری گشت. این تغییرات در قبایل کشاورز دیرتر صورت گرفت و حرکت آن آهسته‌تر بود. هنگامی که کشاورزی به صورت کار اصلی آن قبایل درآمد، طایفه، نیرومندترین افراد - یعنی مردان را برای انجام کارهای سنگین تعیین می‌کرد تا اینکه دیری نپایید آنها نیروی کار اصلی را در کشاورزی تشکیل دادند و کار آنها در بهبود وضع مادی طایفه نقش تعیین‌کننده یافت. استفاده از حیوانات بارکش در کشاورزی

اهمیت مردان را در جماعت بالا برد و با تکمیل خبش که بکار بردن آن مستلزم نیروی بدنی زیاد بود، زراعت سرانجام کار انحصاری مردان گشت.

در این هنگام کار زنان بیش از پیش به خانه‌داری محدود شد و از حیث تولید ارزش‌های مادی طایفه نقش درجه دوم پیدا کرد.

با افزایش نقش مردان در تولید ارزش‌های مادی، موقعیت آنان نیز در خانواده و طایفه تغییر یافت زیرا رفاه و آسایش خانواده و طایفه بطور عمده به کار مردان بستگی داشت.

در مراحل نخستین جامعه پدر سالاری، مانند مادر سالاری، هر طایفه مالک مشترك زمین مسکونی، شکارگاه‌ها، مزارع و مراتع خود بود. همه اعضای طایفه حقوق مساوی داشتند و امور مربوط به افراد طایفه را مجمع عمومی حل و فصل می‌کرد. رئیس طایفه در مجمع عمومی که همه مردان و زنان بالغ با حقوق مساوی در آن شرکت داشتند انتخاب می‌شد. رئیس منتخب طایفه بهیچوجه وسیله ویژه‌ای برای اعمال زور در اختیار نداشت. نفوذ او تنها جنبه معنوی داشت. اعضای طایفه به او احترام گذاشته و تابع تصمیمات او بودند زیرا تجربه و اقتدار و مهارت او را قبول داشتند.

در موقع جنگ، طایفه رئیسی جنگی انتخاب می‌کرد که نفوذ او نیز مبتنی بر قدرت و تجربه شخصی او بود. او بوسیله اعضای طایفه انتخاب می‌شد تا جنگ طایفه را علیه دشمنانش سازمان داده و رهبری کند. پس از پایان عملیات جنگی قدرت رئیس جنگی نیز از میان میرفت. این سازمان فعالیت‌های عمومی طایفه بمنزله دمکراسی طایفه‌ای شناخته می‌شود. دمکراسی طایفه‌ای یعنی اعمال قدرت همه اعضای طایفه در جهت منافع عمومی آن بطور کلی.

بحران در مناسبات تولیدی اشتراکی آغازین

افزایش عمومی بازدهی کار طی نخستین و دومین تقسیم اجتماعی کار به مرحله‌ای رسید که اعضای جامعه میتوانند نه تنها نیازهای آنی خود را تأمین

پیدایش تولید
اضافی

کنند بلکه توان آنرا یافتند که مقادیری از محصولات خود را نیز ذخیره نمایند. محصولات را که اضافه بر میزان لازم برای بقای زندگی کارکن ر خانوادهاش تولید میشود محصول اضافی و کار لازم برای تولید آن را کار اضافی خوانند. تولید هنوز خصلت ابتدایی داشت. نیاز به زنده ماندن، همه احتیاجات مادی انسان را تعیین می کرد. انسان ابتدایی غالباً زندگی بخوردونمیری داشت و فاقد محل ثابتی برای سکونت بود و پوشاک او بسیار ابتدایی بود.

رسیدن انسان به سطحی از تولید که از نیازهای
تغییرات در توزیع
محصولات
حیاتی فراتر می رفت و اندوخته ای نیز فراهم
میاورد راه را برای تکامل بیشتر تولید هموار کرد.
در این هنگام تکامل نیروهای مولد، رشد بازدهی کار جامعه بطور کلی و
کار هر یک از اعضاء آن بطور جداگانه به سطحی رسیده بود که انسان مجبور
نبود برای تهیه ضروریات حیاتی خود به صورت گروه های بزرگ کار کند.

تخصص یافتن در ابزارها و وسایل تولید و استفاده انفرادی از آنها،
جدایی این گروه های بزرگ کار را تندتر کرد. چون اعضاء طایفه وظایف
گوناگونی را انجام می دادند بازدهی کار متنوع بود. از این رو ارزش و اهمیت
کار اعضاء منفرد و نقش آنها در جریان تولید متفاوت بود.

در تحت چنین شرایطی اصل توزیع مساوی که تاکنون اجباری و مبتنی
بر همکاری متقابل و برابر اعضاء جامعه بود، دیگر نمیتوانست پاسخگوی تکامل
نیروهای مولد باشد. از این رو اصل توزیع مساوی دستخوش تغییر شد. یعنی
هر کس محصول بیشتر تولید میکرد، بیشتر دریافت مینمود.

اصل توزیع برابر متوقف شد، لیکن بازم برای مدتی پایه نظام اجتماعی
بود زیرا تنها محصول اضافی بر حسب مقدار و ارزش کاری که افراد انجام داده
بودند بین آنها تقسیم میشد.

تغییرات در نظام توزیع خصلت مترقیانه ای داشت زیرا انسان را تشویق
میکرد که فعالیت خود را به رشته های جدید و مهمی گسترش دهد و بدین گونه

سبب تندی پیشرفت جامعه گشت.

تضاد میان نیروهای مولد جدید و مناسبات تولیدی کهن

سرانجام پیشرفت نیروی مولد به جایی رسید که هر يك از اعضای جامعه با حد متوسط بازدهی کار می‌توانست نیازهای حیاتی خودش را به اندازه کافی تولید کند.

روش‌های جدید تولید، بویژه کاربرد خیش و کج بیل در کشت زمین، کار دسته جمعی گروه بزرگی از افراد را نه تنها زاید بلکه از نظر اقتصادی غیر عملی مینمود. گذشته از این، شیوه مزبور دیگر با سطح جدید تکامل نیروهای مولد نیز هماهنگی نداشت زیرا استفاده از ابزارهای جدید و تکامل یافته را محدود کرده و بشر را به قهقرا یعنی کار مشترک مبتنی بر کاربرد وسایل ناقص قدیمی میکشاند.

بدین گونه، میان مناسبات تولیدی و سطح جدید تکامل نیروهای مولد ناهماهنگی پدید آمد. مناسبات تولیدی کهنه که مبتنی بر کار دسته جمعی و مالکیت مشترک وسایل تولید بود، دیگر مانع پیشرفت بیشتر نیروهای مولد بود و استقرار مناسبات تولیدی جدید را اجتناب ناپذیر مینمود.

خانواده پدرسالاری تحولات تازه در تولید، تغییراتی متناسب با آن در ساخت اجتماعی جامعه فراهم آورد. قبیله و طایفه به گروه‌های کوچکتری تجزیه شده و بصورت خانواده‌های پدر سالاری درآمدند سپس این خانواده‌ها به واحدهای اقتصادی مستقلی تبدیل گشتند. طایفه دیگری خویش را از دست داد. پیوندهای میان افراد طایفه جای خود را به روابط تازه میان خانواده‌های گوناگون داد. پیوند میان خانواده‌ها نیز بیشتر اقتصادی بود تا خونی. در جای طایفه‌های خونی^۱ جامعه‌های همجوار بوجود آمد که در سرزمینی مشترک میزیستند و هدف‌های اقتصادی مشترکی داشتند.

1 - Blood clan. اعضای طایفه با یکدیگر خویشاوندی خونی داشتند (م)

پیدایش مالکیت خصوصی

جامعه نوین که مبتنی بر سرزمین و قلمرو ارضی
مشترک بود، برخی از مناسبات قدیم را حفظ کرد؛
بدین گونه که زمین-نیروی مولد اصلی جامعه کشاورزی
هنوز بمنزله ملك مشترك تلقی می‌شد، لیکن هر خانواده‌ای قطعه زمین معینی را
کشت می‌کرد و صاحب خانه و لوازم خانگی خود بود. در قبایل دامپرور گله‌ها
بتدریج در تملك خانواده‌های گوناگون قرار گرفت و هر کدام از آنها مقادیر
گوناگونی محصول تولید می‌کردند که دیگر خود بخود متعلق به تمامی جامعه
نبود تا بین اعضای جامعه به تساوی تقسیم شود. اکنون هر خانواده از ثمرات کار
خود بطور خصوصی برخوردار میشد. چارپایان، لوازم خانگی و وسایل و
محصولات گوناگون کار فردی نخستین اقلام اموال شخصی بودند.

در عین حال، جامعه مبتنی بر قلمرو ارضی مشترك، نطفه از هم پاشیدگی
خود را در درون خود می‌پروراند. خانه هر خانواده ملك شخصی آن خانواده
محسوب می‌شد و این با مالکیت مشترك زمین منافات داشت. گسترش این
مالکیت خصوصی تنها به بهای از میان رفتن اراضی مشترك ادامه توانستی
یافت.

پیدایش مالکیت خصوصی، موجب نوع تازه‌ای مبادله درون جماعت میان
خانواده‌های گوناگون بود.

مالکیت خصوصی تا زمانی که همه اعضای جامعه ابتدائی تنها با کار
مشترک همگانی خود قادر بودند نیازهای خویش را بر آورند، نمی‌توانست
وجود داشته باشد. با رشد نیروهای مولد و تقسیم اجتماعی کار در درون جماعت
هنگامی که کار انفرادی ثمر بخش گشت اعضای جماعت توانستند ثمرات کار خویش
را در بازار در معرض مبادله گذارند. آنها از حیث اقتصادی استقلال یافتند و
این استقلال به صورت استقرار نهاد مالکیت خصوصی متظاهر گشت.

جامعه مبتنی بر قلمرو ارضی مشترك، عبارت بود از گذار از جامعه مبتنی بر
مالکیت جمعی به جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی.

پیدایش برده‌داری
رشد بازدهی کار که نتیجهٔ تکامل نیروهای مولد
بود، موجب حق مالکیت بر خود تولیدکننده -

کارکن - گشت. هنگامی که انسان تنها می‌توانست با اندازهٔ بخور و نمیر تولید کند بهره‌کشی انسان از انسان امکان‌پذیر نبود. از همین رو بود که معمولاً اسراراً میکشند. گه‌گاه، برخی از طایفه‌ها برای افزایش قدرت خود، یک اسیر جنگی را بصورت عضو کامل جماعت خود می‌پذیرفت لیکن با افزایش بازدهی کار شرایطی پدید آمد که به موجب آن اسیر جنگی می‌توانست بیش از آنچه مورد نیاز حیاتی او بود تولید کند.

با بکارگماشتن اسیران برای تأمین مایحتاجشان و به علت محروم بودن آنان از حق برداشت مساوی از محصول اضافی اجتماعی، بخشی از جامعه توانست ثمرات کار آنها را بخود اختصاص دهد و بدین گونه او را استثمار کند. از این پس دیگر اسیران کشته نمی‌شدند بلکه به صورت برده درآمد و به کارکنانی بدل می‌گشتند که فاقد هرگونه حقی بودند و طایفه تا زمانی آنها را نگاه میداشت که قادر بودند محصولات اضافه بر مایحتاج ابتدائی خود تولید کنند. در غیر این صورت طایفه می‌توانست آنها را بکشد.

از هنگامی که ایجاد محصول اضافی امکان‌پذیر گشت، پیدایش بردگی پدیده‌ای منطقی بود لیکن پدیدهٔ مزبور به بهای تحلیل و نابودی جسمی و روحی کسانی که دست‌اندر کار تولید ارزش‌های مادی بودند تمام شد. بدین گونه یکی دیگر از خصایص اساسی نظام اشتراکی آغازین - کار دسته‌جمعی و رفیقانهٔ مولدین آن - از میان رفت. بردگان دوشادوش کارکنان آزاد کار می‌کردند لیکن از تمامی حقوق انسانی محروم بودند و همهٔ زحمات آنها بیشتر بخاطر ایجاد محصول اضافی برای دیگران بود نه بر آوردن نیازهای اساسی خود آنها. بدین گونه کار برده وار، یکی از منابع عمدهٔ ثروت گشت.

در آغاز، بردگان یا به همهٔ اعضاء طایفه بطور کلی متعلق بودند و یا به خانوادهٔ پدرسالاری معینی، بعدها افراد متنفذتر طایفه، بردگان و سایر اموال مشترک دیگر را به تملک خویش در آوردند. بردگان جزو اموال خصوصی رؤسا و سایر بزرگان و اشراف طایفه محسوب شده و کار آنها ثروت بیشتری برای این اقلیت

فراهم آورد و سرانجام بر قدرت آنها بیش از پیش افزود.
ظهور کاربرده‌وار، سرآغاز مرحله جدیدی در تکامل اجتماعی - دوران بهره‌کشی انسان از انسان - بود.

گذشته از استثمار کاربرندگان که مبتنی بر حقوق مالکیت کامل برده‌داران نسبت به بردگان و تمامی وسائل و ابزارهای تولید بود، جامعه هنوز از منبع دیگر ارزش‌های مادی برخوردار بود. منبع مزبور، کار اعضای طایفه‌زارعین، دامپروران و پیشه‌وران مستقل - کار مبتنی بر مالکیت خصوصی کوچک و سایل و ابزارهای تولید بود.

اینک در جامعه - جامعه‌ای که در گذشته مناسبات

طبقات

تولیدی آن مبتنی بر همکاری رفیقانه و مالکیت

دسته جمعی سایل و ابزارهای تولید بود، سه‌گروه اساسی به وجود آمده بود که هر کدام به طرز خاصی با سایل و ابزارهای تولید بستگی داشتند.

نخست بردگان بودند با محرومیت کامل از همه حقوق مالکیت که خود

نیز جزیی از اموال اربابان خود - برده‌داران - محسوب میشدند.

گروه دوم - برده‌داران بودند که ابزارها و سایل تولید و نیز بردگان را در

تملك خود داشتند، از این رو حاصل کاربرندگان متعلق به آنان بود.

گروه سوم عبارت بودند از آزادگانی که از خود دارائی کوچکی داشتند

که ناشی از کار خود آنها و مالکیت آنها بر سایل و ابزارهای کوچک

بود بخش بزرگی از این مالکان کوچک به تدریج خانه خراب شده و به برده

تبدیل می‌گشتند، تعداد محدودی نیز ثروتمند شده و به طبقه برده‌دار

می‌پیوستند. با اینهمه قشر مالکان کوچک یا آزادگان بازم به موجودیت

خود ادامه می‌داد.

در این هنگام تکامل نیروهای مولد با مهمترین جنبه روابط تولیدی -

چگونگی مالکیت بر سایل و ابزارهای تولید - برخورد پیدا کرده بود. بر

مبنای این رابطه، برای نخستین بار در تاریخ بشری جامعه به طبقات تقسیم شد.

پیدایش مالکیت خصوصی و نابرابری در استفاده از ثروت اجتماعی

موجد تحولاتی در حقوق و وظایف اعضاء جامعه گشت. گروه ثروتمند حاکم، تمامی امور جامعه مبتنی بر همجواری را در اختیار خود گرفت و رهبری نیروهای نظامی طایفه را بدست آورد و این نیرو را بیشتر در جهت منافع خصوصی خود بکاربرد تا منافع طایفه. هدف گروه مزبور بدست آوردن ثروت بیشتر و اسارت بردگان بیشتر بود. نابرابری اقتصادی، به دنبال خود نابرابری اجتماعی نیز بوجود آورد. نظام اشتراکی آغازین به مرحله نهایی انحطاط خود رسیده بود. دهگر کارآزادگان منبع اصلی ثروت نبود. جامعه اکنون وارد مرحله جدیدی از تکامل خود می شد و مناسبات اجتماعی - اقتصادی تازه ای در شرف تکوین بود.



فصل ششم

نظام‌های برده داری آسیا و آفریقا

طرز تولید اشتراکی آغازین - نظام اجتماعی جوامع ابتدایی - ناگزیر رو به زوال بود. ولی تحول تاریخی اجتناب ناپذیر نظام کهنه به نظام تازه - نظام برده داری - هرگز بدین معنی نبود که نظام تازه ناگهان خود را ظاهر کرده و بلافاصله مناسبات تولیدی کهنه را تغییر داد. نظام برده برداری به موازات استحکام موقعیت طبقه برده دار - که در دامن نظام اشتراکی آغازین پرورش یافته بود - و گسترش برده داری، بتدریج پدیدار می‌شد.

شیوه تولید در تحت نظام برده داری مترقی تر از آن در نظام اشتراکی آغازین بود زیرا بسبب فارغ شدن بخشی از اجتماع از کار بدنی، پیشرفت بیشتر جامعه میسر گشت.

نظام‌های برده داری ابتدا، در آسیا و آفریقا پدیدار شد. در مطالعه تکامل برده داری این قاره‌ها می‌توان از یکسو قواعد عام تشکیل روابط برده - داری را بطور کلی استنتاج کرد و از سوی دیگر جنبه‌های ویژه نظام مزبور را در این ممالک نشان داد.

برده داری قبیله‌ای و پدرسالاری

برده داری در طی دوران دراز حیات خود از مراحل چندی گذشته است. مرحله نخست برده‌داری اشتراکی بود که در دل نظام اشتراکی نخستین‌هنگامی که هنوز مالکیت اشتراکی وجود داشت پدیدار گشت. در این دوره، بردگان در تملک عمومی طایفه بودند. برده‌داری پدرسالاری نیز چیزی شبیه به این بود. برده‌داری پدرسالاری، نیز از دوران نظام اشتراکی آغازین پدید آمد و مدت‌های مدید با مناسبات مزبور و بقایای آن همزیستی داشته است زیرا در آن زمان تعداد بردگان چندان نبود و کار آنها نیز هنوز اهمیتی نیافته بود. در این دوره بردگی خصلتی نهانی داشت و غالباً زیر نقاب کمک به خویشاوندان و هم‌قبیله‌ها پنهان بود.

يك اسیر جنگی یا يك عضو تهیدست طایفه، خوراك بخور و نمیری از يك ثروتمند قبیله (غالباً رئیس یا جادوگر قبیله) دریافت می‌داشت و در عوض برده واقعی او می‌گشت. تکامل مفهوم مالکیت خصوصی برای دارندگان ثروت نه تنها «حق» تملک ارزشهای مادی بلکه «حق» تملک خود زحمتکشان را نیز بوجود آورد. افراد تهیدست قبیله یا اسیران جنگی نه تنها در واقع امر بلکه قانوناً نیز برده و جزء مالکیت بلا معارض از باب خود شدند.

دشوارترین و خطرناک‌ترین کارها به عهده برده بود. گرچه وجود بقایای نظام اشتراکی در برخی جهات شدت کار بردگان را تخفیف می‌داد ولی با وجود این، زندگی آنان روز بروز تحمل‌ناپذیرتر می‌گشت. مالکیت خصوصی همه روابط خویشاوندی را بیرحمانه از هم گسست. قتل يك برده عضو قبیله و یا فروش او به قبیله دیگر خشم شدید اعضای قبیله را علیه ثروتمندان قبیله برمی‌انگیخت.

در این زمان، جنگها، تجارت برده و برده ساختن مفروضان و رشکسته سابع اصلی بدست آوردن بردگان جدید بود.

این موضوع را با تفاوت‌هایی نه چندان چشمگیر، می‌توان در تاریخ کلیه

پیدایش دولت

تکامل روابط اجتماعی در نظام برده‌داری هم زمان و متناسب بود با تکامل نیروهای مولد جامعه. پیشرفت کشاورزی، گسترش تقسیم اجتماعی کار، پیشرفت ذوب فلزات و جز آن، همه اینها نیاز به نیروی انسانی - یعنی برده- داشت.

عده بردگان به شدت روبه افزایش بود. تضاد میان طبقات اصلی جامعه - بردگان و برده‌داران - شدت می‌یافت. استثمار بردگان، نه تنها نخستین شکل استثمار، بلکه زشت‌ترین نوع آن بود.

زحمتکشان آزاد که در فقر و نیاز بسر می‌بردند و در ازای قروضشان پیوسته به برده شدن تهدید می‌شدند، وضعشان چندان بهتر از بردگان نبود.

برای اینکه بتوان بردگان و آزادگان را به اطاعت و کار اجباری واداشت و شورش آنها، قبایل و طوایف مغلوب را فروشانند و روز بروز بر قلمرو ادبی خود افزود، یکدستگاه دائمی فشار و سرکوبی مورد نیاز بود. این دستگاه - دولت - بتدریج پدید آمد.

کارکرد اصلی دولت برده‌دار (مانند سایر نظام‌های مبتنی بر بهره‌کشی) عبارت بود از فرونشاندن طغیانهای مردمان استثمار شونده و نیز گسترش قلمرو تحت حکومت خود. دولت‌های برده‌دار برای به چنگ آوردن بردگان تازه، پیوسته در حال جنگ بودند و ملل و اقوام مغلوب را غارت کرده و آنها را به بردگان و خراج‌گزاران خود بدل می‌ساختند.

دولت وظایف خود را بکمک دستگاهی دولتی اجرا می‌کند. در آغاز دولت به صورت بعضی تأسیسات قبیله‌ای و دودمانی بود و لسی این تأسیسات دیگر بازتابنده منافع تمامی افراد طایفه و قبیله نبوده بلکه مدافع منافع گروه-های کوچکی از بزرگان و رؤسای طوایف و قبایل گشتند. بزرگان مزبور

سرانجام به صورت فرمانروایان موروثی در آمدند . نیروهای نظامی جامعه ابتدایی از تمام اعضای جامعه که قادر به جنگ بودند تشکیل می شد در حالی که در نظام برده داری نیروی نظامی جدیدی با به عرصه وجود گذارد . این نیرو از میان مردم بیرون آمد لیکن در مقابل آنها قرار گرفت. نیروی مزبور عبارت بود از ارتشی حرفه‌ای که کار آن پاسداری از منافع بخش ناچیری از جامعه - یعنی برده داران - بود. حکام، روحانیون، مباحران، نگهبانان، دبیران، مأموران وصول عوارض و مالیات و جز آن جزء لاینفک دستگاههای دولتی بودند.

تقسیم قبلی جامعه بر مبنای روابط خونی و خویشاوندی جای خود را به تقسیم اداری و ارضی داد .

طبقات و دولت
در نظام برده داری جامعه برای نخستین بار به طبقات تقسیم شد. در مطالعه جریان از هم پاشیدگی مناسبات اشتراکی نخستین دیدیم که تقسیم جامعه به طبقات بوسیله علل اقتصادی، بوسیله روابط اقتصادی تعیین می گردد.

مشخصه اصلی يك طبقه - رابطه او با وسایل تولید - خصوصیات دیگر او را نیز تعیین می کند که عبارت است از: نقش او در سازمان اجتماعی کار، میزان و منابع در آمدش.

بدینگونه طبقات را می توان چنین تعریف کرد. گروههای بزرگی از مردم که به موجب موقعیتشان در نظام تاریخی مفروضی از تولید اجتماعی، بنا بر روابطشان با وسایل تولید (که معمولاً بموجب قانون تثبیت شده و رسمیت یافته است) و بر طبق نقشی که در سازمان اجتماعی کار به عهده دارند و بنا بر این بر حسب نحوه دریاقت و میزان سهمی که از ثروت اجتماعی نصیب می برند از یکدیگر متمایز می شوند.

دولت دستگاه اجرایی طبقه حاکم است و در نظامهای مبتنی بر بهره کشی وسیله ستم و بردگی طبقاتی است.

اتحادیه‌های قبایل

اتحادیه‌های قبیله‌ای، نخستین شکل دولت بودند و غالب دولتهای برده داری این مرحله را گذراندند.

کثیرالعدده‌ترین و نیرومندترین قبایل، مرکز اتحادیه را تشکیل می‌داد. پادشاه از میان قبیله و طایفه حاکم انتخاب می‌شد (پادشاه منتخب غالباً فرمانروا و رئیس جنگی قبیله بود) حکومت شاه موروثی بود. همه روحانیون عالیمقام معابد معتبر، از قبیله شاه منصوب می‌شدند. چند قبیله بر مبنای قرارداد رؤسا متحد شده و قبایل ضعیف‌تر را اجباراً به اطاعت و اسی داشتند. دولت از راه جنگهای توسعه طلبانه، قلمرو خود را گسترش می‌داد. البته قبایل چادرنشینی نیز وجود داشتند که تابع هیچ دولتی نبودند.

نخستین دولتهای برده دار آسیا و آفریقا

پیدایش دولتهای برده دار به معنی پیروزی طرز تولید نظام بردگی بود. نخستین دولتهای برده دار در مصر و دره فرات و دجله (بین النهرین) پا به عرصه وجود نهادند. آنها عبارت بودند از دولتهای سومری و اکد و بابل. دولتهای برده دار چین و هندوستان ۴ تا ۲ هزار سال پیش از میلاد و در آشور در نیمه اول دومین هزاره پیش از میلاد پدید آمدند. در همین زمان امپراطوری مقتدر «هیتی» در مرکز آسیای صغیر در حال تشکیل بود. پادشاهی «ممیتی» که یک دولت عربی باستانی بود، در پانزدهمین قرن پیش از میلاد در قلمرو یمن کنونی پایه گذاری شد. اورارتو در نخستین هزاره پیش از میلاد در ماوراء قفقاز بوجود آمد. حکومت مقتدر خوارزم در ۸ تا ۶ قرن پیش از میلاد در آسیای میانه پدیدار شد و سپس پادشاهی کوشان جانشین آن گشت. پادشاهی ماد که در ۸ قرن پیش از میلاد در بخش غربی ایران پا به عرصه وجود نهاد، ۶ قرن پیش از میلاد جای خود را به دولت پارس داد. دولت برده دار یونان باستان در ۸ تا ۶ قرن پیش از میلاد و روم باستان در قرن ششم پیش از میلاد بوجود آمدند. دولتهای برده دار امریکای مرکزی و جنوبی

تقریباً ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال پیش از هجوم فاتحان اسپانیایی تشکیل شدند (البته تاریخ مذکور شامل دوران «دولت - شهر» های مایا که ظاهراً خیلی پیش از آن تأسیس شده‌اند نمی‌باشد).

استبداد برده‌داری باید دانست که اتحادیه‌های قبیله‌ای، خود دولت نبود بلکه تشکیل آن بمنزله طلیعه ظهور دولت بود. افزایش تدریجی قدرت رؤسا ورشد و تقویت دستگاه دولتی سبب شد که اتحادیه قبیله‌ای به حکومت استبدادی برده داری تحول یابد. مشخص‌ترین شکل دولتی مذکور، دولتهای برده دار باستان در آسیا، افریقا و امریکاست. اشکال دولتهای دوران برده داری برحسب شرایط تاریخی، اقتصادی و نیز محیط جغرافیایی مفروض متفاوت بوده است.

درباره استبداد برده داری می‌توان ویژگیهای برجسته آنرا در تعداد زیادی از مدارک تاریخی موجود یافت. مدارک مزبور عبارتند از لوحه‌های مصری و سایر آثار خطی، سنگ نبشته‌ها و گزارش‌های نویسندگان عهد باستان و سایر کسانی که در آن عهد خود شاهد رویدادها بوده‌اند، اشعار حماسی و غیره. «مجمع‌القوانین» حمورابی. پادشاه بابل برای شناخت چگونگی زندگی مردم در يك دولت برده داری شایان توجه بسیار است. متن قوانین مذکور در ستون سنگی بزرگی که در پایتخت این کشور در قرن هژدهم پیش از میلاد برپا بوده منقور است. این کهن‌ترین مجمع‌القوانینی است [که تاکنون بدست آمده] که برنظام برده‌داری، مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان روشنی می‌افکند.

پادشاهی بابل در زمان سلطنت حمورابی نمونه يك دولت خودکامه برده‌دار است. در این دولت بسیار متمرکز، شاه فرمانروای هالی کشور و زمامدار تمامی قوای مقننه، اجرایی، قضایی و مذهبی بود. یکی از چشمگیرترین ویژگیهای ایدئولوژی حاکم در دولت استبدادی برده دار عبارت بود از بزرگداشت بی‌حد و حصر شخص پادشاه بمنزله فرمانروای عالی و خدای مجسم. پادشاه برای حکومت بر کشور از دستگاه اداری بوروکراتیک و پیچیده‌ای کمک

می‌گرفت. برخی از مقامات، نصدی امور مربوط به شعب گوناگون دستگاه مرکزی را برعهده داشتند و برخی دیگر بمنزله نمایندگان ونواب شاه بر مناطق دنواحی مختلف فرمان میراندند.

مناسبات تولیدی در دولت برده داری

می‌دانیم که مناسبات یا روابط تولیدی عبارت است از اشکال مالکیت وسایل تولید، موقعیت طبقات در جریان تولید و اشکال توزیع محصولات تولید شده. اکنون به بینیم مناسبات مذکور در دولت برده داری برچه منوال بوده است.

بردگان و برده داران مجمع القوانین حمورابی جنبه‌های ویژه روابط تولیدی مبنی بر نظام بردگی را نه تنها در بین‌النهرین بلکه در همه دولتهای برده‌داری بطور کلی روشن می‌سازد.

نیروی حاکم در دولت بابل از برده‌داران کوچک و متوسط تشکیل میشد و مجمع القوانین حمورابی که ماهیت طبقاتی دولت و قوانین آنرا به روشنترین وجهی نشان می‌دهد مدافع منافع آنان بود. يك رشته قوانین خواه مستقیم و غیر مستقیم از منافع آنها حمایت می‌کرد. بنابر قوانین مزبور، هر آزار بدنی به برده و چهارپایان غیر، جریمه کوچکی در برداشت. اگر برده شخص دیگر کشته می‌شد، کشنده وی مجبور بود برده‌ای از خودش را به صاحب برده مقتول بدهد. وضع زندگی خانواده برده هرگز مورد توجه نبود. برده‌فروشی هیچ محدودیتی نداشت. بردگان را می‌توانستند به عنوان هدیه به کسان دیگر تقدیم کنند یا با برده دیگر معاوضه نمایند. مالکیت برده به ارث می‌رسید. مجازات کسانی که از قوانین مصوبه برده داران سرپیچی می‌کردند بسیار بیرحمانه بود. دزدیدن برده یا پناه دادن به برده‌ای فراری مجازات مرگ داشت. هر برده‌ای را با مشخصات صاحبش نشانه گذاری می‌کردند. اگر آزاده‌ای این نشان را از بین می‌برد به سختی مجازات می‌گشت. بردگان نه

تنها از داشتن وسایل تولید بلکه از غالب حقوق ابتدایی انسانی نیز محروم بودند.

بدینگونه، مالکیت مطلق برده‌داران نه تنها نسبت به وسایل تولید بلکه نسبت به خودکارکنان - یعنی بردگان - ماهیت مناسبات تولیدی را در نظام بردگی تشکیل می‌دهد.

گذشته از جنگهای پایان ناپذیری که برای بدست آوردن بردگان جدید برپا می‌شد، خود جامعه بابل بزرگترین منبع تأمین ارتش بردگان بود. در بسیاری از دولتهای برده دار، قدرت حاکم برده داران، مانع وجود مالکیت‌های کوچک و پیشه‌وران نبود. این افراد در بابل نیز دیده می‌شدند لیکن در آنجا آزادگان به سرعت استقلال خود را از دست داده به ارتش بردگان می‌پیوستند. آزادگان بابل به دو گروه تقسیم می‌شدند: کسانی که از تمام حقوق مدنی برخوردار بودند و آنهایی که تنها بخشی از این حقوق به آنها تعلق می‌گرفت یا به عبارت دیگر نیمه آزاده بودند. اگر شخص کاملاً آزادی به دیگری آسیب می‌زد مجازاتش عبارت بود از وارد آوردن عین همان آسیب به او. اگر به نیمه آزادی آسیب می‌رسید. مجرم فقط ملزم به پرداخت جریمه‌ای بود. اگر نیمه آزاده‌ای متهم به دزدی می‌شد مجبور بود چندین برابر بیشتر از آزادگان برای همان خطا جریمه بپردازد؛ دزدیدن برده که بمنزله جنایتی علیه شالوده جامعه محسوب می‌شد، موجب مرگ مرتکبین صرف نظر از موقعیتشان می‌گشت.

آزادگان جامعه نیز به اغنیا و فقرا تقسیم می‌شدند. فقرا برای تأمین حد اقل معاش خود مجبور بودند از ثروتمندان پول، ابزار و جز آن به وام بگیرند. پرداختن وام سبب از دست دادن دارایی شخص وامدار و حتی جزئی مایملک او می‌شد. بدینگونه، آزادگان نهی دست به بردگی ناشی از وام‌داری گرفتار می‌آمدند. جریان چنین بود که وام‌دار ورشکسته (و معمولاً اعضای خانواده‌اش) نخست زیر عنوان خاصی موقتاً به صورت برده درمی‌آمد ولی این در واقع بمعنی بردگی تا آخر عمرش بود. نوع جدیدی از تجار برده نیز در جامعه پیدا شدند

که همشهریهای خود را می‌خریدند و به برده دارانی که نیازمند نیروی انسانی بودند کرایه می‌دادند.

اینکه ما در جامعهٔ بابل باستان در کنار بردگان به عده زیادی از آزادگان برمی‌خوریم دلیلش اینست که اکثر این افراد اعضای طایفه‌ها و بقایائی از دوران اشتراکی آغازین بودند.

بقایای نظام اشتراکی در دولت برده‌داری

پیش از تشکیل دولت، وجود سرزمینهای حاصلخیز که بوسیلهٔ رودخانه‌های سیلابی آبیاری می‌شد، تدریجاً پیدایش نظام آبیاری سازمان یافته و بفرنجی را ایجاد می‌نمود. اگر زمین و شبکهٔ آبیاری میان بخشهای جداگانه‌ای که ادارهٔ آن مبتنی بر اصول برده داری بود، تقسیم می‌گشت سبب ویرانی نهایی نظام آبیاری مذکور و تنزل سطح بازدهی می‌شد زیرا بردگان علاقه‌ای به ثمره کار خود نداشتند. از این رو دولت سودمندتر دانست که وجود طایفه را محفوظ دارد. ولی این طایفه جماعت اشتراکی پیشین و عاری از استثمار که همه برای هم کار می‌کردند نبود. بنا بر شرایط جدید دولت برده دار طایفه‌ها را استثمار می‌کرد. مانند گذشته، اعضای طایفه همگان مسئول نگهداری و تعمیر قنوات و سدها بودند. این امر مستلزم کار و کوشش جمعی مردمان بسیاری بود. مانند گذشته همگان با هم زمینها را شخم زده و محصول را دو می‌کردند لیکن بزرگترین سهم به پادشاه و روحانیون تعلق داشت و نیز برای نگهداری ارتش برداشت می‌شد. نواب شاه پیوسته به نظام آبیاری رسیدگی می‌کردند و مراقب بودند تا اعضای طایفه‌ها مالیات و عوارض خود را بطور منظم بپردازند و بدینگونه بخش بزرگی از دسترنج آنها به بنما می‌رفت.

همین وضع در مورد دولتهای خود کامة دیگر: مصر، چین، هند و جز آن صدق می‌کرد.

بر رغم منافع دولت برده دار در حفظ نظام جماعت‌های روستایی، نظام مذکور بتدريج به نابودی می‌گرایید. پادشاه شخصاً اراضی وسیع تحت مالکیت خود را با تصرف زمینهای اشتراکی منظم‌گسترش می‌داد. حدود زمینهای متعلق

به شاه که بمنزله فرمانروای عالی دولت بود از طریق جنگها باز هم گسترش می‌یافت. شاه برای تحکیم پایگاه اجتماعی خود، قطعات وسیعی از زمینهای متعلق به خود یا زمینهای اشتراکی جماعتهای روستایی را به برده داران وابسته به دربار و مأموران خود یا سران نظامی و روحانیون می‌بخشید. جماعتهای روستایی در نتیجه ثروتمندتر شدن برخی از اعضای آن و فقر روزافزون بقیه اعضا روز بروز بیشتر از هم پاشیدند.

آزادگان مجبور به پرداخت مالیات بسیار، خواه جنسی (محصولات کشاورزی و چهارپا) و خواه به صورت مسکوکات نقره بودند. اموال سلطنتی از طریق اخذ مالیات افزایش می‌یافت و قانون از آن حمایت می‌کرد. هم شاه و هم معابد مذهبی صاحب عده زیادی برده بودند که در خانه‌های مخصوص نگهداری می‌شدند.

قیروهای مولد در دولتهای باستانی آسیا و آفریقا

در طی پیدایش دولتهای باستانی آسیا و آفریقا تکامل نیروهای مولد ادامه داشت. استفاده از ابزارهای فلزی در کشاورزی بابل گسترش یافت. پیشه‌وران نیز ابزارهای کار خود را تکمیل می‌نمودند. از مجمع‌القوانین حمورابی چنین برمی‌آید که در آن زمان حرفه‌های گوناگونی مانند سنگتراشی - بافندگی آهنگری، درودگری، کشتی سازی، خانه سازی و جز آن وجود داشته است.

پیشه‌های مذکور در مصر نیز پیشرفت کرده بود. بویژه بافندگی در سراسر مملکت رواج داشت. دستگاههای عمودی باف جدیدتر نساجی جایگزین دستگاههای افقی باف قدیمی شد. مسگران به استفاده از دم‌های چرمی برای کوره‌های خود آغاز کردند. نخیش تکمیل شد. شبیه‌سازی، حرفه‌ای جداگانه گشت. در این زمان دیگر آجرها را می‌پختند.

پیشه‌وران معمولاً در شمار آزادگان بودند. لیکن در کارهای دشوار و پست بویژه در کارهای ساختمانی از بردگان نیز استفاده می‌شد. ابتدایی‌ترین

ماشینها به کار افتاد. ماشینهای مخصوص برای بالا بردن قطعات سنگی بزرگ در ساختمان اهرام در مصر باستان اختراع شد. نظام آبیاری آسیا و آفریقا از جمله مخازن آب، سدها و زه کشیها نمودار سطحی است که فنون ابتدایی در دوران بردگی بدان رسیده بود. مثلاً سد اسوان که بر روی رودخانه نیل احداث شده بود، طرحی بسیار عالی داشت. منابع آب سدها و جویهایی که اکثر از سنگ ساخته شده بود نمونه‌ای از فنون ساختمانی آن زمان بود.

با رشد تجارت دریایی نیاز به کشتیهای جنگی و تجاری بادبانی پیداشد. فنون نظامی ترقی کرد. ارابه‌های جنگی و دژ کوب بطور وسیعی در جنگ مورد استفاده قرار گرفت. کشتی‌های جنگی به منجنیق‌های سنگ انداز مجهز گردیدند.

تکامل مبادله در نظام اشتراکی آغازین، به پیدایش معادل عمومی منجر گشت. نقش معادل عمومی در

مبادله کالایی

مناطق مختلف به اشیاء گوناگون سپرده شد مانند چهارپایان، خز، پوست، عاج و جز آن. در نظام برده داری، بتدریج فلزات نقش معادل عمومی بخود گرفتند، در آغاز آهن و مس، سپس طلا و بطور عمده نقره. پول بمنزله معادل عمومی و وسیله مبادله و همچون کالای خاصی که قابل مبادله با هر کالای دیگری بود پا به عرصه وجود نهاد. در آغاز پول به صورت شمشهای فلزی بود و سپس اقدام به ضرب سکه شد.

تکامل بازرگانی سبب پیدایش تجارت گشت. یعنی کسانی که خود در تولید شرکت نداشتند فقط از راه مبادله کالاها از این نقطه به آن نقطه می‌رفتند و گاهی به نقاط بسیار دور دست مسافرت می‌کردند. بدینگونه سومین تقسیم اجتماعی کار صورت گرفت.

در دولتهای برده داری آسیای صغیر، یونان و چین، در قرن هفتم تا ششم پیش از میلاد برای نخستین بار سکه‌های فلزی به پیدایی آمد. در چین سکه‌ها به صورت مربع یا به شکل چاقو، خنجر یا نیزه بود و نیز سکه‌های گردی ضرب شده که

سوراخ مربعی در وسط آنها بود .

بدینسان تولید کالایی پدید آمد، تولیدی که صرفاً برای مبادله یا فروش بود.

پیدایش شهرها با تکامل پیشه‌ها و بازرگانی اقامتگاه‌های ویژه‌ای (شهرها) پدید آمد که محل سکونت پیشه‌وران، تاجار بود و در آنجا داد و ستدهای بازرگانی گوناگون انجام می‌گرفت. این اماکن بصورت مراکز پیشه‌وری و بازرگانی درآمد. شهرها معمولاً نزدیک دژهای نظامی، اقامتگاه‌های دایمی قبایل، مراکز مذهبی، چشمه‌ها، گذرگاه‌های تجارتنی گوناگون برپا می‌شد. بدینگونه بود که در پایان دومین هزاره پیش از میلاد شهر مکه در محلی احداث گشت که در آن يك چشمه آب معدنی جاری بود و مردم برای زیارت سنگ سیاه مقدسی به آن محل می‌شتافتند. در پایان نخستین هزاره پیش از میلاد «دولت - شهر» بزرگ پالمیر در واحه‌ای واقع در صحرای سوریه نزدیک گذرگاه‌های بازرگانی که دارای چشمه‌های فراوان آب زلال بود، بوجود آمد.

مناسبات بازرگانی مناسبات بازرگانی در آغاز میان کشورهای برقرار شد که در سواحل دریاها یا کنار رودخانه‌ها واقع شده بودند.

در پایان سومین هزاره پیش از میلاد، دولت - شهرهای برده دار فنیقی واقع در سواحل مدیترانه بطور عمده به تجارت مشغول بودند. آنها با آسیای صغیر، قبرس، کرت، یونان و سایر ممالک مدیترانه‌ای مناسبات بازرگانی داشتند. فنیقی‌ها نقره، چرم، آهن از آسیای صغیر و مس از قبرس خریداری می‌کردند.

در دوران باستان، جاده‌های بازرگانی و مسافرتی خوبی که کشورهای دور دست را بهم مربوط می‌ساخت در آسیا و آفریقا کشیده شده بود.

جاده معروف به «جاده ادویه» جاده کاروان روئی بود که از جنوب عربستان، شهرهای ساحل شرقی مدیترانه و ساحل دریای سرخ به سوی شمال امتداد داشت. تجارت اجناسی مانند روغن چراغ، صمغ، ادویه هندی و افریقائی، طلا و سپس برده از طریق این راه انجام می گرفت.

راه کاروان رودیگری جنوب عربستان را به بین النهرین متصل می ساخت. بازرگانان کالاهای خود را از افریقای شرقی و از طریق تنگه باب المندب عبور داده و از آنجا بشمال می فرستادند.

از راه های کاروان رو باستانی جاده ای بود که چین و کشورهای آسیای میانه را با ایران و ممالک ساحلی مدیترانه مربوط می ساخت. اجناس چینی که از این جاده می گذشت عبارت بود از فلزات، چرم و بویژه، ابریشم بهمین مناسبت این جاده را به نام «جاده ابریشم» می شناختند.

آسیای میانه در زمان پادشاهی کوشان مرکز تجارتنی قابل توجهی بود. بازرگانان کوشان شیشه و جواهرات به چین می بردند و آسیای میانه با هند، ممالک سواحل شرقی مدیترانه، اروپای شرقی و امپراطوری رم روابط تجاری داشت.

گسترش مبادله کالائی، نابرابری اقتصادی را بیشتر کرد. نهمی دستان برای ادامه زندگی ناچار بودند از ثروتمندان ابزارهای کار کرایه کرده و از آنان پول و جز آن به وام گیرند. نپرداختن دیون معنیش اسارت و بندگی وام دار بود. بدینگونه روز بروز به خیل ارتش بردگان افزوده می شد. از سوی دیگر وام دهندگان ثروتمندتر شده و به رباخوار بدل می گشتند. اینها کسانی بودند که آگاهانه مبالغ زیادی پول می اندوختند تا آن را با بهره گزاف به اشخاص نیازمند وام دهند.

ستیزه طبقاتی و اهمیت آن

با پیدایی طبقات، تاریخ بشر به تاریخ پیدایش و رشد برخی طبقات و

نابودی طبقات دیگر، به تاریخ مبارزه بیرحمانه طبقاتی بدل گشت.

تاریخ نظام برده داری، تاریخ مبارزه میان طبقات برده داران و بردگان است. مبارزه طبقاتی نتیجه تفاوت موقعیت اقتصادی و تضاد منافع طبقات مختلف است. منافع طبقاتی بوسیله موقعیتی که هر طبقه در نظام تولیدی اجتماعی دارد، تعیین می‌گردد.

بردگان از همه حقوق مالکیت محروم بوده و حتی خود نیز در تملک ارباب بودند. آنان بیرحمانه‌تر از هر طبقه دیگری در تاریخ استثمار می‌شدند و از این رو بطور عینی خواهان نابودی آن طرز تولید و نظام سیاسی‌ای بودند که از برده داران حمایت می‌کرد و آنان را به چنین وضعی افکنده بسود. بنابراین، بردگان اگرچه خصلت انقلابیشان محدود بود، طبقه‌ای انقلابی بودند.

قیام‌های مسلحانه بردگان برجسته‌ترین شکل مبارزه طبقاتی در دولتهای برده دار باستانی آسیا و آفریقا بود. از جمله این قیامها شورش‌های بود که بوسیله طبقات ستمدیده در اواخر دوران «پادشاهی وسطی» در مصر برپا شد که دهقانان نهی دست و پیشه‌وران نیز به بردگان پیوستند.

در چین در طول قرنهای متمادی، بردگان بارها به شورش برخاستند در ۱۸ قرن پیش از میلاد قیام بزرگی در این کشور روی داد که به جنبش «سرخ اپروان» معروف است. اطلاق این نام به جنبش مزبور بدان سبب بود که شورشیان برای تشخیص هویت خود ابروهای خود را قرمز می‌کردند. جنبش از بردگان، آزادگان، پیشه‌وران، ماهی‌گیران و تجار کوچک تشکیل شده بود. آنان نیروی منظم دولتی را شکست دادند و به پایتخت حمله برده آنرا اشغال نمودند. با وجودیکه آنان انضباط و ساز و برگ کافی نداشتند، طبقه حاکم به دشواری و با کوششهای بسیار به سرکوبی شورش توفیق یافت. شورشیان به علت پراکندگی صفوف خود قادر به مقاومت در برابر نیروهای منظم و مسلح طبقه حاکم نبودند. البته در آن زمان شرایط واقعی و عینی‌الغای استثمار انسان از انسان وجود نداشت و نمی‌توانست وجود داشته باشد. ولی بر رغم این شکستها، شورشهای بردگان، آزادگان و پیشه‌وران در واقع خصلت مترقیانه

داشت چرا که در تخفیف و تضعیف بار استثمار به پیرویهایی می‌رسید .
این قیام‌ها نخستین کوششهای توده‌ها در مبارزه برای آزادی خود بود.
آنان سنن این مبارزه را پی‌ریزی و تحکیم نمودند. حتی گذرترین موفقیت‌های
شورشبان نیز اندکی از بارزندگی بردگان - این تولیدکنندگان مستقیم - می‌کاست.

ایدئولوژی و فرهنگ نظام‌های برده‌داری باستان

یکی از ویژگیهای ایدئولوژی دولتهای برده دار باستان، ماهیت مذهبی
آنهاست. این موضوع در مورد بابل، مصر، هند، اورارتو، ایران و ممالک آمریکایی
بیکسان صدق می‌کند. گرچه مذاهب مزبور اشکال گوناگون بخود گرفته و
اساطیر و مراسم گوناگون داشته، مضمون آموزشهای آنها یکی بود:
اطاعت مردم از نظام موجود، ترساندن آنان از خدایان خشمگین که هر
لحظه آماده‌اند آنانرا در زمان حیات یا پس از مرگ مجازات کنند. در بسیاری
از ادیان باستانی آموزشهایی بود در باره جهنم، همچون جزای الهی برای
کسانیکه از نظم و مقررات حاکم نافرمانی کنند و بهشت همچون پاداش کسانیکه
رنج و عذاب دنیوی را تحمل نمایند. کاهنان با همه وسایل می‌کوشیدند توده
را متقاعد کنند که تسلط طبقات ثروتمند قدرتی است خدادادی. این موضوع به
ویژه در مورد مقام خدایی دادن به قدرت و شخص فرمانروا در دولتهای برده -
داری گوناگون دیده می‌شود. استقرار فرمانروایی یکتا در زمین از راه تداعی معانی
سبب بوجود آمدن آموزش مذهبی مربوط به وجود «شاه خدایان» گشت. این
گذار تدریجی از پلی‌تئیسم^۱ (اعتقاد بوجود خدایان چندگانه) به مونوتئیسم^۲
(اعتقاد به خدای یگانه) را می‌توان به درجات و اشکال گوناگون در اکثر کشور -
های برده دار باستان یافت.

1- Polytheism

2- Monotheism

توده‌ها هم چنانکه قادر به مقاومت در برابر نیروهای طبیعی نبودند، در مقابله با استثمارگران نیز عاجز بودند. این ناتوانی سبب نفوذ و استحکام ایدئولوژی طبقه حاکم در شعور آنان بود. ولی جهان بینی مزبور چندان نیرومند هم نبود.

عناصر ابتدایی فلسفه مادی

دو عامل اساسی سبب بی‌اهمباری جهان بینی مذهبی گشت. نخست فراهم شدن دانشهای مثبته بود. پیشرفت نیروهای مولد، راه را برای کشف بسیاری از قوانین طبیعت هموار می‌ساخت. زمانی بود که ساکنان درهٔ میان دجله و فرات معتقد بودند سیل بر اثر خشم نیرویی فوق طبیعی و مرموز جاری می‌شود. سرانجام آنان علت و خصلت ادواری بودن آنرا دریافتند. در این هنگام بود که نظریات مادی ساده و ابتدایی پیدا شد و حتی مقدمات نخستین آموزشهای مادی فراهم گشت. بدینگونه در نیمهٔ دوم دومین هزارهٔ پیش از میلاد نخستین مفهوم مادی جهان در مقابل مفاهیم پذیرفته شده مذهبی قرار گرفت. نخستین فلاسفهٔ مادی معتقد بودند که جهان از «عناصر ابتدایی» تشکیل شده و همه چیز در جهان در حال حرکت و دگرگونی و نتیجهٔ کنش متقابل دو نیروی جهان-روشنایی و تاریکی است. بدینگونه نخستین جوآنهای ماتریالیسم حتی دیالکتیک پدیدار گشت.

دومین عامل در تضعیف نفوذ ایدئولوژی حاکم (و این ایدئولوژی طبقه حاکم بود) بر توده‌ها، شرایط مشقت بار زندگی آنان بود. فقر و شوربختی و محرومیت از همهٔ حقوق انسانی آنان را به قیام علیه دولت برده دارو کاهنان پاسدار آن وادار ساخت.

نیازهای صرفاً اقتصادی جمعیت در دولتهای باستانی
علم و هنر
آسیا و افریقا نخستین دانشهای علمی را که مبتنی بر شکل ابتدایی تفکر مجرد بود پدید آورد. نیاز به نگهداری حسابها و اندازه-گیری زمینها سرآغاز ریاضیات (حساب و هندسه) و ستاره شناسی (گاه شماری)

بود. سپس شیمی و فیزیک بوجود آمد. نظام بابلی اعداد چنان نیکو طرح ریزی شده بود که از بعضی جهات از مکاتب یونان باستان و روم پیشرفته تر بود. زیرا اعداد بابلی می توانستند با استفاده از حداقل حروف هر عددی را بیان کنند. فن کتابت بتدریج در آسیا و آفریقا پدید آمد. در آغاز علائم تصویری Pictography بوجود آمد که اشیاء و اعمال گوناگون را با ترکیب تصاویر و بدون توجه بقواعد صداشناسی توصیف می کرد. سپس خط تصویری به اندیشه نگاری Ideography تحول یافت که در آن هر تصویر نماینده ایده معینی بود.

با تکامل نظام برده داری، نیاز به ثبت دقیق قوانین و فرامین موجود، محاسبه ثروت و نوع آن و نیز ثبت مشخصات کمی و کیفی اجناس مورد معامله یا انبازی احساس شد. پدیده گونه بود که خطوط تصویری در مصر پدیدار گشت. این خط ترکیبی از خط اندیشه نگار و علائم بی صدا بود.

الفباء توسط فبفی ها اختراع شد و پایه الفبای آرامی و یونانی را تشکیل داد که نخستین الگوی اکثر الهابهای جدید بود. خط اندیشه نگار میخی که مردم بین النهرین آنرا بکار می بردند به پیشرفت ادبیات کمک شایانی نمود.

مورخان همواره به حماسه بابلی گیل گمش علاقه مند بوده اند. گیل گمش برای فناپذیری و جاودانگی انسان با نیروهای فوق طبیعی جنگیده بود. در دوران باستان، مردمان آسیا و آفریقا آثار هنری برجسته ای مانند ظروف سفالی زیبا، زینت های ساخته از استخوان، سنگ، چوب و خز آن و نقوش باشکوه بر دیوار معابد و مقابر از خود یادگار نهاده اند.

موزه بریتانیا در لندن، لوور در پاریس و بسیاری دیگر از موزه های اروپای غربی و امریکای شمالی دارای اشیاء هنری شگفت انگیزی هستند که به مردمان آسیا و آفریقا تعلق دارد و استعمارگران آنها را با مستقیماً و یا به کمترین بها از کشورهای مزبور به غنیمت برده اند.

هنر معماری ممالک بین النهرین، مصر، خوارزم، اورارتو، چین، هند، ایران میراث گرانقدری بشمار می روند.

دست آوردهای خالق‌های آسیا و آفریقا در تولید، علم، ادبیات و هنر تأثیر خارق‌العاده‌ای در تکامل تمدن بر جای نهاد. مخصوصاً در ممالک مدیترانه‌ای و باز بویژه در آن کشورهایی که ملل اروپایی جدید در آنجا پا به عرصه وجود نهادند.

مردمان آسیا و آفریقا پیشگامان تکامل فرهنگ مادی و معنوی بشر بوده‌اند گرچه این تکامل با گام‌های آهسته، صورت گرفت در عین حال تجربهٔ مردمان آسیایی و آفریقایی تکامل سریع نیروهای مولد دولتهای برده داری یونان و روم را تسهیل نمود

چگونگی مناسبات تولیدی هر جامعه نظام اقتصادی آن جامعه را تعیین می‌کند. این نظام اقتصادی بمنزلهٔ زیربنایی است که بر روی آن، مناسبات یا روابط

صورت بندی اقتصادی - اجتماعی

اجتماعی، ایده‌ها و تأسیسات گوناگون ساخته می‌شود. زیرا طرز تولید سرانجام تعیین کنندهٔ سراسر زندگی در جامعه مفروض است. زیرا، تأسیسات حقوقی، سیاسی و سازمانهایی را که به ساختمان طبقاتی اجتماع بستگی دارد (دولت، جامعهٔ روحانیت، احزاب سیاسی و جز آن) و خلاصه هر چیزی که روبنای سیاسی جامعه را تشکیل می‌دهد به وجود می‌آورد و نیز ایده‌های گوناگون اجتماعی (نظریات سیاسی، حقوقی، فلسفی، دینی، هنری و جز آن) و خلاصه هر چیزی که روبنای ایدئولوژیک جامعه را تشکیل می‌دهد تعیین می‌کند.

از آنجا که زیر بنا تعیین کنندهٔ روبناست، پس هر تغییری در زیر بنا تغییری را در روبنا یعنی در تأسیسات سیاسی و ایدئولوژی موجود سبب میگردد. ولی روبنا گرچه وابسته به زیر بناست، بزوجه خود می‌تواند در مناسبات تولیدی (زیر بنا) مؤثر واقع گردد و دگرگونی آنرا کند یا تند کند... بنابراین هر جامعه‌ای عبارت از ارگانیسمی جامع و یگانه، یک صورت بندی اقتصادی اجتماعی و نوع تاریخی معینی از جامعه است با طرز تولید، زیر بنا و روبنای خاص خودش.

زیربنای جامعه برده داری مانند جامعه‌های فئودالی و سرمایه داری طبیعی متنازع دارد زیرا بر مالکیت خصوصی وسایل تولید و بهره‌کشی از تولیدکنندگان ارزشهای مادی توسط طبقه حاکم استوار است.

دولت‌های برده دار آسیا و افریقا

مصر باستان یکی از مهمترین مراحل تاریخ باستان، تشکیل دولت برده‌داری در مصر باستان در اواخر چهارمین هزاره پیش از میلاد بود. این دوره، دوره «پادشاهی باستانی» (۳ تا ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد) نام دارد که در طی آن برده داران مصری با در دست داشتن فرماندهی ارتشهای بزرگ به جنگی منظم و دائمی برای تصرف شبه جزیره سینا و نوبیای شمالی پرداختند.

ایجاد دولت متمرکز امکان داد نظم آبیاری که پایه کشاورزی بود به سطح و گسترش یابد. ماهیگیری و شکار هنوز نقش بزرگی در اقتصاد داشت و دامپروری بویژه در دلتای نیل که دارای چراگاههای پهناوری بود، دستخوش تحول بود. در آن زمان جماعت‌های اشتراکی روستایی که مورد استثمار برده‌داران بودند شالوده اقتصادی و اجتماعی جامعه مصری را تشکیل می‌دادند. مدت زمانی پس از آن اراضی وسیع معابد پدید آمد. در مصر نیز مانند بین‌النهرین جماعت‌های اشتراکی روستایی بر اثر تشدید تجزیه طبقاتی و غارت و تصرف زمینهای آن از جانب برده داران، روحانیون و رباخواران در حال زهم پاشیدگی بود. وضع آرادگان تهی‌دست با بردگان چندان تفاوتی نداشت.

برندگان منبع اصلی نیروی انسانی در املاک متعلق به فرمانروا، معابد، برده داران بزرگ و مقامات دیوانی بودند. تعداد بردگان پیوسته روبه افزایش بود. فراغه مصر بخاطر منافع برده داران منظور بدست آوردن بردگان بیشتر و چهار پایان و ثروت زیاده‌تر به جنگ‌های پایان ناپذیری دست می‌زدند. هدف اصلی آنها تقویت حکومت برده داران بود دولت متمرکز بود و ثروت‌های

هنگفت را به خزانه دیوانی سرازیر می‌کرد. ثروتهای حاصله از جنگ با اخذ مالیات - این منبع اصلی در آمد دولت دو چندان می‌گشت. مالیات بوسیله ارتشی از مقامات دولتی وصول می‌شد. دادگاهها حافظ و مدافع برده داران بودند. قضات انتصابی ولایات، وظایف حکام محلی (استانداران) را نیز انجام می‌دادند. قاضی بزرگ، دستیار اصلی شاه در حکومت بود. فرعون همچون تجسم «عدالت الهی» قلمداد می‌گشت. اهرام بزرگ نیز برای بزرگداشت دائمی فرعون و بطور کلی جاودانی نمودن حکومت برده داران ساخته شد. ساخت دولتی مصر در پادشاهی‌های وسطی و جدید نیز دستخوش تغییر قابل توجهی نگشت.

هند باستان
چنانکه از حفاریات باستانشناسی در دره سند برمیآید
در ۳ تا ۲ هزار سال پیش از میلاد، تمدن پیشرفته‌ای

در شبه جزیره هند وجود داشته است.

در آغاز نخستین هزاره پیش از میلاد، از میان اتحادیه‌های قبیله‌ای متعدد، نخستین دولتهای برده داری هند بوجود آمدند. با گسترش تقسیم طبقاتی، رؤسای جنگی قبایل (راجه‌ها) به صورت فرمانروای عالی درآمدند و اشرافیت قبیله به دور آنها گرد آمدند. پس از چندی مقام راجه موروثی شد و اداره امور قبیله رشته‌ای از دستگاه دولتی گشت.

در همین هنگام، برهنه‌ها که در آغاز ملازمان معابد بودند، به کاهنان حرفه‌ای مبدل گردیدند. ولی رژیم استبدادی تا زمان سلسله ماریا^۱ هنوز در صحنه جامعه هند پدیدار نشده بود. این رژیم در دوران سلطنت چاندرآگوبتا^۲ و آزوکا^۳ بوجود آمد. امپراطوری ماریا در چهارمین قرن پیش از میلاد تأسیس گشت.

بردگی در هند رواج یافت لیکن ویژگیهای خود را نیز داشت البته در آنجا نیز منبع اصلی بردگان ناز، جنگ و اشکال گوناگون به بردگی کشیدن آزادگان تهنی دست و امداد بود. آزادگان همانند نبودند و به چهاروارنا^۴ تقسیم

1- Maurya

2- Chandragupta

3- Asoka

4- Varna

می‌شدند. این تقسیم سرآغاز پیدایی «کاستها»^۱ بود. افراد پائینترین و ارنا معمولاً به بردگی گرفتار می‌آمدند و برده داران به بالاترین و ارنا تعلق داشتند. بردگان می‌توانستند به تملک دولت یا جماعتها نیز درآیند. برده را «دارایی دوبا» و احشام را «دارایی چهارپا» می‌دانستند.

از کار بردگان در املاک راجه‌ها و برده‌داران ثروتمند و طرحهای ساختمانی گوناگون جماعتها بهره‌برداری می‌شد. ولی در هند باستان املاک کشاورزی بزرگ چندان نبود. معمولاً کار برده همچون کمکی به خاندان محسوب می‌گشت. این شکل پدرسالاری بردگی ناشی از این امر بود که بسیاری بردگان از قبیلۀ خود اربابان بودند. اکثریت بردگان زن بودند، فرزندان آنها نیز به تملک اربابان درمی‌آمدند.

کندی تکامل دولت برده داری هند بر اثر پایداری بیش از معمول جماعت های اشتراکی روستایی بود. این جماعتها یکی از اشکال سازمان اقتصادی-اجتماعی ساکنان آزادان کشور بشمار می‌رفتند. مراقبت پیوسته از نظام آبیاری و هموار کردن جنگلها مستلزم کوششهای مشترک افراد بسیار بود. اعضای يك جماعت روستایی با کشت زمین و صنایع دستی مشترکاً نیازهای خویش را برآورده می‌ساختند. این امر نیز به انزوای جماعتها کمک کرده و طبعاً تکامل اقتصادی کشور را به تأخیر می‌انداخت.

دولت، زمین‌دار عمده بود. این شکل مالکیت به اشرافیت برده‌دار امکان داد بردگان خود را به بیرحمانه‌ترین وجهی استثمار کنند و نیز از راه مالیات به غارت آزادگان پردازند. سراسر دستگاه دولتی با تمام نیرو از منافع اشرافیت برده‌دار حمایت می‌نمود.

یکی از ویژگیهای رژیم خودکامگی هند مانند سایر دولتهای آسیایی و آفریقایی، مقام خدایی دادن به فرمانروا بود. اعتقاد بر این جاری بود که فرمانروا سایه خدا در زمین است. دستگاه مرتب و منظمی از روحانیون برای جاودانه ساختن این آئین بوجود آمده بود. در این زمان، برهمنیسم دین

نخستین دولت برده‌داری هند، جای خود را به بودائیسیم داد. بودائیسیم جنبش مذهبی تازه‌ای بود که به سرعت شیوع یافت. دین مزبور بر رغم تفاوت‌های ظاهری، در ماهیت خود چندان اختلافی با برهمنیسم نداشت.

چین باستان
در چین باستان نخستین دولت برده‌داری به «شانگ» یا «یین»^۲ معروف است که در هژده قرن پیش از میلاد تشکیل شد ولی نظام برده‌داری در چین بعدها، میان قرن پنجم تا سوم پیش از میلاد استقرار کامل یافت. امپراطوری بزرگ چین نیز در اواخر قرن سوم پ. م تاسیس گشت.

در این زمان نقش کار برده وار پیوسته روبرو فزونی داشت. بردگان هم به اشخاص و هم به دولت تعلق داشتند. جنگ‌های پایان ناپذیر با قبایل همسایه و نیز جنگ‌های داخلی (پیش از تشکیل امپراطوری) منبع دائمی افزایش ارتش بردگان بود. یکی از اشکال کیفر دادن به مجرمان برده ساختن آنها بود که خود منبع سرشاری برای تأمین بردگان تازه بشمار می‌رفت. حتی جرمی‌ترین تخلف از مقررات و آداب و رسوم باستان بمنزله جنایتی محسوب می‌گشت. برده داران ثروتمند که از اشرافیت قبیله‌ای باستان برجای مانده بودند، حفظ بقایای نظام اشتراکی قدیم را مفید یافتند.

مجرمان برده شده، به دولت تعلق داشتند. تجارت برده بویژه تجارت بردگان غیرچینی گسترش یافت. از کار بردگان در همه زمین‌ها استفاده می‌شد و بزودی املاک خصوصی پهناوری مبتنی بر کار بردگان پدید آمد، معیار و مقیاس ثروت و قدرت هر کس تعداد بردگان او بود.

اورارتو، خوارزم و پادشاهی کوشان
در آغاز نخستین هزاره پیش از میلاد دولت‌های برده‌دار چندی در ماوراء قفقاز و فلات ارمنستان تاسیس شد. نخستین آنها دولت اورارتو^۳ بود که

1- Shang

2- Yin

3- Urartu

در قرن ۸ و ۹ پ. م به اوج قدرت رسید. اورارتو در جریان کشمکشهای خود با مهاجمان آشوری یکی از دولتهای مقتدر دنیای باستان گشت. بخشی از ماوراء قفقاز کنونی در قلمرو این دولت بوده است.

اورارتو دارای نظام برده‌داری با بقایای قابل توجهی از نظام اشتراکی قدیم بود. بردگان به برده‌داران منفرد و هم به جماعت‌های اشتراکی متعلق بودند. نظام گسترده آبیاری را کار برده وار محافظت می‌کرد.

در آسیای میانه (که اکنون بیشتر آنها در قلمرو ج.س.ا. شوروی قرار دارند) در آغاز نخستین هزاره پ. م دولت خوارزم و برخی دولتهای دیگر تشکیل شدند که در اوایل قرن نخست میلادی در دولت مقتدر واحدی بام پادشاهی کوشان گرد آمدند. این دولت دامنه حاکمیت خود را بر هندوستان و سینگ کپانگ نیز گسترانید. مناطقی که در قلمرو پادشاهی کوشان بودند از نظر مناسبات اجتماعی در وضعی متفاوت بسر می‌بردند. سرانجام بخشهایی که در آنها نظام بردگی استقرار کامل یافته بود امپراطوری بزرگی را بوجود آوردند.

پادشاهی معینیان
قلمرو این پادشاهی باستانی سرزمین یمن، حصر - موت غربی و ساحل دریای سرخ در شبه جزیره عربستان بود. در این منطقه بر رغم بقایای قابل توجه نظام اشتراکی ابتدایی، نظام بردگی نیز روبه توسعه داشت. بردگان اکثراً آفریقایی، حبشی، نوبیایی و جز آن بودند. در این کشور کانال‌های وسیع آبیاری، سدها، قصور، بناهای دیگر احداث گشت.

در قرن هفتم و ششم پ. م دولت برده داری تازه‌ای معروف به پادشاهی «سبا» تشکیل شد که دولت معینی را بر انداخت. بار دیگر نظام کشاورزی بسیار تکامل یافته‌ای بوجود آمد. سد مأرب^۱ که در سراسر دنیای باستان مشهور بود، در مجاورت شهر «مأرب» پایتخت پادشاهی سبا برپا گشت. این سد زیر بنای نظام آبیاری در سراسر عربستان جنوبی طی قرون متمادی بود.

1- Marib

گسترش مناسبات بین‌المللی

برخورد منافع غارتگرانه دولتهای برده دار منجر
به ایجاد شیوه‌های پیشرفته‌تر و حيله‌گرانه‌تری برای
مداخله در امور داخلی ملل دیگر گشت. انگیزه این

برخوردها منافع برده داران کشور مفروض و حفظ آن کشور از مداخلات
دولتهای خارجی بود. بدینگونه جست‌وجو برای یافتن متحد به‌منظور از
میان بردن دشمنان خطرناک‌تر آغاز گشت. نخستین قراردادها میان دول برای
تضمین یا تجاوز به منافع این یا آن دولت و ایجاد رابطه میان دول غایب و مغلوب
انعقاد یافت.

ولی روابط دیپلماتیک در این مرحله بسیار ضعیف و مکانیة میان سران
دولتها محدود بود. بطور کلی نمایندگی دیپلماتیک دائمی و اعزام سفیر به
ممالک دیگر جبهه تصادفی داشت.

اطلاعات حاصل از مطالعه تاریخ دولتهای متعدد عهد باستان حاکی از
این حقیقت است که قوانین تکامل اجتماعی، قوانین عام و محتوم جامعه‌اند.
در همه این ممالک تکامل نیروهای مولد به اضمحلال نظام اشتراکی کهن و
پیدایی برده داری و ایجاد دولتهای برده دار که معمولا شکل استبدادی بخود
می‌گرفتند منجر گردیده است.



فصل هفتم

دولت‌های برده دار آمریکا

دانشمندان غربی - بویژه دانشمندان آمریکا غالباً ادعا می‌کنند که اقوام آمریکای شمالی و جنوبی در تکامل اجتماعی خود راه منحصر به فرد و بی‌مانندی را پیموده‌اند. بدینگونه ایشان وجود قوانین عام تکامل اجتماعی را انکار می‌کنند. در واقع تفاوت اساسی در تکامل اجتماعی ملل قاره آمریکا انقضای دیرتر نظام اشتراکی نخستین و پیدایش متأخرتر جامعه طبقاتی بوده است. ولی این موضوع نمی‌تواند بر حسب به اصطلاح عقب ماندگی جسمانی و روحی مردم بومی توجیه گردد. مسلم آنست که آمریکا در عصر تاریخی متأخرتری مسکون شد و هزاران سال طول کشید که کوچ نشینان بدوی طرز یکجانشینی زندگی را در قاره بزرگ پیش گیرند و سبب تکامل بیشتر نیروهای مولد گردند. گذشته از این به علت وضع ویژه جانوران آمریکا تقسیم اجتماعی کار میان کشاورزی و دام پروری یا بی‌اهمیت و یا بکلی مفقود بود.

تکامل آهسته جامعه امریکا سبب شد که وقتی اسپانیایی‌های فانچ به «دنیای جدید» رسیدند با نظام اشتراکی نخستین، اتحادیه‌های قبیله‌ای و حکومت‌های مستبد برده‌دار روبرو شدند درحالی‌که در این هنگام سپیده دم خونین سرمایه‌داری در اروپا فرارسیده بود.

اتحادیه آراکانیا^۱ که از چهار قبیله ساکن قلمرو کنونی شیلی تشکیل شده بود از همه چشم‌گیرتر بود. آراکانیاها به مهاجمان اسپانیایی ضربات مهلکی وارد آوردند. مهاجمان هیچگاه نتوانستند مقاومت اتحادیه زبور را درهم شکنند.

در آغاز عصر جدید قبایل مایا^۲ دارای تمدنی
جامعه مایا
بسیار شکوفا بودند که از مجموعه‌ای از دولت-شهرهای واقع در شبه جزیره یوکاتان (میان خلیج مکزیک و جزایر آنتیل و سرزمین مجاور آن) تشکیل شده بود.

هر دولت مایایی شامل یک شهر و ناحیه اطرافش بود. فرمانروا از قدرت عالی قانونگذاری، اجرائی و قضائی و دینی برخوردار بود. رؤسای روحانی و جنگی نزدیکترین محارم او بودند. برده داری متداول بود. جنگ، تجارت برده و بردگی و امداران، منابع عمده تحصیل پرندگان جدید بودند. برده ساختن مجرمان گوناگون - که در چین هم متداول بوده است در این قاره نیز شایع بود.

بازرگانان بخش مهم جامعه مایا را تشکیل می‌دادند. در یوکاتان سنگ‌های فلزی وجود نداشت ولی در میان مایاها و قبایل همسایه مبادله قابل توجهی وجود داشت و از دانه‌های کاتوچو برای واحد پول عمومی استفاده می‌شد.

چاک دادن و سوزاندن زمین پایه اقتصاد کشاورزی مایا بود. مایایی‌ها

کشاورزانی متبحر بودند. آنها میوه جات، باقلا، کنان و کائوچو و انواع ذرت کشت میکردند.

صنعت گران مایائی عبارت بودند از: بافندگان، جواهر سازان، اسلحه سازان، سنگ تراشان و کنده کاران روی استخوان، چوب و سنگ. دهنز در دوختن سربندهای پرداز استاد بودند. چون فلزات بسیار کمیاب بود صنعتگران و سائل و سلاح ها را از «آبیدین» (شیشه طبیعی) میساختند که دوام شگفت آور آن معروف بود. تشریفات دینی مایاها هم پیچیده و هم باشکوه بود. برای سرکوبی و ترساندن بردگان و درانقیاد نگه داشتن آنها خدایان بسیاری لازم بود که بیرحمانه تفاضای قربانی های تازه انسانی میکردند. ولی شواهدی در دست است که درون شهر دولت های مایائی پیکاری طبقاتی جریان داشته است.

تخزن دانش که با نیازهای عملی تمدن کشاورزی ترکیب شده بود مبادی اولیه ریاضیات، نجوم و تاریخ را بوجود آورد. مایاها یک سیستم حساب مبتنی بر اعداد بیست (سیستم بیست گانه) و نمودگاری برای صفر اختراع کردند. گاه شمار مایایی سال را به دقیقه نشان می داد که معنی آن اینست که گاه شمار زبور درست تر از گاه شمار امروزی خود ما بوده است. مایاها کتابت هیر و گلیف داشتند که بطور وسیع مورد استفاده بود. هر ۲۰ سال دیواری سنگی برپا می شد و حوادث عمده ۲۰ سال گذشته در آن ثبت می گشت. مایاها کتاب هایی از نوآرهای دراز از نوعی کاغذ مخصوص ساخته بودند که مانند بادبزنی زنانه تا می شد صدها کتاب خطی از این نوع به تحریک روحانیت کاتولیک اسپانیا سوزانده شد. مایاها یادگارهایی از پیکره های سنگی و بناهای باشکوه و گنج بری های شگفت انگیز بوجود آورده بودند.

پراکندگی قوم مایا و ستیزه دائمی میان دولت های گوناگون آن، فتوحات استعماری اسپانیاییها را در یوکاتان و نواحی مجاور آن و نابود ساختن فرهنگ درخشان و بی مانند مایاها را بسی آسان نمود.

در شمال یوکاتان در فلات مکزیک در طی قرون
متمادی دولت برده دار دیگری وجود داشت. این

دولت آزتک

دولت بوسیله قبیله مکریکا یا آزنک^۱ تأسیس شده بود. آنها در يك جزیره غیرقابل دسترس از دریاچه «تزوکوکو»^۲ ساکن شدند و اتحادیه‌ای را بر قبایل خویشاوند دیگر تحمیل کردند و هسته دولت آینده را تشکیل دادند.

هنگامی که فاتحان اسپانیایی در این سرزمین ظاهر شدند جریان انتقال از اتحادیه قبیله‌ای به استبداد برده‌داری تقریباً تکمیل شده بود. در آن هنگام هنوز يك مدیریت قبیله‌ای ظاهری وجود داشت لیکن از ریشه تغییر یافته بود و اینک وظیفه دیگری انجام می‌داد. آزنک‌ها با آمدن به فلات مکزیک در زمانی نسبتاً متأخر دست آوردهای فرهنگ پیشرفته‌ای را که با آن روبرو شدند جذب نمودند. فرهنگی که بوسیله قبایل نولتک^۳، المک^۴ میکستک^۵ ایجاد شده بود و بدینگونه توانستند در دوره بسیار کوتاهی از زمان، تمدن پیشرفته خویش را بوجود آورند.

رئیس دولت فرمانروای خود کامه‌ای بود که مورد حمایت يك دستگاه دولتی پیچیده، ارتش و روحانیان بود. آزنک‌ها به جنگ‌های دائمی مشغول بودند و از این رهگذر تعداد زیادی اسیر به چنگ آوردند. برخی از اسرا برای تسکین خشم خدایان قربانی می‌شدند و برخی دیگر به برده تبدیل می‌گشتند. تجارت برده و بردگان و امداد دو منبع عمده دیگر تحصیل بردگان جدید بشمار میرفت. طاقت فرساترین کارها به بردگان محول می‌شد. مجازات جسمانی هم معمول بود و غالباً بردگان «عطا کار» در پیشگاه خدایان قربانی می‌شدند.

افراد آزاد به گروه‌های متعدد تقسیم شده بودند که یادآور وارانای هندی و تقسیم اجتماعی بابل بود. آزادگان در دولت آزنک یکی از پست‌ترین گروه‌ها را تشکیل می‌دادند. بخش بزرگی از آنچه آنها تولید می‌کردند از طرف دولت تصاحب می‌گشت و برای حمایت از ارتش و افزایش ثروت فرمانروا، اشراف و روحانیت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

پایه تمدن آزنک کشاورزی بود. مکزیک‌ها و آزنک‌ها بویژه محصولات

1-Aztec

2-Tezcco

3- Toltec

4- Olmec

5- Mixtec

با ارزشی نظیر کاکائو، لاستیک، گوجه فرنگی و ذرت تولید میکردند. آزنک‌ها که با کمبود زمین قابل کشت مواحه بودند جزایری مصنوعی در دریاچه احداث کرده و در آنجا باغات میوه و نارنجستان‌هایی بوجود آورده بودند. آنها به دام پروری چندان آلوده نشده بودند.

پیشه‌های بسیار تکامل یافته‌ای در آنجا وجود داشت. جواهر سازان، اسلحه‌سازان، بناها، فلزکاران و سفال‌گران آزنک استادان رشته خود محسوب می‌شدند.

تجارت از جمله تجارت با قبایل دیگر رونق داشت. واحدهای پولی از ساقه‌های پر درست شده بود که داخل آن به اندازه‌های گوناگون با خاک طلا پر شده بود.

آزنک‌ها کتابت تصویر نگار داشتند. آنها از هر وگلیف برای معرفی کلمات استفاده می‌کردند، سیستمی که ظاهراً تحت تأثیر کتابت‌های دیگر بوجود آمده بود.

حجاری و معماری و ادبیات با کتابت تصویر نگار و آثار هنری آزنک در نتیجه حملات وحشیانه مهاجمان اسپانیایی به پایتخت آرنک (مکزیکو) نابود شد. ولی بقایای ناچیز آن آثار نمایشگر تمدنی شکوفاست.

دولت چیچا
دولت‌های متعدد کوچک دیگری نیز وجود داشتند که در قلمرو کلمبیای فعلی بوسیله بومیان امریکا تأسیس شده بود. از آنجا که اطلاعات موجود درباره جامعه چیچا^۱ بسیار محدود است نمیتوان تصویر جامع و کاملی از آن بدست داد. همبند می‌توان گفت که دولت‌های مزبور نیز جامعه‌هایی طبقاتی بودند که در چار چوب آن نظام برده داری رشد میکرد.

تیاها ناکو
تیاها ناکو^۲ که اشتباماً سام امپراطوری «اینکا» معرفی شده است برگزین دولت برده‌دار امریکا بود.

1- Ghepeha 2- Tiuanocho

تاریخ تیاها ناکو به طرز فاحشی تحریف شده است. در یک‌گرفته کشورهای امریکای لاتین و ممالک دیگر در مدارس و دانشگاه‌ها تئوری‌ای موسوم به نظام «سوسیالیستی» یا حتی «کمونیستی» در تیاها ناکو آموخته میشود. لوئی بدن^۱ از نمایندگان اصلی این تئوری نوشته است:

«... در این نظام فی الواقع سوسیالیستی ترسیم خط انفصالی میان یک آزاده و برده عابلاً ناممکن است».

حال بینیم در واقع نظام اجتماعی اینکاها چگونه بود؟ - تیاها ناکو تمامی قلمرو کنونی «پرو» و «اکوادور» و بخش بزرگی از بولیوی، آرژانتین و شیلی را شامل می‌گشت. اعضای قبیله اینکا خود را اعقاب خورشید و ماه میدانستند و قبیله حاکم دولت مزبور را تشکیل می‌داد. ریاست اینکاها با فرما بروای عالی خود «سایا اینکا» (فقط اینکا) بود. سایا اینکا بر میلیون‌ها اتباع خود و بر اقوام و قبایل مختلف فرمان میراند. او مدافع برده‌داران بود که عبارت از رؤسای جنگی، مقامات اداری و روحانیان بودند. اینکاها به جنگ‌های دائمی و انقیاد قبایل و اقوام همسایه مشغول بودند. ایشان برخی از اسرار را در اراضی دیگر - کونت می‌دادند و آنها را به بردگان (مردم سیاه) تبدیل می‌کردند. بنابر افسانه‌ای باستانی، شش هزار بومی در آغاز بخاطر شرکت در قیامی علیه سایا اینکا به بردگی کشیده شدند فرزندان بردگان نیز پس از تولد برده شناخته می‌شدند.

جماعت اشتراکی واحد اجتماعی و اقتصادی جامعه بود ولی مانند ممالک آسیائی و افریقائی، موقع یک آزاده در دولت برده دار اینکا چندان تفاوتی با وضع زندگی برده نداشت. آزادگان مجبور بودند یک سوم از محصول خویش را به سایا اینکا و یک سوم دیگر را به خورشید (روحانیان) تقدیم کنند در عین حال آنها مجبور بودند هرگاه لازم بود از رؤسای محلی پشتیبانی نمایند. جماعت‌ها مشغول نگهداری دستگاه‌های آبیاری و تعمیر و

1 - Luis Boudin

احداث فنوت جدید، تهیه کلرگر برای معادن، تعمیر جاده‌ها و بناها بودند. آزادگان حق مسافرت و تغییر مکان آزادانه نداشتند. ایشان مجاز بودند فقط غذاهایی را بخورند که از طرف رؤسا و مقامات مقرر شده بود و مجبور به پوشیدن لباس خاصی بودند ساپا اینکا - اشرافیت اینکا، روحانیان و نیز اشراف قبایل که داوطلبانه حکومت اینکا را پذیرفته بودند در کاخ‌ها و معابد با شکوهی که با طلا و سایر سنگ‌های گرانبها زینت شده و بدست بردگان و زحمتکشان آزاد و با صرف مخارج گزاف احداث گشته بود با جلال و جبروت زندگی میکردند.

مبالغ خیره کننده‌ای از ارزش مادی حاصله از دسترنج آزادگان و مردگان برای حفظ ارتش و دستگاه دولتی دولت برده دار اینکا استفاده می‌شد. تاریخ تیاها ناکو سرشار از حوادثی است که هر يك انعكاس يك مبارزه طبقاتی شدید است. از جمله این حوادث تهررد قبایل مغلوب علیه خود کامگی بود.

تمدن تیاها ناکو در زمان خودش بسیار پیشرفته بود. کشاورزی توأم با نظام آبیاری مبنای اقتصاد اینکا بود. کانال‌های متعدد و دامنه‌های کوهستان بدست ماهر زحمتکشان به اراضی مسطح تبدیل شده بود. شواهدی در دست است که ساکنان تیاها ناکو چراگاه‌ها را نیز آبیاری مینمودند - اینکاها نباتات فراوان تولید میکردند از آن جمله است ذرت، مانیوک (نوعی نشاسته) انواع گوجه فرنگی، فلفل، گیاهان طبعی و جز آن بود. آنها از کود مرغان برای حاصل بخشی سود می‌جستند. برخلاف نواحی دیگر امریکا، دام‌پروری بویژه پرورش «لاما» و انواع مشابه آن رواج بسیار داشت. انواع مرغان اهلی نیز موجود بود. بیشتر گله‌های لاما در تملک انحصاری ساپا اینکا بود.

اینکاها از گله‌های بزرگ لاما به عنوان حیوانات بارکش استفاده می‌کردند. مانند اقوام دیگر امریکا آنها از فن استفاده از چرخ خبر نداشتند گرچه شکل هندسی دایره را می‌شناختند.

بافندگان، بناها، سفال‌گران، ریخته‌گران اسنادان مسلم حرفه خود بودند

بناهای اینکا گزند ناپذیر بود. اینکاها طلا، مس، سرب، و قلع را تبدیل و تصفیه می کردند. اطلاعات موجود حاکی از آنست که آنها میدانستند چگونه سنگ آهن را ذوب کنند. قلمرو وسیعی از دولت اینکا با جاده‌های وسیع (۵-۶ متری) مرتبط بود.

بر رودخانه‌ها و دره‌ها پل‌هایی احداث شده بود که جاده‌ها را یکدیگر می پیوست این پل‌ها غالباً معلق بود. آب جاری رودها و دریاچه‌ها از وسائل عمده حمل و نقل و عبور بود. قایق‌ها و کله‌کله‌هایی که ماهرانه ساخته شده بود بر روی رودخانه‌ها و دریاچه‌ها در رفت و آمد بودند. اینکاها با کله‌کله‌های بزرگ خود به سفرهای دریایی در دریا‌های دور دست نیز مبادرت می کردند. دلایل زیادی در دست است حاکی از اینکه دریانوردان اینکائی به امریکای مرکزی و مکزیکو رسیده‌اند. گرچه منظور از این سفرها گسترش تجارت بود، با اینهمه تجارت داخلی و خارجی در سطحی ابتدایی و پست بود. معاوضه، شکل عمده تجارت بود. واحد پولی مورد استفاده نوعی صدف دریائی بود.

اینکاها همچون مایاها کتابت هر و گلیف داشتند. ولی این زمینی بود که فقط ساپا اینکسا و معدودی از مقامات عالی و روحانیان از آن برخوردار بودند. وسائل گوناگونی برای انتقال اطلاعات و نگهداری حسابها بوجود آمده و گسترده‌ترین شیوه مقبول به اصطلاح کتابت در سمان گره دار موسوم به کواپو^۱ بود.

آثار ادبی شفاهی و نیز رقص، موسیقی و پیکر تراشی نیز تکامل یافت. نمایش‌های دراماتیک بسیار رواج داشت.

گاه شمار اینکا شامل ۳۶۵ روز بود و به ۱۲ ماه تقسیم می شد و هر ماه عبارت از چهار هفته بود که از کوتاه‌ترین روز ماه دسامبر (۲۱ دسامبر) آغاز می شد. تیاها ناکو و تمدن درخشان آن قربانی مهاجمان اسپانیائی شد که از فقدان وحدت در میان قبایل گوناگون سود بردند. برتری اسلحه اسپانیائی‌ها نیز در این میان از عوامل مهم بود. هندیان غربی هیچگاه اسلحه گرم یا اسب ندیده بودند و این دو طوطی نخستین نبردها در اردوی بوهیان وحشت می افکند

فصل هشتم

نظام برده داری یونان باستان

روابط اقتصادی و اجتماعی. اشکال سیاسی

بر خلاف دولت‌های آسیای و آفریقائی عهد باستان یونان و رم ممالکی بودند که در آنها برده داری به اوج خود رسید. شیوه تولید برده داری در این دو کشور در دوره‌ای بسیار کوتاه‌تر از دولت‌های مستبد برده داری روزگشت. یونانیان باستان در قرون هشتم- نهم پیش از میلاد به عصر جامعه طبقاتی و پیدایش دولت گام نهادند در حالی که از تشکیل دولت‌های برده- دار آسیا و افریقای شمالی قرن‌ها می‌گذشت. آنچه کشاورزان و پیشه‌وران مصری، چینی، بابلی و هندی در طی هزاران سال بدان رسیده بودند، یونانی‌ها و رمی‌ها در زمانی بسیار کوتاه تکمیل نمودند.

وجود دولت‌های استبدادی برده دار یکی از ویژگیهای دولت‌های برده دار آسیا و آفریقا بود
دولت‌شهر یونانی:
پولیس
که در آنها مالکیت دولتی زمین و آب با «جماعت» های

کارکنان آزاد پیوند نزدیک داشت.

وضع در یونان باستان که در آن شکل مسلط برده‌داری مورد حمایت دولت شهر یا «پولیس» بود بکلی نماند داشت. مفهوم جماعت (کمون) مترادف با مفهوم «پولیس» بود. ولی «پولیس» نه کارکنان آزاد در شرق بلکه جماعتی متشکل از برده‌داران بود. اعضای آن از حقوق مدنی کامل برخوردار بودند و اقلیت ممتاز را تشکیل می‌دادند. بردگان و قشرهای متعدد آزادگانی که از حقوق کامل مدنی برخوردار نبودند از عضویت در جماعت محروم بودند. مهاجران نواحی و پولیس‌های دیگر بویژه از مقولهٔ اخیر بشمار می‌رفتند.

معمولاً، پولیس شهر محصور بود که شامل دره یا جزیرهٔ مجاور نیز می‌گشت. به هنگام خطر از بی‌خارج از شهر به درون دیوارهای شهر پناه می‌جستند و نیز برای انتخاب ارگان‌های اداری خود و تصمیم دربارهٔ مسائل شهری مهم و تشکیل مراسم و جز آن در آنجا جمع می‌شدند.

پولیس‌ها هیچگاه بزرگ نبودند. مثلاً «کورینت»^۱ قلمروئی در حدود ۸۸۰ کیلومتر مربع را اشغال می‌کرد و بزرگترین دولت شهرهای یونان، اسپارت فقط ۸۳۰۰ کیلومتر بود.

در حوالی پایان دوین هزارهٔ پیش از میلاد نظام
زمینه اقتصادی-اجتماعی
اشتراکی نخستین در یونان باستان روبه انحطاط
تشکیل «پولیس»ها
نهاد. زیر فشار نابرابری اقتصادی روزافزون.

طایفه‌ها به خانواده‌های بزرگی تقسیم شدند که بعدها جماعت‌های ارضی هم‌جوار را تشکیل دادند. زمین به قطعات موروثی کوچک تقسیم شد. تنها جزء کوچکی از ارضی بدسبب جماعت‌ها محفوظ ماند. عالی‌ترین ارگان حاکم در طی این دوره، شورای ریش سفیدان قبیله و همهٔ افراد ذکور بالغ قبیله بود. چنگک که منبع غنایم و بردگان بود به سرعت جزئی از زندگی قبیله‌ای یونان گشت. این مشخصات، ویژه دورهٔ انحطاط نظام اشتراکی-نخستین بود.

جنگها و گسترش تجارت که مبتنی بر گسترش کشاورزی و پیشه‌ها بود، عامل تازه‌ای در تشدید نابرابری اقتصادی گشت.

اختراع پول مسکوک که بخودی خود دلیل سطح عالی مبادله است، با استقرار نهادهایی مانند وام، ربا خواری و رهن همراه بود. شرایط اقتصادی جدید بطور اجتناب ناپذیر اشکال اجتماعی جدیدی بوجود آورد. «فوله»^۱ و «فرانری»^۲ که بقایای نظام اشتراکی کهن بودند بر اثر برده شدن آزادگان ورشکسته و استقرار عده ربا‌داری از بردگان خارجی و نیز آزادگانی از نواحی دیگر یونان در اراضی جماعتها، در حال از هم پاشیدن بود.

طایفه‌های مجزا، به سرعت پایه اقتصادی موجودیت خود را از دست می‌دادند. خود زندگی آنها را محبور می‌کرد متحد شوند و با هلاک گردند. این یکپارچگی طایفه‌ها رفته رفته جای خود را به مؤسساتی می‌داد که خصالتی طبقاتی داشت. مجمع عمومی خاق و شورای ریش سفیدان جنبه طبقاتی، اشرافی بخود می‌گرفت. این فراگرد در قرون هشتم - ششم پیش از میلاد به روشن‌ترین وجهی مشخص شد.

ارگانه‌های طبقاتی حکومت در جریان مبارزه شدید عامه (دموس) و اشرافیت برده‌دار ظهور کرد. در طی این مبارزه عامه خاق به انقضاء بردگی ناشی از وام‌داری توفیق یافت. این یکی از ویژگی‌های عمده نظام برده‌داری یونان باستان بود.

انقضاء بردگی وام‌داران

تیرانی^۳ نوعی سازمان دولتی در یونان باستان بود که پیش از «پولیس» بوجود آمد. پیروزی «دموس» بر اشرافیت طایفه، نتیجه‌اش استقرار حکومت مطلقه (تیرانی) بود. ولی تمامی قدرت در دست ثروتمندترین قشر «دموس»

نخستین «تیرانی» یونانی

1- Phule

2- Phratry

3- Tyranny

متمرکز بود که نماینده آن «تیرانت» (فرمانروا) بود. این تیرانها در قرون هفتم- پنجم پیش از میلاد در کورینت، مگارا، سبسیون و سایر شهرها تأسیس شد. یکی از «تیرانی»های نیرومند در جزیره «ساموس»^۱ در نیمه دوم قرن ششم پیش از میلاد به پیدایی آمد که در رأس آن پلی کرات قرار داشت.

«تیرانی» نمی‌توانست نیازمندیهای طبقه برده دار را بطور کامل برآورد و بررغم شیوع آن عمرش کوتاه بود. پولیس شکل پایه‌ای نظام و دولت برده داری بود که در طی دوره‌ای نسبتاً دراز دوام می‌یابد.

دولت- شهرها (پولیس‌ها) دوتنوع متمایز بودند. در یکی از آنها که به دموکراسی برده داری معروف است حکومت برده داران بطور کلی برقرار شد. در شکل دیگر، قدرت دولت در دست معدودی افراد بود. این به اصطلاح اولیگارشسی بود که در آن تملک زمین شرط مقدماتی دارا بودن حقوق کامل شهروندی بشمار می‌رفت.

آتن نمونه کلاسیک دموکراسی برده‌داری و اسپارت نماینده اولیگارشسی بود.

همه اهالی اسپارت به سه گروه بزرگ تقسیم می‌شدند: اولیگارشسی (اسپارت) «اسپارتیات»^۲ ها - که شهر و ندان کامله الحقوق بودند. «پری یک»^۳ها که آزاد بوده و لسی حقوق سیاسی نداشتند و هلوت‌ها^۳ که بردگان اسپارتیات ها بودند. جماعت‌های اسپارتی صاحب همه اراضی بودند و هر عضو ملک خود را در تصرف داشت. تملک زمین در اسپارت شرط مقدماتی شهروندی بود. زمین بوسیله هلوت‌ها کشت می‌شد که تنها سهم ناچیزی از محصول را دریافت می‌داشتند. برای اینکه هلوت‌ها در ترس و قید دائمی نگهداشته شوند اسپارتیات‌ها بطور منظم دست به قتل عام‌های خونین می‌زدند.

هلوت‌ها، مانند زمینی که زیر کشت آنها بود ملک جماعتی اسپارتیات‌ها

1- Samos

2- Perioeci

3- Helots

بشمار می‌رفتند که کسی نمی‌توانست آنها را بفروشد یا به کسی واگذار کند. هلوته‌ها غالباً به سرکشی برمی‌خاستند. مثلاً می‌توان قیام بزرگ سال ۴۶۲ پیش از میلاد را نام برد که تقریباً به سقوط اسپارتیات‌ها انجامید. بری‌یک‌ها که از آزادی شخصی برخوردار بودند پیشه‌ور و بازرگان بودند. برخلاف اسپارتیات‌ها آنها فقط به دارایی و ملک خود حق داشتند و به ارتش اسپارت هم نمی‌توانستند ملحق شوند ولی آنها از حقوق سیاسی برخوردار نبودند و مجبور بودند به اسپارتیات‌ها خراج پردازند. گرچه اسپارتیات‌ها بخش کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، گروه متنفذ و ثروتمندی در میان آنها وجود داشت. دو پادشاهی که بر جامعه اسپارت ریاست می‌کردند به این گروه تعلق داشتند. پادشاهان مزبور صرفاً اعضای شورای ریش سفیدان (ژروسیا) یا عالی‌ترین ارگان حاکم در حکومت اولیگارشی بشمار می‌رفتند.

در پایان قرن هفتم پیش از میلاد اسپارت در رأس اتحادیهٔ پلوپونزی^۱ قرار داشت که شامل دولت - شهرهای پلوپونز بود. اسپارت که دولت برده‌دار عقب‌مانده‌ای بود - به دژ ارتجاع یونان تبدیل شد. اسپارتیات‌ها کوشیدند حکومت اشرافیت برده‌داری را در همهٔ پولیس‌ها مستقر سازند.

دولت آتن در مسیری درست برخلاف اسپارت
 پدید آمده و رشد یافت. فقدان زمین حاصلخیز،
 استفاده از سنگهای نقره، خاک رس خوب و ذخائر
 عظیم مرمر به تکامل مقدماتی پیشه‌ها و بازرگانی منجر گشت. بنادر مناسب سبب
 رونق دریانوردی شد.

حکومت آتیک و پایتخت آن آتن، در آغاز بدست بسازیل‌ها^۲ بود که در
 عین حال قضات، روحانیون و رؤسای نظامی را هم تشکیل می‌دادند. با تکامل

1- Peloponnesian League

2- Basilèes

اقتصادی قدرت از بازرگانی‌ها به اوباتریدها^۱ اشرافیت‌زمین‌دار انتقال یافت. دموس (عامه) از این انتقال قدرت چیری بدست نیاوردند. زیرا اوباتریدها بهترین اراضی آن‌یک را تصاحب نمودند. مبادله توسعه یافت، رباخواری پدید آمد و بردگی وام‌داران رواج گرفت که همه اینها مبارزات شدیدی را سبب‌گشت. بنا بر اسطوره‌ای، قانون «دراکون» که از لحاظ قهر بیرحمانه‌اش معروف است در ۶۲۱ پیش از میلاد صادر شد. این قانون از حق تملک خصوصی دفاع می‌کرد و نسبت به منخلفین کوچک‌ترین شفقتی روا نمی‌داشت. با این وصف در آغاز قرن ششم پیش از میلاد بی‌قراری در میان رزگران افزایش یافت. این موضوع اشرافیت را مجبور به دادن برخی امتیازات کرد زیرا تجار و پیشه‌وران ثروتمند در میان نارضیان بودند. اینان نماینده‌ای در حکومت نداشتند همه قدرت در دست آرتوپاگوس^۲ متمرکز بود. هر ساله صفوف آرتوپاگوس بوسیله آرخون‌ها^۳ - اعضای کالج ۹ نفره‌ای که از میان اشراف برگزیده شده بود - برمی‌شد.

اصلاحات سولون
مرحله‌ای در تکامل
پولیس

«سولون» که در ۵۹۴ پیش از میلاد «ممتاز» یکی از آرخون‌ها برگزیده شد در طی دوره آشننگی اجتماعی رشته اصلاحاتی به نفع خلق به مورد اجرا گذاشت. بدینگونه که زمین مورد رهن از قید آزاد گشت، دیون کهنه لغو شد و فروش شهروندان آزاد به صورت برده به علت دیون خود ممنوع گردید. فرامین دیگر سولون به تکامل پیشه‌ها و بازرگانی کمک کرد. اجرای وصیت آزاد شد و بدینگونه ضربه‌ای به سنن طایفه وارد نمود. بار دیگر مانند دوران دمکراسی، مجمع عمومی خلق که در آن همه شهروندان ذکور شرکت می‌کردند نقش مهمی را در زندگی آتن ایفا نمود. ولی شهروندان بر حسب موقع اقتصادی خود به چهار گروه تقسیم می‌شدند.

1- Eupatridae

2- Areopagus

3- Archons

تنها شهروندان گروه اول و دوم از حقوق سیاسی کامل برخوردار بودند. تنها آنها می‌توانستند به سمت «آرخون» و بنابراین به عضویت در «آرثوپاگوس» انتخاب شوند. اعضای گروه‌های سوم و چهارم از این حق محروم بودند. دو گروه اخیر حق انتخاب کردن اعضای مجمع خلق را داشتند ولی خود فاقد حق انتخاب شدن بودند.

«مجمع چهارصد نفری» ارگان سیاسی دیگری در کنار ارگانهای دیگر بود. این مجمع دمکراتیک‌تر از آرثوپاگوس بود و شهروندان گروه سوم نیز مانند دو گروه اول می‌توانستند به عضویت در آن انتخاب شوند. آرثوپاگوس متصدی امور دولت و دیوان عالی داورى بود در حالیکه «مجمع چهارصد نفری» اداره امور جاری را در فاصله جلسات مجمع خلق برعهده داشت. دیوان خلق (هلایثیا)^۱ که اعضای گروه چهارم می‌توانستند در آن شرکت کنند ظاهراً در همین زمان بوجود آمد.

اصلاحات سولون تعدیلی در مالکیت بود و از این رو مرحله مهمی در تشکیل مالکیت برده‌داری بمنزله شاووده «پولیس» یویانی را تشکیل می‌دهد. لیکن اصلاحات مزبور، اقداماتی نیم بند بود.

به قشر ثروتمند دموس فرصتی برای شرکت در حکومت داده شد. سلطه اشرافیت طایفه متزلزل گشت ولی از میان نرفت و تقسیمات درون «فوله»های قبیله‌ای، هنوز موجود بود. این اصلاحات يك عقب‌نشینی اضطراری بود زیرا اشرافیت از نقشه‌های خود برای احیای نظام اجتماعی کهن چشم‌پوشیده بود.

مشخصات اساسی پولیس برده دار در جوانی پابان
قرن ششم پیش از میلاد تثبیت شده این موضوع را
می‌توان در رژیم «کلیستس»^۲ مشاهده کرد که تقسیمات

تثبیت نهایی
پولیس برده‌دار

ارضی و همجواری را جانشین تقسیمات طایفه‌ای نمود. سی ناحیه (تری‌تی) تأسیس شد. هر سه ناحیه يك «فوله» جدید همجواری تشکیل داد که به نوبه خود به دم‌ها^۳

1- Helliaiu

2- Cleisthenes

3- Demes

—واحدهای اداری و اراضی ابتدایی— تقسیم می‌گشت. آرنوپاگوس اهمیت سابق خود را از دست داد. مجمع «چهارصد نفری» جای خود را به «شورای پانصد نفری» داد که از طرف فوله‌ها براساس نمایندگی نسبی (۵۰ نفر از هر قبیله) انتخاب می‌شد.

شورای ۵۰۰ نفری تصمیمات مجمع عمومی خلق را به مورد اجرا می‌گذاشت. يك «هیئت استراتژی»^۱ تأسیس شد که بعدها به صورت غالبترین ارگان اجرایی درآمد. در هیئت مزبور هر فوله يك عضو داشت.

تعداد شهروندان آتن افزایش یافت و این به سبب وجود بیگانگان بی‌شماری بود که از آزادی شخصی برخوردار بودند لیکن حقوق سیاسی نداشتند. اشرافیت طایفه از هم پاشیده شد و نفوذ خود را در مجمع عمومی خلق که اینک بوسیله فوله انتخاب می‌شد از دست داد.

در نتیجه يك نظام برده داری بطور مشخص و دقیق پدید آمد. بردگان و برده داران به صورت طبقات متخاصم اصلی در آمدند. بردگان از همه حقوق مدنی و سیاسی محروم بودند.

طبقه برده دار از شهروندان آزاده - از جمله زمین داران بزرگ، صاحبان کارگاهها، تجار و رباخواران تفاوت داشت. اکثریت آزادگان از زحمتکشان بودند؛ پیشه‌وران کوچک و دهقانان و دیگر زحمتکشان.

استحکام دموکراسی برده داری در آتیک سبب واکنش منفی در اسپارت بود. اشرافیت «تب»^۱ و «اوبه»^۲ درحمله به جمهوری آتن به اسپارت پیوست. دموکراسی برده دار پیروز شد و آتنی‌ها نه فقط از نظام خود دفاع نمودند بلکه نفوذ خود را بر ماورای آتیک نیز گسترده کردند.

آتن در قرن پنجم پیش از میلاد به اوج تکامل خود رسید. طرز زندگی دموکراتیک در دوران حکومت پریکلس^۳ رونق یافت. مجمع عمومی خلق منظمأ در هر چهار بار با شرکت همه شهروندان تشکیل می‌شد. درباره موضوعات مورد

1- Board of strategi

2- Thebers

3- Euboea

4- Perricles

بحث در مجمع عمومی يك بررسي مقدماتي توسط «شورای پانصد نفری» که متصدی همه امور سیاسی، اداری، نظامی جاری بود بعمل می آمد.

هر شهروندی می توانست در انتخاب اعضای ارگانهای دولت آتن شرکت کند و نیز به عضویت آن انتخاب گردد. ولی این هنوز يك دموکراسی برده - داری بود. تنها شهروندان ذکور آزاد - اقلیتی کوچک از شهروندان در مجمع خلق شرکت می جستند علاوه بر این عده زیادی از شهروندان آزاد نیز عملاً نمی توانستند حقوق مدنی خود را اعمال کنند. دهقانان آتیک که مجبور بودند برای رسیدن به آتن دو یا سه روز در راه باشند به ندرت می توانستند در مجمع مزبور شرکت جویند. از این رو از میان ۳۰ یا ۳۵ هزار شهروندان آزاد بیش از ۲ تا ۳ هزار نفر معمولاً در مجمع خلق نمی توانستند حضور یابند.

اشرافیت برده دار آتن ضمن بهره کشی از بردگان و آزادگان «پولیس» های خودشان رفته رفته به استثمار پولیس هائی که وابسته به آتن بودند و البته با شدتی بیشتر - آغاز نهادند.

کولونیزاسیون یونان با تشکیل «پولیس» آغاز گشت و ناشی از آن نواحی یونان بود که در آنجا قدرت در دست اشرافیت طایفه بود. پاتمرکز زمین در دست قشر حاکم و سقوط توده های

کولونیزاسیون
(مهاجرت استعماری)
یونان باستان

آزادگان در فقر، اینان مجبور به ترك اراضی خود شدند. بینوایان شهری و «پولیس» ها، پیشه و رانی که در نتیجه رقابت روز افزون کار برده وار ورشکسته شده بودند و زمین داران متوسط نیز به آنها پیوستند. بسیاری از مهاجران اشرافی بودند که از «پولیس» هایشان به علل سیاسی مهاجرت کرده بودند. نجار نیز به طمع تصاحب ثروت: نمک، گندم، فلزات و بردگان، به سفرهای دور و دراز می پرداختند.

در قرون هشتم - ششم پیش از میلاد مهاجر نشین های یونانی در سواحل مدیترانه ای فرانسه - اسپانیا و ایتالیا کنونی، در سواحل دریای سیاه و دریای

آزوف پدیدار شدند. اینها «پولیس»های مستقلی بودند که در عین حال روابط فرهنگی و اقتصادی خود را با مترو پولیس (پولیس مرکزی) حفظ نمودند. کولونیزاسیون یونان چه در تاریخ یونان و چه در تاریخ اقوام و مالی که با آنها وارد تماس نزدیک و ممتد گردیدند نقش فوق العاده ای ایفاء نمود.

رؤه و آسایش دولت یونان بر بهره کشی بی رحمانه از بردگان خود که عده آنها بطرز چشم گیری افزایش یافته بود استوار بود. جنگ و تجارت برده منابع اصلی تحصیل بردگان جدید بود. تکامل پیشه ها، دریا نوردی، بازرگانی و هنرها همه مبتنی بر بهره کشی از بردگان بود. تعداد زیادی از کارگاهها در آتن دیده می شد که از کار بردگان سود می جستند. معمولا اینها دکانهای کوچکی بودند لیکن در برخی از آنها بیش از یکصد برده کار می کردند. این سازمان ساده همکاری نیروی کار، بازدهی کار را بالا می برد. یکی از مشخصات اقتصاد یونان تقسیم کار اجتماعی بیشتر بود که سبب گسترش تولید کالایی شده بود. آتن به صورت مرکز تجارتی عمده درآمد.

پایه اقتصادی «پولیس» یونانی

این شرایط سبب تکامل نیروهای مولد گشت، لیکن اقتصاد برده داری مانع پیشرفت بیشتر بود. برده بهیچوجه به ثمرات کار خود علاقه مند نبود. او در کاربرد ابزارها و اصلاح آنها کوششی نمی کرد. برده داران نمی توانستند ابزارهای گرانبها را به او بسپارند. نیروی مولد اصلی آن زمان بردگان بودند ولی شرایط زندگی و کار آنها آنچنان غیر انسانی بود که میزان مرگ و میر سرسام آور بود. هر چه اقتصاد تندتر توسعه می یافت و تعداد بیشتری از بردگان به کار مشغول می شدند شرایط زندگی آنها غیر انسانی تر می گشت. بدین گونه هر چه نظام برده داری یونان پیش می رفت و توسعه می یافت نابودی نیروهای مولد اساسی آن در مقیاس بزرگتری سریع تر می شد.

تضاد میان کار بدنی و کار ذهنی

سریع‌تر شدن پیشرفت برده داری در یونان و سپس در رم تضاد میان کار بدنی و کار ذهنی را که منشاء آن استبدادهای برده داری آفریقا و آسیا بود بیشتر کرد. مسئله صرفاً این نبود که برده -

داران بخاطر رو آوردن به هنرها و علوم و حقوق از شرکت مستقیم در تولید آزاد بودند. علت اساسی رشد تضاد میان کار بدنی و ذهنی تفکر نوده‌های آزادگان یونان و سپس رم از هر نوع کار بدنی بود.

رشد بی سابقه تعداد بردگان سبب فقر تدریجی دهقانان و پیشه‌وران کوچک شد و این احساس را در آنها بوجود آورد که کار بدنی خفت‌آور و تحقیر آمیز است و شایسته یک فرد آزاد نیست.

این جهان بینی که زاده نظام برده‌داری است در سراسر صورت بندی‌های اقتصادی - اجتماعی که بر بهره‌کشی انسان از انسان استوار بوده است ماندگار شد.

هجوم‌های خارجی

«پولیس»های یونانی غالباً مجبور بودند در برابر تهاجم خارجی مقاومت کنند. بزرگترین خطر حملات ایرانی‌ها در اواخر قرن ششم و اوائل قرن پنجم پیش از میلاد بود. امپراطوری بزرگ ایران که از هند تا مصر گسترده بود در قرن ششم پیش از میلاد تشکیل شد. در نیمه دوم همین قرن ایرانی‌ها به اشغال «پولیس» یونانی واقع در سواحل مدیترانه‌ای آسیای صغیر مبادرت جستند و یکی از سائراب (ایالت)های خود را در آنجا برقرار نمودند. ایرانی‌ها در سال ۵۱۲ پیش از میلاد برای فتح اسکیت‌ها^۱ عازم شمال شدند ولی شکست یافتند. اعتبار آنها با این جنگ بدفرجام لطمه دید.

در سال ۵۰۰ پ. م، در «ملط»^۲ بزرگترین شهر یونانی آسیای صغیر قبامی روی داد که از سوی ساکنان سایر شهرهای یونانی آسیای صغیر حمایت

1 - scythians

2 - Miletus

شد. در آغاز شورشیان با موفقیت روبرو شدند و ایرانی‌ها را شکست داده شهر «سارد» را اشغال نمودند. لیکن چون یونانی‌های مقیم آسیای صغیر نیروی کوچکی در اختیار داشتند از دولت-شهرهای دیگر یونانی تقاضای کمک کردند. فقط آتن و چند شهر «اوبه» به تقاضای آنها پاسخ مثبت داده و چند کشتی به یاری آنها فرستادند. در این هنگام ایرانی‌ها که ارتش بزرگی فراهم کرده بودند به حمله پرداختند. آنها مقاومت نومیدانه یونانی‌ها را در هم شکستند و «ملط» را غارت کرده و سپس به آتش کشیدند و ساکنان آنرا به مرگ یا بردگی محکوم ساختند. داریوش پادشاه ایران سفرای خود را به همه دولت‌های یونانی با تقاضای «زمین و آب» (انقیاد) فرستاد. بسیاری از شهرهای یونانی شرایط او را پذیرفتند و فقط آتن و اسپارت پاسخ داریوش را با اعدام سفرای مزبور دادند. ارتش ایران که ناوگان بزرگی آنرا همراهی می‌کرد بدانجا لشکر کشید ولی طوفانی در دریا بسیاری از کشتی‌ها را شکست و ارتش او را مجبور به عقب نشینی نمود.

در سال بعد (۴۹۰ پیش از میلاد) ایرانی‌ها در آتیک پیاده شدند. آتن در معرض خطر بزرگی بود. اشرافیت اسپارت برای کمک به جمهوری دموکراتیک یونان شتابی نداشت. شهر کوچک «پلاتی» تنها شهری بود که تعداد کمی نیرو فرستاد. ایرانی‌ها در نبرد «ماراتن» تارو مار شده و ۶ هزار کشته در میدان جنگ باقی گذاردند.

در ۴۸۰ (پ. م) ایرانی‌ها جنگ خود را از سر گرفتند. ارتش نیرومند و ناوگان بزرگ ایران از تراکه^۱ تا بالکان گسترده بود. اکثریت «پولیس» جرأت مقابله با ایرانی‌ها را در خود نیافتند. آتن و اسپارت و چند دولت-شهر یونانی دیگر برای جنگ با ایرانی‌ها متحد شدند.

هنگامی که ارتش‌های ایرانی به معبر «ترموپیل»^۲ که به یونان مرکزی راه می‌گشود رسیدند، متحدان تنها نیروی کوچکی داشتند که در میان آنها بیش از ۳۰۰ جنگجوی اسپارتی نبود. اسپارتی‌ها و پادشاه آنها - لئونیداس

1- Thace

2 - Thermopylae

مردانه جان دادند تا برای متحدان خود اجتناب از محاصره را امکان پذیر سازند .
بر رغم مقابله شدید یونانی‌ها ، ایرانی‌ها از ترموپیل گذشته به سوی
یونان مرکزی روانه شدند. جنگ به اوج خود رسیده بود، آنتی‌ها زنان،
کودکان و پیران و خزان خود را به جزایر «سلامان»^۱ و «اژینا»^۲ انتقال
دادند. سپس آنها ضربه مرگباری به ایرانی‌ها وارد آوردند. در سال ۴۷۹
(پ م) نیروهای متحد یونان ارتش ایران را تار مار ساختند. این نقطه عطفی
در جنگ محسوب شد.

«پولیس»های یونانی که سابقاً حاکمیت ایرانی‌ها را پذیرفته بودند
در این هنگام علیه سلطه خارجی پیا خاستند. آخرین نبرد در سال ۴۴۹
(پ.م)، بیش از نیم قرن پس از آغاز شورش «ملط» روی داد. در نتیجه این
جنگ ایرانی‌ها مجبور شدند منطقه یونان و جزایر و سواحل مدیترانه‌ای
آسیای صغیر را ترک کنند.

یونانی‌ها برای آزادی و استقلال خود می‌جنگیدند و این رمز پیروزی
آنها بود. از سوی دیگر عده زیادی از سربازان ارتش ایران در شمار قبایل
مغلوب و مللی بودند که در واقع به فتوحات پادشاهان ایرانی یا نتیجه نهائی
جنگ علاقه‌مند نبودند.

در طی جنگ دولت‌های برده دار یونانی اسرای می‌شماری گرفتند و
سپس آنها را به بردگی کشیدند. نتیجه این جریان توسعه بیشتر روابط برده -
داری در یونان بویژه در آتن بود که سیل بردگان جدید شدیدتر بود.
سرنوشت بعدی یونان‌زیر تأثیر شدید شکست ناوگان ایران در مدیترانه
و سلطه تجارتهای یونان در این منطقه پهناور بود. پیروزی یونان یکی از شرایط
مقدماتی ظهور پولیس‌های یونانی در آینده بود.

1- salaman

2- Aegina

بحران در نظام «پولیس»

علائم بحران در نظام «پولیس» - نظام متمایز
برده دار یونان باستان - ابتدا در اواخر قرن پنجم
(پ.م) ظاهر گشت. یکی از علل اصلی بحران این

بود که روابط اقتصادی از مرزهای سیاسی «پولیس»ها فراتر رفته بود. با
بهره‌کشی روز افزون از کار برده، کار زحمتکشان آزاد - دهقانان و صنعت‌گران -
که سابقاً نقش تعیین‌کننده در اقتصاد داشت در این هنگام اهمیت خود را به
سرعت از دست می‌داد. تعداد بردگان با گسترش تجارت و در نتیجه برخوردها
و جنگهای روز افزون میان دولت‌های یونانی کماکان رو به فزونی داشت. زلزله
های سیاسی و نظامی بی‌پایان موقع دهقانان آزاده را خراب‌تر کرد. زمین در
دست برده‌داران متمرکز می‌شد و دهقانان بی‌نوا صفوف طبقات نمی‌-
دست شهرها بویژه قشر بی‌طبقه به اصطلاح لومین پرولتاریا را پرمی‌کردند.
تضادهای میان فقیرترین شهروندان و قشر ثروتمند حاکم شدیدتر شد و وحدت
نسبی ساکنان شهر چیزی مربوط به گذشته بود. افلاطون در یکی از آثار خود
اظهار تأسف می‌کند: «نه يك شهر بلکه دو شهر وجود دارد یکی از آن فقرا
و دیگری مال ثروتمندان است».

گسترش برده‌داری علاوه بر آنکه برای کشاورزی آزاد زیان‌بخش بود
و رفته رفته جانشین کار صنعتگران و پیشه‌وران آزاد می‌شد، برای اقتصاد یونان
باستان نیز نتایج نامطلوبی در برداشت. استفاده روز افزون از کار برده‌وار،
پیشرفت فنی و تکامل تولید را بطور کلی سد می‌کرد. در پایان این نیز به
تضعیف نظام پولیس کمک کرد.

فقر توده بزرگ شهروندان آزاد قدرت نظامی «پولیس» را ضعیف کرد
و راه را برای استیاده عمومی از مزدوران هموار نمود.

یکی از علل سیاسی بحران در نظام «پولیس» تضعیف و بی‌نوا شدن
شهرهای یونانی بر اثر جنگه پولونزی (۴۴ - ۴۳۱ پ. م) میان کنفدراسیون
پولونزی به رهبری اسپارت و امپراطوری دریایی به رهبری آتن بود.

دولت متمرکز برده‌داری

دوره زوال نظام «پولیس» با ظهور «مقدونیه» -
دولت برده‌دار جدیدی در شمال شبه جزیره بالکان
مقارن بود. تضادهای يك دولت برده‌دار آنطور
که در یونان ظاهر شده بود در آنجا دیده نمی‌شد. ارتش مقدونی بطور عمده
از دهقانان آزاد «جماعت»ها تشکیل شده بود. فیلیپ دوم با ترکیب عملیات
نظامی و مانورهای حمله‌گرانه سیاسی توانست دولت - شهرهای یونانی را که
بر اثر تضادهای داخلی از هم گسیخته شده بود به انقیاد خویش در آورد. در
کنگره‌ای که به ابتکار فیلیپ دوم در سال ۳۳۷ (پ. م) در کورینت تشکیل شد
میان همه دولت‌های یونان صلح برقرار و جنگ با ایران اعلام گشت.
بدینگونه یونان (بجز اسپارت) یکپارچه شد. خود تاریخ - رشد تولید
کالایی و بحران در نظام پولیس - ضرورت اتحاد را تحمیل کرد. ولسی این
اتحاد، اتحادی اجباری بود که بوسیله ییگانگان بوجود آمد.

فتوحات یونانی - مقدونی

نوده مردم بطور عینی به اتحاد دولتهای یونانی و
صلح میان آنها علاقه‌مند بودند زیرا آنها مجبور
بودند بخاطر جنگهای بی‌پایان بهای بسیار گزافی
بپردازند. لیکن شکلی که در قالب آن اتحاد مزبور برقرار شد سبب بروز
احساسات ضد مقدونی گشت.

اتحادیه کورینت به ایراد اعلان جنگ داد. هدف آن بود که نارضایی
نودها را به سمت دیگر منحرف کند در عین حال که به طبقه حاکم مقدونی
ثروت‌های شگفت‌انگیز شرق، اشغال اراضی خارجی و برده ساختن تمام اهالی
آنها را وعده می‌داد.

اسکندر کبیر - فرمانده نظامی و سیاسی عهد باستان - جنگ با
امپراطوری پهناور ایران را رهبری نمود.

در مدتی بسیار کوتاه (از ۳۳۴ تا ۳۲۷ پ. م) ارتشهای یونانی - مقدونی
بفرماندهی اسکندر آسیای صغیر، سوریه، فلسطین، فنیقیه، مصر، بین‌النهرین.

ایران، بخشی از آسیای میانه و هند را تصرف نمودند. تنها در آسیای میانه بود که ارتش شکست ناپذیر اسکندر بر اثر مقاومت قبایل محلی از پیشرفت باز ایستاد.

موقعیت ارتش یونانی - مقدونی نه فقط مربوط به قدرت نظامی و نیوغ فرمانده آن بلکه به يك رشته از عوامل دیگر نیز مربوط بود. عامل مهم تر نارضایی عده زیادی از قبایل و خلق‌ها نسبت به حاکمیت ایران و عدم تمایل آنها برای رفتن به جنگ برای دفاع از اشرافیت ایران بود. این قبایل واقوام غالباً به ارتش اسکندر آشکارا یاری می نمودند. علاوه بر این اشرافیت محلی نیز که به حفظ سلطه طبقاتی خود علاقه مند بود به کنار آمدن با فانیان راغبتر بود. اسکندر بابل را پایتخت امپراطوری بزرگ خویش کرد.

یونانی - مقدونی‌ها دست آوردهای تمدن یونانی را به آسیا و آفریقای شمالی به ارمنان آوردند و نیز به نوبه خود از تمدن ملل شرق تأثیر شدید پذیرفتند.

ترکیب نظام پولیس، با استبداد شرقی

روابط موجود میان دنیای یونان و دنیای شرقی در دومین هزاره پس از میلاد به قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، وایدئولوژیک بسط یافت. این تأثیر متقابل و استفاضه متقابل دنیای یونان و سلطنت‌های آسیایی و آفریقای جواهر آن چیزی است که به هلنیسم معروف است، دوره‌ای که با فتوحات اسکندر آغاز و با تسخیر دولت‌های هلنی بدست رومی‌ها پایان می‌یابد.

یونانی - مقدونی‌ها نظام پولیس را که در بعضی مناطق شرقی با شتابدیشه گرفت برقرار نمودند. ولی در شرق «پولیس» دیگر يك جمهوری مستقل برده دار نبود و گرچه هنوز از برخی امتیازات برخوردار بود سر رشته آن بدست پادشاه بود. بیشترین بخش دنیای هلنی از جمله مناطق روستایی و شهرهایی که از امتیازات خاص می بهره بود - به استبدادهای برده دار تعلق داشت. بدین گونه در دولت‌های اسکندر هم شکل باستانی برده داری و هم اشکال متقدم تر آسیایی آن وجود داشت. پیشه واران یونانی - مقدونی که به

دربال فاتحان روان بودند تجربه و مهارت‌های ویی خود را به کشورهای مغلوب آوردند و پس از تماس با صنعتگران و پیشه‌وران شرقی تجارب خود را تکمیل نمودند. تکامل صنعت و پیشه‌ها با رشد سریع بازرگانی همراه بود. در نتیجه مراوده وسیع و ادغام ندریجی اشرافیت محلی با مهاجران، ویژه هلن ماهیت نژادی و قومی خود را از دست داد و ارزش طبقاتی یافت. همه اشراف، بدون توجه به ملیت «هلن» خوانده شدند.

بنظر می‌رسید که امپراطوری بزرگه گزند ناپذیر خواهد بود. ولی تضادهای میان بردگان و برده داران، فاتحان و مغلوبان، پولیس‌ها و پادشاهی‌ها، گروه‌های گوناگون برده داران و بطور عمده فقدان وحدت اقتصادی، ادامه امپراطوری وسیع اسکندر را غیرممکن ساخت.

در تابستان ۳۲۳ پ. م اسکندر کبیر بی‌آنکه وارثی برجای بگذارد درگذشت. امپراطوری نیرومند او به‌یک‌باره دولت‌های مستقل بزرگ و کوچک تقسیم شد که در آنها همه تضادهای پیش‌گفته به موجودیت خود ادامه داد و حتی شدیدتر هم شد.

ایدئولوژی و فرهنگ

باتشکیل و گسترش روابط برده‌داری در یونان باستان، ایدئولوژی جامعه «اژه‌ای»^۱ شکل گرفت. این، ایدئولوژی برده‌دارانی بود که می‌کوشیدند از دین و فلسفه برای استحکام حکومت خودسود جویند. مبارزه میان مفاهیم فلسفی گوناگون انعکاس برخوردهای اجتماعی و سیاسی ای بود که درون طبقه حاکم برده‌دار صورت می‌گرفت.

دست‌آوردهای مردمان یونان باستان نقش بس شگرفی در تکامل فرهنگ بشری و بویژه فرهنگ اروپایی داشته است.

1- Aegean

فرهنگ «میسن»
یا «اژه‌ای»

غنای فرهنگی یونان باستان از فرهنگهای متقدم
برده‌داری (هزاره دوم و سوم پ. م) کرت^۱، میسن^۲
جزایر دریای اژه و تروآ^۳ مایه گرفته بود. دست-

آورده‌های فرهنگ میسن (اژه‌ای) را نسلهای بعد شناخته و مورد تفسیر قرار
دادند. نخستین گزارش کتبی یونان باستان در اصل به دومین هزاره پ. م می‌رسد.
فرهنگ اژه‌ای راه را برای معماری و سایر هنرهای جهان باستان هموار
نمود. حفاریات باستان‌شناسی از بناهایی که مردم «کرت» و «آخه»^۴ ساکن
«میسن» و نیز بوسیله مردم تروآ برپا شده است و کاخها و دژهای نیرومند،
جاده‌های پهناور و نظام‌های آبیاری حکایت می‌کنند. در میان کشفیات فراوان،
سلاحهای مرصع، ظروف سفالی، جواهرات طلا و نقره دیده می‌شد.

فرهنگ جامعه
هومری

حماسه‌های بزرگ «هومر» - ایلیاد و اودیسه. یادگار
های فرهنگی درخشان یونان باستان‌اند. «هومر»
شاعر برجسته عهد باستان ترانه‌ها و افسانه‌های

زمان خود را جمع‌آوری نمود و مورد تفسیر قرار داد و یادگاری ادبی از جامعه
یونان که در قرون نهم - هشتم پ. م بر ویرانه‌های نخستین دولت‌های برده‌دار
«اژه‌ای» تشکیل شد، پدید آورد. دولت‌های اخیرالذکر بر اثر مهاجرت‌های قبایلی
که هنوز در سطح «جماعت»های اشتراکی ابتدایی بودند از میان رفتند.
زندگی جامعه یونانی جدید که در آغاز از خود دولت خاصی نداشت در اشعار
حماسی «هومر» منعکس شده است. حماسه‌های مزبور در آغاز در طی نسلها سینه
به سینه نقل شد تا اینکه در قرن ششم پ. م مدون گشت. از این رو جامعه یونانی
قرون سیزده - یازدهم پ. م به جامعه هومری معروف است. چنانکه منتقد ادبی
مشهور روس و بلینسکی گفته است نبوغ هنری هومر کورده‌ای بود که در آن
سنگ خام اسطوره‌ها، ترانه‌ها و قطعات به طلای ناب تبدیل شد.

1- Crete

2- Mycenae

3- Troy

4- Achaeans

اساطیر یونانی

در شعر یونان باستان، رویدادهای واقعی و ملموس با اسطوره درآمیخته است. ریشه‌های اساطیر یونان را باید در مفاهیم دینی باستانی ساکنان حوضه‌ی اژه در عصر نظام اشتراکی کهن جست‌وجو کرد. ولی اساطیر یونان تنها وارث مفاهیم ابتدائی مزبور نبود. عقاید دینی اقوام ابتدایی مزبور در فرهنگ عامه (فولکور) و بعدها در ادبیات و هنر یونانی عهد باستان انعکاس یافت. اساطیر که دنباله‌ی ادیان ابتدایی بود بیان‌فوق‌طبیعی استنباط انسان ابتدایی از جهان و بشریت بود. چنین است ارزش میتولوژیک آب، هوا، آتش و خاک.

با تکامل اساطیر، محتوای دینی آن بیشتر شد. در این هنگام دین المپی یونان باستان در حال شکل‌گرفتن بود.

دین اساطیر المپی^۱

در قرن ششم پیش از میلاد اعتقادات دینی کم و بیش مشابهی که در سراسر نواحی مسکونی یونانی‌ها شایع بود تشکیل شد. این اعتقادات پایه‌ی دین المپی بود. وجه‌تسمیه‌ی این دین از کوه المپ^۲ گرفته شده بود که گویا مهد خدایانی بوده که بوسیله «ژئوس»^۳ هدایت می‌شده‌اند. دین المپی به هیچ ارگان دینی متشکل، شریعت یا تشریفات دینی وابسته نبود. مقابر خدایان گرچه تا اندازه‌ای در زندگی مردم اهمیت داشت لیکن نظام یگانه‌ای تشکیل نمی‌داد و نیز قشر خاصی از ملازمان دینی و روحانیان عالی مقام نداشت. بهنگام ضرورت کسانی که بوسیله‌ی مجمع خلق برگزیده شده بودند وظایف دینی گوناگون انجام می‌دادند. دین المپی با ساختن خدایانی بصورت بشری توانست در توده‌ی زحمتکشان رسوخ کند. در این هنگام پرستش خدایان المپی دین رسمی «پولیس» های یونانی شد که فشار طبقاتی بر بردگان و تهی‌دستان را توجیه می‌کرد. توده‌ها که از فقدان حقوق مدنی خود ناراضی بودند غالباً با انجام مراسم مربوط به خدایان حامی خود علیه دین رسمی می‌شوریدند. چنین بود آئین دیونیزوس^۳ حامی کشاورزان که به افتخار او مراسم و تشریفات تشکیل

1- Mount olympus

2- Zeus

3- Dionisius

می‌شد. این انشقاق مذهبی می‌تواند نمونه‌ای باشد برای همهٔ رقص‌های مذهبی بعدی.

ظهور فرهنگ
پیشرفت اقتصادی یونان در قرون هشتم - ششم پ.م با فرهنگ شکوفائی همراه بود. الفبای یونانی که بر حروف فنیقی استوار بود در قرن هشتم پ. م پدید آمد. ادبیات به مرحلهٔ تازه‌ای از تکامل خود وارد شد. حماسه‌های هومر - ایلیاد و اوڈیسه با اسطوره توأم بود لیکن در «کارها و روزها»ی «هزیود»^۱ توصیفی مؤثق از زندگی روزمره کشاورز ساده در جامعهٔ یونانی را می‌خوانیم که زیر ستم ثروتمندان و ذورمندان قرار دارند.

نخستین آثار ادبی به نثر در این زمان خلق شد. در آغاز، این آثار بخشی از فولکلور بود که بعدها مدون گشت. قصه‌هایی به صورت افسانه که اشخاص آن معمولاً از حیوانات بودند رواج بسیاریافت.

قرون هشتم - ششم پ. م زمان پیشرفت بزرگ در همهٔ اشکال هنری به‌ویژه معماری بود. مقابرسنگی جانشین مقابرجویی گذشته شد. واقع گرائی، شکل هنری مسلط گشت.

برخورد علمی با طبیعت
شکفتگی فرهنگ با نخستین برخوردهای علمی از طبیعت همراه بود. اندیشهٔ علمی که تازه جوانه زده بود هنوز به رشته‌های گوناگون تقسیم شده و علوم جداگانه و متمایزی وجود نداشت. فیلسوفان طبیعت‌گرای یونان باستان سراسر قلمروهای زندگی از نجوم تا پزشکی را مورد مذاقه قرار می‌دادند. این نخستین کوششها در پژوهش‌های علمی در عین حال جلوه‌ای از جهان بینی مادی در مورد طبیعت بود. این مفهوم که انسان مخلوق نیروهای فوق طبیعی نبوده بلکه برعکس، خدایان بوسیلهٔ تخیل بشری خلق شده‌اند در همین زمان

1- Hesiod

شکل می‌گرفت. مشاهده عملی پدیده‌های طبیعی انگیزه تشکیل يك جهان بینی مادی بود.

مکتب مادی ایونی

شهرهای ایونی و شهرهای ساحلسی آسیای صغیر
بویژه «ملط»، «افس»^۱ و «فوکا»^۲ رشد فرهنگی
سریعی را شاهد بودند. در این نقاط بود که نخستین

مکتب فیلسوفان یونانی که ایده‌های مادی خود را اعلام می‌کردند، تأسیس شد.
فیلسوفان ایونی تنوع بی‌پایان طبیعت را صرفاً بر بنیادی مادی توجه می‌کردند.
به عبارت دیگر ایشان سخنگویان ماتریالیسم ابتدایی بودند. تالس^۳ - انکسیماندر^۴
آناکسیمن^۵ (قرن هفتم - ششم پ. م) بزرگترین ابن فیلسوفان بشمار می‌روند.
فیلسوفان مادی ایونی دانش وسیمی از طبیعت داشتند و آنرا به فلسفه
تعمیم می‌دادند. لیکن نظرات آنها هنوز تحت تأثیر میتولوژی بود. در اواخر
قرن ششم پ. م این فلسفه با آموزش‌های «هراکلیت افسی»^۵ گامی به پیش‌نهاد.
وی معتقد بود که آتش پایه ماده زنده است.

برای نخستین بار در تاریخ هراکلیت ایده حرکت عام جهانی و مبارزه
و وحدت اضداد را مطرح نمود: «در يك رودخانه دو بار نمی‌توان وارد شد»،
«درون ما هم مرگ و هم زندگی، خواب و بیداری، جوانی و پیری وجود
دارد»، «جنگ به صلح تبدیل می‌شود»، «میان اضداد يك هماهنگی اعلی وجود دارد». ولی
هراکلیت در بیان حدسیات درخشان خود، نفهمید که مبارزه مطلق
است و وحدت اضداد فقط اهمیت نسبی دارند. مادی مقدماتی ماتریالیسم و
دیالکتیک را در آموزش‌های هراکلیت می‌توان مشاهده کرد. وی نخستین کسی
بود که کوشید مسئله کیفیت دانش بشری را با توجه به طبیعت به منزله منبع
آن حل کند.

1- Ephesus

2- Phocaea

3- Thales

4- Anaximander

5- Anaximenes

6- Heraclitus of Ephesus

گرایش ایده‌آلیستی در فلسفه

برخی فیلسوفان که در ریاضیات - علمی که تا اندازه زیادی اندیشه مجرد می‌طلبد - جذب شده بودند، به مدافعان گرایش ایده‌آلیستی در فلسفه گرویدند. ایشان از ریاضیات برای ابداع مفاهیم ایده‌آلیستی گوناگون سود جسته سخن از «سحر و افسون» اعداد میان آوردند. فیثاغورث و پیروان او (قرن ششم پ. م) که نخستین فیلسوفان ایده‌آلیست بودند به ارقام و مفاهیم ریاضی کیفیاتی رمز آمیز بخشیدند.

بنابر اعتقادات آنها عدد «۱» نماینده شر و «۲» نشانه نیکی بود و «۱۰» کمال و جز آن.

نمایندگان مکتب ایده‌آلیستی در شهر «الثا»^۱ - مهاجرنشین یونانی در جنوب ایتالیا - می‌کوشیدند تغییر ناپذیری ماده را ثابت کنند.

مبارزه میان گرایش‌های ایده‌آلیستی و ماتریالیستی در فلسفه

گرایش ماتریالیستی در فلسفه در مبارزه شدید علیه تمایلات ایده‌آلیستی دینی رشد یافت. فیلسوفان ماتریالیست می‌کوشیدند از آن قسمت از اساطیر که به مشاهده انسان ابتدایی از طبیعت مربوط بود سود جویند. استنتاجات آنها با دانش علمی که بوسیله خلق‌های آسیا و آفریقای شمالی اندوخته شده بود بستگی داشت. فیلسوفان ایده‌آلیست آموزش‌های خود را بر جنبه‌های دینی، الهیات، اساطیر یونانی استوار کرده بودند. ایشان از آموزش‌های گوناگون خلق‌های آسیا و آفریقا نیز سود جستند.

مبارزه میان دو گرایش فلسفی در دوره پیش گفته آغاز شد و در سراسر تاریخ یونان باستان و هلنیسم ادامه داشت. این مبارزه ایدئولوژیک تجلی مبارزه گروه‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون بود. با سیر بیشتر جامعه این مبارزه خصیصه‌های متنوع‌تر یافت.

علم و فرهنگ

پیشرفت در زندگی اقتصادی و سیاسی یونان در قرن پنجم پ. م به فرهنگ آن نیز بسط یافت. و این پیشرفت با تشدید تضادهای جامعه یونان در طی قرن بعد متوقف نگشت. ریاضیات، نجوم و پزشکی به عنوان علم پدیدار شدند.

ریاضی دانان عهدباستان، رشته قضایائی را که هم ارزش عملی و هم ارزش تئوریک داشت مطرح نمودند. چنین بود مفهوم مقادیر بی اندازه خرد و تئوری رابطه مقادیر غیر قابل تناسب که پیش درآمد اعداد گنگ بود.

فرضیات علمی متعددی در رشته نجوم پدید آمد بویژه فرضیاتی مربوط به کروی بودن زمین و اجسام آسمانی دیگر. «متون»^۱ گاه شمار خورشیدی خود را بوجود آورد که بموجب آن طول یکسال را ۳۶۵ و ۵/۱۹ روز تعیین کرد. گاه شمار مزبور نامعمول شدن گاه شمار ژولین در رم باستان مورد استفاده بود.

بقراط^۲ بسیاری از مشاهدات و آزمایشات عملی خود را در پزشکی ثبت کرد و تئوری مزاجهای چهارگانه انسان را بوجود آورد.

برخی نویسندگان این دوره - هرودوت و توسیدید^۳ رویدادهای تاریخی زمان خود و گذشته را توصیف نمودند.

ادبیات و هنر در یونان قرن پنجم - چهارم (پ. م) رو به شکفتگی داشت. تشریفات باستانی و آئینهای گوناگون انگیزه نمایشهای تآزری گشت. دراماتیستهای بزرگی نظیر آشیل، سوفوکل^۴، اورپید^۵ و آریستوفان به تکامل بیشتر فرهنگ جهانی تأثیر فراوان بخشیدند.

در همین زمان بود که پیکر تراشان مشهور «میرون»، «فیدیاس» و «پولیتوس» و سپس «پراکسیتل» یادگارهای فناپذیر خود را بوجود آوردند. بسیاری از آثار بزرگ معماری یونان تا به امروز باقی مانده اند. یونانیان

1- Meton

2- Hippocrates

3 Thucydides

4- Sophocles

5 Euripides

به موسیقی نیز علاقه وافر داشتند و تعدادی ادوات زهی، بادی و ضربی پدید آوردند.

دموکریت
مبارزه میان فیلسوفان مادی و ایده‌آلیست شدیدتر
گشت. این مبارزه میان نمایندگان دو گرایش و دو
اردو در زندگی سیاسی یونان باستان بود. فیلسوفان مادی اندیشه پردازان شکل
دموکراتیک جامعه برده داری (آتن) و ایده‌آلیست‌ها نمایندگان «پولیس»
اولیگارشی (اسپارت) بودند.

فیلسوفان مادی می‌کوشیدند پاسخ پرسشهای مطروحه را در زندگی
جست و جو کنند که یکی از آنها ساخت‌ماده بود. طبیعی‌گرایان برجسته عبارت
بودند از: انکساگوراس^۱ (تقریباً ۴۲۸-۵۰۰ پ. م)، امپدوکل^۲ (۴۲۳-۴۸۳
پ. م) و دموکریت (تقریباً ۳۷۰-۴۶۰ پ. م).

آنکساگوراس پایه ماده را ذرات مادی، «نخم» همه اشیاء می‌دانست.
امپدوکل جهان را ترکیبی از چهارعنصر (ریشه) می‌دانست: خاک، هوا، آتش و
آب. وی معتقد بود که این «ریشه‌ها» می‌توانند به بی‌نهایت تقسیم شوند و
با نیروهای مادی: عشق و تنفر فعلیت یابند. مفهوم امپدوکل درباره تولد جهان
آلی (ازگانیک) از این ریشه‌ها جالب است و تحول بعدی آن از لحاظی،
مشابه مفهوم بقای انبساط می‌باشد.

دموکریت ایده ذرات تقسیم ناپذیر ماده را که وی آنرا اتم می‌خواند
و در آغاز بوسیله لسیپوس^۳ - یکی از اسلاف او - مطرح شده بود بسط داد.
بنابراین تئوری اتم‌ها که شامل همه پدیده‌های طبیعی می‌شوند عناصر کیفیتاً
مشابه‌ای هستند که چه از لحاظ وضع‌شان در فضا و ترکیب‌شان بایکدیگر متفاوتند.
دموکریت سنای همه پدیده‌ها را ضرورت می‌دانست که وابسته به حرکت است. و از
نظر او این مهمترین جنبه ماده می‌باشد. دموکریت ایده بی‌نهایت وابدیت ماده را
مورد بررسی قرار داد: «هیچ چیز نمی‌تواند از هیچ بوجود آید و هیچ چیز نمیتواند

1- Anaxagoras

2- Empedocles

3- Leucippus

به هیچ تبدیل یابد». وی می‌کوشید به طرزی ماتریالیستی منشاء جهان حیوانی را تبیین کند. وی گفت «روح» انسان هم مانند جسم وی فایز پذیر است.

اصول اساسی آموزشهای دموکرات در مبارزه با مفاهیم ایده‌آلیستی موجود تشکیل شد.

همزمان با تکامل فلسفه ماتریالیستی جهان‌بینی آتئیستی (خدانشناسی) نیز رواج یافت. پایه سیاسی این جهان‌بینی ظهور دموکراسی برده‌داری بود. فیلسوفان مادی با اعتقاد به مبنای مادی جهان محلی برای «عقل ربانی» نمی‌گذاشتند. هر اقلیت درباره جهان می‌گوید: «این نظام جهانی که برای همه یکسان است. بوسیله هیچ خدا و هیچکس دیگر آفریده نشده، پرتوی ابدی بوده، هست و خواهد بود که گاه فروغ می‌گیرد و گاه به خاموشی می‌گراید».

فیلسوفان مادی برای روح منشاء مادی قائل بودند و در قلمرو اجتماعی عقل بشر را جانشین اراده خدایان می‌نمودند.

نمایندگان گرایش ایده‌آلیستی مسممانه میکوشیدند

افلاطون

تا نفوذ فیلسوفان مادی را سست کنند. آتن صحنه

اصلی این مبارزه فکری بود.

سوفسطائیان - «آموزگاران خرد» - نیز بررغم برخی نظریات ماتریالیستی و آتئیستی خویش ایده‌آلیست بودند. زیرا امکان شناخت جهان و حتی خود وجود حقیقت عینی را انکار می‌کردند. بسیاری از سوفسطائیان با انکار رابطه میان آموزش‌های فلسفی و واقعیت فلسفه را به یک تمرین ذهنی درس‌خواری بدل نمودند. سقراط (۳۹۹ - ۴۶۹ پ. م) گرایش ایده‌آلیستی سوفسطائیان را بسط داد و اعلام کرد که «من» هر شخص منبع دانش او است. او می‌گفت: خودت را بشناس. سقراط در برابر درک مادی پدیده‌های طبیعی و اجتماعی می‌ایستاد. گرایش ایده‌آلیستی در آموزشهای شاگرد سقراط افلاطون (تقریباً ۳۲۷ - ۴۲۹ پ. م) به اوج خود رسید تا به حدی که میتوانیم از «دستگاه فلسفی

افلاطون» سخن گوئیم که نقطه مقابل «دستگاه دموکریت» بود. افلاطون جهان محسوس و مادی را سایه جهان واقعی، انعکاس کلیات، مفاهیم، پدیده‌ها و اشیاء می‌دانست. او اعلام داشت که انسان میتواند این کلیات را به کمک «خاطرات روح فنا ناپذیرش» درک کند. دستگاه فلسفی افلاطون نمونه برجسته‌ای از ایده آلیسم عینی بشمار می‌رود.

عرفان نیز در آموزش‌های افلاطون نقش مهمی ایفا کرد.

آموزش‌های ارسطو (۳۲۲-۳۸۴ پ.م) بزرگترین
فیلسوف عهد باستانی حد واسط آموزش‌های

ارسطو

دموکریت و افلاطون بود. ارسطو مفهوم جهان فوق حسی ایده‌های افلاطون را مورد انتقاد قرار داد. وی در حالیکه وجود جهانی عینی را می‌پذیرفت معتقد بود که منبع شناخت راستین آن، دریافت‌های حسی است. این اصل اساسی فلسفه ارسطو نشانه نزدیکی وی به ماتریالیسم است. بنابر نظریه ارسطو، «ایده» های افلاطون نه قادر به تبیین علل اولیه Beginnings و نه علل تغییرات پدیده‌ها و اشیاء محسوس است.

ولی ارسطو در مورد مسئله رابطه میان وجود (دریافت حسی) و اندیشه ایده آلیست باقی ماند. وی معتقد بود که يك روح هوشیار مستقل از اندام مادی، در فرا گرد شناخت نقش تعیین کننده دارد. ارسطو ماده را منفعل و عاری از صورت می‌دانست که به موجب نیروئی فعال به حرکت در می‌آید. در نظر وی منبع این نیرو و در عین حال هدف نهائی کمال جهانی «صورت‌الصور» یعنی خدا می‌باشد.

ارسطو دانشمند برجسته زمان خود بود. وی آثار بسیاری در زمینه تاریخ ادبیات، تئوری ادبیات، منطق و علوم طبیعی- بویژه جانور شناسی نوشت. نوشته‌های ارسطو در باب مسائل سیاسی واجد اهمیت عظیمی است. او نخستین کسی بود که واژه سیاست را در کتاب خود «پولیتیکا» که يك بررسی پایه‌ای و نمونه از نظام سیاسی دولت‌های گوناگون بدست می‌دهد بکار برد.

ایدئولوژی و فرهنگ هلنیسم

فرهنگ دنیای هلنی بهترین دست آوردهای یونان باستان را در خود جذب کرد. در هر ناحیه پهناوری که در آنجا دولت‌های هلنی بوجود آمدند، آمیزه‌ای از فرهنگ‌های محلی و هلنی پدید آمد. آمیزه‌ای از گرایش‌های گوناگون در علم، هنر و ادبیات. تکامل تولید محرك علوم طبیعی بود. در طی همین دوره بود که مطالعه علمی طبیعت آغاز شد.

رشته‌های متعددی از علوم، بطور کامل از فلسفه جدا شد و به سرهت آغاز به توسعه نهاد. گرچه برخی از فیلسوفان در بسیاری از حوزه‌های دانش اشتها فراوان یافتند.

اراتوستن^۱ (۱۹۳-۲۷۶ پ.م) ریاضی‌دان، طبیعی‌دان، منجم، مورخ و به ویژه جغرافی‌دان- نخستین کسی بود که طول خط استوا را حساب کرد و اندازه آنرا به ۳۹۷۰۰ کیلومتر (در واقع نزدیک ۴۰۰۰ کیلومتر) تعیین نمود و حساب‌هایش در آن زمان بنحو خیره‌کننده‌ای درست در آمد.

«عناصر» هندسی مشهور اقلیدس در آغاز قرن سوم پ.م پدید آمد. ارشمیدس (تقریباً ۲۱۲-۲۸۵ پ.م) ریاضی‌دان و مکانیک که در «سیسلی» می‌زیست قانون اساسی هیدروستاتیک (قانون ارشمیدس مربوط به تعادل مایعات م.م) را کشف و مکانیسم آبیاری مزارع (پیچ ارشمیدس) را تکمیل نمود و نیز کشفیات فنی دیگری بعمل آورد.

آریستارک^۲ از شهر ساموس (قرن سوم پ.م)، ستاره شناس ایده‌گرددش همه اجسام آسمانی به گرد خورشید را ارائه نمود که به «هلوسانت‌ریسم» مشهور است.

در اسکندریه مطالعه‌ای انتقادی از حماسه‌های هومر، زبان شناسی را به عنوان یک علم آغاز کرد.

نخستین آثار ادبی تخیلی که در آن یک زندگی خوش و ایده‌آل را

1- Eratosthenes

2 -Aristarchus

توصیف می‌کرد در این زمان پدید آمد.

در عین حال جدال فیلسوفان ماتریالیست و ایده‌آلیست ادامه یافت. در آموزش‌های رواقیان نیز عناصر ماتریالیستی وجود داشت. ولی بطور کلی آنها به وجود هوش در ساخت عالم کائنات معتقد بودند (که آنرا «لوگوس» میخواندند). این «لوگوس» که موجدانته‌تمام همه پدیده‌های جهان بود بخودی خود جوهری زنده بشمار میرفت. رواقیان و سایر مدافعان ایده‌آلیسم و دین در برابر گسترش ماتریالیسم علمی مقاومت می‌کردند. اپیکور ماتریالیست (تقریباً ۲۷۰-۳۴۱ پ.م) انسان را جزئی از طبیعت می‌دانست.

اپیکور مانند موکریت مبنای سراسر وجود را ذرات مادی تقسیم ناپذیر اتم‌ها و خلایقی که در آن حرکت مکانیکی آنها صورت می‌گیرد در نظر می‌گرفت. اپیکور همه پدیده‌های طبیعی را ترکیبی از اتم‌ها می‌دانست که نه فقط در اندازه و شکل بلکه در وزن نیز متفاوتند.

تئوری اپیکور مبنی بر اینکه انحراف داخلی اتم‌ها مربوط به وزن و حرکت همزمان و مستقیم الخط آنها است در تأیید معرفت مادی، واجد اهمیت عظیم بود. اپیکور ابدیت و بی‌نهایت جهان مادی را می‌پذیرفت که بدون توجه به آگاهی انسان و بدون توجه به این حقیقت که انسان جهان را از راه دریافت‌های حسی درک می‌کند وجود دارد.



فصل نهم

نظام برده داری رم باستان

بر خلاف دولت‌های باستانی آسیا، آفریقای شمالی و یونان باستان، در نظام برده داری رم باستان برده به صورت تولیدکننده اصلی ارزش‌های مادی درآمد. از این رو سراسر تاریخ دولت باستانی رم، شاهد شدیدترین مبارزه طبقاتی بردگان و برده داران بوده است.

تاریخ رم باستان کلیدشناخت مشخص‌ترین نمونه جریان‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ای را که در نظام برده داری صورت گرفت بدست می‌دهد.

تشکیل نظام برده داری و دولت

تکامل سریع روابط برده داری در رم در مرحله متقدم آن تا اندازه زیادی می‌تواند بوسیله تأثیر نظام‌های بسیار تکامل یافته دیگر توجیه گردد.

جامعه متقدم
رم

مهاجرنشین‌هایی فینیقی (در سیسیلی) و یونانی (در ایتالیا) وجود داشت که در میان آنها سازمان برده داری استقرار یافته بود. در قرن ششم پ.م نظام برده-داری اتروسکان^۱ در شمال شبه جزیره ایتالیا به اوج خود رسید.

در فراگرد تشکیل نظام‌های برده داری رم و یونان باستان وجوه اشتراك فراوانی وجود دارد. در طی این دوره رمی‌ها نیز در طایفه‌ها Clans (بنابر روایتی در آنجا ۳۰۰ طایفه وجود داشت)، کوری‌ها (که هر یک شامل ۱۰ کلان بود) و قبایل مجتمع بودند. این قبایل در اتحادیه‌ای که شامل «مردم-رم» بود متحد شدند در رأس این اتحادیه قبیله‌ای یک پادشاه قرار داشت که در «کمسیون‌ها» (مجامع خلق) انتخاب شده بود. شورای ریش سفیدان سرانجام جای خود را به مجلس «سنا» داد که همراه با پادشاه بر خلاق حکومت می‌کردند. ریش سفیدان و خانواده‌های آنها هسته اشرافیت طایفه‌ای رم-پاتریسین‌ها^۲ را تشکیل می‌دادند.

بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت از این اتحادیه طایفه‌ای و قبیله‌ای محروم بود. اینان پلب‌ها^۳ - اسرای سابق جنگ، ساکنان نواحی مغلوب و مهاجران داوطلب- بودند. آنها از آزادی شخصی برخوردار بودند لیکن حقوق سیاسی نداشتند. در زمان پلب‌ها در طایفه‌های کوچکتر و فقیر ادغام شدند.

در این زمان در دولت رم تعداد کمی برده بسر می‌بردند و در این مرحله بردگی هنوز ماهیتی پدر سالاری داشت و تضادهای طبقاتی در حال پدید آمدن بود.

مبارزه خلق علیه اشرافیت

پلب‌ها با حمایت قشر تهی دست شهروندان آزاد وارد مبارزه شدیدی با اشرافیت طایفه شدند. پایان این مبارزه که رابطه نزدیکی با رشد نابرابری اقتصادی داشت به نابودی سازمان طایفه انجامید. طایفه‌ها و قبایل

1- Etruscan

2- patricians

3- plebs

خویشاوند جای خود را به قبایل همجوار ارضی دادند. همه اشخاص صاحب زمین، بدون توجه به اینکه سابقاً پاتریسین یا پاپ بوده‌اند اینک به عنوان اعضای جماعت شناخته می‌شدند. اصل اقتصادی به صورت اصل اساسی تقسیم اجتماعی در آمد.

مرحله‌ای مهم در صورت بندی جدید جماعت روم اصلاحاتی بود که بنا به روایتی در قرن ششم پ.م. بوسیله «سرویوس تولیوس» رومی به مورد اجرا گذاشته شد. به موجب این اصلاحات، جمعیت روم بر حسب موقع اقتصادی خود به گروهها (طبقات) متعددی تقسیم شد. شهروندان طبقات ثروتمندتر مجبور بودند عده زیادی سرباز برای خدمات نظامی فراهم آورند. شهروندان کم ثروت که از نظر تعداد بیشتر بودند در تهیه سرباز سهم کمتری برعهده داشتند. بزرگترین قشر جمعیت که کلا شامل تهی‌دستان و به اصطلاح پرولتارین (از ریشه لاتینی proles به معنی اولاد) بود یعنی کسانی که چیزی بجز اولاد خود نداشتند فقط باید يك «سنتوری» (یکصد سرباز) بسیج می‌کردند.

این شیوه تقسیم اجتماعی واجد اهمیت سیاسی عظیمی بود. زیرا شهر-وندان بوسیله «سنتوری»ها رأی می‌دادند و هر طبقه همانقدر دارای رأی که «سنتوری» در اختیار داشت.

بدینگونه مقدار ثروت هر فرد، مقام، نفوذ و اعتبار وی را در جامعه تعیین می‌کرد. در نتیجه این اصلاحات ثروتمندترین پلین‌ها با پاتریسین‌ها در آمیختند در حالیکه قشر پائینی پلب‌ها تهی دست‌تر گردیدند. انقراض سلطنت در ۵۰۹ پ.م. و استقرار جمهوری بهیچوجه موقع آنها را تغییر نداد.

تکامل اقتصادی جامعه روم که به تقسیم اجتماعی

میان پیشه‌ها و کشاورزی و افزایش مبادله بستگی

داشت. رفته رفته بر اهمیت نقش کار برده‌وار افزود.

نخستین

جمهوری

این پدیده به استحکام بیشتر دولت بمثابه يك ارگان سلطه طبقاتی برده داران و قشرهای کامروا منجر گشت.

«سنا» ارگان عالی جمهوری روم بود. حکومت دو «ماژیسترا» جانشین

حکومت پادشاه گشت که در آغاز موسوم به پراتوری و سپس به عنوان کنسول معروف شد. ماژیستراها بر سنا ریاست داشته و فرمانده سپاهیان بودند. ابتدا ماژیستراهانی از قشر پائین تر روی کار آمدند. از آنجا که این مقامها بدون مواجب بود معمولا نمایندگان طبقه حاکمه آنها را اشغال می کردند. این امتیازی فقط برای پاتریسینها بود که مقامهای ماژیستراها را اشغال کنند و به عضویت در سنا انتخابات شوند.

مبارزه میان پاتریسینها و پلبها هیچگاه قطع نشد. این مبارزه در دو جهت عمده جریان داشت: مسئله زمین و بویژه مسئله بردگی و امداران و حقوق سیاسی پلبها. پلبینهای رخصت دار کوچک که موقع اقتصادی آنها دائماً تضعیف می شد و بردیونشان افزوده می گشت علیه پاتریسینهای زمین دار بزرگ به شورش بر میخواستند. این مبارزه با قشر بندی اقتصادی میان پلبها وضع پیچیده ای بخود گرفت.

پلبینها توانستند امتیازات چندی کسب کنند که مهمترین آن الغاء بردگی ناشی از وام داری بود. در این هنگام آنها به عالی ترین ماژیستراها، دسترسی یافتند. مقام تریبون خلق معمول گشت و تنها پلبها میتوانند به تریبونی انتخاب شوند. تریبونها حق داشتند تصمیمات متخذه توسط ماژیستراهای پاتریسین را هرگاه به زیان منافع پلبها تشخیص دهند مانع گردند.

مبارزه میان پاتریسینها و پلبینها به تقسیم نهایی جامعه بر حسب وضع اقتصادی انجامید که با اصلاحات سرو بوس تولیوس آغاز شد. در این زمان آخرین بقایای طایفه های پاتریسین کهن و پلبهای مرفه کاملاً در هم ادغام شده قشر ممتاز جدید - نجبا یا اشراف را تشکیل دادند. از این پس واژه «پلب» برای پیشین خود را از دست داد و دیگر بر قشر تحتانی و بهره کش جمعیت اطلاق گشت.

دوره متقدم جمهوری (قرون پنجم - سوم پ.م) با جنگ های دائمی رم برای تملک شبه جزیره آبنین مشخص می گردد. در طی این دوره جریان تشکیل نظام و دوات برده داری در رم تکمیل شد.

ظهور نظام برده داری

فتح مدیترانه
بدست رم

رشد روابط برده داری و عزم طبقه حاکم برای حل مسئله ارضی از طریق کولونی‌زاسیون (مهاجرنشینی استعماری م.م.) به گسترش سیاست تجاویزی رم به ماورای مرزهای شبه جزیره آپنین انجامید. در اواسط قرن سوم پ.م رم به معارضه با کارتاژ - بزرگترین دولت برده دار آفریقای شمالی - وارد شد که با نابودی کارتاژ و برقراری سلطه رم بر مدیترانه غربی در سال ۱۴۶ پ.م پایان یافت. در طی این دوره رمی‌ها به فتح بالکان، مدیترانه شرقی، آسیای صغیر، آیسلند، سرزمین باژیک کنونی و جز آن موفق گردیدند. نواحی مفتوح به صورت ایالات امپراطوری رم - منبع ثروت طبقه حاکم جمهوری برده دار رم - درآمدند. جنگ‌های پیروزمند فوق خیل بردگان ارزان را برای طبقه حاکم رم تضمین می‌کرد. مثلاً پس از فتح ساردنی ۸۰۰۰۰ نفر به بردگی گرفتار شدند و هنگامی که ناحیه یونانی اپیرا در سال ۱۶۷ پ.م سقوط کرد ۱۵۰۰۰۰ نفر به بردگی فروخته شدند. توسعه خیل بردگان روزن کار برده در اقتصاد دولت برده دار رم افزود.

رواج کار
برده دار

معمول شدن کار برده وار به معنی محرومیت کار آزاد بود. و چون ایتالیا کشوری کشاورزی بود پدیده جدید مخصوصاً در کشاورزی ظاهر شد. استفاده از کار برده وارد کشاورزی به مقیاس بزرگ به ایجاد املاک بزرگ (لاتیفوندیا) منجر شد. محصول این اراضی بطور عمده برای فروش بود. این املاک عظیم نه فقط با تصاحب اراضی اشتراکی جماعت‌ها بدست برده داران «لاتیفوندیا» بلکه از طریق ورشکستگی املاک دهقانان کوچک و متوسط تشکیل شد. دهقانان که از منبع در آمد سابق خود محروم شدند یا به صورت

مستأجر اراضی زمین‌داران بزرگ درآمدند و با به شهرها کوچ نمودند. برخی از افراد گروه اخیر به پیشه‌ها و صنعت رو آوردند ولی اکثریت به قشر بی‌طبقه شده جمعیت، لومپن پرولتاریا - که ریزه‌خوار خوان طبقه حاکم بود پیوستند. قرن دوم پ.م نقطه عطفی در سیر برده داری بشمار می‌رود. از این زمان به بعد بردگان به طور روز افزون به صورت تولیدکنندگان اصلی نظام برده - داری روم درآمدند.

رشد تدریجی برده داری به استقرار شیوه منظم
رشد بازرگانی
و سرمایه‌رسانی
 تجارت برده منجر شد در روم و نواحی دیگر
 بازارهای برده‌فروشی بوجود آمد. تجارت خارجی رونق گرفت. محصولات کشاورزی و اشیاء تجملی از بسیاری از «ایالات» روم (نواحی مفتوح و ممالک وابسته) وارد می‌شد و در برابر، روم وسائیل فلزی، شراب و روغن زیتون صادر می‌کرد و واردات بیش از صادرات بود. ولی فقدان صادرات با غارت آشکار اراضی مفتوح و بویژه باخیل مبالغ عظیم پول جبران می‌گشت. روم با تصرف معادن نقره اسپانیا از منبع دائمی مسکوکات برخوردار بود.

رشد بازرگانی و پول در گردش موجب سرمایه‌رباخوارانه شد. شرکت‌های مقاطعه کاران مالیاتی، به اصطلاح با جگیران Publicans برای اجرای عملیات گوناگون که مستلزم اعتبار و رباخواری بود تشکیل شد. دکان‌های صرافی همه‌جا سبز شد. صاحبان آنها نه فقط به معاوضه پول بلکه برخی کسادهای بانکی - پس انداز و دادن وام در ازای اخذ بهره - مبادرت می‌جستند.

کسانی که شغل آنها بازرگانی و رباخواری بود رفته رفته قشر جداگانه‌ای از طبقه حاکم را بوجود آوردند.

بهره‌کشی غیر انسانی از توده‌های بردگان به تشدید
رشد تضادهای
درونی دولت
روم
 مخاصمات اساسی دولت روم - میان برده داران و بردگان - این تولیدکنندگان ارزش‌های مادی جامعه - انجامید. قیام‌های بردگان مکرر گشت. یکی از این

قیام‌های بردگان عهد باستان قیام اسپارتا کوس بود.

اسپارتا کوس که يك گلا دیاتور بود، توطئه‌ای با شرکت گلا دیاتور هادر شهر کاپوآ در سال ۷۴ پ.م سازمان داد. توطئه کشف شد و تنها معدودی از بردگان موفق به فرار از شهر گردیدند و به کوه «وسوبوس»^۱ پناه جستند. این مردان دلیر هشتاد و شش نفری را پایه‌گذاری کردند که تحت فرماندهی اسپارتا کوس در جنوب و ایتالیا جنگیدند و ارتش‌های برده‌داران را تار و مار ساختند. در نتیجه مساعی مشترك همه نیروهای رمی، برده‌داران سرانجام توانستند شورشیان را در سال ۷۴-۷۱ پ.م شکست دهند. نظام برده‌داری هنوز نیرومند بود، بردگان توانائی نابودی آنرا نداشتند. ولی اهمیت قیام مزبور زیاد بود زیرا ضربه‌ای جدی به برده‌داران وارد کرده روح آزادی خواهی را در خلق تقویت نمود. اسپارتا کوس فنا ناپذیر در تاریخ همچون مظهر مبارزه برای آزادی توده‌های زحمتکش از یوغ ستمکاران شناخته شده است.

رابطه میان رم و ایالات زیرسلطه و بهره‌ده روز به روز تیره‌تر می‌شد. بیکار خلق علیه حاکمیت رم در گرفت. مبارزه میان زمین‌داران بزرگ و کوچك، دهقانان آزادی که بیش از پیش در غرقاب تهی دستی می‌افتادند، بیشتر شد. جنبش پلب‌های رمی که خواستار تجدید تقسیم اراضی غصب شده جماعت‌ها بدست برده‌داران بودند در اواخر قرن دوم پ.م توسعه یافت. البته باید دانست تشدید تعارضات داخلی جامعه رم هنوز نشانه بحران نظام برده‌داری بطور کلی نبود. این صرفاً عبارت بود از بحران در شکل موجود دولت برده‌دار- جمهوری رم. ولی تضادهای مزبور علائم انحطاط آتی نظام برده‌داری بطور کلی را در خود داشت.

بحران جمهوری به يك جنگ داخلی واقعی تبدیل شد که در اواسط آخرین سده پ.م میان گروه‌های گوناگون طبقه حاکم در گرفت.

سقوط جمهوری و
تشکیل امپراطوری

بحران، انعکاس این واقعیت بود که جمهوری رم - که برشالوده دولت شهر قرار گرفته بود - نمی توانست سلطه طبقاتی برده داران را درچار چوب امپراطوری استعماری پهناور آن تضمین کند. از این رو برده داران احساس می کردند که تنها راه استحکام حکومت شان ایجاد يك ديكتاتوری نظامی است. برده داران ایالات گوناگون رم به سوی حکومت کشیده می شدند. شکل تازه ای از دولت برده داری - امپراطوری - در حال پدید آمدن بود که نماینده طبقه برده - داران نه فقط پولیس رم بلکه ایتالیا و سراسر قلمروهای مفتوحه رم بود.

شکل جدید دولت رم از تشکیل ديكتاتوری سزار (نیمه دوم قرن اول پ.م) و ديكتاتوری پسر خوانده و وارث رسمی وی «اوکتاویان آگوستوس» (قرن اول میلادی) آغاز می گردد. آگوستوس به فرمانروایی عالی امپراطوری انتخاب شد گرچه «سنا» رسماً خود را به عنوان ارگان عالی قانونگزاری می شناخت. گذشته از این مقام، فرماندهی عالی نظامی به وی تفویض گشت. عنوان امپراطور که سابقاً به فرمانده نظامی پیروزمند در طی دوره معینی اعطا می شد در این هنگام جزء لاینفک عنوان فرمانروا گشت.

ارتش که امپراطوران آن را برای حمایت از خویشان بکار می گرفتند به صورت نیروی اجتماعی و سیاسی عمده درآمد.

دستگاهی دولتی - وابسته به امپراطور - بوجود آمد و بزودی جانشین تأسیسات جمهوری شد.

نیمه دوم قرون اول و دوم میلادی شاهد ظهور امپراطوری نیرومندم - عصر عظیم ترین فتوحات آن - بود.

سقوط دولت برده دار رم

انحطاط و سقوط جامعه ای مفروض بطور ناگهانی روی نمی دهد. این جریانی طولانی است که به درجه ای از شدت در طی ادوار گوناگون رشد

می‌کند. نخستین علائم از هم پاشیدگی امپراطوری رم و نظام برده داری آن هنگامی ظاهر شد که بنظر میرسید هیچ چیز قدرت دولت رم را تهدید نمی‌کند.

یکی از این علائم که در پایان قرن اول میلادی ظاهر شد عبارت بود از کاهش تدریجی نقش مزارع بزرگ Plintations که بر کار برده و اراستوار بود. بردگان به ثمرات کار خود بهیچ وجه علاقه‌ای

انحطاط مزارع بزرگ
و ظهور
کولون‌ها

نداشتند. باز دهی کار آنها و سطح تولید بطور کلی بسیار پائین بود. صاحبان لاتیفوندا (املاک بزرگ) مجبور بودند دستگاه پیچیده‌ای از نظارت و اجبار که هزینه تولید را باز هم بالا میبرد معمول کنند.

از این رو ایشان غالباً مفید می‌دیدند که املاک کوچک را در چارچوب املاک بزرگ محفوظ نگاهدارند. بردگان از ارباب خود ابزارهایی می‌گرفتند که در قطعات کوچک در ازای سهمی از محصول کارکنند. مستأجرین آزادی نیز بودند که «کولون» خوانده می‌شدند. برخی از آنان اجاره یا بهره خود را به نقد و برخی دیگر (که تعداد آنان روز افزون بود) به صورت بخشی از محصول می‌پرداختند. کولون‌ها رفته رفته به زمین داران وابسته می‌شدند. صفوف کولون‌ها از دهقانان کوچک آزاد و بردگان آزاد شده پرمی‌شد.

نظام کولونی بر علاقه تولید کننده مستقیم به ثمرات کار خود افزود. شیوه پکولیوم^۲ نیز به همین منظور خدمت کرد. در این شیوه، ارباب به برده خود اجازه می‌داد تا از قطعاتی از ملک وی بکند بشرطی که برده بخشی از سود خود را به ارباب بدهد.

علائم تجزیه نظام بردگی در روابط تولید برده-داری که در نیمه دوم قرن اول میلادی ظاهر شد، در قرن سوم میلادی شدیدتر گشت و بحران عمیق دولت برده داری رم به صورت واقعیتی در آمد.

بحران عمیق
نظام
برده‌داری

1- Colonus

2- Peculium

تغییرات بزرگی در دو طبقه اساساً متخاصم - بردگان و برده داران نیز در رابطه میان آنها صورت گرفت. کاهش سودهای حاصل از کار برده اربابان را تشویق کرد که بردگان خود را به تعدادی روزافزون آزاد کنند. بردگان مزبور یا پکولیومی دریافت کردند و یا به صورت کولون در آمدند. برده داران برای ازدیاد حلقه بردگان به ثمرات کار خود مجبور شدند از اجبار و انقیاد کامل برده چشم پوشند. ولی کولون‌ها، که زمانی اجاره داران آزاد بودند بیش از پیش وابسته تر می شدند، به عبارت دیگر فاصله میان دهقانان آزاد و بردگان دائماً کمتر می گشت. غالب زمین داران و برده داران کوچک و متوسط نیز به صورت کولون در آمدند. و از آنجا که شهر رم مانند همه شهرهای باستانی مرکز داراییان آزاد بود این موضوع شهر مزبور را به عنوان پایه دوات برده داری اعتبار ساخت. پیشه‌وران آزاد که در «کالجیوم» مجتمع بودند رفته رفته به فقر و تهی دستی فرو می افتادند. دولت که به تولید ابزارها و پیشه‌ها و مالیاتی که به پیشه‌وران بسته بود علاقه‌مند بود اینک میکوشید کالجیوم‌ها را بهر صورتی که امکان دارد تقویت کند.

افزایش مالیات، تصاحب اراضی مشترک شهری و فقر اکثریت ساکنان شهر، انحطاط و سقوط تدریجی شهرها را باعث می گشت. بحران اقتصادی قرن سوم میلادی مخاصمات اجتماعی را دامن زد. کولون‌ها، دهقانان آزاد تهی دست و بی‌نویان شهری همچون نیروئی متحد علیه برده داران به شورش برخاستند.

شورش‌های بردگان و کولون‌ها سراسر گل و اسپانیا را در قرن سوم میلادی فرا گرفت. صفوف برده داران تجزیه شد و اشرافیت برده دار می‌کوشید نارضائی برده داران کوچک تر را فرو نشانند.

تعارضات سیاسی جلوه گاه مخاصمات اجتماعی بود. گرایش‌های تجزیه طلبانه ایالات رشد کرد، مبارزه گروه‌های گوناگون برای تصاحب تاج و تخت شدیدتر گشت. ارتش که در این کشمکش‌های خونین نقش بیش از پیش مهم‌تری ایفا می کرد اینک گاه از این گروه و گاه از گروه‌های دیگر پشتیبانی مینمود.

در ۱۹۷-۱۹۳ میلادی جنگ داخلی میان گروه‌های گوناگون طبقه حاکم درگیر شد که نتیجه آن بحران سیاسی عمیقی بود که در اواسط قرن سوم میلادی سراسر امپراطوری را فراگرفت.

انحطاط‌لهائی طرز تولید برده داری

توسعه روابط کولونی یکی از علائم انحطاط روابط تولید برده داری بود. در طی سلطنت امپراطور کنستانتین در قرن چهارم میلادی به هر کولون قطعه کوچکی زمین واگذار شد که وی حق ترک آنرا نداشت. گذشته از این او مجبور بود بدون توجه به منشاء خود زمین ارباب خود را نیز کشت کند. کولون چهره اصلی ملک مزروعی در رم گشت که نه او و نه اولاد او حق ترک آنرا نداشتند. در واقع این موضوع کولون را به صورت «سرف» در آورد. ولی روابط کولونی نمی‌توانست به روابط فئودالی تحول یابد. نظام سیاسی برده داری سدی عبور ناپذیر برای چنین انتقالی بود.

موقع اقتصادی کولونها رو به خرابی بود و فاصله میان آنها و بردگان بیش از پیش تنگ‌تر می‌شد. در عین حال روش طبقه حاکم نسبت به بردگان بازهم غیر انسانی‌تر می‌گشت. ترس از قیام بردگان نخستین دولت رم را وادار کرده بود بموجب قانونی کشتن بردگان را منع کند ولی در این هنگام «حق» مزبور احیا شد. به بینوایان «اجازه» داده شد که کودکان خود را به بردگی بفروشند.

نه تنها کولونها بلکه اعضای «کالژیوم»های پیشه‌وران نیز عملاً در معرض برده شدن قرار داشتند. کالژیوم بطور کلی برای پرداخت خراج همه اعضای خود در برابر دولت مسئول بود. پیشه‌وران متعلق به کالژیوم نه حق ترک آنرا داشتند و نه آزاد بودند با افراد متعلق به سایر کالژیوم‌ها مزاجت کنند. حتی نمایندگان قشر ثروتمند اهالی شهر، اعضای شوراهای شهر حق ترک شهر را نداشتند. دولت برده دار امیدوار بود که با این اقدامات از فرار جمعیت از

شهر ممانعت کرده و بدینگونه از انحطاط بیشتر پیشه‌ها جلو گیرد. با اینهمه ورشکستگی و سقوط اقتصادی شهرها ادامه داشت و با تصاحب اراضی شهرها بدست افراد معین و بستن مالیات کمر شکن بیش از پیش گسترش یافت.

از هم پاشیدگی طرز تولید برده داری در روابط موجود طبقه حاکم منعکس شد. تقویت دولت بمنزله حامی منافع طبقاتی برده داران، در نظام کولونی سبب تفرقه سیاسی باز هم بیشتری گشت. استقلال زمین داران بزرگ افزایش یافت. دهقانان آزاد برای گریز از خانه خرابی کوشیدند «حمایت» زمین داران مزبور را قبول کنند و در نتیجه به وابستگی هر چه بیشتر آنها به عنوان «سرف» گرفتار آمدند.

قیام‌های وسیع خاق سلطه برده‌داران را سست کرده، بحران اجتماعی و سیاسی بهم آمیخت. یکی از مظاهر مهم این بحران تقسیم امپراطوری رم به امپراطوری‌های شرقی و غربی بود که پس از مرگ امپراطور ثئودوس در ۳۹۵ میلادی به مرحله نهایی خود رسید. امپراطوری شرقی که بعدها به امپراطوری بیزانس معروف شد در نتیجهٔ بکرشته جریانات پیچیده به صورت دولتی فتودال درآمد که تا نیمهٔ قرن پانزدهم دوام یافت.

ایدئولوژی و فرهنگ

برده‌داران دم‌باستان برای حفظ سلطهٔ خویش از وسایل ایدئولوژیک گوناگون که هماهنگ با تغییرات در ساخت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی نظام برده - داری تغییر می‌یافت، سود می‌جستند.

در طی این دوره «پولیس» - جماعتی که در آن

جمهوری نخست

اشرافیت طایفه حاکم بود - نقشی تعیین کننده داشت

ایدئولوژی محافظه کارانه جامعهٔ رم ناشی از همین امر بود. جوهر این ایدئولوژی

عبارت بود از پرستش نظام «پولیس»، ترویج انقیاد جماعت به حاکمیت

اشراف - پاتریسین‌ها - روابط مالکیت در حال توسعه بود و بموجب قوانین ویژه انتظام می‌یافت.

نخستین شعر و نثر رمی توأم با روایات و ترانه‌های توده‌ای به پیدایی آمد. بحران نظام سیاسی «پولیس» نشانه بحران ایدئولوژی آن نیز بود. ایدئولوژی دوره جمهوری زیر نفوذ ایدئولوژی جامعه یونانی بود و خصوصیت آن را جنگهای امپراطوری رم در آسیای صغیر و بالکان تعیین می‌کرد. در رم نیز مانند یونان مبارزه میان دو گرایش در ایدئولوژی آشکار شد. گرایش ایده‌آلیستی - دینی زیر نفوذ اساطیر یونانی بود.

پیش از آن، در عصر تشکیل دولت، رمی‌ها خدایان بسیاری را می‌پرستیدند. آنان معتقد بودند که هر شیئی و پدیده‌ای روح خود، خدای خاص خود را دارد. مثلاً ۶۳ خدای کودک وجود داشت: خدای نخستین‌گیره کودک، خدای نخستین‌گام او و جز آن. حامیان‌خانه و خانواده ارواح نیکویی بودند که «پنات»^۱ و «لار»^۲ خوانده می‌شدند. مراکز دینی متعددی وجود داشت که کاهنان آن بر حسن اجرای تشریفات مذهبی نظارت می‌کردند.

زیر نفوذ دابمی یونان رفته رفته موجبات یکپارچگی خدایان رمی و یونانی و بخشیدن خصائل انسانی به خدایان رمی فراهم شد. بعدها امپراتوران رم به مقام‌های عالی روحانی، فرمانروایان دینی رم نیز پذیرفته شدند.

گرایش ماتریالیستی زیر نفوذ آموزشهای اپیکور رواج یافت. لوکرتوس (۵۵-۹۸ پ. م) برجسته‌ترین نماینده آن بود. وی در کتاب خود بنام پیرامون ماهیت اشیاء، مفاهیم مادی را در باره منشاء و تحول طبیعت و انسان اقامه نمود. مثلاً وی از «مبادی» تقسیم ناپذیر - اتم‌ها - که نه می‌تواند خلق شود و نه می‌تواند نابود گردد سخن به میان آورد.

استنباط ماده گرایانه واقعیت سبب تخرن دانشهای علمی گشت و با استفاده از دست‌آوردهای یونانیان علوم بومی رمی نیز تکامل یافت.

1- Penates

2- Lares

در همین زمان بود که «مارکوس ترنتیوس وارو»^۱ (۲۷-۱۱۶ پ. م) دائرةالمعارفی مبنی بر مجموعه‌ای از دانش بشری زمان خود به رشته تحریر کشید.

رشد روابط پول-کالائی و رشد مالکیت خصوصی با تکمیل قوانین برده داری رم همراه بود. فن سخنوری و معانی بیان تکامل یافت و سیسرو^۲ در هردو فن استاد-سالم بود. مقاله‌نویسی و تاریخ‌نگاری با نوشته‌های ژولیوس سزار و سالوست^۳ آغازشد. نخستین شاعران عبارت بودند از لیویوس آندرونیا^۴ (نیمه اول قرن سوم پ. م) و کاتولوس^۵ (تقریباً ۵۴ - ۸۷ پ. م) و نخستین نمایشنامه‌نویسان پلاتوس^۶ (تقریباً ۱۸۴ - ۲۵۴ پ. م) و ترنس^۷ (تقریباً ۱۵۹-۱۹۰ پ. م) بودند.

تشکیل تأسیسات سیاسی امپراطوری با رویدادهای

امپراطوری

ایدئولوژیک معینی همراه بود. این بطور عمده نتیجه

استفاده بیشتر از دین بمثابة ابزاری برای انقیاد معنوی خلق توسط برده‌داران بود. امپراطوران می‌کوشیدند منشاء ربانی مقام خویش را به خلق بقبولانند. در ایالت شرقی آنها همچون خدایان آشکارا مورد پرستش بودند.

جنبه الهی دادن به امپراطوری هدف واقعی فلسفه شایع رواقیان بود که نماینده آن سنکا^۸ و اپیکتتوس^۹ بودند. بنابه عقیده رواقیان انسان جزئی از یک ارگانیکم بزرگ، یک کل بزرگ است و همه اعمال انسان بایستی متوجه رفاه این کل بزرگ یعنی جامعه، دولت باشد. رواقیان عقیده داشتند که هر چیزی تکرار خودش است و هیچ چیز جدید نیست و نمی‌تواند باشد. منظور از ارائه این ایده‌ها اثبات مفهوم فناپذیری امپراطوری و قوانین آن در اذهان خلق بود.

1- Marcus Terentius Varro 2- Cicero

3- Sallust

4- Livius Andronicus

5- Catullus

6- Plautus

7- Terence

8- Seneca

9- Epictetus

فیثاغورثیان جدید که مفاهیم فیثاغورث، افلاطون و ارسطو را درهم آمیخته بودند فلسفه‌ای عرفانی پدید آوردند که مبدا را ربانی را بمثابة خیر و مبداء ماده را بمنزله شر در نظر می‌گرفت.

در برابر ایدئولوژی طبقه حاکم، خلق نیز ایدئولوژی خود را داشت و آن عبارت بود از ایدئولوژی اعتراض به بی‌حقوقی خویش، تجلیل کار و انسان‌کلی. مردم معتقد بودند که نه فقط پادشاهان و اشراف بلکه زحمتکشان ساده نیز می‌توانند پس از مرگ همپایه خدایان گردند.

طبقه حاکم از ادبیات و هنر نیز بمنظور حمایت و تحکیم تسلط امپراتوران سود می‌جست. سلطنت امپراتور اگوستوس بخاطر آثار ویرژیل، هوراس، پروپرتوس، تیبولوس، اویدا^۱ لیوی^۲ و دیگران مشهور گشت.

در دوره بعدی ما به آثار حقوقدان و سیاستمدار برجسته‌ای چون «پلینی جوان»^۳، مورخانی چون پلوتارک و آپین^۴ برمی‌خوریم. از یادگارهای معماری با شکوه و حقوق رم نیز برای تجلیل از امپراتوری استفاده شده است.

ولی برخی آثار ادبی نیز وجود داشت که حاوی مفاهیم انتقادی بود. چنین بود نوشته‌های ناسیتوس مورخ، لوکان شاعر و نویسندگانی نظیر پترونیوس، جوونال و لوسین که با محافل طبقه برده‌دارانی که با امپراتوری مخالف بودند ارتباط داشتند.

در امپراتوری نخستین، فرهنگی هلنی - رومی آغاز به پیدایی نهاد که معرف آمیزه‌ای از دست‌آوردهای یونان، رم و ایالات شرقی مفتوح بود.

این پدیده در علوم طبیعی نیز بطور عمده صدق می‌کند. تاریخ طبیعی «پلینی کهنسال»^۵ بطور کلی يك گردآوری بود. ولی آثار علمی جدی‌تری نیز که حاوی تعابیر انتقادی از مؤلفان باستان بود وجود داشت. پونتیانوس آثاری جامع در جغرافیا نوشت. بطلمیوس اهل اسکندریه منظومه‌ای در نجوم اختراع کرد

1- Ovid

2- Livy

3- Pliny the Younger

4- Appian

5- Pliny the Elder

که بنام خود وی معروف است.

جالنوس طبیب به خاطر تأثیرش در تکامل بیشتر علم پزشکی شهرت دارد.

منشاء مسیحیت
مسیحیت در اواسط قرن اول میلادی در ایالات
شرقی امپراطوری رم ظهور کرد و در قرن دوم میلادی
به یونان و بزودی به شبه جزیره آپنین رسید.

وخامت روزافزون زندگی خلق و فقدان حقوق مدنی آنها عواملی بودند
در کمک به رواج برداشت مذهبی صوفیانه‌ای که قائل به خصلت‌گذرای هستی
زمینی و امید به آینده بهتر در دنیای آتی بود.

رشد این احساسات راه را برای ظهور دین مسیح هموار ساخت. مسیحیت
با بسیاری از ادیان آسیایی و افریقایی تطبیق یافت که از آنجمله است اعتقاد
به خدایی که مرده و سپس زنده شده، خدایی که گویا خون خود را برای نجات
انسانها از پلیدی و شر نثار نموده و آنها را به فزاینده‌تری و نور رهنمون
می‌شود.

در آغاز مسیحیت عمل قربانی کردن و تشریفات مذهبی را بکلی موقوف
ساخت. مهم‌تر اینکه نمایندگان متقدم آن برخلاف پیروان آموزش‌های مسیحی معاصر
وجود تمایزهای قومی یا اجتماعی را قبول نداشتند و از این رو توجه ستم‌دیدگان
و بنوایان را به خود معطوف ساختند.

در طی نخستین مرحله، بر جماعت‌های مسیحی که بیشتر شامل بنوایان بود
برابری حکومت می‌کرد. ولی پس از اینکه اعضای محافل ثروتمند که بنا به
دلایلی از نظام موجود ناراضی بودند و به مسیحیت گرویدند، ماهیت دمکراتیک
جماعت‌های متقدم مسیحی رو به افول گذاشت.

تشریفات پیچیده روزافزون و کمک‌های عظیم بر نفوذ متصدیان اموال
مشترک و خدمات دینی - شماس‌ها، کشیشان و اسقف‌ها افزود. این پدیده به
جدایی قشر رهبری کننده جماعت‌های مسیحی - روحانیت - از توده پیروان آن
و ظهور کلیسای مسیحی منجر شد. بدینگونه مسیحیت در مسیر تحول خود

خصوصیات جدیدی بدست آورد که سبب جلب توجه طبقه حاکم به سوی آن گردید. آئین‌های دینی کهن دیگر قادر به انقیاد توده مردم نبود. محتوای آموزش‌های مسیحی که خلق را از هر مبارزه اجتماعی برحذر می‌داشت در جهت منافع طبقه حاکم بود. اندیشه پردازان این طبقه، بی‌درنگ دریافتند که اعتراض مسیحیان را باسانی می‌توان در مسیر منافع بهره‌کشان انداخت برده‌داران به موعظه‌های مسیحیت در باب تسلیم و اطاعت و به تقاضای آن برای تبعیت کامل و پذیرش نامشروط شریعت حاکم جلب شدند. در نتیجه تغییر روش طبقه حاکم نسبت به مسیحیت امپراتور کنستانتین در آغاز قرن چهارم دین مسیح را دین رسمی و دولتی اعلام نموده به کلدسای مسیحی امتیازات قابل ملاحظه‌ای داده شد و مسیحیت از صورت دین ستم‌دیدگان به سلاح بیرومند برده‌داران برای سلطه معنوی بر آنها دگرگون گشت.

بحران امپراطوری که در آغاز در قلمرو اجتماعی-
امپراطوری متاخر
 اقتصادی نمایان شد بزودی به ایدئولوژی آن نیز
 سرایت کرد. دستگاه‌های دینی و فلسفی که در میان
 طبقه حاکم متداول بودند بیش از پیش جنبه بدبینانه بخود گرفتند. مثلاً نظریات
 رواقیون دستخوش تغییرات قابل توجهی گشت. هنگامیکه امپراطوری رم در
 دوران شکوفائی خود بود این اعتقاد رواقیان که انسان باید خود را در راه
 منافع جامعه فدا کند به تقویت حکومت برده‌داران کمک می‌کرد. اینک در دوران
 انحطاط امپراطوری رم این دیدگاه به رواج بدبینی و نومیدی کمک می‌نمود.
 فلسفه عرفانی، ایدئالیستی معروف به دستگاه «پلاتینوس» در قرن سوم
 میلادی مقبولیت عمومی یافت. به عقیده پلاتینوس شروماده مترادف یکدیگرند
 وی عقیده داشت که مقصد هائی انسان، استهلاك معنوی او در نیکی مطلق
 و اعلائی است که برای ذهن بشری ادراک ناپذیر است.
 ادبیات رنگ فلسفی و دینی بخود گرفت و این را میتوان مثلاً در قصه
 عامه‌پسند «الاغ زرین» آپولیوس مشاهده کرد.

در قرون چهارم و پنجم میلادی در طی سقوط امپراطوری رم، فیلسوفان مشرک که تدریجاً جای خود را به مسیحیت می‌دادند در دیوشناسی و جادوگری و طالع بینی مستهک گردیدند. پیروزی کلیسای مسیحی با نابودی بسیاری از آثار مشرک آمیز باستان همراه بود. در عین حال مسیحیت برای تأمین حمایت عامه با بسیاری از مراسم مشرک آمیز منطبق شد. مثلاً کریسمس با روز جشن خدای خورشید - میترا - همزمان گشت. در ایالات شرقی که پرستش خدایان نعمت و فراوانی (ایسیدا، آستارنا، سیبلا) رواج داشت، پرستش تصویر حضرت مریم رونق یافت. ادبیات به ذائقه محفل محدودی از درباریان خوش می‌آمد. محتوای آن بیشتر عبارت بود از مدح امپراطوران گوناگون. در این دوره بطور کلی سطح فرهنگ فوق العاده پائین آمد.

سقوط امپراطوری رم
کار برده وار بیش از پیش به مانعی در راه پیشرفت فنی و تکامل اجتماعی در می‌آمد. سطح تکامل نیرو- های مولد در این زمان روابط تولیدی تازه‌ای می‌طلبید. تغییری انقلابی در جهت يك صورت بندی اجتماعی - اقتصادی مترقیتر - صورت بندی فئودالی - قریب الوقوع بود. ولی سقوط امپراطوری رم غربی که عالی ترین شکل دولت برده داری رم بود تنها به سبب عوامل داخلی نبود بلکه عوامل خارجی نیز به وقوع آن کمک نمود.

قبایل بیشمار همسایه دائماً به قلمرو امپراطوری متأخر رم دست اندازی می‌کردند. حملات نابودکننده آنها در اواخر قرن دوم میلادی به مرحله خطرناکی رسید. اتحادیه‌های قبیله‌ای ژرمن که در آستانه از هم پاشیدگی روابط اشتراکی نخستین بصرمی بردند همسایگان خطرناک رم در اروپای مرکزی بودند. در ناحیه شمالی دریای سیاه اتحادیه‌های نیرومندی چون گات‌ها، داک‌ها، سارمات‌ها و اسلاوها در حال تشکیل بود.

یکی از نشانه‌های زوال دولت رم استفاده از مزدوران بود که از میان قبایل بربر (ژرمنها و دیگران) انتخاب شده بودند. این مسئله خطر نزدیکی قبایل

را از یکسو و نزدیکی بردگان و کولون‌ها را از سوی دیگر پیش آورد. مخاصمات داخلی، قیام‌های بردگان و دهقانان و پیشه‌وران تهی‌دست با ضرباتی که از سوی ژرمن‌ها، سارمات‌ها، گات‌ها و اقوام دیگر فرود می‌آمد توأم گشت و پایه‌های دولت برده دار روم را به لرزه درآورد.

مرزهای امپراطوری روم غربی بیش از پیش محدود شد. در اواسط قرن پنجم میلادی امپراطوران روم فقط می‌توانستند برای ایتالیا و بخش کوچکی از «گل» سلطنت کنند. پس از آنکه روم در سال ۴۱۰ میلادی از طرف گات‌های غربی دستخوش نهب و غارت گشت، پایتخت امپراطوری روم به «راونا»^۱ در شمال ایتالیا انتقال یافت.

بردگان و کولون‌ها از قبایل مهاجم پشتیبانی می‌کردند. تاج و تخت امپراطور روم غربی به صورت بازیچه‌ای در دست رؤسای مزدوران ژرمن درآمد. «اوداسر»^۲ یکی از این فرماندهان در سال ۴۷۶ میلادی تاج از سر آخرین امپراطور روم برگرفت. این واقعه سقوط امپراطوری روم غربی را اعلام نمود. آنگاه نخستین دولت «بربر» در قلمرو ایتالیا تشکیل شد.

با سقوط امپراطوری روم نظام برده‌داری نیز منقرض گشت.

ترکیب عوامل داخلی و خارجی که موجب نابودی نظام برده‌داری شد گوهر انتقال انقلابی به يك صورت بندی مترقی‌تر، صورت بندی اجتماعی و اقتصادی فتودالی را تشکیل می‌دهد.

فصل دهم

دوره متقدم قرون وسطی

تکامل عناصر فئودالی در نظام برده‌داری

روابط فئودالی تولید از بطن صورت‌بندی برده‌داری بیرون آمد همچنانکه روابط برده‌داری در چارچوب نظام اشتراکی نخستین شکل گرفته بود. ظهور «کولون»ها نشانه وقوع بحران در شیوه تولید برده‌داری بود.

املاک دهقانان کوچک و آزاد جذب املاک بزرگ گشت. املاک بزرگی که در آن از کار برده‌وار و کولونی استفاده می‌شد به صورت الگوی املاک فئودالی آینده درآمد. در قرون چهارم و پنجم، در طی آخرین دوره امپراطوری رم، روابط اقتصادی میان نواحی گوناگون آن به تدریج رو به سستی نهاد و بحران سیاسی امپراطوری شدیدتر شد. یکی از مهمترین نشانه‌های بحران آتی، تقسیم امپراطوری رم به امپراطوری غربی و شرقی بود.

زمین داران ثروتمند و «کولون»ها و بردگانی که در زمینهای آنها کار می‌کردند همگان می‌توانستند نیازهای خود را با محصول املاک مزبور برآورده سازند. اقتصاد خصلتی انفرادی و طبیعی داشت. ولی عناصر شیوه تولید فئودالی

جدید دورنمایی برای شکفتگی آزاد نداشت چون رشد آنها با مانع روابط برده‌داری حاکم روبرو بود.

این عناصر به خودی خود نمی‌توانست موانع شیوه تولید موجود را از میان بردارد. يك دگرگونی انقلابی برای نابودی صورت بندی برده داری ، دولت و ساخت اجتماعی آن که از تکامل روابط فئودالی جلوگیری می‌کرد لازم می‌آمد.

دولت رم پیوسته بر اثر شورش‌های توده‌ای به تکان می‌آمد . اقدامات انقلابی توده‌های ملل ممالک مفتوح در تضعیف قدرت امپراطوری روم نقش مؤثری داشت ولی این شورش‌ها قادر به درهم شکستن دولت مزبور نبود . سرانجام ضربات دوجانبه قیام‌ها و حملات قبایل ژرمن و اسلاو موجبات سقوط امپراطوری رم غربی و نظام برده‌داری را فراهم کرد و به تقویت روابط فئودالی تازه کمک نمود.

دوره‌ای که در طی آن روابط فئودالی تشکیل شد
دوره متقدم تکامل فئودالیسم بود و به «قرون وسطی»
مشهور است.

صورت بندی
فئودالی

در اروپا این دوره تقریباً از قرن پنجم آغاز شد و تا آغاز قرن یازدهم دوام داشت. در آسیا، این دوره در قرن سوم (چین) و در قرون چهارم و پنجم (هند) و در قرن هفتم (عربستان) شروع شد و تا پایان قرن هشتم در چین و تا قرون یازدهم و دوازدهم در اکثر ممالک دیگر دوام داشت.

دوره دوم در تاریخ قرون وسطی، عصر شکفتگی فئودالی است. این دوره، دوره تقسیم ثانوی کشاورزی و پیشه‌های شهری است. دوره‌ای است که در طی آن شهرها بمنزله مراکز حرفه‌ها و بازرگانی پدید آمدند. در اروپا این دوره میان قرون یازدهم و پانزدهم و در آسیا و آفریقای شمالی میان قرون نهم و یازدهم و قرن پانزدهم دوام داشت.

سومین و آخرین دوره، دوره متأخر قرون وسطی است. در طی این دوره

روابط فتودالی در حال انحطاط بود و روابط سرمایه‌داری شکل می‌گرفت. در اروپا این دوره از قرن پانزدهم تا نیمه‌های قرن هفدهم ادامه داشت. در نتیجه سیاست جهان‌گشایانه استعمارگران اروپایی، روابط فتودالی در آسیا و آفریقای شمالی برای مدت زمانی طولانی به حیات خود ادامه داد. دانشمندان شوروی نیمه قرن هفدهم را سرآغاز پایان عصر فتودالی (قرون وسطی) و آغاز دوره جدید - عصر سرمایه‌داری - می‌دانند.

روابط فتودالی در اروپای غربی

جنبه‌های اساسی شیوه تولید فتودالی و بویژه جنبه‌های خاص مالکیت فتودالی و بهره مالکانه فتودالی بمنزله شکل اقتصادی تحقق این مالکیت هنگامی پدید آمد که روابط فتودالی در حال تشکیل بود.

<p>گوهر صورت بندی روابط فتودالی در اروپای غربی را باید در ترکیب جریان‌هایی که در امپراطوری ازهم پاشیده رم و در میان ژرمن‌ها و اسلاوهای باستان صورت گرفت پی‌جویی کرد.</p>	<p>ژرمن‌ها و اسلاوهای باستان</p>
--	---

هنگامی که ژرمن‌ها و اسلاوهای باستان با دولت برده‌دار رم تماس یافتند، در میان قبایل مزبور روابط فتودالی در چارچوب نظام اشتراکی نخستین‌آغاز به تشکیل نهاده بود. در زمان انحطاط امپراطوری رم، اقوام مزبور در حال ورود به صورت بندی طقانی بودند. لیکن تحول مزبور هنوز از ورای شکل ابتدائی و پدرسالاری فراتر نرفته بود.

در میان ژرمن‌ها و اسلاوهای باستان، اسیران جنگی که به بردگی گرفته می‌شدند وضعی شبیه کولون‌های رومی داشتند. به آنها قطعه زمین کوچکی برای کشت داده می‌شد و درازای آن ارباب مالیاتی جنسی (چارپایان یا غله و جز آن) از آنها دریافت می‌کرد. در طی سده‌های نخستین این عصر، جماعت‌های طایفه‌ای پراکنده ژرمن‌ها و اسلاوهای باستان به تدریج جای خود را به

جماعت‌های همجوار و ناحیه‌ای می‌دادند^۱. هر خانواده قطعه زمین خود را کشت می‌کرد. سپس همزمان با پراکندگی جماعت‌های همجوار، زمین بیش از پیش به صورت ملك شخصی در می‌آمد. این امر از آنجا ناشی می‌شد که شیوه انفرادی کشت، بازده بیشتری داشت. در شرایط برده‌داری استفاده از گاوآهن سنگین ناممکن بود. اشراف قبیله قطعات بزرگ زمین و چارپایان را در اختیار خود گرفته بودند. در قرون پنجم و ششم، مالکیت انفرادی کوچک دهقانی متداول گشت.

وابستگی روزافزون با دولت رم، صورت‌بندی طبقاتی را در میان ژرمنها و اسلاوها تسریع کرد. منافع اسلاوهای غربی و جنوبی بطور عمده در جهت مخالف منافع امپراطوری رم سیر می‌کرد. این برخورد منافع میان قبایل مزبور و دولت رم گرایش قبایل مزبور را به نابودی قدرت امپراطوری بیشتر کرد. مرحله به اصطلاح «مهاجرت بزرگ اقوام» که در واقع عبارت بود از هجوم و مهاجرت‌های بی‌پایان قبایل ژرمن و اسلاو و سایر قبایل به قلمرو امپراطوری رم، در سقوط نهایی امپراطوری مزبور نقش قطعی داشت.

ظهور فتودالیسم
بردگان و کولون‌ها از قبایل ژرمن و اسلاو که امپراطوری روم غربی و شرقی (بیزانس) را مورد هجوم قرار دادند پشتیبانی نمودند. زیرا شیوه‌هایی که فاتحان برقرار می‌کردند به بهبود وضع زحمتکشان بومی که از همه حقوق مدنی محروم بودند میانجامید. ژرمن‌ها غالباً اراضی و بردگان متعلق به زمین داران بزرگ رمی را مصادره می‌نمودند. گذشته از این، شکل بهره‌کشی از بردگان توسط آنها ملایم‌تر از رمی‌ها بود. استقرار شیوه‌های جماعتی اشتراکی ژرمن‌ها، در آغاز در بهبود وضع زندگی دهقانان آزاد محلی نیز تأثیر کرد.

اشکال جدید و رسوم ناشی از نظام جماعتی اشتراکی ژرمن‌های باستان با عناصر فتودالیسم که از میان نظام رو به زوال برده‌داری سر برآورده بود

در آلمان به این جماعت‌ها «مارک» می‌گفتند.

ترکیب شد. این دو جریان در هم ادغام گردیدند. این امر موجب استقرار سریع تر روابط فئودالی جدید گشت. فاتحان ژرمن از سطح عالی تر تکامل نیروهای مولد در امپراطوری رم سود جستند. آنان به علت کمبود عده شان (در مقایسه با اهالی بومی امپراطوری رم) مجبور شدند شکل عمیقاً ریشه دار مالکیت موجود را بپذیرند. در عین حال آنها خون تازه ای به دولت رو به انحطاط رم دادند و توانستند تولید را بازهم گسترش دهند. مالکان بزرگ رمی تدریجاً با اشرافیت ژرمن در آمیخته و طبقه حاکم واحدی را پدید آوردند. و نیز اسلاوهائی که به بیزانس - رم شرقی - هجوم بردند نیز رشته دولتهائی با عناصر فئودالیسم بوجود آوردند و بدینگونه به گسترش روابط فئودالی در آنجا کمک نمودند.

قلمرو فرانک نمونه کلاسیک دوره متقدم نظام فئودالی به شمار می رود.

تکامل مالکیت

خصوصی در دولت

فرانک

دهقانان آزاد اکثریت جامعه فرانک را در قرن چهارم تشکیل می دادند. ولی دهقانان مزبور از حیث وضع اقتصادی یکسان نبودند. دهقانان ثروتمند به موقع به صورت ارباب فئودال کوچک و متوسط درآمدند.

گسترش نابرابری اقتصادی در درون جامعه فرانک بدین امر منجر شد که در پایان قرن ششم، زمین که قبلاً به تملک خصوصی در آمده بود در معرض خرید و فروش قرار گرفت. این نوع مالکیت خصوصی زمین را «آلو» می نامیدند. پیدایش «آلو» (ملکی که به صورت کالا در آمده بود) موجب نابرابری بیشتر املاک گوناگون گشت که این نیز به نوبه خود شالوده ای را برای مالکیت بزرگ زمین تشکیل داد.

در طی این زمان اراضی خاندان سلطنتی و مالکان بزرگ وسیله بردگان گشت می شد. ولی اینها بردگان

دهقانان و بردگان

امپراطوری رم نبودند. عده زیادی از آنها، از خودشان قطعات زمینی داشتند که در ازای آن به اربابان خود خراجی می پرداختند. لیکن این بردگان از حقوق مدنی برخوردار نبودند. اگر کسی برده‌ای را می کشت فقط باید هزینه اولیه او را به صاحب برده مقول می پرداخت. جنگ‌ها و بردگی ناشی از وام داری، دو منبع تأمین بردگان جدید بود.

دهقانان آزاد Leticus- (از جمله کولون‌های سابق) و بردگان آزاد شده يك اندازه استعمار می شدند. هر دو این اقشار از خود زمین‌های کوچکی داشتند و در ازای آن مالیات می پرداختند و تعهدات اجباری دیگری را به گردن گرفته بودند. لئیکوس‌ها و نیز آزادگان غیر فرانکی (رومی‌ها و دیگران) از حقوق کامل برخوردار نبودند. هرگاه يك لئیکوس یا يك رومی کشته می شد باید جریمه‌ای پرداخت می شد و برای کشتن يك فرانک آزاد نیمی از آن جریمه به کشته‌او تعلق می گرفت. به تدریج طبقه‌ای از دهقانان وابسته به پیدایش آمد.

در قرون پنجم- ششم زمین‌داران به ویژه زمین‌داران
پریکاریوم بزرگ به تقسیم قطعاتی از اراضی پان‌دهقانان آزاد
تهی دست آغاز نمودند. دهقانان در ازای آن، بخشی از محصول خود را به مالک می سپردند و نیز خدماتی برای او انجام می دادند. گاه این قطعات برای مدت نامحدودی به آنها واگذار می شد سپس مدت آن تثبیت گشت (در زمان حیات دهقان) و گاه زمین واگذاری به دهقان برای بازماندگانش نیز به ارث می رسید. این نوع اراضی را پریکاریوم (صدقه) می نامیدند.

در طی دوره بعد، به ویژه در قرن هشتم- نهم اشکال پریکاریا گسترش یافت. تحت فشار مالکان بزرگ، دهقانان تهی دست مجبور بودند از حق خود بر قطعه زمین خویش به نفع یکی از آنها صرف نظر کنند. زمین مزبور سپس به تملک ارباب در آمد. بار دیگر دهقان آن زمین را پس گرفت ولی دیگر در تملک او نبود.

اینک زمین مزبور ملکی بود که او می توانست در زمان حیات خود در آن

کشت کند یا به وراث خود واگذار کند. در برابر آن، دهقان بخشی از محصول خود را به مالک می‌داد و تعهدات اجباری معینی را نسبت به ارباب خود که از او در برابر تجاوز مالکان دیگر حمایت می‌کرد به جای می‌آورد. برخی اوقات دهقان نه فقط قطعه پیشین خود را بلکه زمین بیشتری نیز دریافت می‌کرد بدینگونه مالکان بزرگ - از جمله کلیسا - (فرانک‌ها در پایان قرن پنجم به مسیحیت گرویده بودند) زحمتکشان تازه‌ای را برای کشت اراضی بکر جلب نمودند.

پیشرفت بیشتر فئودالیسم در قرن هشتم به علت تغییرات خاصی بود که در این زمان در روابط

بنفیسوم

ارضی روی داد.

زمین دیگر آزادانه به عنوان ملک خصوصی تقسیم نمی‌شد. از این به بعد نمایندگان طبقه حاکم از پادشاه در ازای بیعت با او یا خدمات نظامی زمین می‌گرفتند.

اینان به سمت سران دسته‌های نظامی که از دهقانان املاک مزبور تشکیل می‌شد تعیین می‌گردیدند. به این نوع مالکیت مشروط بنفیسوم^۱ می‌گفتند. بنفیس نمی‌توانست به ارث برسد و صاحب آن فقط در زمان حیات خود حق استفاده از آنرا داشت. اگر دارنده بنفیس وظایف نظامی خود را بطور کامل انجام نمی‌داد می‌توانستند ملک او را از او بازستانند. در صورت مرگ دارنده بنفیس، بنفیسوم به پادشاه یا وراث وی باز می‌گشت.

در قرون نهم - دهم، ماهیت روابط ارضی دستخوش تغییرات بیشتری شد. بنفیسوم نظامی به تدریج جنبه ارثی به خود گرفت و به صورت «فیف» یا «فئود» در آمد و این نوع املاک فئودالی به نظام

سیر نظام فئودالی (فیف) (Fief) و اسال‌ها

۱ - بنفیس، فیف یا فئود معادل انواع اقطاع، تهول یا سیورغال و جز آن در ایران و آسیای میانه می‌باشد. م.

فیف موسوم گشت.

نظام فیف پیوند نزدیکی با نظام واسالی داشت. ماهیت نظام اخیر عبارت بود از تعهد خدمت اجباری مالکان کوچک تر به مالک نیرومندتر. مالکان تابع، «واسال» و مالک زیر دست «سزاین» یا ولی نعمت او شمرده می شد. واسال درازای دریافت زمین از «ولی نعمت» خود مجبور بود برای او خدمات نظامی انجام دهد.

در آغاز، استقرار روابط واسالی انتخابی خصوصی بود لیکن در نیمه دوم قرن نهم برحسب فرامین پادشاهان به صورت اجبار درآمد. بدینگونه سلسه مراتبی بوجود آمد که یکی از مشخصات سازمان سیاسی و دولتی در رژیم فئودالیسم است. در رأس نردبان، ارباب بزرگ فئودال قرار داشتند که خودشان را تابعان مستقیم پادشاه میدانستند. پس از آنها ارباب کوچک تر و سرانجام حلقه های زنجیر مالکان کوچک بودند که بعدها به «شوالیه» معروف شدند.

در این هنگام شکفتگی روابط تولیدی جدید به جایی رسیده بود که میتوان از مشخصات ویژه صورت بندی فئودالی، شیوه تولید فئودالی

نیروهای مولد
در جامعه فئودالی

سخن گفت.

نیروهای مولد کلید تولید به شمار می رود. از این رو باید سطح تکامل آنها در هنگام تشکیل فئودالیسم تعیین نمود.

استفاده وسیع از گاو آهن (اعم از سنگین و سبک) و ابزارهای کشاورزی گوناگون دیگر هنگامی که وسائل استخراج آهن تکمیل شده بود امکان پذیر گشت. ابزارهای جدید بازدهی کشاورزی را بالا برد و به تدریج شیوه «سه-کشتی» را معمول کرد و اراضی زیر کشت انگور را گسترش داد. دستگاه «انگور فشار» تکمیل شد، آسیای بادی معمول گشت و آسیای آبی دوران بردگی اصلاح شد. ولی بررغم این پیشرفت ها، تولید فئودالی در این دوران در

تکامل فنی خود به بن بست رسیده بود. این موضوع در هر مرحله از تکامل اقتصاد فئودالی به درجات گوناگون صدق می کند.

در طی دوره متقدم قرون وسطی، آهنگ رشد نیروهای مولد بسیار آهسته بود. زمین آیش و شیوه «کشت دوباره» به تدریج جای خود را به شیوه «کشت سه باره» می داد. معمولاً برای شخم زدن از گاو آهن استفاده می شد ولی برای صاف کردن زمین دهقان معمولاً کنده ای را در وسط مزرعه می کشید. برای کوبیدن زمین خرمن کوب های چوبی به کار می رفت. استفاده از کود برای بازدهی عملاً ناشناخته بود. بدینگونه میزان محصول بسیار اندک بود. این درجه فنی پائین، نتیجه تسلط تولید روستائی کوچک (سپس تولید پیشه وری کوچک) بود.

ماهیت روابط تولیدی در فئودالیسم بستگی داشت به سطح تکامل نیروهای مولد در آن دوره. برای تعریف گوهر این روابط لازم است در آغاز شکل مالکیت بر وسائل تولید و سپس طرز تحقق این مالکیت، شیوه توزیع محصولات و سرانجام وضع گروه ها و طبقات اجتماعی گوناگون وابسته به آنها و روابط ایشان را در جریان تولید بررسی کنیم.

روابط تولید
فئودالی و
مالکیت خصوصی
در دوره
فئودالیسم

زمین - وسیله اصلی تولید در طی این عصر - در مالکیت انحصاری ارباب فئودال بود. زمین آزاد متعلق به دهقان - آلو - بسیار اندک بود.

فئودال های بزرگ، مالکیت خود را به دو طریق تثبیت می کردند. هنگامی که آلوها تشکیل شد، همه اراضی به سه مقوله تقسیم گشت. خانه و قطعه زمین اطراف آن متعلق به دهقانان بود. مزارع متعلق به جماعت (کمون) بود ولی منظمأً برای کشت میان خانوارهای روستائی گوناگون تجدید تقسیم می شد. جنگل ها، مراتع و اراضی دیگر ملک مشترك جماعت محسوب می گشت.

در طی تشکیل نظام فئودالی چنین تقسیمی تاحدی حفظ شد. گرچه بیشترین بخش مزارع زیر نظارت مباشران ارباب فئودال قرار داشت. املاک مزبور را ملك اختصاصی یا Domain می‌گفتند. این نخستین وسیله ارباب فئودال برای استفاده از مالکیت انحصاریش بود. وسیله دوم که همزمان با اولی وجود داشت و گذاری قطعات کوچک به دهقانان بود که بدون نظارت ارباب کشت کنند. جنگل‌ها و اراضی دیگر نیز متعلق به ارباب فئودال بود. ولی دهقانان به عنوان اعضای جماعت بر اراضی مزبور حقوقی داشتند (از چراگاه و ماهی‌گیری در رودخانه‌ها و جزآن).

در طی قرون متمادی دهقانان، بقایای جماعت‌ها را به عنوان سازمان اجتماعی متمایزی که از منافع آنها حمایت می‌کرد حفظ نمودند. برای کشت زمین- موضوع کار- و برداشت محصول نیاز به وسائل کشاورزی و نیز چار پایان بود. همه اینها به ارباب تعلق داشت که به دهقانان اجازه می‌داد از ابزارها و وسائل و چار پایان او به مدت معینی استفاده کنند. بعدها این قسمت از وسائل تولید به تملک دهقانان در آمد.

شیوه‌های مختلف بهره‌کشی فئودال‌ها از کار دهقانان سبب تسلط تولید کوچک بود. پراکندگی نیروهای مولد در نظام فئودالی تکامل اقتصاد آن را سدمی کرد.

شکل طبیعی اقتصاد

اقتصاد فئودالی، اقتصادی طبیعی بود که بویژه در نخستین دوره قرون وسطی رایج بود. هدف از تولید در هر قلمرو فئودالی در آن زمان عبارت بود از ارضای نیازهای ارباب فئودال روحانی و غیر روحانی و در املاک سلطنتی، دربار پادشاه. پیشه‌ها که در دوران برده داری و در نتیجه انحطاط اقتصادی از کشاورزی جدا شده بودند، پس از سقوط امپراطوری رم بار دیگر به آن پیوستند. معمولاً تولیدات محلی به نیازهای ارباب فئودال و دهقانان و به مصنوعات و وسائل تولید جواب می‌داد. هر آنچه در املاک فئودالی تولید می‌شد، بجز در موارد نادر، در ملک مزبور مصرف می‌گشت.

هر چیز که در ملك فتودالی تولید می‌شد نتیجه کار
دهقان بود. محصول اقتصاد دهقان به سه بخش
تقسیم می‌گشت:

محصول لازم
و محصول
اضافی

الف) بخشی که مختص ارباب فتودال بود.

ب) بخشی که برای بقای زندگی دهقان و خانواده او لازم بود.

ج) بخشی که دهقان می‌توانست فراتر از حداقل معاش ضروری خود در

نتیجه بازدهی افزوده کار تولید کند.

دو بخش اخیر عبارت بود از به اصطلاح محصول لازم. در حالی که

بخش نخست مشتمل بر محصول اضافی بود. بدینگونه کار دهقان به کار لازم
و کار اضافی تقسیم می‌شد.

رابطه حجم کار اضافی با حجم کار لازم آن چیزی است که نرخ استثمار خوانده

می‌شود. دهقان از راه کار شخصی خود بیش از نیروی خود و خانواده خود باز تولید

می‌کرد. هزینه باز تولید نیز به دوش تولید کننده مستقیم می‌افتاد یعنی از

طریق محصول لازم. فقط جزئی از این هزینه از محصول اضافی تأمین می‌شد.

محصول اضافی که مختص ارباب بود عبارت بود

از آنچه به بهره فتودالی مشهور است یعنی شکل

تحقق مالکیت انحصاری ارباب فتودال بر زمین.

هدف عینی سراسر جریان تولید در دوره فتودالیسم

عبارت بود از دریافت بهره یا مال الاجاره (Rent)

بهره فتودالی
بمنزله شکل
تحقق مالکیت
زمین

این گرایش به نیازهای شخصی ارباب، خانواده و خدمه اش محدود می‌گشت.

ارباب به ارضای نیازهای دهقانان (و پیشه‌وران) صرفاً بمنزله وسیله‌ای برای

حفظ ملك خود نگاه می‌کرد. ملك موروثی فتودالی سازمانی بود که طبقه حاکم آنرا

به خاطر بهره آن در اختیار خود گرفته بود. نرخ‌های بهره یا مال الاجاره فقط

به موجب نیازهای طبیعی ارباب و دهقانان تعیین نمی‌شد. غالباً ارباب هر چیزی

را که دهقانان تولید می‌کردند تصاحب می‌کرد و برای آنها فقط نان بخور و نمیری باقی

می گذاشت. نرخ بهره به اوضاع و احوال تاریخی معین و در درجه اول به رابطه میان طبقه مالکان فئودال و طبقه تولیدکنندگان مستقیم بستگی داشت. میزان و اشکال بهره در نواحی جغرافیائی و در ادوار گوناگون متفاوت بود.

بهره مالکانه فئودالی (یا مال الاجاره زمین) در دوران مختلف دچار تغییراتی چندشد. در آغاز دهقان مجبور بود بیشتر زمان کار خود را در مزارع ارباب کار کند. این را به اصطلاح بهره کاری یا بیگاری می گویند. گذشته از این، دهقانان در ساختن استحکامات، در حمل محصول برای ارباب و در حرفه های گوناگون شرکت داشتند.

اشکال بهره مالکانه فئودالی

افزایش بازدهی کار دهقان برای ارباب سودمندتر ساخت که مرکز ثقل تولید را مستقیماً به مزرعه دهقان منتقل کند. در اینصورت بهره به صورت جنسی پرداخت می شد. این مرحله، مرحله دوم تکامل بهره مالکانه فئودالی بود. دهقان بهره را اساساً در ازای استفاده از زمین و وسایل تولیدی که از ارباب فئودال می گرفت پرداخت می کرد. این را به اصطلاح مالیات زمین می خواندند. در ازای استفاده از چراگاه و اراضی دیگری که سابقاً متعلق به جماعت بود و بعد ارباب آنرا تصاحب کرده بود، نیز عوارضی دریافت می شد.

در طی دوره متقدم قرون وسطی مالیات زمین عمومی ترین شکل بهره بود و به ندرت به صورت جنسی پرداخت می شد.

در طی دوره شکوفائی شهرها، بهره نقدی متداول گشت. ارباب به دریافت محصولات تولید شده نه فقط از ملک خود بلکه خارج از ملک خود نیز علاقه مند بود. از این رو او به پرداخت نقدی از دهقانان خود راغب تر بود.

مالیات زمین شامل بخش بزرگ بهره جنسی و سپس نقدی بود. عوارض و مالیات دیگری نیز وجود داشت و عبارت بود از پرداخت هائی که مربوط بود به وابستگی شخصی و نیز جرائم حقوقی و اداری بود. پرداخت نوع اول (وابستگی شخصی)

اجبار غیر اقتصادی. وابستگی شخصی، حقوقی و اداری

مثلا در فرانسه میتوانست عبارت باشد از مالیات سرانه برحسب تعداد نفرات در خانوادۀ دهقان. در برخی نواحی هنگامی که دهقانی ازدواج می کرد، ولی نعمت یا سزارین او میتوانست «حق شب اول» مطالبه کند. بعدها این رسم به خراج نقلی یا جنسی تبدیل شد. چون دهقان شخصاً وابسته به ارباب خود بود، مالیات برارث خود را نیز باید به او پردازد. سرانجام، ارباب مالیات و عوارض دیگری به دهقانان خود بسته بود (معمولاً برحسب هوا و هوس خود) که به آنها اجازه دهد ازدواج کنند، محل سکونت خود را تغییر دهند، ملک خود را به شخص دیگر واگذار کنند و جز آن.

وابستگی شخصی، حقوقی و اداری دهقانان برای ارباب معنای دیگری بیش از منبع در آمد اضافی داشت. مفهوم اصلی این نوع وابستگی در جای دیگر بود.

پرداخت مالیات زمین عناصری از وابستگی اقتصادی در خود داشت ولی هنگامی که دهقان از خود ملک و ابزار داشت، اجبار غیر اقتصادی - قدرت مستقیم ارباب بردهقان مورد نیاز بود تا دهقان به واگذاری بخش بزرگ محصول خود به ارباب وادار شود. تسلط حقوقی و اداری ارباب بر دهقان، با قدرت ارباب بر شخص او پیوند نزدیک داشت. وجود اجبار غیر اقتصادی از مشخصات ویژه تولید فتودالی بود.

در نظام فرانک وابستگی شخصی دهقان هنگامی بر قرار شد که مالکان بزرگ اراضی دهقانان و جماعتها را تصاحب نمودند. آزادگان خانه خراب و نهی دست مجبور شدند خود را زیر حمایت همسایگان نیرومند خود قرار دهند تا زندگی و بقایای ملک خود را در زمان جنگ و حملات دائمی اربابهای دیگر حفظ کنند. منشاء این نوع «حمایت» امپراطوری رم بود.

اشکال گوناگون وابستگی دهقانان (شخصی، حقوقی و اداری) با اشکال گوناگون سازمان دولتی فتودالی - روبنای نظام فتودالی - پیوند نزدیک داشت. در آغاز، وظایف عمده نخستین دولت های فتودال، سرکوبی شورش های بردگان و کولونها در سرزمین های مفتوح و جمع آوری مالیات از مردمان بومی ایتالیا

و ایالات رمی بود. از آن پس یکی از هدف‌های دولت انقیاد دهقانانی بود که سابقاً آزاد بوده اینک زیر فشار بهره‌کشی قرار گرفته بودند. نخستین دولت‌های فتودالی وظیفه اصلی خود را که همانا تقویت موقعیت حاکم مالکان بزرگ بود به انجام رسانیدند.

تغییرات در سازمان سیاسی نظام فرانک، بویژه
نخستین دولت فتودالی فرانک‌ها
بر اثر تغییراتی بود که در روابط اقتصادی-اجتماعی
موجود روی داد. در پایان قرن پنجم رئیس نظامی
برگزیده یک قبیله جای خود را به فرمانروای موروثی یا پادشاه داد. تسخیر
ایالات رمی-که به تحکیم وضع طبقه حاکم و سازمان سیاسی آن-دولت-سرعت
بخشید- در این مورد نقش قطعی ایفاء نمود. ارتش فتودالی که بطور عمده از
دستجات زیر نظر ارباب فتودال تدارک شده بود، در این هنگام جانشین سپاهیان
عهد باستان گشت که از خود اهالی تشکیل می‌شد.

تقسیم قبیله‌ای پیشین جای خود را به تقسیمات ناحیه‌ای داد. قدرت
اداری و قضائی در ناحیه‌ای معین، به شخص وفاداری که «کنت» خوانده می‌شد
سپرده شد. او یک سوم همه جرائم دعوای حقوقی در دادگاه‌های ناحیه خود را
به خزانه پادشاه تحویل می‌داد. ولی در طی سلطنت مروویژین‌ها، نخستین سلسله
پادشاهان فرانک، این تمرکز ظاهری سازمان دولتی بر اثر قدرت روزافزون
زمین‌داران ثروتمند بر هم خورد. در این هنگام پادشاه به ایشان مصونیت‌هایی
سلطنتی اعطا می‌کرد که در حدود قلمروی معینی معتبر بود. دارنده چنین
مصونیتی، شخص ممتازی محسوب می‌گشت. در قلمروئی که وی مصونیت
داشت، تصدی همه امور اداری و حقوقی (در آغاز دعوای جنائی مستثنی بود)
با او بود. وی مالیات وصول می‌کرد و بر دسته‌های نظامی که در قلمروی او
تشکیل شده بود فرمان می‌راند.

نخستین دولت فتودالی فرانک در قرن هشتم و نهم بطور کامل تشکیل

شد. مشخصه ویژه دولت مزبور پراکندگی فتودالی و استقلال سیاسی مالکان منفرد بود. این جنبه در طی فرمانروائی امپراطوری کارولنژین ها که پس از مرگ شارل کبیر (شارلمانی) روبرو تجزیه نهاد تسلط و دوام داشت.

منبع در آمد سرشار ارباب فتودال، بهره‌کشی نامحدود تولیدکنندگان مستقیم- دهقانان- (و نیز بعدها پیشه‌وران) بود. بخش بزرگه اهالی در نظام فتودالی کاملاً به اقلیت کوچک مالکان اراضی وابسته بود. در کنار این دو طبقه متضاد، گروه‌های اجتماعی دیگر نظیر پیشه‌وران وجود داشتند. طبقات و گروه‌های گوناگون در جامعه فتودالی (مانند جامعه برده‌داری) از مراتب حقوقی گوناگون برخوردار بودند. در پاره‌ای موارد يك طبقه به چند قشر داخلی تقسیم می‌شد (بدینگونه، طبقه حاکم قرون وسطی به ارباب روحانی و غیر روحانی تقسیم می‌گشت) و در موارد دیگر چند طبقه و یا قشر زیر سلطه، از نظر اشتراك منافع که در برابر طبقه حاکم داشتند پایگاه اجتماعی Estate معینی را تشکیل می‌دادند (که در فرانسه به آن طبقه سوم می‌گفتند) که بعدها این بخش از جامعه به صورت طبقات و گروه‌های اجتماعی جدا گانه دهقانان، پیشه‌وران، تجار و ربا- خوران درآمدند.

مبارزه ضد
فتودالی دهقانان
در
دوره متقدم قرون
وسطی

برده ساختن عمومی دهقانان آزادفرانکی در جریان يك مبارزه طبقاتی شدید صورت گرفت. اشکال این مبارزه متنوع بود: از فرار دهقانان گرفته تا شورش مسلحانه آنها. بدیهی است قیام‌های پراکنده و خود به خودی نمی‌تواند خوش فرجام باشد، ولی مبارزه طبقاتی دهقانان ارباب را مجبور میکرد میزان مالیات را تثبیت کند و حاکمیت خود کامانه آنها را محدود سازد. و از آن پس مقدار مالیات به موازنه نیروهای طبقاتی بستگی داشت.

سراسر سازمان سیاسی نظام فئودالی فرانک‌ها در خدمت سرکوبی خلق بود. نیروی قطعی در سرکوبی این قیام‌ها سپاهیان شاه بودند که بمنزله سخنگویان کل طبقه فئودال بشمار می‌رفتند لیکن برخی اوقات مالکان بزرگ از دستجات نظامی خود نیز برای فرونشاندن قیام‌های دهقانی سود می‌بردند.

استقرار روابط فئودالی در اروپای شرقی

جریان پیدایش و شکفتگی صورت بندی طبقاتی و تأسیس دولتی از اسلاوهای شرقی در قرون ششم تا نهم میلادی دارای ویژگی مخصوص به خود است سلطه دولت برده داری رم آنطور که در اروپای غربی برقرار شد به قلمرو مسکونی اسلاوهای شرقی گسترش نیافت. از این رو نظام برده داری تأثیر مستقیمی بر نظام اجتماعی قبایل مزبور نداشت. تجزیه نظام جماعات اشتراکی آغازین در اروپای شرقی هنگامی صورت گرفت که نظام برده داری در نواحی ای که اسلاوها حتی کمترین تماس هم با آنها نداشتند از میان برخاسته بود. در جریان پیدایش و شکوفائی صورت بندی طبقاتی اسلاوهای شرقی به فئودالیسم نزدیک شدند و صورت بندی برده داری را به خود ندیدند. طبقات اصلی نظام فئودالی در قرون نهم و دهم میلادی تشکیل شدند. آزادگان که زیر فشار بهره کشی زمین داران فئودال قرار گرفته بودند به تدریج به صورت دهقانان وابسته درمی آمدند.

شکفتگی فئودالیسم
در میان اسلاوهای
شرقی

یکی از دولت‌های متقدم فئودالی در این منطقه در قرن نهم پدیدار شد که پایتخت آن شهر «کیف» بود. پایه گذار این دولت، اشراف قبیله پولیانسی^۱ که آنرا روس می‌نامیدند بودند. اکثر قبایل اسلاو شرقی در قرون نهم-یازدهم

کیف-
روس

به دور این قبیله گرد آمدند. با آغاز قرن یازدهم این دولت باستانی روسی که به کیف روس^۱ موسوم شد سرزمینهای اطراف رود اوکا، دنی^۲ پر^۳ را متحد کرد. قلمرو مزبور شامل دن و شمال قفقاز - اراضی ماورای دنیستر^۴ و دامنه کارپاتیان^۵ (کارپاتیان روس) نیز می شود. نووگروده^۶ و اراضی مجاور ایلمن^۷ نیز وابسته به کیف - روس بودند.

گرواندوک کیف فرمانروای عالی بود. دروژینا^۲ - پادگان او - به ارشدها (بویارها و نفرات دوک) و زیردستان (گریدی و اتروکی) تقسیم می شد. پادگان گرانند دوک در مذاکرات مربوط به امور دولتی شرکت می جست. در قرون یازدهم - دوازدهم، گرواندوک از اهالی نواحی چندی که در میان آنان بقایای نیرومند روابط طایفه ای و قبیله ای وجود داشت خراج می گرفت. بخشی دیگر اراضی متعلق به ارباب فتودال بود. برخی از این املاک می توانست به ارث برسد (بعدها املاک مزبور کاملاً موروثی شدند). لیکن پاره ای از اراضی در تملک موقتی ارباب فتودال بود که در قبایل آنها، ارباب مزبور با گرواندوک اتحاد نظامی داشتند. عده دهقانان آزاد (Smerds) که به خزانه دوک مالیات می پرداختند رو به کاهش بود. تصاحب اراضی دهقانان توسط ارباب فتودال به بردگی دهقانان انجامید.

روابط متقدم نظام برده داری در کیف - روس وجود داشت لیکن از این حالت فراتر نرفت. دهقانان وابسته در مزارع ارباب خود کار می کردند و نیز به آنها عوارض جنسی می پرداختند. به عبارت دیگر بیگاری و بهره مالکانه جنسی در کنار هم وجود داشت. رشد نیروهای مولد شالوده ای بود برای شکستن روابط فتودالی.

کشت غلات شکل اساسی تولید کشاورزی بود. در نواحی جنوبی دهقانان از گاو آهن استفاده می کردند. شیوه زمین - آیش

1 Kiev Rus

2- Dnieper

3- Dneistre

4- Carpethians

5- Novgorod

6- Ilmen

7- Drozhina

متداول بود. ولی شیوه‌های کشت دوباره و سه‌باره نیز آغاز شده بود. پیشه‌وری در حال شکفتن بود و بتدریج داشت از کشاورزی جدا می‌شد. پیشه‌وران که در روستاها ماندگار بودند وابسته به ارباب می‌شدند. پیشه‌وران مقیم اطراف دژهای مسکونی شاهزادگان، محله‌های پیشه‌وران را تشکیل می‌دادند. در این هنگام شهرها بصورت مراکز پیشه‌ها درآمدند. از این لحاظ کیف - روس از اروپای غربی پیش‌تر بود. در منطقه اخیر این جریان در طی دوره روابط فتودالی متکامل شکل گرفت. مورخان به وجود ۸۹ شهردر روس قرن یازدهم میلادی اشاره می‌کنند.

در شهرهای مذکور در قرن ۱۲ بیش از ۶۰ صنف شناخته شده است که به تولید ۱۵۰ قلم کالاهای مختلف فلزی - آهن و فولاد - مشغول بودند. پیشه‌وران روسی در ساختن ابزارها، اسلحه و جواهرات گوناگون مهارت داشتند. ولی رشد ناکافی تقسیم اجتماعی کار و شکل طبیعی اقتصاد مانع رونق تجارت داخلی بود.

آثار مکشوف از زمان روسیه باستان در طی حفاری‌های نووگروود، سطح عالی فرهنگی نخستین شهرهای روسی را نشان می‌دهد.

تجارت خارجی بیشتر رونق داشت. تجار روسی میان عربستان، روم شرقی، لهستان، آلمان و اسکاندیناوی درآمد و شد بودند. آنها به فروش خز، موم، عسل، قطران، کتان، جواهر، اسلحه و جز آن اشتغال داشتند و نیز به نوبه خود، اقلام گوناگون اشیاء تجملی، شراب، میوه و ادویه‌جات از سرزمینهای خارجی می‌خریدند.

در قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم کیف - روس دولت نیرومندی بود از لحاظ اقتصادی متکامل که قدرت آن بر بهره‌کشی بیرحمانه دهقانان و پیشه‌وران استوار بود.

خلق دائماً برستمگران خود می‌شورید. یکی از شورش‌های بزرگ در کیف - روس در سال ۱۱۱۳ میلادی رخ داد. زیر فشار مردم، دوك مجبور شد به دادن برخی امتیازات رضایت دهد.

نقش دولت
کیف در عرصه
بین‌المللی

نخستین دولت فئودالی روس نقش مهمی را در استقرار سلطه ارباب فئودال ایفاء نمود. ولادیمیر (از ۹۸۰ تا ۱۰۱۵)، فرزندوی یاروسلاو خردمند (۱۰۵۴ - ۱۰۱۹) و ولادیمیر مونوماخ (۱۱۲۵ - ۱۱۱۳) نوه یاروسلاو، مشهورترین گراندوک‌های کیف بودند که در تحکیم و

تقویت حکومت ارباب فئودال سهم به سزایی داشتند. در سال ۹۸۸ میلادی ولادیمیر بمنظور افزایش قدرت حکومت خود، مسیحیت را بمنزله دین رسمی روسیه اعلام نمود. مسیحیت از راه رم شرقی به روسیه نفوذ کرد. در این زمان بود که ناموزونی تکامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی رم شرقی و ممالک اروپای غربی سبب منازعات شدید و جنگ‌های علنی میان کلیساهای مسیحی غربی و شرقی گشته بود. گسیختگی نهایی در سال ۱۵۰۴ صورت گرفت. هر کلیسایی ادعا می‌کرد که یگانه کلیسای راستین است («کاتولیک» به تلفظ غربی و «کافولیک» به تلفظ شرقی). از این رو کلیسای غربی به کلیسای کاتولیک رم و کلیسای شرقی به کلیسای کافولیک یونانی یا رم شرقی موسوم گشتند. کلیسای شرقی به کلیسای ارتودکس یونانی نیز مشهور است.

در قرون یازدهم و دوازدهم دولت روسیه باستان چنانکه از روابط سیاسی، فرهنگی و تجارتي آن با اروپا و رم شرقی برمیآید نقش مهمی در عرصه بین‌المللی داشته است. بسیاری از پادشاهان اروپایی با شاهزاده‌هایی از خانواده سلطنتی کیف ازدواج کردند. روسیه و ساکنان آن در گزارش‌های جهانگردان عرب و مورخان رم شرقی، در افسانه‌های اسکاندیناوی، در حماسه فرانسوی سرودرولان، در افسانه‌های آلمانی و سایر ممالک توصیف شده‌اند.

شکفتگی اقتصادی و سیاسی دولت کیف بر اثر هجوم مغول قطع شد. تسخیر روسیه بدست قبایل مغول بر اثر پراکندگی ارباب فئودال و عدم تمرکز دولت روس - کیف آسان گشت.

ویژگیهای روابط فئودالی در آسیا و آفریقا

روابط فئودالی در آسیا و آفریقا بر حسب الگوی خاص خود پدید آمد

و تکامل یافت. در آسیا روابط فئودالی در هر کشور اشکال متفاوتی بخود گرفت.

استقرار روابط فئودالی در چین در قرن سوم میلادی
(بموجب برخی منابع زودتر از این) به پایان
رسید. از نظر سیاسی این مرحله مصادف بود با
انقراض امپراطوری باستانی «هان» و وحدت بعدی
کشور در امپراطوری «چاین». یکی از ویژگیهای روابط فئودالی در چین عبارت
بود از استقرار مالکیت انحصاری طبقه حاکم بر زمین و آب نه بمنزله مالکیت
فردی بلکه بمنزله شکلی از مالکیت دولتی. این شکل، همچون مالکیت دولتی
در نظام برده داری به تمرکز کار جماعتی و ساختمان عظیم و پهناور دژها و
استحکامات بستگی داشت. در همین زمان بود که ساختمان دیوار عظیم چین
آغاز شد.

فئودالیسم در نظام برده داری چین

در طی سلطنت شییهوانگ تی^۱ نخستین امپراطور «چاین» در مورد
اراضی دیوانی قانونی صادر شد. به موجب این قانون دهقان قطعه زمینی دریافت
کرد که بعدها به دو بخش شد. محصول بخشی متعلق به خود او و بخش دیگر
به دولت تعلق می گرفت. گذشته از این دهقانان مسئول نگهداری نهرهای آبیاری،
زهکشی زمین و ساختن استحکامات بودند. این شکل ویژه ای از بهره کاری یا
بیگاری بود. ولی نظام اروپایی که در آن دهقان در زمین ارباب خود کشت
میکرد در چین عملاً ناشناخته بود.

در چین املاک متعلق به ارباب فئودال بالنسبه اندک بود و نیز کوشش
برای ایجاد مزارع دولتی بوسیله کار دهقانان توفیق نیافت.
دولت فئودالی میکوشید دهقانان را به زمین وابسته کند و در عین حال
منافع او را در ملک خودش تشویق مینمود. از این رو بهره مالکانه به صورت
جنسی متداول گشت.

1- Shih Hoang Ti

فتودالیسم در ژاپن و هندوچین

تحت تأثیر رشد روابط فتودالی در چین، نظام‌های فتودالی در ژاپن و کره نیز به وجود آمد. هر دو این کشورها بطور مستقیم از نظام اشتراکی آغازین به فتودالیسم وارد شدند و از نظام برده‌داری بمثابه نظام مسلط اجتناب نمودند. روابط فتودالی در ژاپن در قرن چهارم میلادی پدید آمد. لیکن برده‌داری - بی آنکه بردگان نقش مهمی در تولید داشته باشند - مدتی طولانی مقاومت کرد. اکثر اراضی و دستگاه‌های آبیاری در ژاپن در تملک دولت فتودالی بود. بموجب بیانیه امپراطور در ۶۴۶ میلادی استفاده خصوصی از اراضی ملغی شد. بدین‌گونه دهقانان مستأجر املاک دیوانی شدند و بهره مالکانه‌ای به صورت جنسی اعم از محصولات و مصنوعات می‌پرداختند و در کارجماعتی گوناگون شرکت مینمودند.

میان سران حکومت اراضی معینی تقسیم شده بود که بوسیله دهقانان کشت می‌شد و در برابر، صاحبان آن باید خدمات نظامی انجام دهند (مانند بنفیس اروپائی). اینان نقش میانجی طبقه حاکم و دهقانان را برعهده داشتند. بدین‌گونه سلسله مراتبی در ژاپن بوجود آمد که مانند آزرآکم و بیش در همه کشورهای آسیائی که فتودالیسم در آنجا برقرار بود می‌توان پی‌جویی کرد. در هندوچین نیز روابط فتودالی در قرن پنجم میلادی بوجود آمد. در این هنگام دو نظام دولتی در هندوچین وجود داشت یکی موسوم به «لین» یا «چامپا» که در ویتنام جنوبی و مرکزی کنونی برقرار بود و دیگری فونان که در بخش جنوبی هندوچین تأسیس شده بود که تبعه آن بیشتر از «خمر»ها تشکیل می‌شد.

در طی دوره اقتصاد پراکنده فتودالی متداول در قرن پنجم، دولت مستقلی در بخش شمالی فونان (کامبوج فعلی) پدید آمد. در قرن ششم میلادی این دولت سراسر قلمرو فونان را متحد کرد. چینی‌ها این دولت فتودالی پهناور را «چن-لا» میخواندند. این دولت در قرن شانزدهم میلادی به کامبوج موسوم گشت.

روابط فتودالی

در هند

هند که هیچ گونه نفوذ خارجی را به خود ندید ،
نمونه مشخص جامعه‌ای فتودالی بشمار می‌رود که
شکل متقدم برده‌داری - یعنی برده‌داری پدرسالاری -

و در کنار آن بقایای نظام اشتراکی آغازین را در خود حفظ نمود.

روابط فتودالی در هند در قرون پنجم و ششم پدید آمد. جماعت روستائی
خصالت منفرد و طبیعی خود را حفظ کرد. پیشه‌های شهری بطور عمده بسرای
ارضای نیازهای اشرافیت برده‌داری بود مبادله کالا معمولاً میان شهرهای بزرگ
انجام می‌گرفت.

نیروهای مولد در هند به کندی پیش می‌رفت و از لحاظ کاربرد وسیع
ابزارهای آهنی در کشاورزی به حداکثر رشد خود رسید. روابط موجود برده-
داری مانع تکامل نیروهای مولد بود. کار بردوار بیش از پیش ناسودمندی گشت.
زمین‌داران بزرگ قطعات کوچکی زمین به بردگان خود می‌دادند که درازای
آن بردگان نیز مجبور بودند برای ارباب خودکار کنند. برخی مالکان اراضی
خود را به قطعات کوچک تقسیم و آنرا به دهقانان آزاد در برابر دریافت سهم
معینی از محصول اجاره می‌دادند.

اشکال فتودالی تازه در هند ، شیوه‌های کهنه‌کار را تغییر داد. جماعت
اشتراکی به خانوارهای منفرد تقسیم شد که هر یک از آنها قطعه زمین کوچک
خود را داشت. تقسیم اراضی جماعات روستائی ، به نابرابری اقتصادی و فقر
عده زیادی زحمتکشان انجامید. این جریان، تضادهای اجتماعی را تشدید کرد
و نیز سبب تضادهای درونی طبقه حاکم گشت : تضاد میان اشرافیت برده‌دار که
سررشته‌دار دستگاه دولتی بود با ارباب فتودال جدید.

امپراتوری برده‌داری «گوپتا»^۱ که قرن‌ها به وجود خود ادامه داد به سبب
تضادهای مذکور ضعیف شد و در اواخر قرن پنجم میلادی بدست «افتالی»^۲
منقرض گشت .

1 - Gupta

2 - Ephtalites.

حکومت «افتالی»ها نیز دیرزمانی نپائید و در ۵۴۰ میلادی منقرض شد. باردیگر امپراتوری واحد جای خود را به دولت‌های کوچک مستقل و متعددی داد که در درون آنها رشد فتودالسم ادامه یافت.

انقراض نظام اشتراکی
قبایل چادرنشین بدوی

دولت‌هایی که در شبه‌جزیره عربستان تشکیل شدند
سومین گروه کشورهای هستند که روابط فتودالی
آنها از ویژگی برخوردار است. دولت‌های
برده‌داری باستانی عربستان از میان رفتند و بار دیگر در طی دومین و نخستین
هزاره پیش از میلاد بوجود آمدند و فقط دولت «حمیر»^۱ در سرزمینی که
یمن کنونی در آن واقع است تا پایان قرن ششم میلادی ادامه داشت. در
دوران‌های بعدی، فقط چند دولت - شهر برده‌دار مانند مکه و یثرب (مدینه)
وجود داشت لیکن باید دانست شکل روابط برده‌داری در شبه‌جزیره عربستان
خیلی ابتدائی بود. رشد روابط فتودالی در قرن هفتم آغاز شد. این روابط
بر ویرانه روابط اشتراکی کهن در میان قبایل بیابان‌گرد پدید آمد.

قبایل عرب شبه‌جزیره عربستان به دو گروه قومی تعلق داشتند: اعراب
جنوبی (یمنی) و اعراب شمالی. در قلمرو حمیر زراعت رشته اصلی اقتصاد
بود ولی اکثریت بزرگ اعراب، چادرنشین بودند و برای گسترش دام‌داری
امکانات بیشتری داشتند تا زراعت.

گسترش دام‌داری و رونق تجارت میان قبایل، به اشرافیت قبایل فرصت
چشم‌گیری برای گردآوری ثروت می‌داد بویژه در زمینه چارپایان و چراگاه.
بدین‌گونه خانواده‌های دارا تر از بقیه افراد قبیله جدا شدند. توده قبایل فقیرتر
میشد و از احاطه اقتصادی وابسته به دارایان. گرچه رئیس قبیله برگزیده افراد
قبیله بود لیکن وی معمولاً عضو خانواده یا طایفه ثروتمند بود. بدین‌گونه
قشر اجتماعی نازهای پدید آمد که قدرت و نفوذ آن بموجب تعداد گله‌ها و اراضی

1- Himyarite Kingdom

متعلق به او تعیین می‌شد. و توأم با آن نیاز به ایجاد دولت یعنی دستگاهی برای سرکوبی زحمتکشانش احساس گشت.

از قرن دوم تا هفتم میلادی در شمال شبه جزیره عربستان «لخم» و «قسان». دولت‌های فئودالی‌ای پدید آمدند که در رأس آن سلاطینی از قبایل «لخم» و «قسان» قرار داشتند.

تشکیل و تکامل روابط فئودالی در ممالک شمال
افریقا و نواحی واقع در جنوب صحرا کاملاً مشابه
با سیر فئودالیسم در اروپا و آسیا بود.

روابط فئودالی در آفریقا

دولت غنا یکی از کهن‌ترین دولت‌های فئودالی بود. این دولت تقریباً در قرن هفتم در حوزه رودخانه‌های سنگال و نیجر تشکیل شد که اهالی آن اقوام مربوط به گروه زبان‌های ماندا (بامبرا و جز آن) بودند. ساخت اجتماعی - اقتصادی دولت باستانی غنا روشن نیست. ولی آنچه شناخته هست آنست که دولت مزبور تحت سلطه ارباب فئودال بود. در پایان قرن هشتم سلسله «تونکارا» قدرت یافت. حکومت به موجب نسب مادری به ارث می‌رسید (ازدائی به پسر خواهرش) و این نشان آنست که در آنجا بقایای نیرومند نظام اشتراکی کهن و نیز برده‌داری هنوز به صورتی موجود بوده است. فرمانروایان غنا برای بدست آوردن بردگان تازه غالباً علیه قبایل همسایه لشکر می‌کشیدند.

تقسیم اجتماعی کار چندان وسیع نبود. زیرا تجارت داخلی (ونه‌خارجی) نقش عمده‌ای در اقتصاد نداشت. صادرات بیشتر عبارت بود از صدورنمک و طلا. خطوط تجارتهی اصلی به ممالک «مغرب» می‌پیوست. مراکز تجارتهی در شهرهای غنا، ژن و شهرهای دیگر بود. ظهور شهرها همراه بود با سطح فرهنگی بهتر و ایجاد مدارس.

بطور کلی شیوه فئودالی تواید با مالکیت انحصاری
ارباب فئودال بر وسائل اساسی تولید - زمین
و ادوات کار - مشخص میگردد. و اگذاری عوامل

مشخصات کلی شیوه فئودالی تولید

مذکور به تولیدکننده مستقیم که ناشی از خود ماهیت مالکیت فتودالی است ، سبب وابستگی اقتصادی دهقان به زمین گشت. در عین حال دهقان شخصاً وابسته به ارباب خود بود . اگر این اجبار غیر اقتصادی وجود نمی داشت ، ارباب هیچگاه نمی توانست دهقان را به کار برای خود وادار نماید. شکل و درجه اجبار از حالت سرواژ (وابستگی به زمین) گرفته تا نابرابری موقعیت و پایگاه اجتماعی گوناگون بود.

اقتصاد فتودالی، اقتصادی بسته، پراکنده و طبیعی بود و رابطه بسیار ناچیزی با دنیای خارج داشت و به سبب سطح ابتدائی فن کشاورزی بازده محصولات آن بسیار پائین بود.

شیوه فتودالی تولید در ماهیت امر مترقی تر از شیوه برده داری بود هر چند شیوه فتودالی نیز مبتنی بر بهره کشی اکثریت بوسیله اقلیت حاکم بود . سرف برخلاف دوران برده داری ، صاحب خانواده و قطعه کوچک زمینی بود و بنابراین به نتیجه کار خود علاقه مند بود. این علاقه تولیدکننده مستقیم به کار خود پایه ای شد برای رشد نیروهای مولد در نظام فتودالی.

تعبیر ایده آلیستی تاریخ جامعه در قرون وسطی، در ماهیت فتودالیسم
 نقطه مقابل درک مادی تکامل فتودالیسم و مراحل آنست.
 بنا بر منابع بورژوازی
 واژه قرون وسطی در ادبیات بورژوائی غربی نیز وجود دارد. مورخان اومانیست ایتالیائی دوره مذکور را بشابه

دوره واسط میان فرهنگ یونان باستان و رنسانس در ایتالیا و ممالک اروپائی دیگر در قرون ۱۶-۱۵ معرفی کرده اند. و از آن پس در آثار نویسندگان بورژوائی تقسیم تاریخ به باستان ، قرون وسطی و قرون جدید تثبیت شد. ولی غالب دانشمندان غربی، ادوار مزبور را به هیچ فراگرد اقتصادی - اجتماعی مربوط نمی دانند و تنها به این واژه ها صرفاً به مثابه نامهای قراردادی مینگرند برخی دانشمندان غربی معتقدند که قرون وسطی با ظهور عصر مسیحیت آغاز شده و پاره ای دیگر قرن پنجم دوران سقوط امپراطوری رم غربی - را آغاز آن می دانند . ایشان در مورد دورانی که با قرون وسطی پایان می یابد - از قرن چهاردهم تا شانزدهم - نظرات متفاوتی ابراز می دارند. هدف اصلی آنها اینست

که ثابت کنند در روابط اجتماعی، در انتقال از عهد عتیق به قرون وسطی هیچگونه تغییرات انقلابی رخ نموده است.

نویسندگان بورژوازی گوناگون برحسب اعتقادات سیاسی خود با این مسئله برخورد می‌کنند. دو مسئله در مرکز مباحثه قرار داشته است: ارزش و اهمیت هجوم قبایل ژرمن و نقش تاریخی جماعت (مارک) ژرمن در مورد دولت هائی که در قلمرو امپراطوری سابق رم پدید آمدند «وتیز»^۱، سام^۲، برونر^۳ و سایر مورخان شووینیست آلمانی قرن نوزدهم، سقوط امپراطوری رم را بمثابة پیروزی «روح ملی» آلمانی بر جامعه منحط رمی تصویر می‌کنند و هرگز نقش جماعت اشتراکی (مارک) را در استقرار روابط اجتماعی جدید یادآوری نمی‌کنند. مورخ فرانسوی اواخر قرن نوزدهم - فوستل دو کلانژ^۴ - وجود جماعت کشاورزی را ندیده می‌گرفت و مدعی بود ملک فتودالی شالوده اقتصاد قرون وسطی بوده و حتی معتقد بود که مالکیت مزبور در همان امپراطوری رم شکل گرفته بوده است. وی بی‌آنکه دلیلی ارائه دهد می‌گفت جماعتی اشتراکی بنام «مارک» اساساً وجود خارجی نداشته است و بدین گونه می‌خواست طبیعت ابدی طبقه ثروتمند و بهره‌کشی دهقانان توسط اشراف را ثابت کند.

مورخ مذکور و برخی دیگر از مورخان غربی همگان این حقیقت را انکار می‌کنند که امپراطوری رم بدست قبایل ژرمن فتح گردیده است و اعلام می‌کنند آنچه عملاً روی داده، رخنه تدریجی قبایل ژرمن به جامعه رمی بوده که به هیچگونه تغییری در ماهیت جامعه مزبور منجر نگردیده است.

فوستل دو کلانژ با به اصطلاح تئوری جماعت اشتراکی آشکارا مخالف بود ولی مورخان بورژوازی دیگر که از این تئوری جانبداری کردند (ماره^۵ و دیگران) نقش واقعی نظام اشتراکی قبایل ژرمن و ابویژه در استقرار و تکامل بیشتر فتودالیسم درست در نیافتند. «ماره» معتقد بود که جماعت اشتراکی که بر قواره طایفه باستانی ژرمن شکل گرفته بود پایه بی‌تحرک

1- Walts

2- Sohm

3- Brunner

4- Fustel de Coulanges

5- Maurer

زندگی در جامعه قرون وسطی است.

مورخ دیگر «دوپش»^۱ نیز میکوشید ثابت کند که در گذار به قرون وسطی جهشی در میان نبوده است. وی معتقد بود که قبایل ژرمن باستان بی آنکه آسیبی به تمدن رومی وارد آورند نمایندگان و حامیان آن گردیدند و نیز نظام اجتماعی ایشان گویا هرگز از جامعه رومی متمایز نبوده است. به عقیده «دوپش» اینهمه، فقدان تغییرات انقلابی را در گذار به قرون وسطی ثابت میکند. وی همچنین معتقد بود که ماهیت هر دو نظام عبارت بود از مالکیت خصوصی بزرگ که از ازل وجود داشته است. از این لحاظ نظرات او با بسیاری از مورخان بورژوائی معاصر مطابقت دارد.

مورخان بورژوائی غربی نیز واژه فتودالیسم را بکار می‌برند ولی منظور آنها چیزی کاملاً متفاوت از شرحی است که در فوق مذکور افتاد. فرانسوایی برگزوا و برخی مورخان قرن نوزدهم به فتودالیسم همچون نظامی مبتنی بر واسالی می‌نگریستند و بزرگی اساسی آنرا پراکندگی سیاسی می‌دانستند. ایشان تئوری تکامل جامعه بشری را نمی‌پذیرفتند و مفهوم تغییر صورت‌بندی های اجتماعی- اقتصادی را رد می‌کردند.

«هنری سه»^۲ یکی از برجسته‌ترین مورخان معاصر نیز معتقد است که مراد از فتودالیسم پراکندگی یا عدم تمرکز سیاسی است. وی میان «لاتیفونندیا»ی رومی و ملک فتودالی قرون وسطی تفاوتی نمی‌داند. به عقیده او ملک فتودالی ملکی بود که کاملاً به ارباب تعلق داشت.

مورخان بورژوائی معاصر از درک علمی واژه فتودالیسم باز هم بیشتر منحرف گشته‌اند. مورخان امریکایی، «استریر»^۳ و «کلبرن»^۴ معتقدند که فتودالیسم عبارت از نظام ویژه‌ای از روابط اجتماعی نیست بلکه واژه‌ای کاملاً قراردادی است که برای تشخیص امور متفاوت در زمان‌های متفاوت آمده است. به عقیده آنها فتودالیسم در وهله اول «شیوه اداره» است و نه نظامی اقتصادی و اجتماعی و گویا فقط اسماً وابسته به زمین داری - فیم - است. ایشان معتقدند حاکمیت

1- Dopsch

2- Francois Pierre Gizot

3- Henri sée

4- Strayer

5- Colburn

سیاسی ارباب فتودال بهیجوجه به هیچ فراگرد اقتصادی یا اجتماعی بستگی نداشته‌است. از این رو آنان همصدا و با اطمینان خاطر، زمان‌حدوث فتودالیسم را در بین‌النهرین و مصر باستان، سومین هزاره پیش از میلاد و در چین و شبه جزیره عربستان و در اروپای شرقی و غربی در نخستین هزاره پیش از میلاد میدانند. در حالیکه به عقیده این مورخان روسیه و هندگویا از فتودالیسم کاملاً اجتناب کرده‌اند.

این جهان‌بینی، ویژه مورخان بورژوازی است که دوره بندی علمی تاریخ را انکار کرده و مدارك واقعی را خواه در مورد گذشته و خواه در حال حاضر هرگاه با اعتقادات سیاسی ایشان منطبق نباشد نادیده می‌گیرند.



فصل یازدهم

مرحله متکامل فتودالیسم

رشد پیشه‌ها و بازرگانی

ظهور و شکفتگی شهرها بمنزله مراکز پیشه‌ها و بازرگانی و تولید کالائی از ویژگی‌های فتودالیسم متکامل است. تقسیم کار میان پیشه‌های شهری و کشاورزی که از نظام اشتراکی کهن آغاز شده بود و در دوران برده داری بیش از پیش ادامه یافت در اوائل قرون وسطا متوقف ماند. زوال دولتهای برده دار با انحطاط اقتصادی همراه بود. شهرها - جز چند شهر بزرگ آسیائی و آفریقائی - دیگر مراکز پیشه‌ها و صناعت نبود.

لیکن در نتیجه تکامل نیروهای مولد در جامعه فتودالی مرحله جدیدی در جدائی پیشه‌های شهری از کشاورزی در جامعه مزبور فرا رسید.

جریان جدائی پیشه‌های شهری از کشاورزی را بطور مشخص در اروپای غربی - بویژه در فرانسه می‌توان دید.

تخصص
پیشه‌وران

بسیاری از دهقانان بهره مالکانه خود را خواه در کشاورزی و خواه در صنعت - که غالباً بافندگی بود - بطور جنسی می پرداختند.

ایزارهای کشاورزی در این هنگام تکمیل شده بود. گاو با خیش آهنی نخستین اصلاحی بود که بطور وسیع مورد استفاده قرار گرفت. گذار نهائی از شیوه های سوزاندن و پاک کردن جنگلها و آیش زمین، شیوه کشت دوباره و سه باره به انجام رسید. زراعت و بستان کاری گسترش یافت. خانوار دهقانی در این هنگام بیشتر وقت خود را به پیشه های گوناگون می گذراند و برخی افراد در پیشه معینی تخصص یافتند. صنعتگران نخستین، آهنگران و کوزه گران بودند. فنون ساختمانی روبه پیشرفت بود. بکار گرفتن آسیای آبی عامل مهمی در تکامل تولید بود. اینجا و آنجا بناهای عظیم سنگی پدید آمد. اعضای طبقه حاکم ترجیح می دادند به جای لباس کتانی لباس پشمی بپوشند. بدین گونه تولید پشم روبه فزونی رفت. روز به روز از میان دهقانان پیشه‌وران ماهری برمی خاستند.

برخی از دهقانان بهره مالکانه خود را تماماً با محصولات ساخت خود می پرداختند. غالب این پیشه‌وران نیاز روستائیان همکار خود را نیز برمی آوردند و به تدریج توانستند مبلغی پول پس انداز کنند. ایشان هنوز دهقان بودند ولی کشت زمین دیگر یگانه وسیله امرار معاش آنها نبود.

ورود پیشه‌وران
به بازار

استقرار روابط میان پیشه‌وران و بازار نشانه مرحله تازه‌ای در رشد پیشه‌ها بود. هنگام شکوفایی فتودالسم معمولاً دهقانان نیمه پیشه‌ور از ارباب خود اجازه داشتند مصنوعات خود را در بازارهایی که در روزهای مخصوص در کنار قلعه‌ها و دیرها تشکیل می شد در معرض خرید و فروش گذارند. ولی این خرید و فروش‌ها جنبه انفاقی و پراکنده داشت و نمی توانست به جدائی میان پیشه‌ها و کشاورزی در جامعه بطور کلی بیانجامد. از این رو مصنوعات تنها به ندرت جنبه کالائی داشت.

در آغاز جدائی پیشه‌ها و کشاورزی در چارچوب ملك فتودالی معینی

پیش می‌رفت. ولی با پیشرفت تخصص، پیشه‌ور ترجیح می‌داد کالای خود را در بازار بفروشد و کالای مورد نیاز خودش را بخرد. او رفته رفته به صورت تولید کننده کالا در می‌آمد. یعنی اجناسی که فقط برای فروش تولید می‌کرد.

در روستاها کالائی که بدست پیشه‌وران ماهرتر تولید می‌شد چندان تقاضائی نداشت. گذشته از این پیشه‌وران رفته رفته احساس می‌کردند که بهره‌کشی ارباب مانع پیشرفت آنهاست. دهقانان نیمه پیشه‌ور

تقسیم اجتماعی کار میان شهر و ده

گرایش به ترك ملك فتودالی داشتند و می‌خواستند به جایی نقل مکان کنند که فارغ ازستم ارباب بتوانند کالاهای خود را بفروش رسانند.

برخی از دهقانان پیشه‌ور از دیار خود می‌گریختند و پاره‌ای دیگر در ازای پرداخت مبلغی با اجازه ارباب خود روستا را ترك می‌گفتند. ارباب همیشه نیازمندی پول بود و از این رو بدین کار رضایت می‌داد. در آغاز اجازه ارباب به دهقانان مزبور فقط برای مدتی کوتاه بود (مثلا در طی يك بازار مکاره، در فصل زمستان هنگام بی‌کاری در ملك) ولی بعدها مدت آن نامحدود گشت.

نه فقط پیشه‌وران ماهر روستا را ترك می‌کردند، کشاورزانی هم که برای بر آوردن نیازهای فوری خود به تولید پیشه‌وری می‌پرداختند روستا را ترك می‌گفتند.

بدین‌گونه تقسیم اجتماعی عمومی کار میان کشاورزی و پیشه‌های شهری از مرزهای ملك فتودالی و جماعت روستائی فراتر رفت و تمامی جامعه را فرا گرفت و سبب پیدایش تضادهائی میان شهر و ده گشت.

دهقانانی که از روستاها گریخته یا با اجازه ارباب خود روستاها را ترك می‌کردند می‌کوشیدند درجائی مقیم شوند که بتوانند اجناس خود را مصون از

ایجاد اقامتگاه‌های شهری

خطرات احتمالی به فروش رسانند و نیز به منبع مواد اولیه نزدیک باشند.

شرایط مزبور در جوار دژهای اقامتگاه پادشاهان، شاهزادگان و اسقف‌ها و مراکز اداری فراهم بود. سرف‌های فراری با شادی تمام در کنار دیرها و صومعه‌های بزرگ که معمولاً به صورت دژ ساخته شده بود اقامت می‌گزیدند.

اردوگاه‌های کاروانی تجار در تقاطع مسیرهای بازرگانی و راه‌های آبی نیز از اقامتگاه‌های دهقانان مزبور بود. در این مراکز میان تجار نواحی گوناگون مبادله کالا انجام می‌گرفت و همینکه کاروانی بار خود را خالی می‌کرد بی‌درنگ کالاهای تازه‌ای بارگیری می‌نمود. تجار غالباً مصنوعات تولیدی پیشه‌وران را می‌خریدند و دهقانان سابق را به عنوان کارگر قایقران و جز آن اجیر می‌کردند.

در اقامت گاه‌های تازه، دهقانان (که معمولاً وابسته به زمین بودند) رفته رفته خود را از قیود فئودالی رها می‌نمودند، زیرا پادشاه و ارباب فئودال محلی نیز علاقه‌مند بودند که پیشه‌وران و نیروی کارگری

آزادی دهقانان از وابستگی شخصی

آماده‌ای در جوار خود داشته باشند.

دهقانانی که پس‌اندازی داشتند آزادی خود را می‌خریدند. آنها که نداشتند به علل گوناگون از پرداخت بهره خودداری میکردند و به روستاها و نزد اربابشان باز نمی‌گشتند. ارباب نیز چاره‌ای جز تسلیم نداشت. در نتیجه آنها نیز آزادی خود را بدست می‌آوردند.

روابط بازرگانی مستقر میان ایتالیا و فرانسه جنوبی از یکسو و «بیزانتیوم» و «لوان» (ممالک واقع در ساحل شرقی مدیترانه) از سوی دیگر، سبب ظهور

شهرهای ایتالیا و جنوب فرانسه

شهرهای ایتالیائی و نیز، جنوا، پیسا و ناپل و شهرهای فرانسوی ماری، آرن، ناربن، مونپلیه و بسیاری شهرهای دیگر گشت. شهرها به‌عنوان مراکز پیشه‌ها و بازرگانی در ایتالیا و فرانسه از همان قرن هشتم و در کنار دانوب و راین و در انگلیس در قرن دهم و یازدهم به پیدائی آمدند.

شهرهای باستانی روسیه

در قرن دهم «کیف» مهم‌ترین شهر روسیه بود. در این هنگام نووگروود نیز به عنوان مرکز عمدهٔ پیشه‌ها و صناعت احداث شد. شهرهای چرنیگف، اسمولنسک و پولونسک نیز نقش مهمی در زندگی اقتصادی روسیهٔ قدیم داشتند. مسکو به عنوان شهری با جاده‌های بازرگانی پهناور در قرن نهم به پیدائی آمد و در میانه‌های قرن دوازدهم به سرعت رو به شکوفائی نهاد و در اوائل قرن سیزدهم به صورت پایتخت امپراتوریهٔ مسکوی درآمد. اکثر شهرهای روسیه برحسب نقشهٔ زیرین احداث گشت؛ در وسط شهر منطقه‌ای به صورت دژ ساخته شده بود با يك خندق و دیوارهای بسیار محکم و ضخیم (که به آن کرملین می‌گفتند). این محل اقامت گاه دوک یا فرماندهٔ نظامی پادگان و درباریان وی بود. اقامت گاه‌های تجار و پیشه‌وران در اطراف «کرملین» قرار گرفته بود.

شهرهای کهن روسیه با نواحی مجاور ولگا، قفقاز، روم شرقی، آسیای میانه، ایران، ممالک عربستان و کشورهای مدیترانه‌ای روابط تجارتنی داشتند. میان مسکوی و اسلاوهای شمال، اسکاندیناوی، چک، موراویا، لهستان، مجارستان، آلمان و ممالک دیگر روابط بازرگانی وسیعی وجود داشت.

سرانجام ارباب فئودال بیش از پیش به بازار بستگی یافتند. آنها محصول املاک خود را در بازار می‌فروختند و اجناس ضروری خود را می‌خریدند.

تولید کالائی. بازرسانان

دهقانان نیز به خرید برخی محصولات از بازار آغاز نمودند.

تشدید ستم فئودالی دهقانان را مجبور به ترك روستاهای خود می‌کرد و این موضوع به ازدیاد اقامت‌گاه‌های تجار و پیشه‌وران که در آن زمان مرکز تولید کالائی شده بود می‌افزود. نیاز اهالی به غله و محصولات کشاورزی دیگر موجب استقرار مبادلهٔ کالائی میان شهرها و روستاها گشت.

قلمرو تولید اجتماعی، اینک به دو بخش: کشاورزی و صنعتی تقسیم

شده بود. محصولات تولیدی به صورت کالا درآمده و قشر اجتماعی تازه‌ای- بازرگانان- پدید آمده بودند که شغل منحصر آنها خرید محصولات تولیدی پیشه‌وران و فروش آن در بازار بود.

تقسیم اجتماعی کار نه فقط به استقرار اقامت گاه‌های پیشه‌وران و بازرگانان (که در این هنگام به صورت شهر درآمده بود) و ایجاد بازار داخلی انجامید

تشکیل
اصناف

بلکه تغییرات مشخصی در روابط اجتماعی و سیاسی موجود بوجود آورد. دهقانان گریزان از روستا، شیوه‌ها و سنن زندگی جماعتی خود را نیز به اقامت‌گاه‌های تازه‌شان به ارمغان می‌آوردند. بر این مبنای جماعت‌ها پاکمون‌های جدید شهرهای آینده ایجاد گشت. آنها همه حوزه‌های اصلی: کشاورزی، پیشه‌ها، بازرگانی، حمایت در برابر ارباب فئودال همجوار و جز آن را تحت قاعده و نظم در آوردند. جماعت‌ها به سرف‌های فراری بهر طریق که شده یاری می‌دادند و به آزادی آنها از اسارت و تأمین حقوق شخصی و مالکیت آزادگان کمک می‌کردند. سرانجام این پدیده شالوده‌ای برای ایجاد صنف گشت. سازمانی از پیشه‌وران که راهنمای عمل آن اصول اداره جماعت اشتراکی بود و در عین حال با خصلت اقتصادی جامعه‌ای که بر تولید کالائی کوچک استوار بود هماهنگ بود.

گسترش تجارت بر اهمیت نقش پول و سرمایه - به‌ویژه سرمایه‌تجاری - افزود. البته این به معنی پیدایش سرمایه داری نبود زیرا روابط سرمایه‌داری مستلزم تبدیل نیروی کار به صورت کالا است. در

رشد تجارت و
نقش پول در
فئودالیسم

فئودالیسم نیز پول به اجرای همان وظایفی آغاز نهاد که در برده داری انجام می‌داد و به سرمایه داری آینده انتقال یافت.

در مرحله متقدم قرون وسطی تجارت خارجی بر تجارت داخلی تفوق داشت. از این رو در آغاز عمل کرد پول جهانی (به معنی مشروط این کلمه)

به پیدائی آمد. گسترش تجارت به معنی آن بود که بازرگانان به پول به عنوان وسیله‌ای برای بدست آوردن مبلغی اضافی از راه فروش کالائی که خریده بودند بريك مبنای نامتعادل- می‌نگریستند. این معادله میتواند با قاعدهٔ پ. ك. «پ» (پول- کالا- پول) بیان شود که در آن «پ» بزرگتر از پ میباشد. این معامله به سبب تسلط انحصاری تجار بر بازار و آگاهی آنها از قیمت‌ها در محل‌های گوناگون امکان پذیر می‌گردد. در این مورد پول نقش سرمایهٔ مالی را بازی می‌کند.

در این مرحله پول هنوز چیزی بود که از خارج، از قلمروهای دیگر وارد شده بود ولی در آن هنگام وسیله‌ای برای اندوختن ثروت، سنگ‌ها و فلزات گرانبها در صندوق‌های ارباب فتودال بود. به عبارت دیگر پول در آن هنگام وسیله‌ای برای پس‌انداز بود.

بهره‌کشی روز افزون از توده‌های زحمتکش که تظاهر آن در افزایش مالیات و عوارض گوناگون بود، در شرایط روابط بازاری ساده وظیفه‌ای دیگر برای پول به عنوان وسیله‌ای برای پرداخت بوجود آورد.

تقسیم اجتماعی بیشتر کار به گسترش روابط کالا- پولی منجر گردید. نقش دیگر پول به عنوان وسیله گردش کالا آغاز می‌گشت. ضرب سکه رواج یافت.

و سر انجام گسترش روابط پولی- کالائی، تولید کنندهٔ مستقیم- دهقانان و پیشه‌وران- را در روابط بازار گرفتار کرد و سبب شد که پول رفته رفته به عنوان سنجیدار (مقیاس) ارزش نیز مورد استفاده قرار گیرد. دهقانان و پیشه‌وران در معاملات متقابلشان، ضرورت محاسبهٔ هزینه‌های خویش را به زمان و کار دریافتند. از این لحاظ پول نمی‌توانست همیشه نقش سنجیدار وزن فلزات گرانبها را اجرا کند. در این هنگام نیز مانند برده داری روابط پول- کالائی با قاعدهٔ ك پ.ك مشخص می‌گشت.

شهرهای قرون وسطی در اراضی تحت تملك ارباب فتودال واقع شده بود و بنابراین زیر سلطهٔ آنها قرار داشت. در آغاز ارباب فتودال فرمانروای

مبارزهٔ شهرها
علیه ارباب فتودال

عالی هر شهر بود و میکوشید بیشترین بهره ممکن را از آن برگیرد. از این رو هیئت‌های مدیره خودمختار شهر مجبور بودند با ارباب فتودال به مبارزه برخیزند. در مبارزه برای تثبیت حقوق جماعت‌های شهری، تمامی اهالی علیه ارباب فتودال پیامی خواستند. نتیجه این مبارزه، ساخت سیاسی شهر و وابستگی بیشتر آن را به ارباب فتودال تعیین میکرد. تقاضای جماعت‌ها از حق وصول مالیات گرفته تا خودمختاری کامل بود. شهرهای خود مختار به صورت واحدهای سیاسی مستقل درآمد (در فرانسه واحدهای مزبور را کمون می‌نامیدند) و دارای دادگاه، پادگان و مالیه‌های ویژه خود بودند. ساکنان شهر - کمون‌ها - از پرداخت مالیات معمولی به ارباب فتودال معاف بودند.

در اروپای غربی - در آغاز در ایتالیا فرانسه و هلند و سپس در آلمان جماهیر شهری خودمختاری پدیدار شد (قرون یازدهم - دوازدهم). در قرن یازدهم «نووگروود و لیک» جمهوری متمایزی در روسیه بود.

بسیاری از شهرها به ویژه شهرهایی که در اراضی سلطانی بوجود آمده بود به اندازه کمون‌ها حق خودمختاری نداشتند ولی از یک رشته امتیازات و آزادی‌ها برخوردار بودند. هیئت‌های منتخب شهر، با نمایندگان ارباب فتودال یا مقامات درباری مشترکاً کار می‌کردند. شورای شهر که انجمن عالی برگزیده شهرها بود برگارد محلی تسلط داشت، برپیشه‌ها نظارت می‌کرد و دستورات گوناگون صادر مینمود. شهرهای کوچک که نه نیروهای نظامی لازم و نه وسیله مخالفت با ارباب فتودال را در اختیار داشتند زیر سلطه آنان باقی ماندند. یکی از ویژگیهای همه شهرها این بود که اهالی از آزادی شخصی برخوردار بودند. هر دهقانی که برای یک سال در شهری زندگی می‌کرد دیگر فردی آزاد بود.

در آسیا نیز شهرها علیه فتودال‌ها می‌جنگیدند ولی معمولاً به شکست شهرها پایان می‌یافت. اهالی نمی‌توانستند به خود مختاری برسند.

مبارزه میان پاتریسین‌های شهر و پیشه‌وران

پس از آنکه مبارزه میان اهالی شهرها و ارباب
فئودال پایان یافت و موقعیت اهالی تثبیت شد
تضادهای اجتماعی میان خود آنها تشدید گشت.

قشر ثروتمند اهالی (که به تقلید از رم باستان «پاتریسین» خوانده
می‌شدند) - اشراف - رهبری شوراهای شهر را بدست آوردند. پاتریسین‌ها عبارت
بودند از مالکان اراضی شهرها، بازرگانان ثروتمند، رباخواران و معدودی
فئودال‌های کوچک که در شهرها زندگی می‌کردند. اکثریت جمعیت را پیشه‌وران
و خانواده‌های آنها تشکیل می‌دادند.

همینکه اصناف در شهرها گسترش یافتند، بر اهمیت آنها در زندگی سیاسی
جماعت افزوده گشت. اصناف در مبارزه خود با پاتریسین‌ها در شهرهایی مانند
کولون و فلورانس توانستند پیروزی‌هایی بدست آورند و مواضع مهمی را
اشغال کنند. در مراکز تجاری عمده - شمال آلمان - پاتریسین‌ها قدرت خود
را حفظ کردند. این مبارزه غالباً با سازشی که به موجب آن نمایندگان اصناف
ثروتمندتر و نیرومندتر بر اساس تساوی با اشرافیت در شورای شهر پذیرفته
می‌شدند، پایان می‌یافت. رؤسای صنوف که به قدرت دست می‌یافتند گروه
ممتازی را تشکیل می‌دادند که مانع پیشرفت بیشتر دموکراسی در درون شورای
شهر بود. این گروه با پاتریسین‌ها یکی گشت.

اصناف

پیشه‌ها مبنای تولیدی شهر قرون وسطی را تشکیل
می‌داد. تولید کوچک در دوران فئودالیسم هم در

روستاها وهم در شهرها وجود داشت. پیشه‌ور مانند دهقان تولید کننده کوچکی
بود. او از خودش ابزارهایی داشت و به کار خود متکی بود و هدفش تأمین
معاش بود نه بدست آوردن سود.

پیشه‌وران قرون وسطی به اصناف تقسیم شده بودند. اعضای هر واحد
پیشه‌وری در صنفی متحد شده بود. صنف کار تولید را تنظیم می‌کرد مثلاً طول
و عرض پارچه و کیفیت مواد اولیه و جز آن را تعیین می‌کرد. قاعدتاً هر پیشه‌وری

نمی‌توانست بیشتر از دو دستیار و دو شاگرد داشته باشد. منشور صنف، مزد دستیاران و قواعد فروش کالا را تعیین کرده بود. قیمت کالاها نیز ثابت بود. اصناف در عین حال انجمن‌های کمک متقابل بودند که وظایف دینی را نیز به جا می‌آوردند، نمازخانه‌ها و مقدسین و اعیاد مذهبی خاص خود داشتند و جز آن. و نیز هر صنف عبارت از دسته‌ای نظامی بود که در صورت بروز جنگ زیر فرمان رئیس خود سلاح برکف می‌گرفت. در اکثر شهرها طبق قانون، پیشه‌وران شهر به اصناف گوناگون تعلق داشتند. هیچ يك از اهالی بدون وابستگی به صنف معین، حق کار کردن در پیشه خود را نداشت. فروش اجناسی که در شهر ساخته نشده بود (و این شامل روستاهای تابع نیز می‌شد) در شهر مجاز نبود.

درون صنف تقسیم عمومی کار وجود نداشت. رشد اطلاعات فنی و ایجاد تخصص خلصت کار پیشه‌ور را تغییر نداده فقط اصناف جدیدی پدید می‌آورد. پاریس در قرن چهاردهم ۳۰۰ صنف داشت.

در آغاز، اصناف و اقدامات گوناگون آنها - برقراری هماهنگی میان پیشه‌وران و دفاع از حقوق ایشان - جنبه مترقی داشت. لیکن بعدها به سد و مانعی در برابر رشد اقتصادی تبدیل گشت. رؤسای صنف اوامر گوناگونی برای جلوگیری از اختراعات تازه و اصلاحات فنی صادر نمودند. مثلاً استفاده از چرخ ریسندگی در قرن ۱۳ و ۱۴ و نیز يك چرخ پارچه بافی که در قرن بازدهم اختراع شده بود تا قرن پانزدهم غیر قانونی بود. در عین حال هر صنف اسرار صنفی خود را بطور محرمانه‌ای محفوظ نگاه میداشت.

هر صنف دارای سلسله مراتبی بر حسب الگوی
 دستیاران
 و شاگردان
 فتودالی بود. استادکار - دستیار - شاگرد (پادو.
 م) . در آن زمان استاد کاران صنف گروه صاحب
 امتیاز را تشکیل می‌دادند. هیچ دستیاری نمیتوانست امید استاد شدن داشته باشد مگر
 آنکه کالائی با کیفیتی استثنائی - در حد يك شاهکار که کم تقاضاترین کالا را به

برفروش ترین تبدیل کند - بسازد و کمیته‌ای مخصوص به این موضوع گواهی دهد. گذشته از این وی مجبور بود مبلغی گزاف بابت مراسمی بدین مناسبت خرج کند. زمانی فرا رسید که شرایط ایجاد آن شاهکار چنان دشوار گشت که عملاً فقط فرزندان یا بستگان استادان صنف می‌توانستند به استادی برسند.

سرانجام قشر پایداری دستیاران که هیچگاه نمی‌توانستند امید استادکار شدن داشته باشند تشکیل شد. آنها به ایجاد انجمن‌ها و اخوت‌های خاص خود برای دفاع از منافع‌شان دست زدند. در عین حال یک قشر بندی اقتصادی هم چه در میان اصناف و چه در میان استادان هر صنف شکل می‌گرفت. پیشه‌وران اینک تحت استثمار سرمایه تجاری قرار داشتند. اصناف در مراکز تجاری عمده با کسانی که کالاهایشان را می‌خریدند و برای آنها مواد خام فراهم می‌کردند تماس‌هایی برقرار نمودند. روش ایشان نیز این بود که استادکارانی در اختیار داشته باشند که مواد خام آنها را بخرند و کالاهای ساخته شده خود را فقط به آنها بفروشند استادان ناموفق مواد خام خود را بر اساس اعتبار می‌خریدند و پول خود را به صورت کالا پس می‌دادند. بدین گونه آنها بطور کلی وابسته به خریداران مزبور - این نخستین تجار حرفه‌ای گردیدند.

همینکه اهمیت نقش پول رو به فزونی رفت ،
نه فقط زحمتکشان ، بلکه ارباب فتودال نیز بیش از
پیش به وام گرفتن پول نیازمند گردیدند. این پدیده
سبب ظهور قشری از مردم شد که مبالغ هنگفتی پول بپندوزند و آنرا با بهره زیاد
قرض دهند . در این مورد نیز پول به سرمایه مالی و به معنی بهتر به سرمایه
ربائی تبدیل شد. قاعده گردش آن به صورت پ - «پ» درآمد . در این قاعده
«پ» بزرگتر از پ می‌باشد.

بازرگانان نیز بدون وام نمیتوانستند به کار خود ادامه دهند. این موضوع
سبب توسعه اعتبار و عملیات رهنی و استقرار بانک‌ها شد . بانک در آغاز در
شمال ایتالیا که در آنجا روابط پول - کالائی در قرون ۱۳ و ۱۴ گسترش بسیاری

یافته بود پدید آمد . «بانک» از واژه ایتالیائی «Banca» (میز صراف) مشتق شده است. واژه «Bankruptcy» به معنی ورشکستگی از عبارت «Bancarota» (میز واژگون صراف) می آید. زیرا اگر رباخواری ورشکست شد، بدان معنی است که میز او سرنگون شده است. صرافان به پیشه‌وران نیازمند نیز «کمک» می‌رساندند و بدین گونه فقر و خانه‌خرابی بسیاری را پیش می‌انداختند.

مبارزه علیه
ظلم

در آن هنگام شاگردان، دستیاران، پیشه‌وران تهی‌دست و گروه‌های مشابه دیگر قشر بینوایان شهری را تشکیل می‌دادند که با طبقه حاکم - بازرگانان، رباخواران، پیشه‌وران ثروتمند و اشرافیت فئودال شهر مبارزه میکردند. بارها قیام‌هایی از سوی بینوایان علیه ستمگران خود روی داد لیکن در این هنگام آنها هنوز نمی‌توانستند نظام اجتماعی مستقرا را به تکان آورند.

روابط پول - کالائی و روستا - تبدیل شکل بهره مالکاند

افزایش تولید برای بازار آثار خود را بر تکامل روابط ارضی بر جا گذارد. نقش بهره‌کاری یا بیگاری کاهش یافت. در اواسط قرن سیزدهم بهره مالکانه جنسی و به ویژه نقدی در اکثر ممالک اروپائی متداول گشت. در طی دوره متقدم قرون وسطی مالیات نقدی رובدادی اتفاقی بود ولی در این زمان دریافت و اندوختن پول هدف اصلی ارباب فئودال بود. تعویض بهره‌کاری (بیگاری) با بهره‌پولی و مالیات جنسی تسلط یافت. دهقانان مجبور بودند محصولات کار خود را غالباً در بازار بفروش رسانند. در کوشش برای افزایش مبلغ بهره نقدی، ارباب فئودال به دهقانان خود آزادی اقتصادی محدودی «اعطا» نمودند. بدین گونه وابستگی شخصی

دهقانان تا آنجا که به ارباب فئودال مربوط بود اهمیت سابق خود را از دست داد. اوسودمند می‌دید که به جای دریافت مالیات سالانه به خاطر وابستگی، مبلغ گزافی یکجا از دهقانان دریافت کند. تاوان آنچنان سنگین بود که دهقانان غالباً نمی‌توانستند آزادی خود را بخرند. آنها علیه چنین «آزادشدنی» معترض بودند و ارباب فئودال برای واداشتن آنها به «آزادکردن» خود بارها به فشار مسلحانه متوسل شدند.

**نابرابری اقتصادی
در میان دهقانان**

شرکت دهقانان در کار پیشه‌وری و تغییر در مالکیت زمین و استفاده از آن سبب گسترش نابرابری اقتصادی گشت. در قرون ۱۲-۱۳ - اراضی واگذار شده به دهقانان سرانجام موروثی گشت. ازدیاد تعداد وارثان در هر خانواده منجر به این شد که قطعات اراضی دائماً تقسیم و پراکنده شود. دهقان با قطعه زمین خود می‌توانست هر طور مایل بود بکند. او می‌توانست آنرا بفروشد یا قطعه دیگری بخرد، آنرا به‌گرو بگذارد و جز آن ولی منظور فروش خود زمین واقعی نبود بلکه فروش حق خودش به استفاده از زمین معینی بود. معاملات گوناگونی که در مورد زمین میان ارباب فئودال انجام می‌گرفت و نیز خرید و فروش «حق» وصول مالیات از دهقانان از نظر ماهیت فرقی نداشت. همه دهقانان قادر نبودند مالیات فئودالی مربوط به قطعات زمین خود را پردازند. دهقانان بینواتر سرانجام املاک خود را یا بکلی یا تا حدی از دست دادند. عده زیادی از املاک کوچک دهقانی به سوی رباخواران کشیده شد. در این هنگام سرمایه ربائی آغاز کرد به رخنه در روابط کشاورزی. دهقانان نیازمند اراضی خود را به نزد رباخوار به‌گرو می‌گذارند و در اکثر موارد بهره‌کمرشکنی که آنها باید می‌پرداختند مانع از آن بود که دهقانان بار دیگر تملك اراضی خود را بدست آورند. دهقانان ثروتمند اراضی همسایگان تهی‌دست خود را تصاحب می‌کردند و بدین‌گونه به وسعت اراضی خود می‌افزودند.

اجاره داری دهقانان تهی دست

با اینکه مالکان فتودال بخش چشم گیری از کل محصول دهقانان را از چنگ آنان می ربودند، لیکن هنوز می کوشیدند میزان مالیات را بالا ببرند. ولی افزایش پرداخت های معمولی ممکن بود به تغییرات اجتماعی شدیدی منجر گردد.

طبقه حاکم فتودال (به ویژه در فرانسه و هلند جنوبی) بی درنگ شیوه پرداختی را که آنها را قانع کند نیافتند. بسیاری از فتودال ها خواه روحانی و غیر روحانی از اربابان ثروتمندتر کلیسا و رباخواران برای خلاصی از مشکلات مالی خود تقاضای وام می کردند. این دسته از زمین داران کاملاً به قشرهای مزبور وابسته می شدند.

ارباب فتودال مالیات محلی جاده ای متعددی از دهقانان و تجار وصول می کردند. مالیات مزبور تنها یک منبع مهم در آمد اضافی نبود بلکه وسیله اعمال فشار به دهقانان نیز بود. دهقانان در ازای استفاده از جاده، برای عبور از پل، برای راندن چار پایان خود به قطعه زمین معینی مالیات می دادند. آنها برای گرفتن اجازه برای فروش محصولی در بازار یا هر نوع معامله دیگر باید مالیات بدهند.

و با اینهمه این مالیات ها نمی توانست اشتهای ارباب را سیر کند. بسیاری از مالکان ثروتمند بهتر دیدند املاک خود را برای مدتی معین به دهقانان اجاره دهند و در قبال آن بهره ای که تقاضا می کردند بیشتر از عوایدی بود که از یک ملک عادی وصول می نمودند. به تدریج این شیوه سودمندان که به اجاره داری کوچک دهقانی موسوم است بیش از پیش رواج یافت. در این مورد پرداخت بهره به صورت بخشی از محصول بود که گاه (مثلاً در فرانسه) حتی به نیمی از آن می رسید.

دهقانان ثروتمند املاک بزرگ را از ارباب اجاره می کردند و آنان نیز بنوبه خود آن املاک را به قطعات کوچک میان دهقانان تهی دست به اجاره وامی گذاردند.

شیوع این نوع اجاره داری سبب رشد بیشتر روابط فتودالی گشت.

اهمیت ملك ارباب در زندگی اقتصادی روستای قرون وسطی کاهش یافت و بر اهمیت نقش دهقانان افزوده شده

شبهه‌های طاق‌ت فرسای بهره‌کشی از دهقانان بطور عمده - سبب محرومیت دهقانان از ثمرات کار خودگشت. دهقانان مجبور بودند که در معاملات تجاری شرکت کنند که غالباً بر اثر قیمت‌های انحصاری تجار و اصناف دچار زیان‌های جدی می‌گردیدند (البته دهقانان ثروتمند مستثنی بودند).

بدین گونه آلودگی دهقانان به روابط پول-کالائی، ایشان را بیش از پیش در معرض بهره‌کشی صاحبان زر و زور قرار داد و این سبب در مورد دهقانان تهی‌دست صادق است.

رونق اقتصادی
شهرها و گسترش
بازارهای محلی

رونق تجارت و استقرار بازارهای دائمی، موقع شهرها را تقویت کرد و نقش آنها را در زندگی اقتصادی دولت فئودالی بالا برد. در قرن چهاردهم در اروپا هنوز بازارهای داخلی در سطح ملی بوجود نیامده بود. ولی هر شهر و بسیاری از اقامت‌گاه‌های بزرگ برای خود بازارهایی داشتند.

گسترش تجارت خارجی با توسعه روابط پول-کالائی پیوند نزدیک داشت. بویژه بازارهای مکاره نقش مهمی داشتند. زیرا کالاهائی که در بسیاری از کشورها برای آن تقاضای فراوان وجود داشت در این بازارها بطور عمده بفروش می‌رسید، ایالت شامپانی فرانسه از بزرگترین مراکز تجاری اروپا بشمار می‌رفت. بازرگانان بسیاری از کشورهای اروپائی در بازار مکاره ایالت مزبور شرکت می‌کردند. حوضه‌های دریای بالتیک و مدیترانه از مناطق حساس و فعال تجاری بودند. شهرهای اسلاوهای شمالی نظیر ولین^۱، آرکونا-گدانسک^۲ و جز آن سبب استقرار خطوط تجاری از میان بالتیک بودند. خطوط بازرگانی مدیترانه‌ای، اروپا و ممالک گوناگون

1- Volin

2- Gdansk

آسیا و آفریقای شمالی را یکدیگر نزدیکتر ساخت.

شهرها و تاریخ نگاری بورژوازی غرب

تاریخ نگاری غربی ماهیت منشاء و گسترش شهرها را تحریف می‌کند و اهمیت عظیم تقسیم میان پیشه‌های شهری و کشاورزی و برقراری بعدی پیشه‌ها را به‌عنوان شاخه مستقلی در تولید اجتماعی که تماس اولیه خود را با کشاورزی تنها از راه بازار حفظ نموده است، قبول ندارند. آنان هیچگونه رابطه‌ای میان پیدایش و رشد شهر قرون وسطایی با پیدایش و تکامل تولید کالائی و بازار داخلی در یک جامعه فئودالی نمی‌بینند. مورخان بورژوازی خیلی علاقه دارند فقط طرف حقوقی و صوری مسئله را توضیح دهند و در مورد کشف انواع مختلف قرارگاه‌هایی که بعدها به شهر قرون وسطایی تبدیل شد و چگونگی تحول تأسیسات قرارگاه‌ها به تأسیسات شهر قرون وسطایی داد سخن دهند. در تاریخ نگاری بورژوازی مسائل اقتصادی در رابطه با زندگی اقتصادی شهر یا جامعه فئودالی مورد بحث قرار نمی‌گیرد. بنابراین اصطلاح «تئوری رمانیستی» شهر قرون وسطایی مستقیماً از شهرهای رم قدیم سر بیرون آورد. هوا داران این تئوری معتقدند که زنجیری ناگسستی شهرهای امپراطوری رم را با شهرهای نوع امروزی پیوند می‌دهد. پیروان «تئوری پاتریمونیال» (که در اواسط قرن نوزدهم در آلمان پدید آمد) معتقد بودند که شهرها از پاتریمونی (ملك) فئودالی برخاستند. بموجب این تئوری همه طبقات اصلی شهر از «پاتریمونی» منشاء گرفته و تأسیسات شهری گوناگون صرفاً نتیجه گسترش بیشتر اداره «پاتریمونی» بوده است. «تئوری بورگ» که در آلمان بوجود آمد معتقد بود که اتحادیه نظامی ژرمن‌ها که گویا برای دفاع از اعضای خود که در ماورای دیوارهای دژ (بورگ) مستقر شده بود، پایه کمون شهری بود. «تئوری پادگان» که توسط مینلند^۱ - مورخ انگلیسی قرن نوزدهم مطرح

1- Maitland

هد شبیه تئوری فوق‌الذکر است. «میتلند» معتقد بود که مالکان بزرگ انگیزی افراد خود را به نقاط گوناگون برای ساختن استحکامات و تأسیس پادگان‌ها می‌فرستادند. این دژها بعدها به صورت شهر درآمد و تنها تفاوت میان شهر و ده این است که خانه‌ها و اراضی در شهر در نملک مالکان مختلف است.

«مار» تئوری کمون (مارک) خود را گسترش داد و به منشاء شهرها نیز شمول داد، وی عقیده دارد که جمعیت و سازمان شهر قرون وسطائی مستقیماً از کمون قبیله‌ای ژرمن-مارک-پدید آمده است.

نمایندگان تئوری بازار (بوپژه مورخ آلمانی «sohm») نیز منحصر به جنبه حقوقی مسئله توجه کرده‌اند. آنان عقیده دارند که ویژگی‌های اصلی شهر در قوانین آن منعکس شده است. بنا بر عقاید آنها، این قوانین مبتنی بر امتیازاتی بود که در آغاز برای بازارهای باستانی برقرار شده بود.

«تئوری بازار» بیشتر توسط پیرنه^۱ پرداخته شد که نظرات او تأثیر زیادی بر مورخان غربی داشت. مفهوم پیرنه‌ناشی از ارزیابی مبالغه‌آمیز اهمیت تجارت بود. وی معتقد بود که تجارت سبب ایجاد شهر در قرون وسطا گشت و بطور کلی نیروی محرک تکامل اقتصادی در جامعه فتودالی بود. به موجب این تئوری تجار سازندگان شهرها و شهرها بودند. پیرنه معتقد است چیزی به اصطلاح «تجارت جهانی» وجود داشت که عهد عتیق را با قرون وسطی پیوند زد.

بسیاری از مورخان غربی معاصر از این تئوری بمنزله پایه تصورات خود سود جستند که از تحلیل راستین بکلی به‌دور است.

بدین‌گونه، برخی مورخان و اقتصاد دانان غربی، تنها عوامل خارجی را که تأثیر آنها در کنار عوامل اصلی نقش ثانوی داشته، می‌پذیرند حال آنکه ماهیت پدیده‌های اقتصادی-اجتماعی همچون مسئله‌ای راز گونه برای آنها باقی می‌ماند.

1- H. Pirenne

سیاست طبقه حاکم و اشکال دولتی جدید

تغییر شرایط اقتصادی همراه با گسترش روابط پول-کالائی، طبقه حاکم را به تغییر اشکال حاکمیت

مرکزیت

ملزم ساخت.

شکل جدید دولت فئودالی به علت گرایش به سوی تمرکز بود که مبنای آن وحدت اقتصادی سرزمین‌های وسیع بود. یکپارچگی سیاسی و تشکیل دولت‌های متمرکز به سبب جریان‌های تاریخی‌ای صورت گرفت که در مرحله تکامل فئودالیسم بوجود آمده بود.

تمرکز و تغییر بیشتر اشکال سازمان سیاسی در فرانسه و انگلستان بیشتر از هر جای دیگر بود. تا قرن بیستم در فرانسه بیش از هر کشور دیگری، نبرد تاریخی طبقات همیشه به نتیجه منطقی آن‌می‌رسید. در این مورد نیز اشکال سیاسی متغیری که این مبارزه درون آن انجام می‌گرفت در این کشور به روشن‌ترین وجهی مشخص گردید.

جریان تمرکز در فرانسه به تقویت تدریجی قدرت پادشاه از قرن دوازدهم (در طی سلطنت سلسله «کاپت» Capet) تا اواخر قرن پانزدهم (سلسله والوآ Valois) بستگی داشت. پادشاهان فرانسه فئودال‌های بزرگ را به انقیاد خویش در آوردند. در این مورد آنها از پشتیبانی کامل فئودال‌های کوچک و متوسط که در اقدامات خود با تضيیقات اربابان بزرگتر روبرو بودند برخوردار شدند.

شهرها و اهالی آنها نقش عمده‌ای در یکپارچگی سیاسی فرانسه و تقویت قدرت سلطنت داشتند. پیشه‌وران و تجار به امنیت راه‌های بازرگانی و ثبات بازار داخلی ذی‌ملاقه بودند. ایشان آماده بودند که از قدرت روز افزون پادشاه علیه ارباب فئودال که با سبزه‌ها و جنگ‌ها و یغماگری‌های خود کشور را گرفتار آشفته‌نگی می‌ساختند پشتیبانی کنند.

پادشاه که نماینده منافع جمعی طبقه فئودال بود سودمند یافت که از تجارت

و صناعت شهری حمایت کند و در این هنگام نقشی مترقی داشت.

پادشاهان فرانسه بررغم قدرت روزافزون خویش،
بمناسبت‌های گوناگون شورای فنودالی باستاندا
دعوت می‌کردند بویژه هنگامی که آنها به حمایت
ارباب روحانی و غیر روحانی برای اجرای برخی اقدامات خود نیاز داشتند.
از قرن دوازدهم به بعد پادشاهان به دعوت ثروتمند ترین نمایندگان
شهرهای بزرگ به این مجامع اقدام نمودند که از قرن چهاردهم به بعد بطور
منظم تشکیل می‌شد و به‌عنوان مجامع عام مشهور بود تا از مجامع ولایتی که
بطور جداگانه دعوت می‌شد و نماینده نواحی شمالی و جنوبی کشور بود
متمايز گردد.

اعضای طبقات گوناگون - روحانیون، فنودال‌ها و اهالی شهر از اقدامات
پادشاه حمایت می‌کردند ولی آنها نیز به نوبه خود خواهان امتیازاتی بودند
که به وسیله آن نفوذ مستقیم بردستگاه حکومتی داشته باشند.
نمایندگان طبقات گوناگون برای بحث و اتخاذ تصمیم در مورد مسائل
مطروحه جداگانه اجتماع میکردند. نظرات اعضای طبقات عالی - روحانیون
و ارباب فنودال غیر روحانی معمولاً درست نقطه مقابل نظرات قشرهای حاکم
شهرها بود.

این صف بندی سیاسی - طبقاتی که درعین حال در سایر کشورهای اروپائی
نیز پدید آمد (مثلاً در پارلمان انگلیس) سرآغاز مرحله جدیدی از فنودالیسم
بود. سلطنت فنودالی عبارت از شکل سیاسی حاکمیت طبقه فنودال بود. این
مرحله با مرحله جدیدی از تکامل نیروهای مولد و مناسبات تولید فنودالی
هماهنگی داشت که ناشی از رشد شهرها و گسترش پیشه‌ها، صنعت و تجارت بود.
ظهور این نوع دولت فنودالی درعین حال بازتابی از تمایل طبقه حاکم به افزایش
استثمار زحمتکشان بود.

دولت متمرکز روسیه

دولت متمرکز روسیه در حوالی قرن پانزدهم
یکپارچگی سرزمین‌های
تشکیل شد. جریان یکپارچگی داخلی سرزمین‌های
روسیه همراه بود با برجیده شدن یوغ قبایل
تاتار - مغول که از قرن سیزدهم برگردن روسیه سنگینی میکرد. مسکوپایتخت
این دولت بود. باغلبه بر تجزیه فتودالی، رشد اقتصادی و فرهنگی بیشتر در
کشور امکان پذیرگشت.

یکپارچگی نهائی سرزمین‌های روسیه تغییراتی را در سازمان دولت
بوجود آورد. سابقاً گرانددوک شورائی از «بویارها» (ارباب فتودال ثروتمند)
در اختیار داشت موسوم به دوما. «تسیاتسکی» یا رئیس گارد پایتخت و نیز
خزانه دار گرانددوک نیز از اعضای دوما می‌بودند. از میان بویارها و
ارباب فتودال کوچک بازرسانی به شهرها و نواحی به‌عنوان ناظر یا مدیر به‌مدت
یکسال اعزام می‌شدند. به آنها در برابر خدمتشان حقوقی پرداخت نمی‌شد لیکن
آنان حق وصول مالیات یا آنطور که در آنزمان میگفتند حق «آذوقه» از اهالی
تحت اداره خود داشتند. درون سازمان دولت، خط انفصال روشنی میان
وظایف دستگاه دولتی و دستگاهی که بر املاک شخصی دوک نظارت می‌کرد وجود
نداشت.

یکپارچگی سرزمین‌های روسیه به استقرار سلطنت فتودالی روسیه که در
رأس آن گرانددوک قراردادت منجرگشت. «دوما» سرانجام مؤسسه‌ای دائمی
شد اندام‌هایی از حکومت پدید آمد که در قرن شانزدهم به به اصطلاح «پریکازی»
(وزارتخانه) تحول یافت. بسیاری از امتیازاتی که ارباب فتودال از آن
برخوردار بودند لغو شد. آنها در مورد دعوای مهم از حق داوری محروم
گردیدند و این حق به نمایندگان گرانددوک داده شد که زیر نظارت «پریکازی»
کار می‌کردند.

در زمان پراکندگی فتودالی بویارها و ارباب دیگری که صاحب دست‌های

نظامی مخصوص خود بودند میتوانند میتوانند از خدمت دوك خود سرباز زنند ولی پس از آنکه دولت متمرکز بوجود آمد ، گراند دوك ها بویارها را وادار به ادای سوگند وفاداری ساختند. به فتودال‌های کوچکی که در خدمت گرانددوك بودند ، املاکی اعطا شد . نفرات گارد داخلی شهر و روستا افزایش یافت . مقام تسیانسکی (رئیس‌گارد پایتخت) لغو شد و نفرات نظامی زیر فرماندهی مستقیم گرانددوك قرار گرفتند. مالیات و درآمدهای دیگر در بک جا متمرکز شد. امتیاز فتودال‌های بزرگ که در وصول مالیات دولت در املاکشان ، بیشترین بخش را خود به جیب میزدند موقوف گشت.

البته باید دانست که هجوم علیه ارباب بزرگ فتودال هیچگاه شوربختی دهقانان را تسکین نبخشید. برعکس ارباب فتودال اکنون میکوشیدند آخرین رمق دهقانان را نیز بکشند.

دولت روسیه به‌ویژه در طی نیمه دوم قرن شانزدهم در طی سلطنت ایوان چهارم معروف به ایوان مخوف (۱۵۸۴-۱۵۳۰) نیرومند گشت. بزودی پس از جلوس بر تخت سلطنت وی عنوان «تزار سراسر روسیه» را به خود داد.

روابط بازاری
گسترش روابط پول-کالایی شالوده دولت متمرکز روسیه بود. بازار واحد روسیه در قرن هژدهم پدید آمد لیکن منابع آن به قرن شانزدهم برمیگردد هنگامی که پیشه‌های شهری و بازارهای محلی به دوره رونق سریع گام نهادند. در سال‌های ۱۵۸۰ نزدیک به ۲۰۰ پیشه گوناگون در «نووگروود» و قریب ۱۰۰ واحد در «کازان» وجود داشت. ویژگی اصلی تولید پیشه‌وری ، تنوع فراوان آن بود . کارگران فلزی در پیشه‌های سنجاق سازی ، دگمه سازی ، کمان سازی ، شمشیر و خنجر سازی مشغول بودند . در تولید پارچه متخصصینی برای هر نوع آن وجود داشت . تقسیم اجتماعی کار سبب رونق تجارت در قرن شانزدهم شد، بسیاری از شهرهای روسیه به صورت مراکز عمده بازرگانی درآمدند. در «پسکوف» در سال‌های

۱۵۷۰ - ۱۵۶۰ يك خانه تجارت که اکثر معاملات بازرگانی در آن انجام می‌گرفت و ۱۳۰۰ حجره دیگر وجود داشت. تعداد این حجره‌ها در «کازان» ۶۴۴، در «کولومنا» نزدیک مسکو قریب ۴۵۰ بود.

دهقانان محصولات خود را به بازار شهر می‌آوردند.

بازارهای محلی در میان خودشان روابطی برقرار نمودند. در برخی دیگر از نواحی بازارهای مکاره یا نمایشگاه محصولات وجود داشت. مسکو که از قرن پانزدهم به صورت مرکز پیشه‌ها و تجارت درآمد بود حلقه اصلی و ضروری تجارت داخلی بود.

تجارت خارجی نیز به سرعت گسترش می‌یافت. راه‌های تجارتنی بسیاری که به نواحی بالتیک می‌پیوست بوجود آمده بود. راه ولگا بازارهای اروپایی را با منطقه دریای خزر و آسیای میانه مربوط می‌ساخت.

گسترش روابط پول-کالایی، ساخت اجتماعی پیچیده‌تری را پدید آورد و تقسیمات میان پیشه‌وران، تجار و دهقانان را افزایش داد. تجار بزرگ، قشر اجتماعی جداگانه‌ای را تشکیل می‌دادند. مدارک موجود مربوط به آن زمان از تجار و پیشه‌وران شهری «متوسط» و نیز «مردم سیاه»، این تهی‌دست‌ترین قشر اهالی سخن می‌گویند. در روستاها قشر دهقانان ثروتمندتر از میان سرف‌هایی که آزادی خود را از اربابان خریده بودند، پدید آمدند. این دهقانان غالباً به پیشه‌ور یا تاجر تبدیل می‌گشتند.

سلطنت فتودالی
در اواسط قرن شانزدهم بنیان سلطنتی فتودالی در روسیه گذاشته شد. در سال ۱۴۵۹ مجلس «زمسکی سوبر»^۱ با شرکت نمایندگان قشر فوقانی طبقه حاکم - بویارها - روحانیون و اشراف مسکو تشکیل شد. در سال ۱۵۶۶ تجار و پیشه‌وران نیز نمایندگان به این مجلس فرستادند.

حکومت تزاری برای تقویت موقع خود وسست کردن نفوذ خاندانهای اشرافی کهن، در سالهای ۱۵۵۰ اصلاحات چندی در دستگاه دولتی به مورد اجرا گذاشت.

در پایان قرن پانزدهم «کتاب قوانین» ویژه‌ای مبتنی بر حقوق روسیه و رویه قضایی آن فراهم گشت. در ۱۵۵۰ مقررات تازه‌ای وضع شد که بموجب آن تمرکز دستگاه دولتی بیشتر گردید. نقش ارگان‌های اداری مرکزی در رویه قضایی افزایش یافت. وظایف نمایندگان تزار محدود گشت. محافل ثروتمندتر شهر و دهقانان غیر وابسته‌ای که معاش آنان از املاک دیوانی می‌گذشت به نمایندگی انتخاب می‌شدند. تغییر در نظام مالیات به بستن مالیات‌های جدید و بیشتر به دهقانان و شهروندان منجر شد.

اندامهای اداری مرکزی تجدید سازمان یافت. هر «پریکاز» در رأس شعبه ویژه‌ای قرار گرفت. «رازریادنی پریکاز»^۱ متصدی همه مسائل مربوط به امور نظامی بود. «پوسولسکی پریکاز»^۲ تصدی امور خارجی را بر عهده داشت.

اجرای اصلاحات در نواحی روستایی شایان اهمیت بسیار بود. جرائم عمده ازین پس به اصطلاح «گوبرنیا»^۳ ارجاع می‌شد که برگزیده اشراف محلی بود و دیگر رسیدگی به آنها از صلاحیت نمایندگان تزار خارج شد. در برخی از نواحی بویژه در شمال که در آنجا دهقانان از نظر شخصی آزاد بودند نمایندگان مزبور بوسیله هیئت‌های اداری محلی تعویض می‌شدند. هیئت‌های مزبور برگزیده پیشه‌وران شهری و دهقانان ثروتمند بودند. اصلاحات هیئت‌های محلی به غلبه بر بقایای پراکندگی فئودالی کمک کرد.

برای افزایش کارآیی ارتش، کادر سپاهیان حرفه‌ای ودائمی که فقط تابع قدرت مرکزی بود تشکیل وفرمانده واحدی بر آن گمارده شد.

برای الفای امتیازات اشرافیت فئودال، مالکان بزرگ و کوچک املاک

1— Razryadny Prikaz

2— Posolsky Prikaz

3— Gubernia

فئودالی در خدمات نظامی حقوق مساوی اعطا شد: به موجب فرمان سال ۱۵۵۶ هر ارباب فئودال غیر روحانی مجبور شد تعداد معینی سرباز مسلح سوار از املاک خود تهیه کند. وی در صورت عدم اجرای فرمان جریمه می‌شد. استقرار به اصطلاح نظام «اوپریچنینا»^۱ در سال‌های ۱۵۶۰، ضربه دردناکی به اشراف، بویارها و دوک‌ها وارد آورد. کشور به دو بخش تقسیم گردید. قلمرو دولتی و املاک اوپریچنینا (جداگانه) که ملک شخصی تزار بود. بخش اول بطور عمده مشتمل بر نواحی پرت و دورافتاده بود در حالیکه بخش دوم عبارت از نواحی ای بود با پیشه‌ها و تجارت بسیار پیش رفته که اراضی آن متعلق به اشراف وابسته به تزار بود و شامل املاک موروثی خانوادگی بویارها و دوک‌ها نیز بود.

اراضی اوپریچنینا مشتمل بر نیمی از قلمرو روسیه بود. در برابر اراضی مصادره شده گرانددوک‌ها و بویارها، تزار به بعضی از آنها املاکی در نواحی مختلف داد. وی برخی از اراضی مصادره شده را به سربازان خورد بخشید. این افراد سوارانی را تشکیل دادند که به «اوپریچینکی» معروف شدند. نظام مزبور قدرت اقتصادی اربابان بزرگ - گرانددوک‌ها و بویارها - را کاهش داد و نفوذ سیاسی آنها را ضعیف نمود. «اوپریچنینا» بطور عمده از اشراف کوچکی تشکیل می‌شد که سربازان وفادار تزار بودند.

پس از مدتی «اوپریچنینا» تجدید سازمان یافت و گرچه خود نظام بطور کلی محفوظ ماند، لیکن به یکی از تأسیسات درباری تبدیل گشت.

در ۱۵۷۶ اوپریچنینا برای همیشه برچیده شد در حالیکه وظیفه اساسی خود را اجرا کرده بود: املاک بزرگ تقسیم شده و خاندان‌های فئودالی نیرومند یا از میان رفته یا از قدرت سابق محروم گردیده بودند. «اوپریچنینا» بر رغم جنبه‌های منفی خود به ایجاد دولت متمرکز روسیه کمک زیادی کرد.

تحکیم دولت روسیه در دوران سلطنت ایوان مخوف، قدرت آنرا در پهنه بین‌المللی افزایش داد. حکومت‌های بسیاری از ملل، انگلستان، هلند، اسپانیا،

دانمارک، سوئد، مجارستان، امپراطوری عثمانی و ایران کوشیدند روابط دیپلماتیک و بازرگانی خود را با روسیه برقرار و سپس گسترش دهند.

فرهنگ روسی در اواسط قرن شانزدهم شکوفا گشت. نخستین کتب روسی در سال‌های ۱۵۵۰ چاپ شد علوم و ادبیات تکامل یافت و شیوه علمی معماری روسی با حفظ اصالت خود، به کمال رسید.

فتودالیسم در آسیا و آفریقا

چین در دوره متکامل فتودالیسم
مرحله متکامل فتودالیسم در چین در قرن هشتم، در دوره امپراطوری تانگ آغاز شد. در این زمان بود که گذار از یک شکل مالکیت فتودالی به شکل دیگر انجام گرفت. نظام اراضی دولتی رفته رفته جای خود را به املاک خصوصی فتودالی داد. در آغاز فتودال‌های بزرگ و سپس مالکان کوچک اقدام به تصاحب اراضی جدیدی کردند که دهقانان روی آن کشت میکردند.

تسلط اقتصاد طبیبی و وحدت کشاورزی و پیشه‌های شهری که هر دو خاص نظام مالکیت دولتی بود، در این هنگام در حال از هم پاشیدن بود. تولید کالایی رو به پیشرفت بود و شهرهای قدیمی به صورت مراکز حرفه‌ها و بازرگانی در می‌آمدند. قشر بندی اقتصادی در میان جماعت‌های دهقانی به شدت گسترش می‌یافت و پایه‌های نظام اراضی دولتی متزلزل شده بود. در اواخر قرن هشتم همه اراضی متصرفی فتودال‌ها، رسماً ملک شخصی آنها شناخته گشت.

خانه ارباب و حیات بیرونی آن مرکز ملک فتودال بود که بوسیله خانه‌های دهقانان محصور شده بود. دهقانان به دو قشر تقسیم می‌شدند: «صاحب خانه‌ها» که اعضای کامل عیار جماعت محسوب بودند و «مهمان‌ها» - دهقانان خوش‌نشین که در اکثریت بودند. ایشان از خود ابزار کار، بند و چارپایان نداشتند و مجبور بودند آنها را از صاحب ملک قرض بگیرند. دهقانان بهره خود را به صورت جنسی به ارباب خود می‌پرداختند که معمولاً از نیمی از محصول آنها کمتر نبود.

راهبان بودائی بزرگترین مالکان چین بودند. در اواسط قرن نهم معابد بودائی صاحب ۶۰ میلیون هکتار زمین بودند.

گذار به اشکال جدید مالکیت فئودالی نتیجه‌اش پراکندگی سیاسی بیشتر کشور بود. فرمانروایان نواحی پهناور رسماً تابع حکومت مرکزی امپراطور بودند لیکن در عمل آنها از سیاست‌های مستقل خویش پیروی میکردند. مبارزه طبقاتی ضد فئودالی دهقانان در شرایط پراکندگی فئودالی و از دست رفتن اراضی متعلق به دهقانان شدت یافت.

این پراکندگی فئودالی پس از سقوط امپراطوری تانگ در آغاز قرن دهم ادامه داشت ولی برخی عناصر تمرکزگرایی در ساخت دولتی چین حفظ گشت. این مسئله سبب شد وحدت سیاسی چین از ملل اروپایی آن زمان بیشتر مصون بماند. در عین حال عواملی که در دوره برده‌داری نیز نقش مشابهی بازی کرده بودند به پدیده مزبور کمک زیادی نمود: ضرورت نگهداری و ازدیاد سدها و شیوه‌های آبیاری - چیزی که در مقیاس ناحیه‌ای محدود غیر ممکن میبود.

مرحله بالنسبه متکامل مبادله کالایی و روابط اقتصادی میان نواحی گوناگون نقش مهمی در تقویت دولت متمرکزی که ارباب فئودال به حفظ آن علاقه مند بودند ایفا کرد. این دولت در عین حال با خطر شورش‌های توده‌ای و هجوم قبایل بیابان‌گرد روبرو بود.

در آغاز قرن دهم یکی از گروه‌های نیرومند چادرنشین - کیتان - به بخش بزرگی از چین شمالی هجوم آوردند. قدرت سیاسی امپراطور سست شده بود گرچه در اواسط قرن دهم باردیگر قدرت پیشین خود را بازیافت. «کیتان» مجبور به عقب نشینی شد و سلسله «سونگ» به قدرت رسید که تا پایان قرن سیزدهم (پایان دوره متکامل فئودالیسم) در چین سلطنت کرد.

در هند نیز مانند چین روابط متکامل فئودالی نسبتاً زودتر فرا رسید (در قرن هفتم).

هند

املاك فتودالی به دو مقوله تقسیم می‌شد : نخست املاکی که متعلق به ارباب فتودال بود و در ازای آن ایشان مجبور بودند برای امیران خود (مهاراجه‌ها) خدمت نظام انجام دهند. املاك مزبور معمولاً موروثی بود. مقوله دیگر عبارت بود از املاکی که در تملك بلا شرط ارباب فتودال بود . خود مهاراجه‌ها نیز املاك بزرگی در اختیار داشتند.

زمینی که مهاراجه‌ها به ارباب فتودال می‌سپردند غالباً از جماعت های روستایی گرفته شده بود . وانگهی خود جماعت‌ها (کمون‌ها) به عنوان هدیه به ارباب فتودال تحویل می‌شد .

جماعت‌ها از خانوارهای پدشاهی کوچک و بزرگی تشکیل می‌شد که در زمین واگذاشته به آنها کشت و کار می‌کردند . زمین بطور منظم تجدید تقسیم می‌شد ولی بارشد نابرابری اقتصادی، و تشکیل خانوارهای منفرد رفته رفته این روش منسوخ گشت .

هر جماعتی پیشه‌وران و به اصطلاح خدمه خود را داشت که برای جماعت کارهای گوناگونی انجام می‌دادند. آنها در ازای خدمات خود جزئی از محصول را دریافت می‌کردند و در عین حال مزارع کوچکی نیز از خودشان داشتند . به سبب نیازهای محدود جماعت پیشه‌وران انگیزه‌ای برای افزایش تولید یا بالابردن بازدهی کار خود نداشتند.

در رأس جماعت يك ارشد و گروهی از خدمت‌گذاران او قرار داشتند. نفوذ و اقتدار ایشان، تمرکز ثروت را در دست‌های آنان به آسانی امکان پذیر ساخت . ارشدها غالباً به صورت ارباب فتودال کوچک درآمدند.

ایستائی جماعت هندی سبب افزایش بهره‌کشی فتودالی بود . پرداخت بهره بطور عمده به صورت جنسی بود . گذشته از آن دهقانان مجبور بودند کارهای گوناگونی (ساختن و نگهداری دستگاه‌های آبیاری) برای ارباب معابد دینی و دولت انجام دهند. آنها همچنین مجبور بودند برای حفظ دستگاه اداری انجام تشریفات دینی و جز آن مالیات متعددی پردازند.

تقسیم کار بعدی در مقیاسی وسیع باعث گسترش روابط پول - کالایی گشت که به از باب فتودال فرصت داد برای وصول بهره‌ها و مالیات به نقد اقدام کند و بدین گونه بر بهره‌کشی از دهقانان بیفزاید.

شهرهایی که در دوره برده داری پدید آمده بود رفتار پخته به مراکز پیشه‌ها و تجارت تبدیل شد. صنعتکاران ماهر هندی زیبا ترین پارچه‌های نخی - ابریشمی جواهرات، قالی، اشیاء نفیس و نیز سلاح‌های گوناگون می‌ساختند. با اینهمه روابط آنها با کشاورزی قطع نشد. این پدیده اثر نمایانی در تکامل شهرهای هندی در عصر فتودالی به جا گذاشت.

یکی از ویژگیهای جامعه هندی که زائیده عصر برده داری است و تا امروز نیز حفظ شده وجود «کاست»هاست. «کاست»ها - شکل ابتدایی تقسیم اجتماعی کار - گروههای گوناگون مردم را بر حسب منشاء طبقاتی و حرفه شان متحد می‌کرد. شیوه کاست وسیله آشکار بهره‌کشی از زحمتکشان بوده است و هست. هیچ کس نمیتوانست خارج از کاست خود باشد. هیچ کس نمیتوانست در چارچوب سلسله مراتب خشک کاست بالا و پائین برود. در آغاز کاست‌های «برهمن» و «کشاتریا» (یاراچپوت) که فتودال‌های روحانی و غیر روحانی را متحد میکرد بوجود آمد و آنگاه کاست‌های رباخواران و بازرگانان.

بخش بزرگ جمعیت به کاست‌های «سودرا» تعلق داشت. در این کاست‌ها نیز سلسله مراتبی وجود داشت که در نواحی گوناگون و در نزد اقوام گوناگون مختصر تفاوت‌هایی میکرد. ولی قشر ممتازتر همیشه در رأس نردبان بود. در پایین کاست‌های نهی دست قرار داشتند که مجبور بودند کارهایی انجام دهند که « غیر قابل لمس» شمرده می‌شد.

ساخت دولتی در هند در طی قرون وسطی تغییر یافت.

امپراطوری گوپتا که در آغاز قرن چهارم در هند شمالی تشکیل شد در پایان قرن پنجم سقوط کرد و نتوانست در برابر حملات «افتالی»های چادر نشین مقاومت ورزد. هند شمالی به امیرنشین‌های کوچک چندی تقسیم شد. در سایر نواحی هند نیز هیچ دولت واحدی وجود نداشت. در قرن دوازدهم و سیزدهم

شمال هند بدست قبایل ترك ساكن شرق ايران (سپاهيان سلطان محمود غزنوی . م) مغلوب گشت. فاتحان دولت فتودالی تازه ای در شمال هند - سلطان نشین دهلی - تشکیل دادند و به صورت قشر فتودالی حاکم در آمدند. انسان مسلمان بودند و این موضوع تضاد میان آنها و اهالی بومی را تشدید می کرد. فتودال های مسلمان برای دفع شورش های ضد فتودالی دهقانان و نیز دفع حملات قبایل مغول که در کنار مرزهای هند ظاهر شده بودند به اقدامات گوناگونی که هدفش تحکیم دولت متمرکز فتودالی بود دست یازیدند .

جنبه متمایز فتودالیسم در عربستان این موضوع بود که يك جماعت عشیرتی دینی هسته اتحادیه سیاسی را تشکیل داد. پایه گذار اسلام بازرگانی بود به نام محمد [ص] (تقریباً ۶۳۲-۵۷۰) از طایفه هاشمی

فتودالیسم در
شبه جزیره
عربستان

قبیله مکی قریش.

اشراف مکه بیم داشتند که انتشار دین تازه پرستش خانه کعبه و نفوذ سیاسی و روابط تجاری میان مکه و قبایل عرب را از میان بردارد. از این رو آنها در ۶۲۲ میلادی محمد و پیروان او را مجبور به مهاجرت به مدینه نمودند. این سال پایه تقویم مسلمانان گشت.

در مدینه مسلمین با گروه حاکم قبایل عرب اتحادی بوجود آوردند. در طی ۸ سال بعدی، محمد به جنگ علیه زعمای مکه پرداخت که به پیروزی پیروان وی پایان یافت و سپس بر قبایل بدوی نیز غالب آمد. در ۶۳۰ میلادی مکه بدون جنگ با ارتش محمد تسلیم شد. قبایل قریش اسلام را پذیرفتند. مکه و کعبه مرکز دین مسلمین و نیز جایگاه حج سالانه مؤمنان مسلمان گشت. در نظر مسلمین محمد پیامبر و نماینده خدا در زمین بود.

پس از اشغال مکه بدست محمد، بخش چشم گیری از اعراب تابع حکومت مسلمین شدند. محمد پیشوای جامعه مسلمین، فرمانروای عالی دینی، دنیوی، قضایی و نظامی بود.

پس از مرگ محمد، ابوبکر نخستین خلیفه (جانشین) پیامبر مسلمین گشت. به عنوان رئیس جامعه مسلمین او هم «امام» (پیشوای روحانی) و هم امیر (پیشوای دنیوی) بود. در زمان ابوبکر (۶۳۲ - ۶۳۴) و خلیفه دوم - عمر (۶۳۴ - ۶۴۴) یکپارچگی عربستان و گرویدن آن به اسلام به فرجام رسید.

در عین حال اعراب به فتوحات خود در ممالک مدیترانه‌ای آسیای صغیر و آسیای میانه آغاز نهادند. در ۶۳۶ ارتش‌های عرب ارتش رم شرقی (بیزانس) را شکست داده و حاکمیت خود را بر سوریه و فلسطین برقرار نمودند و به عراق هجوم کرده و در نبرد با سپاه ایران پیروزی‌های چشم‌گیری بدست آوردند. سپس در سال ۶۴۵ - ۶۴۱ مصر و چندی بعد ایران را به تصرف خود درآوردند. در آغاز قرن هشتم میلادی اعراب آفریقای شمالی و بخش بزرگی از اسپانیا را اشغال نمودند. کشورهای مفتوح بخشی از خلافت عربی شده و زیر سلطه حکومت سلسله «امیه» قرار گرفتند (۷۵۰ - ۶۶۱). پایتخت از مکه به دمشق انتقال یافت. خلیفه‌نشین عرب یک دولت متقدم فئودالی بود که در آن بقایای چشم‌گیر روابط برده داری هنوز وجود داشت. فاتحان عرب علی‌القاعده در تولید اجتماعی سرزمین‌های مغلوب شرکت نداشتند. خلق‌های مغلوب مجبور بودند مالیات زمین و سرانه خواه جنسی و خواه نقدی به خزانه خلیفه پردازند.

فاتحان تحت تأثیر روابط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ملل مغلوب قرار گرفتند. روابط متکامل فئودالی کشورهای مفتوح در خلیفه‌نشین بغداد در دوران سلطنت سلسله عباسی (۱۲۵۸ - ۷۵۰) انعکاس یافت. در این هنگام پایتخت به بغداد - که در سال ۷۶۲ بدست منصور بر رود دجله بنا شده بود انتقال یافته بود. اشرافیت عرب موقع ممتاز خود را در نزد خلیفه از دست داده و جای آنرا فئودال‌های ایرانی که به روی کار آمدن سلسله عباسی کمک کرده بودند گرفتند.

در اکثر کشورهای تابع خلیفه مالکیت فئودالی و دولتی حاکم بود. برخی

از اراضی به خلیفه و خاندان او تعلق داشت و برخی ملك خصوصی بود شبیه «آلو» اروپایی .

نوع خاصی از مالکیت فئودالی در سراسر دولت هربی شیوع یافت که به موجب آن زمین مادام‌العمر یا بطور موقت در برابر بیعت نظامی در اختیار افراد گذاشته شد. اراضی انتقال ناپذیری نیز بود که به مؤسسات دینی مسلمان تعلق داشت.

برخلاف اروپای غربی ، روابط پول - کالایی در خلافت بغداد در قرن یازدهم میلادی گسترش بسیار یافت. این پدیده بیشتر ناشی از تجارت پررونقی بود که چه در داخل و چه در خارج رواج یافته بود و این سبب رشد سریع شهرها بمنزله مراکز پیشه‌ها بود.

برده‌داری بخش مهمی از زندگی بشمار می‌رفت. در خلیفه‌نشین بغداد از کار برده‌وار برای کارهای دشوار - حفر قنوات، کار در مزارع پهناور پنبه و در معادن - استفاده می‌شد. معمولاً بردگان از نژاد افریقایی بودند.

بهره‌کشی فئودالی و ستمگری ملی سبب قیام‌های توده‌ای شد. در قرن نهم پایه‌های خلافت بغداد بر اثر قیام دهقانی تحت رهبری بابک خرم‌دین (۸۳۷-۵۱۸) و قیام بردگان سال‌های ۸۸۶-۸۶۹ به لرزه درآمد.

مقاومت ملل مغلوب در برابر حاکمیت عرب ، گسترش روابط فئودالی و قدرت‌روان‌افزون فئودال‌های محلی، همه اینها موجب تحلیل خلافت بغداد در یک رشته دولت‌های مستقل در اوایل قرن دهم میلادی گشت. خلفای عباسی بر اثر از دست دادن املاک و قدرت سیاسی خود فقط به صورت رهبران دینی مسلمین باقی ماندند. مصر تحت رهبری سلسلهٔ تولونی و سپس خلفای فاطمی استقلال خود را باز یافت. بخش شمالی سوریه و شهرانطاکیه که مانند دوران باستان همچون یکی از بزرگترین شهرهای مدیترانه شرقی باقی مانده بود در سال ۹۶۹ میلادی به استیلای رم شرقی درآمد. در بخش دیگر سوریه، لبنان و فلسطین دولت مستقلی تشکیل شد (۱۰۰۳-۹۲۹). این دولت در زمان فاطمیان به مصر ملحق شد.

در ایران و آسیای میانه و سایر نواحی نیز دولت‌های ملی مستقل تشکیل شد. فرمانروایان ممالک مسلمان خلیفه بغداد را تنها بمنزله رهبر روحانی خود می‌پذیرفتند.

دولت‌های قاره افریقا

در طی این دوره، فرهنگ‌های درخشان و دولت‌های فتودالی در نواحی جنوبی صحرا در حال پدید آمدن بود. در آغاز قرن سیزدهم در نتیجه حملات قبایل «سوتو»، غنا قدرت سابق خود را همچون يك ملت از دست داد. نقش آن بتدریج به دولت باستانی «مالی» سپرده شد. امیرنشین کوچک «مالی» پیش از قرن یازدهم تأسیس گشت. کشاورزی آن و بویژه مزارع بزرگ پنبه، معادن طلا، رشد پیشرفت‌ها و تجارت به نیرومندی آن کمک بسزا کرد. در ۱۲۴۰ میلادی این دولت ارتش غنا را شکست داد و پایتخت آن را ویران ساخت. در پایان قرن سیزدهم پایتخت مالی مرکز تجاری بزرگی گشت. دولت مزبور روابط بازرگانی و فرهنگی وسیعی را با کشورهای مدیترانه جنوبی برقرار کرد. بررغم حملات همسایه و مبارزه درون سلسله حاکم که به تضعیف قدرت دولت انجامید، دولت مزبور تا آغاز قرن هفدهم میلادی دوام داشت. در نیمه اول قرن هفدهم حملات قبایل «سنقائی»^۱ و «بامبارا» دولت «مالی» را نابود نمود. در طی این دوره دولت فتودالی تازه‌ای در بخش شرقی سودان غربی پدید آمد که بنیان گزار آن قبیله «سنقائی» بود. زبان سنقائی در میان زبان‌های افریقایی بی‌مانند است.

نخستین دولتهای «سنقائی» در قرن چهاردهم پدید آمدند. در قرن شانزدهم قلمرو آن از دماغه «نیجر» تا آبشارهای «بوس» و از صحرا در شمال تا سرزمینهای «بویو»^۲ و «مشی»^۳ در جنوب گسترش یافت. در دولت سنقائی مانند سایر دولت‌های سودان کار برده‌وار نقش مهمی در تولید اجتماعی داشت. ولی به بردگان غالباً قطعه زمینی داده شده بود که مانند سرف‌ها در ازای آن

1- Songhai
3- Moshi

2- Bobo

باید مالیات جنسی پردازند. گرچه اولاد بردگان نیز علی‌الرسم برده بودند لیکن آنها در نسلهای بعدی برخی حقوق مدنی بدست آوردند. مثلاً فروش بردگان مزبور ممنوع گشت. بردگان، اولاد بردگان و سرفها غالباً علیه ستمگران خود می‌شوریدند.

نخستین برخوردهای میان فرمانروایان سنقائی و سلاطین مراکش در اوایل قرن شانزدهم روی داد و در سراسر این قرن ادامه داشت. گرچه پادشاهان سنقائی پیروز شدند دولت آنها به سبب ستیزه‌های داخلی آنچنان ضعیف شد که در حوالی قرن هفدهم بکلی از هم‌پاشید.

دیگر دولت «بنین» واقع در نیجریه جنوبی کنونی بود با فرهنگی بسیار پیشرفته و ممتاز که در قرن هفدهم بدست اقوام «یوربا»^۱ و «اویو»^۲ بنیان‌گذاری شد. کنگو نیز دولت فتودالی زرگی بود. در طی قرون پانزدهم تا هژدهم دوران اوج آن - قلمرو دولت مزبور از رودخانه «کواندو» در شرق تا اقیانوس اطلس در غرب گسترش یافت. در این سرزمین پهناور بسیاری از قبایل خوبشاوند با زبان «کیسی کنگو» به‌عنوان - زبان رسمی - سکونت داشتند.

در تولید اجتماعی این سرزمین بردگان نقش مهمی داشتند و پست‌ترین کارها از وظایف آنها بود. پیشه‌ورانی از حرفه‌های گوناگون نیز وجود داشتند. در دولت‌های همسایه - «آنگولا» و «مونو موتاپا» - نیز روابط اجتماعی همپایه کنگو بود.

کوچ‌نشینی نظامی (جنگ‌های صلیبی)

در مدیترانه شرقی

پیدایش شهرها و شهرکها و رشد پیشه‌ها و تجارت، برنامه شئون زندگی در اروپای غربی تأثیر گذاشت. و این تأثیر به ماورای مرزهای آن منطقه بویژه به ممالک مسلمان مدیترانه نیز بسط یافت، علت را باید در وضع طبقات و قشرهای گوناگون اجتماعی هم در اروپای غربی و هم در ممالک «لوان» - مدیترانه شرقی - جست و جو کرد.

لشکرکشی های نظامی تجاوزکارانه فتودال های اروپای غربی علیه ممالک مدیترانه شرقی که در تاریخ به جنگهای صلیبی معروف است در آغاز هزاره دوم میلادی صورت گرفت.

افزایش بهره کشی فتودالی در اروپای غربی چنان طاقت فرسا شده بود که دهقانان مجبور بودند در صدد وسیله ای برای خلاصی از این زندگی محنت بار و بهبود آن بر آیند. یکی از این امکانات کوچ نشینی داخلی بود که با استقرار در اراضی جدید آزادی شخصی خود را بدست می آوردند و ستم ارباب را ملایم تر احساس مینمودند. ولی این کوچ نشینی هیچگاه نمی توانست بطور نامحدود و در مقیاسی وسیع صورت گیرد.

مهاجرت دهقانان دائماً با انتشار روایت هایی از ثروت معجزه آسای شرق دامن زده میشد. این روایت ها در اصل بوسیله بازرگانان و زائران اروپایی که از زیارت مزار مسیح در بیت المقدس باز می گشتند نقل می گشت. فتودال ها نیز مجذوب آسیای صغیر بودند ولی علاقه آنها از منبع دیگری آب می خورد:

شیوه « فیف » های موروئی به شیوه معروف به قانون « فرزند ارشد » انجامید. به موجب این قانون پسر ارشد هر تیول دار یگانه وارث او بود. پسران کوچکتر که از زمین ارث نمی بردند تبدیل به شوالیه های کوچکی می شدند که با غارت قلمروهای تازه میکوشیدند زندگی خود را بهبود بخشند. آنها تشنه ثروت های شرق بودند. بازرگانان بسیاری از شهرهای اروپایی و مدیترانه ای میخواستند موقع خود را در آسیای صغیر و آفریقای شمالی تحکیم کنند و بر بازارها تسلط یابند. پادشاهان اروپا نیز که هدفشان فتح اراضی تازه و سلطنت بر رهایای جدید بود - به ثروت این کشورها چشم دوخته بودند. نمایندگان طبقه فتودال و بازرگانان در این طرح های غارتگرانه - اردو کشی نظامی علیه کشورهای واقع در جنوب و شرق مدیترانه - تشریک مساعی داشتند.

کلیسای رم فعال ترین نقش را در تحقق نقشه مزبور بر عهده گرفته بود. کلیسای رم نه فقط به افزایش درآمد خود از راه تصاحب اجباری در اراضی جدید علاقمند بود بلکه در اشتیاق جذب کلیسای ارتودوکس یونان نیز

می‌سوخت. این مسئله یکی از نکات اصلی برنامه سیاسی پاپ‌های رم بود. کلیسای رم وعده می‌داد مزار مسیح را با جنگ صلیبی (مقدس) علیه مسلمانان آزاد سازد. هر کس در این جنگ شرکت می‌جست گناهانش آمرزیده می‌گشت. و نیز امتیازاتی از قبیل تمدید موعد پرداخت دیون و جز آن بدست می‌آورد. کلیسا امیدوار بود که علاوه بر تملک اراضی جدید، با توسعه املاک اربابان مسیحی درآمدی اضافی برای خود تأمین کند. فتوادل‌هایی که عازم جنگ‌های صلیبی بودند غالباً دارایی خود را به کلیسا واگذار می‌کردند و یا کلیسا را وصی املاک خود قرار می‌دادند. این موضوع علقه روحانیون کاتولیک را به جنگ‌های صلیبی بیشتر برانگیخت.

انقراض خلافت عباسیان و تضعیف دولت رم شرقی
 بر اثر فتوحات ترکان این احساس را بوجود آورده
 بود که فتح سرزمین‌های جدید کاری بس آسان
 خواهد بود.

نخستین جنگ صلیبی

نخستین جنگ صلیبی - که نمونه یک اردو کشی نظامی استعمار گرانه فتووالی بشمار میرود در سال ۱۰۹۶ روی داد. در این مورد در ۱۰۹۵ در شورایی از پیشوایان کلیسای رم که در کلرومونت واقع در جنوب فرانسه تشکیل شده بود - اتخاذ تصمیم بعمل آمد. نقشه واقعی غارت و چپاول زیر نقاب درخواست برای قیام علیه «کفار» مستتر بود. طبقه حاکم فتووال با افروختن شعله تعصبات دینی امیدوار بود نارضایی توده‌ها را فرو نشانند.

دهقانان و تهی‌دستان شهری بطور غریزی میکوشیدند بوغ ستم فتووالی را بگسلند و خود را از بی‌نوایی ناشی از جنگ فلاکت‌بار دائمی برهانند. جنگ به اصطلاح مقدس دهقانی که پیش از نخستین جنگ صلیبی (جنگ ارباب فتووال) روی داد این حقیقت را تأیید می‌کند.

در بهار ۱۹۰۶ دسته‌هایی از دهقانان که اکثر آنها از شمال فرانسه بودند به امید پیدا کردن راهی برای نجات از فقر و بینوایی عازم «سرزمین مقدس»

گردیدند. این توده‌های نامتشکل و غیرمسلح مردان و زنان و کودکان فاقد هرگونه وسیله معیشت و حمایت از خود بودند و از این رو به گدایی و غارتگری دست میزدند. در نتیجه خلق‌های کشورهای بسیاری که در سرراه آنها قرارداداشتند به ضد آنها می‌شوریدند و بدینگونه بسیاری از دهقانان از پا درآمدند.

اثرات اقتصادی - اجتماعی جنگهای صلیبی

در فاصله سالهای ۱۰۹۶ تا ۱۲۸۰، ۸ جنگ صلیبی روی داد. در آغاز صلیبیان دولت‌های چندی با نظام‌های فئودالی نمونه در سرزمین‌های مفتوح بوجود آوردند. ولی به دهقانانی که در جنگ‌ها شرکت کرده بودند زمینی داده نشد. اهالی مسلمان محلی بیرحمانه مورد استعمار قرار گرفتند.

در جریان اردو کشی‌های نظامی، اهالی مسلمان کشورهای آسیای صغیر و افریقای شمالی و خلق مسیحی رم شرقی و فرهنگهای آنان از صلیبیان آسیب فراوان دید. در پایان، صلیبیان که با تهدید قیام‌های ملی روبرو بودند مجبور شدند از مدیترانه شرقی عقب نشستند.

با این وصف، جنگهای صلیبی اثرات خود را بر اروپای غربی باقی گذاشت این جنگها وسیله‌ای شد برای برقراری روابط پول - کالایی در اروپا.

صلیبیان در شرق از بسیاری از دست آوردهای فرهنگی و فنی ناشناخته در اروپای غربی نظیر تولید ابریشم سود بردند. تولید اسلحه و اشیاء فلزی دیگر، تولید پارچه و جز آن تکمیل شد. برنج، گندم سیاه، صیفی‌جات و محصولات دیگر در اروپا معمول گشت.

هنگامیکه فئودالها با فرهنگ مادی بسیار تکامل یافته‌تر مدیترانه شرقی تماس یافتند هماهنگی با آن نیازهایشان نیز رو به فزونی گذاشت و بنا بر این بهره‌کشی از زحمتکشان را شدت بخشیدند. این یکی از عوامل تشدید تضادهای اجتماعی موجود در اروپای غربی در قرون سیزدهم و چهاردهم بود.

ایدئولوژی و فرهنگ جامعه فئودالی

نقش دین و کلیسا

طبقه فئودال قدرت خود را بر طبقات ذحمتکش از طریق بهره‌کشی اقتصادی و تسلط سیاسی تحکیم کرد لیکن فشار ایدئولوژیک نیز یکی از نیرومندترین سلاح‌ها بود. دین و کلیسا در بطن ایدئولوژی دولت فئودال قدرت واقعی بودند. کلیسا با وعده بهشت به عنوان پاداشی در برابر عذاب دنیوی، توده‌ها را از مبارزه علیه ارباب فئودال باز می‌داشت و مصرانه می‌کوشید تا آنها را با روح سر-سپردگی کامل به ارباب‌های خود پرورش دهد. در عصری که دین در هر حوزه زندگی خود را داخل کرده بود، کلیسا نظام اجتماعی حاکم را از طریق قدرت خود تطهیر می‌کرد و استثمار خلق را مباح می‌دانست. نفوذ فراوان دین و کلیسا بر فرهنگ جامعه قرون وسطایی بطور کلی اثر می‌کرد.

کلیسای کاتولیک کاتولیسیسم می‌تواند نمونه کلاسیک نقش کلیسا و دین در جامعه فئودالی بشمار رود. چنانکه می‌دانیم مسیحیت در زمان امپراطوری رم دین رسمی برده‌داران گشت. در قرون وسطی طبقه حاکم فئودال نیز در وجود مسیحیت حامی خود را یافت. در ۱۰۵۴ پس از انشقاق نهایی کلیسای مسیحی به کلیسای غربی و شرقی، کلیسای کاتولیک غربی به صورت ستون فقرات نظام فئودالی در اروپای غربی درآمد.

مراتب کلیسای غربی درست شبیه سلسله مراتب فتودالی بود. پاپ و کوریا (شورای عالی کلیسا) ی رم در رأس کلیسای کاتولیک بودند. به دنبال آنان کاردینال‌ها، اسقف‌ها، راهبان قرار داشتند و سرانجام کشیشان که با مردم در تماس مستقیم بودند.

کلیسای کاتولیک مالک فتودال عمده بود. دیر «سنت‌تروند» در هلند و کلیسای «نتردام» در پاریس دو تا از بزرگترین مالکان فتودال اروپا بشمار می‌رفتند. این دو مؤسسه دینی صاحب‌مزارع، تاکستان‌ها، جنگل‌ها و مراتع بسیار، گله‌های بیشمار اسبان و چارپایان دیگر بودند. پدران روحانی در یکدهم هر چیزی که دهقانان می‌کاشتند سهم بودند.

بهره‌کشی بی‌حد و حصر از دهقانان و پیشه‌وران منبع عمده ثروت کلیسا بود.

انحصار کلیسای کاتولیک در زندگی معنوی مردم	در طی قرون وسطی و در دوره متکامل فتودالیسم، فرهنگ اروپای غربی تحت تأثیر شدید کلیسای کاتولیک بود.
---	--

احکام مذهبی کاتولیک جانشین فلسفه باستان‌گشت. ریاضیات و علوم طبیعی که با فلسفه باستان پیوند ناگسستنی داشت از میان برخاسته بود. ادبیات تا حد توصیف‌زندگانی «قدیسان» تنزل کرده و تاریخ بدست کشیشان به وقایع‌نگاری صرف بدل گشته بود. شعر و موسیقی و همه هنرهای زیبا در خدمت کلیسا قرار داشت. آموزش و پرورش در بست در اختیار کلیسا بود. انحصار کلیسا بر فرهنگ از طریق مسالمت‌آمیز حاصل نشد، این انحصار از راه مبارزه شدید میان ارباب فتودال و آزاد اندیشان و نوده‌ها بدست آمد. کلیسای کاتولیک (مانند همه کلیساها) متفکران آزاداندیش و کسانی را که اشاعه‌دهنده هنر مردم بودند به بیرحمانه‌ترین وجهی مورد تعقیب قرار می‌داد.

بودائیسیم
بودائیسیم را میتوان از لحاظ تعداد پیروان و وسعت نفوذ آن از ادیان جهانی بشمار آورد. کلمه «بودائیسیم» از نام بودا - پایه‌گذار افسانه‌ای این دین گرفته شده است. بودائیسیم که در هند باستان گسترش یافت و مبتنی بر چند فریضه برهمنیسم بود در اصل دین رسمی طبقه برده‌دار بود.

گرچه بودائیسیم در هند رفته رفته راه را برای هندوئیسم باز کرد، در دوران فتودائیسیم به کشورهای همجوار نیز راه یافت. بودائیسیم در قرن اول میلادی به چین رسید و در قرن چهارم تا هفتم به صورت دین مسلط درآمد. سپس کنفوسیوسیم در چین جانشین بودائیسیم شد گرچه بودائیسیم کاملاً از میان نرفت. بودائیسیم از چین به کره، ژاپن، برمه و هندوچین و نیز به سیلان، نپال و مغولستان سرایت کرد.

بنابر دین بودا، جهانی را که ما مشاهده می‌کنیم تظاهر موهوم مبدایی اساطیری - روحانی است که در حالتی از سکون مطلق بسر میبرد و موسوم به نیرواناست. مبداء مزبور مطابق است با مفهوم تشخیص یافته «خدا» در ادیان دیگر. زندگی سراسر پلیدی و محنت‌زاست. آدمی میتواند تنها از رهگذر انکار همه لذات دنیوی و نیل تدریجی به نیروانا رستگاری یابد. لیکن بعدها بالحق تصور بهشت و جهنم به بودائیسیم، دین مزبور برای توده‌ها قابل درک‌تر و نافذتر گشت و بدین‌گونه موقع خود را به عنوان دین رسمی طبقه فتودال و توجیه‌کننده نابرابری اجتماعی مستحکم‌تر نمود.

ایدئولوژی ضد فتودالی
تسلط اندیشه‌های ایده‌آلیستی و دینی (مسیحیت در اروپا، اسلام، بودائیسیم و جز آن در آسیا و آفریقا)
بر ایدئولوژی دوران مورد بحث به معنی فقدان جریان‌های فکری مخالف نبود.

بر رغم تعقیب دائمی، عناصر مترقی جامعه فتودال به تصورات پندار -

گرایانه معتقد نبودند. عصر فتودالی مانند عهد باستان، دوران مبارزه شدید ایدئولوژی‌ها بود.

اندیشه پردازان کاتولیک در اروپای غربی فلسفه ارسطو را سوء تعبیر کرده و نیز از مفاهیم برخی از فیلسوفان ایده‌آلیست عهد باستان برای ایجاد اصول پایه‌ای ایده‌آلیسم قرون وسطی سود جستند. (توماس آکیناس و دیگران). در حالی که برخلاف ایشان فیلسوفان اسلامی و عرب، مدافع اندیشه‌های ماتریالیستی باستان بوده و میکوشیدند در آموزش‌های ارسطو عناصری از ماتریالیسم جست و جو کنند. برجسته‌ترین این فیلسوفان «ابن‌سینا» و «ابن‌رشد» بودند. «ابن‌رشد» به اندیشه‌های دمکریتوس - فیلسوف ماتریالیست یونان باستان - بسیار نزدیک بود. فیلسوف مزبور ماده را به مثابه واقعیت عینی و اتم‌ها را همچون ذرات مادی می‌پذیرفت. وی هم «روح فانی» فرد و هم عقل کلی را که در لحظه ادراک به آن ملحق می‌شود قبول داشت. ولی جنبه مثبت فلسفه «ابن‌رشد» عبارت بود از تصور دمکراتیک وی: «برابری عقلانی همه افراد بدون توجه به موقعیت اجتماعی آنها».

فیلسوفان مرقی اروپای غربی اندیشه‌های ابن‌رشد را گرفته با شرایط اقتصادی - اجتماعی اروپا تطبیق داده و سنن اندیشه مادی را مستقر نمودند. اندیشه‌های مادی سلاح نیرومندی شد در مبارزه طبقاتی ضد فتودالی و ایدئولوژیک عناصر مرقی جامعه. یکی از پیروان پیشه ز اندیشه‌های مادی ابن‌رشد سیگر برابینسکی^۱ فرانسوی - بنیان‌گذار تئوریک ایدئولوژی ضد فتودالی - بود. آموزش‌های برابینسکی در آثار هکتور بوئیس^۲ بیشتر گسترش یافت.

مکتب نومینالیستی که در قرن سیزدهم پدیدار گشت، نخستین نشانه ماتریالیسم قرون وسطائی است. پیروان مکتب مزبور - مثلاً فیلسوفان انگلیسی دانس اسکات^۳ و ویلیام اوکام^۴ به‌گونه مادی جهان اعتقاد داشتند. ایشان به‌جهان

1- Siger Brabinsky

2- Hector Boece

3- Duns Scott

4- William of Occam

مادی و طبیعت بمنزله نقطه آغاز و مقدم بر شعور می‌نگریستند و در عین حال جهان را قابل شناخت می‌دانستند. لیکن ماتریالیسم آنها مکانیکی و غیر دیا- لکتیکی بود. از اواخر قرن سیزدهم تا پانزدهم عناصر تسلیم در برابر ایده‌آلیسم در مکتب نومیالیسم راه یافت و بیش از پیش جنبه ایده‌آلیستی آن قوی‌تر گشت.

رافضیان مذهبی مبارزه ضد فئودالی که از میان شهروندان ثروتمند و نیز از میان دهقانان و تهی‌دستان شهری بر می‌خواست با مبارزه عایه حاکمیت کلیسا و مقامات دینی پیوند داشت. موفقیت اجتماعی شرکت کنندگان در این مبارزه معلوم می‌کرد که فلان اندیشه ضد دینی وابسته به اهالی شهرها بود یا جنبه دهقانی و تهی‌دستی داشت. ارنستاد و رفض دینی شکل ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی و غالباً با شورش‌های مسلحانه ضد فئودالی همراه بود. گه‌گاه مخالفت دهقانان و تهی‌دستان به صورت عقاید عرفانی که علیه مذهب حاکم بود جلوه‌گر می‌گشت.

عقاید دشمنان ایده‌آلیسم و دین در قرون وسطی راه را برای ظهور ماتریالیسم و آتئیسم^۱ در قرون جدید هموار نمود.

مبارزه ضد فئودالی خلق‌ها

شالوده اقتصادی بهره‌کشی فئودالی مقاومت شدید دهقانان و پیشه‌وران را در پی داشت. تضادهای میان اقتصاد کوچک و مستقل تولیدکننده و وابستگی غیر اقتصادی وی به ارباب فئودال که بموجب آن دهقان نیمی از زمان کار یا محصول خود را به او می‌داد شالوده مبارزه طبقاتی ضد فئودالی خلق زحمتکش را تشکیل می‌داد.

1 Atheism

اشکال مبارزه طبقاتی به شرایط تاریخی مفروض، به سطح تکامل نیرو-های مولد، به خصلت مناسبات تولید، به خصلت دولت و تأسیسات سیاسی دیگر بستگی داشت. در هر سه دوره فئودالیسم، اسباب، هدفها و اشکال مبارزه خلق و به ویژه دهقانان علیه بهره‌گیران خویش تفاوت داشت. جنبه مشترک مبارزه طبقاتی خلق زحمتکش در قرون وسطی عبارت بود از تمایل آنها به رهایی خویش از «سرواژ» و همه اشکال دیگر وابستگی به ارباب. ولی مبارزه طبقاتی زحمتکش فقط در شرایط خاص و در دوران انحطاط صورت بندی فئودالی می‌توانست به نابودی نظام فئودالی بطور کلی منجر گردد. در دوره پیش از آن روابط تولیدی فئودالی هنوز وسیله‌ای بود برای پیشبرد نیروهای مولد. در طی دوره متقدم قرون وسطی جهت مبارزه دهقانان علیه برده داری بود. دوره دوم قرون وسطی که همراه بود با رشد شهرها و تکامل روابط پول-کالائی، با رویدادهای طوفانی مشخص می‌گردد: در اروپا شهرها برای تحصیل خود مختاری در حکومت برای قطع یا تنظیم نظام مالیاتی فئودالی، علیه ارباب فئودال در پیکار بودند. در عین حال مبارزه درون شهرها میان پاتریسبن‌ها و اصناف قرون وسطانی که می‌خواستند در اداره شهر شرکت یابند و مبارزه میان گروه حاکم شهر و استاد کاران اصناف از یک سو و شاگردهایشان که مورد پشتیبانی تھی‌دستان شهری بود از سوی دیگر شدت می‌یافت.

قیام‌های خلق مبارزه طبقاتی در روستاها نیز غالباً از حمایت تھی‌دستان شهری برخوردار بود. در قرون ۱۳ و ۱۴ موجی از قیام‌های خلق اکثر اروپا را فرا گرفت. جنگ صلیبی «شفردها» (چوپانان) در سال ۱۲۵۱ و جنبش توده‌ای سال ۱۳۲۰ در هلند جنوبی و فرانسه، جنبش توده‌ای ایتالیا به رهبری (دولچینو) (۷-۱۲۰۵) شورش تحت رهبری «اتین مارسل»^۱ و جنبش ژاکری در فرانسه (۵۸-۱۳۵۷) شورش وات

1- Etieu Marelle

تایلر در انگلستان (۱۳۸۱) و جنبش انقلابی یانهوس در چک در آغاز قرن پانزدهم میلادی.

در عصر متکامل فتودالیسم در بسیاری از ممالک آسیایی نیز قیام‌های توده‌ای بزرگی صورت گرفت: قیام‌های توده‌ای ایرانیان علیه خلافت بغداد در قرون هشتم و نهم قیام‌های توده‌ای موسوم به جنبش سر به‌داران در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی قیام تهی‌دستان شهری در دهلی‌نو (هندشمالی) در آغاز قرن چهاردهم، جنگ دهقانی قرن نهم و جنبش «گره سرخ» در چین در قرن چهاردهم و شورش‌های سال ۱۲۳۳ و قرن پانزدهم در کره، موج جنبش‌های توده‌ای خلق در ژاپن در قرون پانزدهم و شانزدهم و جز آن...

هریک از جنبش‌های مزبور ویژگی‌های خود را داشت. جنبش توده‌ای سال ۱۳۲۰ و ژاکری در فرانسه و اکنش توده‌های زحمتکش علیه بهره‌کشی شدید فتودالی به هنگام گسترش شتاب‌آمیز روابط پول-کالایی بود. جنبش در آغاز بطور عمده متوجه رباخواران یهودی بود. ژاکری از بسیاری لحاظ از جنگ صد ساله ناشی شد که سبب تیره‌روزی شدید دهقانان گشت. شورش‌های ژاکری فرانسه فقط یک چیز در «دستور» کار خود داشت و آن از میان بردن همه فتودال‌ها بود. شورشیان به املاک فتودالی حمله برده و اسناد مربوط به بدهنکاری دهقانان را به آتش می‌سپردند.

از سوی دیگر شورش وات تایلر در انگلستان دو هدف عمده داشت. آزاد کردن دهقانان از وابستگی شخصی و جایگزینی بهره‌اسمی به نقد به جای مالیات و عوارض. نمایندگان شورش میکوشیدند وابستگی شخصی را لغو کنند، اراضی اشتراکی جماعت را که بدست ارباب فتودال تصاحب شده بود باز گردانند، املاک متعلق به کلیسا را به دهقانان انتقال داده و میان طبقات گوناگون تساوی حقوق برقرار نمایند.

بزرگترین جنبش ضد فتودالی در تاریخ اروپای قرون وسطی، جنگ‌های «هوسی»ها بود که جنگ دهقانی را با جنبش آزادی ملی و شورش ضد کلیسا توأم کرده بودند. این جنبش نام خود را از رزمنده و مبهن پرست بزرگ چک

«یان هوس»^۱ گرفته بود. در قیام علیه کلیسای کاتولیک، ارباب فئودال و امپراتور آلمان، طبقات و اقشار گوناگون جامعه - دهقانان و شهروندان تهی دست - دهقانان و اهالی ثروتمند شهر و اعیان زمین دار هر کدام هدفها و انگیزه‌های گوناگون داشتند.

جنگ‌های هوسی‌ها وسیله‌ای بود برای افروختن جنبش‌های انقلابی در بسیاری از کشورهای اروپایی.

قیام «گره» (پیوند) سرخ» در چین نیز پیکار علیه ستمکاران خارجی بود زیرا گرچه شورشیان علیه فئودال‌ها نیز نبرد می‌کردند لیکن هدف اصلی آنها رهایی کشور از چنگال مغول بود. جنبش از پادشاه الهام می‌گرفت و از این رو هر جا شورشیان پیروز می‌شدند حکومت امپراتوری جایگزین بوغ مغول‌ها می‌گشت. ایدئولوژی دینی نیز در جنبش نفوذ داشت.

در قیام‌های دهقانی ژاپن نیز اندیشه‌های مذهبی نقش مهمی ایفا میکرد. قیام‌های مزبور نتیجه وخامت وضع زندگی، افزایش مالیات فئودالی و ازدیاد دیون دهقانان به رباخواران بود.

قیام ایرانیان علیه خلافت بغداد نیز هدفش علیه بقایای بردگی و رهایی کشور از سلسله بیگانگان بود. مثلا در پایان قرن هشتم قیامی دهقانی در گرگان روی داد که در آن - یحتمل برای نخستین بار در تاریخ - توده‌های زحمتکش از پرچم سرخ همچون مظهر پیکار خود سود جستند و حتی نهضت خود را «سرخ پرچمان» نام نهادند. جنگ دهقانی تحت رهبری بابک خرم دین در نیمه اول قرن نهم یکی دیگر از قیام‌های بزرگ بود که در آذربایجان و شمال غربی ایران علیه سلطه اعراب و فئودال‌های بزرگ روی داد.

قیام‌های دهقانی که هدفش بهبود شرایط زندگی خلاق بود به تکامل نیروهای مولد در جامعه فئودال کمک نمود. چنین بود محتوی انقلابی نقش عینی و مترقی قیام‌های دهقانی. تمایلات دهقانان معمولا از حدود رهایی شخصی خود و املاک کوچک خویش از مالیات فئودالی و تحصیل مالکیت کامل

براداری خود فراتر نمی‌رفت. در طی برخی قیام‌ها دهقانان حتی جرأت تقاضای
الغاء همه وجوهات و عوارض فتودالی را نداشتند و تنها خواهان کاهش آن بودند.
آنان به اشتباه تصور می‌کردند که خصلت محدود تقاضاهایشان تضمینی است
برای گرفتن سریع امتیازاتی از طرف طبقه حاکم.

تشکل ناکافی و پراکندگی شورشیان که از خصلت ویژه کار دهقانی
ناشی می‌شود، فقدان رهبری کار آزموده و نیز ناآگاهی دهقانان غالباً موجب شکست
قیام‌ها می‌گشت.

مبارزه علیه کلیسا مبارزه خلق در دوران های فتودالی غالباً خصلتی
ضد کلیسایی می‌یافت از آنجا که کلیسا در قرون
وسطی قدر قدرت بود و از طریق اصول دینی بر زندگی معنوی و ایدئولوژی
مردم نفوذ داشت، اعتراض اجتماعی خلق جنبه ضد دینی به خود می‌گرفت.
انتقاد از نظام اجتماعی حاکم در مبارزه علیه کلیسای رسمی - که از قدرت خود
برای تظہیر این نظام سود می‌جست - تظاهر می‌کرد. اعتراض، اشکال‌گوناگون
به خود می‌گرفت. توده‌ها علیه رسوم دینی و احکام اساسی کلیسای حاکم،
علیه کلیسا بمنزله نیرومندترین مالک فتودال، علیه روحانیون و کشیشان که
نماینده طبقه حاکم بودند و علیه مالیات و عوارض کلیسایی می‌شوریدند.

در پس این جنبش رافضی، عوامل اقتصادی - اجتماعی دست اندرکار
بود. ویژگی این جنبش‌ها به تکامل اقتصادی و تغییر نیروهای طبقاتی در کشور
مفروض بستگی داشت. لیکن نظرات مذهبی رافضیان در جهت تکامل بیشتر
جهان بینی و نظرات سابق بود. در عین حال نظرات مزبور تحت تأثیر روابط
اقتصادی - اجتماعی شکل می‌گرفت.

در اروپای غربی جنبش‌های ضد دینی خلق هدفش کلیسای کاتولیک
و آموزش‌های مربوط به آن مذهب بود. اعتراض توده‌ها و پیش از همه دهقانان
علیه بهره‌کشی روزافزون فتودال‌ها اعم از روحانی و غیر روحانی - الهام‌بخش
یکی از جنبش‌هایی از اینگونه بود - جنک « شفرد (چوپان)‌ها ». جنبش زیر

هنوان جنگ مقدس تهی دستان برای نجات لوئی یازدهم فرانسه که بدست مسلمین اسیر شده بود آغاز شد (شرکت کنندگان در قیام به «چوپانان خدا» مشهور شدند). لیکن همینکه شورش گسترش یافت به علت رهبری گروه های انقلابی شهرها هدف های واقعی آن نمایان گشت. به قول وقایع نگاران و شاهد های عینی رویدادها «چوپانان خدا» در برابر خود هدف (یک هدف کاملانحیلی) نابودی روحانیون و سپس شوالیه ها و اشراف را قرار داده بودند. جنبش مزبور به قیام مسلحانه خاق علیه ستمکاران خود تبدیل گشت و خصلت ضد روحانیت و ضد کاتولیکی به خود گرفت گرچه در آن زمان توده ها هنوز نمی توانستند بطور کلی علیه دین قیام کنند. از این رو «شفردها» پیشنهاد می کردند که سازمان مذهبی دیگری جانشین کلیسای کاتولیک گردد، سازمانی که در آن تهی دستان مورد بهره کشی قرار نگیرند.

هنگامی که قیام به اوج خود رسید ایدئولوژی مسلط بر آن - رخص مذهبی - انعکاس منافع دهقانان و اقشار پائینی شهرها بود. این موضوع جنگ «شفردها» را از جنبشهای ضد دینی دیگر که در آن نقش مسلط و حتی تعیین کننده با عناصر ثروتمند شهرها بود - متمایز میکند.

پس از چند ماه جنبش مزبور شکست خورد علل شکست آن مشابه عللی بود که سبب شکست جنبش های توده ای دیگر در قرون وسطی شد.

هدف جنبش «هوسی» ها نیز تضعیف سلطه کلیسای کاتولیک بود. «یان هوس» خلق را دعوت میکرد اراضی کلیسا را مصادره کنند، صفوف روحانیت را از افراد فاسد، جاهل و آزمند تصفیه نمایند و خلاصه یک کلیسای «مسیحی راستین» بوجود آورند، وی میگفت «اگر دارائی کلیسا را از آن بگیریم دیگر هیچ کشیشی حاضر به خدمت در آن نخواهد شد».

«یان هوس» علیه کلیسا و دین بطور کلی قیام نکرده بود. وی صرفاً خواهان نابودی کلیسای کاتولیک و ایجاد کلیسای منی چک بود.

نمایندگان جناح چپ اردوی هوس به «تابوری» معروفند (چون قرارگاه نظامی آنها در اطراف شهر «تابور» بود). ایشان از درخواست ضد کاتولیکی

خود فراتر رفتند. آنها پیشنهاد میکردند که همه دبرها بکلی ویران شده و تمامی شمایل‌ها، یادگارها، پیکره‌ها، و اشیاء نفیس کلیسا یکسره نابود گردد. تابوری‌های انقلابی‌تر (دهقانان و نهی دستان شهری) خواهان برجیده شدن کامل نظام فئودالی بودند آنها در حالیکه به ماهیت تخیلی تقاضاهای خود آگاهی نداشتند میکوشیدند «سلطنت هزار ساله خداوند را برقرار کنند» .

تقادات ایشان بازتاب ایده‌های خلق برای وهائی از هرگونه بهره‌کشی و ایجاد يك جامعه بی طبقه بود. آنان رؤیای تعویض کلیسای کاتولیک با کلیسای تازه و دموکراتیک و «وابسته به حواریون» که در آن، میان روحانی و غیرروحانی تفاوتی نباشد در سر داشتند. جناح افراطی تابوری‌ها نشانه‌هایی از «آنتیسم» (انکار خدا) در خود داشت لیکن در عقیده خود کاملاً استوار نبود. مثلاً آنها به خداوند و شیطان اعتقادی نداشتند لیکن بی‌درنگ می‌افزودند که خدا در قلوب مردمان مهربان و راستین و شیطان در قلوب افراد پلید منزل دارد.

جنبش یان هوس گرچه از میان رفت ولی در سست کردن اعتقاد به کلیسای کاتولیک در اروپای غربی تأثیر بسیار داشت.

در روسیه اعتراض خلق علیه بهره‌کشی فئودالی در قیام‌های ضد کلیسای ارتودوکس حاکم جلوه نمود. در قرون ۱۴ تا ۱۷ موارد متعددی از شورش‌های ضد روحانیت زحمتکشان شهری و روستائی روی داد .

جنبش «استریگولنیکی»^۱ در «نوگروود» و «پسکف» در سال ۷۰-۱۳۵۰ یکی از برجسته‌ترین جنبش‌های رافضی بود. جنبش که نام خود را از یکی از رهبران موسوم به «کارپ استریگولنیک» گرفته بود. از خشم روزافزون پشهوران شهری از گروه حاکم تجار و فئودال‌های روحانی و غیر روحانی مایه می‌گرفت. شورشیان خواهان «موعظه انجیل» بدون کمک روحانیون بودند. به این منظور «آموزگازانی از میان خلق» انتخاب کردند.

طبقه حاکم در برابر «استریگولنیک» ذره‌ای رحم روا نداشت. رهبران آنها «نیکیتا» - خادم کلیسا - و «کارپ استریگولنیک» اعدام شدند ولی این

جنبش رافضی تا نیمه اول قرن پانزدهم نیز هنوز از میان نرفته بود. مبارزه علیه مذهب و روحانیت حاکم از خصوصیات جنبش‌های ضد فتودالی در آسیا و آفریقای شمالی نیز بود. جنبش‌های خلق که لفاظی عقیدتی مبارزه با مذهب حاکم داشت نقش بسیار مهمی در مبارزه علیه بهره‌کشی فتودالی، علیه کلیساهای رسمی که از قدرت خود برای حمایت از دولت‌های فتودالی سود می‌جستند ایفاء کرد. گسترش جنبش‌های رافضیان سبب ظهور نخستین عقاید آنتیستی گشت ولی ارزش انقلابی جنبش رافضی نسبی بود. شکل مذهبی جنبش‌های مزبور جهت ضد فتودالی مبارزه خلق را سست می‌کرد و آنها را از امکان فعالانه‌تر علیه نظام فتودالی محروم می‌ساخت.

فصل دوازدهم

انحطاط فتودالیسم و ظهور روابط سرمایه‌داری

...

مشخصات ویژه شیوه فتودالی تولید اهمیت خود را تا دوره سوم یا مرحله متأخر فتودالیسم حفظ نمود، ولی در نتیجه ظهور روابط تازه سرمایه‌داری - دستخوش تغییرات چشم‌گیری گشت. این دوره تاریخ قرون وسطی از قرن شانزدهم آغاز شد گرچه نخستین نشانه‌های شیوه تولید سرمایه‌داری را باید در شهرهای ایتالیائی قرون چهارده و پانزدهم جست و جو کرد.

تغییرات اقتصادی در طی سومین دوره قرون وسطی نیروهای مولد

به سطحی رسید که سبب شد از بطن اقتصاد

فتودالی روابط سرمایه‌داری سر بیرون آورد.

دو طبقه جدید در جامعه ظاهر شدند: بورژواها یعنی طبقه‌ای که صاحب وسائل و ابزارهای تولید بود و پرولتاریا - طبقه کارگران مزدور که از وسائل مزدور محروم بود و مجبور بود نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد. کارگر به سبب

فقدان وسائل و ابزارهای تولید مجبور بود ساعاتی بیش از آنچه برای تهیه حداقل معیشت خود و خانواده‌اش لازم بود (مزد) برای سرمایه‌دار بکار کند. در نتیجه ارزش اضافی ناشی از ساعات کار اضافی (سود) نصیب سرمایه‌دار می‌گشت. این تصاحب ارزش اضافی شکل ویژه بهره‌کشی در جامعه سرمایه‌داری و قانون اساسی اقتصاد آنست.

تکامل نیروهای مولد علت اصلی ظهور اقتصاد سرمایه‌داری در دامن صورت‌بندی فئودالی بود. استفاده از چرخ آبی بمنزله موتور پیش از آن یعنی در عصر برده‌داری نیز شناخته شده بود لیکن

تکامل نیروهای
مولد و تقسیم
اجتماعی کار

چرخ مزبور در آن هنگام مستقیماً در آب نصب می‌شد. در آغاز قرن چهاردهم چرخ‌های مورد استعمال قرار گرفت که محرك آن نیروی آب بود. کارآیی این چرخ بطور چشم‌گیری بیش از چرخ سابق و در بسیاری از رشته‌های تولیدی مورد استفاده واقع گشت.

در قرن پانزدهم پس از اختراع کوره بخاری، يك دم خودکار که محرك آن چرخ آبی جدید بود وارد عمل گشت. تا زمانی که هنوز کوره بخاری اختراع نشده بود فلزات به صورت خمیر مانند با کمک دم دستی ذوب می‌شد. در این حال دیگر فلزات به غلظت مایع ذوب می‌گشت و امکان ساختن ابزارهای آهنی گوناگونی را در کارگاه‌های ریخته‌گری به وجود آورد. اختراعات مزبور سبب بهبود ابزارها و وسائل کار گشت. چرخ تراش، مته و ماشین‌های آسیاب اختراع شد. ساده‌ترین وسائل مکانیکی در معادن به کار افتاد. در صنعت ریسندگی و بافندگی دوک‌های عمودی باف ابتدائی جای خود را به دوک‌های افقی باف بهتری داد.

در قرن پانزدهم ساعت‌های جیبی که بوسیله شاه‌فتر کار می‌کرد اختراع شد.

استفاده از قطعات فلزی، ساختن کشتی‌های جدید حمل بارهای عظیم به

نقاط بسیار دور را امکان پذیر ساخت. قطب نما تکمیل گشت. صنعت چاپ اختراع شد و نخستین کتب از طبع بیرون آمد. در کشاورزی نیز با تکامل نیروهای مولد و وسائل جدیدتر - البته با گامهایی آهسته تر از صنعت - پیشرفت‌هایی حاصل آمد. مناطق زیر کشت گسترش یافت، بر مقدار محصول افزوده شد و شیوه‌های کشت و استفاده از زمین بهبود پذیرفت. شیوه چند کشتی و چمن کاری در زمین آیش معمول گشت.

رشد جمعیت شهرها سبب افزایش تقاضای خوراک شد. در عین حال پیشرفت صنعت تقاضای پشم، چرم، پنبه و سایر مواد اولیه صنعت را بیشتر کرد. در طی دوران متأخر قرون وسطی دام داری، بستان کاری، باغ داری پیشرفت زیادی کرد. تخصص يك ناحیه معین در محصول معین رواج یافت. مناطقی بوجود آمد که در آنها محصولات و چار پایان بویژه برای فروش در بازار پرورش داده می‌شد. مثلاً هلند در پرورش احشام شبرده و در تهیه و عرضه لبنیات تخصص داشت و اسپانیا در پرورش گوسفند و در عرضه پشم و جز آن. تکامل رشته‌های صنعت و کشاورزی تقسیم کار باز هم وسیع‌تر و موجبات ظهور گرایش‌های تازه در تولیدات صنعتی را فراهم نمود. ادامه تقسیم اجتماعی کار بطور طبیعی رشد روابط پول - کالائی و گسترش روابط تجاری را ضروری ساخت. معاملات بازاری که سابقاً محدود به نواحی معینی بود در این هنگام در سراسر کشور مفروض گسترش یافته بود. توسعه تجارت در شرایط تازه به از هم پاشیدن تولید کوچک و ظهور نخستین نشانه‌های روابط سرمایه داری منجر شد.

مقدمات تاریخی
پیدائی و تراکم
ابتدائی سرمایه

سطح بالسه عالی تولید کالائی، تراکم مبالغ عظیمی پول را در دست‌های تجار، رباخواران و جز آن امکان پذیر ساخت. این یکی از شرایط مقدماتی تاریخی ظهور سرمایه بود. شرط دوم وجود انبوهی از افراد آزاد بود که بر اثر اجبار و سلب مالکیت به دست طبقه فئودال و بورژوازی

نوخاسته از وسایل تولید و بنا بر این از وسایل معاش محروم مانده بودند. این دو شرط مقدماتی گوهر تراکم ابتدایی سرمایه را تشکیل می‌دهند. این فراگرد را می‌توان بطور مشخص در نمونه انگلستان در قرون شانزده و هفدهم پی‌جوئی کرد.

انگلستان در قرن شانزدهم کشور کوچکی بود با جمعیتی از ۳ تا ۳۵ میلیون نفر ولی رشد اقتصادی و صنعت و کشاورزی سرمایه‌داری، این کشور را سه قرن بعد متکامل‌ترین و نیرومندترین کشور جهان ساخت.

نخستین مرحله تولید سرمایه‌داری در صنعت عبارت بود از کتوپراسیون ساده سرمایه‌داری. ظاهراً این همان دکان پیشه‌ور بود البته با مقیاسی بزرگتر. ولی عده زیادی از تولیدکنندگان سابق اینک به صورت کارگران مزدور درآمده بودند. آنها دیگر نه برای خود بلکه برای سرمایه‌دار که معمولاً یک تاجر، خریدار، رباخوار، یا یک استادکار ثروتمند بود - کار می‌کردند. در این کارگاه سرمایه‌داری از تقسیم کار خبری نبود و همه کارگران در تولید یک محصول مشغول بودند. با این همه تجمع تعداد زیادی کارگر در زیر یک سقف بازدهی کار را در مقایسه با محصول دکان پیشه‌ور تا اندازه‌ای بالا می‌برد. تفاوت بازدهی کار نصیب صاحب کارگاه می‌گشت.

کتوپراسیون
ساده سرمایه‌داری
و مانوفاکتور

مانوفاکتور گام بعدی در تکامل تولید سرمایه‌داری بود. این همان کتوپراسیون سرمایه‌داری لیکن مبتنی بر تقسیم کار بود ولی هنوز بر تکنیک دستی اتکا داشت.

در قرن شانزدهم تغییرات بزرگی در همه حوزه‌های صنعت انگلیس بویژه در پارچه روی داد. تولید پارچه که در قید انحصاری اصناف شهری بود به روستاها راه یافت. پیشه‌ور روستایی تهی دست هم کشتکار بود و هم بافنده. در آغاز بازرگانان رباخوار یا پیشه‌وران کار فرما از فواصل چشم‌گیر میان کلبه پیشه‌ور روستایی و بازارها سودجسته به عنوان خریدار کالا عمل

می کردند.

خریدار خودش روی کالاها قیمت می گذاشت و متقابلاً برای روستائیان مواد و ابزار از طریق اعتبار فراهم می کرد و سرانجام وی يك توزیع کننده می گشت. در واقع او کار فرمای سرمایه داری بود که در ازای مزدی ناچیز پیشه‌وران آزاد سابق را به کار وامی داشت. این، نوع تازه‌ای از مؤسسات سرمایه داری بود که مانوفاکتوری (کارخانه‌ای که محرك آن نیروی بازو بود) خوانده می شد. این نوع مانوفاکتوری بطور عمده بدست سرمایه تجاری ایجاد شد. در این نظام تولیدکنندگان در خانه‌های خودشان کار می کردند. ولی مانوفاکتور بعدها در جهت دیگری نیز گسترش یافت. کارفرما وسایل و مواد اولیه ضروری را تهیه می کرد و کارگاه بزرگی بوجود می آورد که در آن کارگران مزدور در زیر يك سقف با هم کار می کردند. این شکل متمرکز مانوفاکتور زمینه مساعدی را برای ظهور روابط سرمایه داری فراهم ساخت.

این تغییرات در صنعت برای جامعه انگلیس بطور کلی واجد عواقب عظیمی بود. صنعت بافندگی این کشور که با شتاب روبه توسعه بود به پشم و نیز به کارگران بیشتر نیاز داشت تا به پیشه‌وران مستقل. تکثیر گوسفند بسیار سودمند افتاد. گله‌های عظیم به چراگاه‌های پهناور نیاز داشتند ولی اکثر مراتع تحت اشغال املاک دهقانی کوچک بود. در قرون شانزدهم زمین داران فئودال که رشته فعالیت آنها همواره تکثیر و پرورش گوسفند بود به اخراج دهقانان و تصاحب اراضی آنان آغاز نهادند. این سلب مالکیت از دهقانان به مقیاسی وسیع صورت گرفت. نواحی عظیم به صورت صحرا در آمد. به قول «سر-توماس مور» دانشمند مشهور انگلیسی گوسفندان انسان‌ها را خوردند. دهقانان خانه خراب که مایملک کوچک و به عبارت بهتر وسایل معیشت خود را از دست داده بودند مجبور شدند از کارخانه‌های سرمایه داری به کار مزدوری اجیر

سلب مالکیت اجباری از دهقانان

شوند. حکومت فتودالی با تعقیب و آزار «آوارگان» خانه خرابی دهقانان را پیش انداخت.

سلب مالکیت اجباری دهقانان بمنزله یکی از عوامل تراکم ابتدایی سرمایه در هلند و فرانسه صورت گرفت.

دیون دولتی و حمایت
وام های دولتی یکی دیگر از عوامل مهم تراکم ابتدایی سرمایه بود. دولت برای نگهداری ارتش و دستگاه دولتی دائماً نیاز به پول داشت. معمولاً مالیات جوا بگویی نیازمزیور نبود. از این رو دولت فتودالی (و این به ویژه در فرانسه رایج بود) غالباً از رباخواران و تجار وام می گرفت و در برابر، بهره هنگفتی می پرداخت. حمایت، عامل دیگر تراکم ابتدایی سرمایه - از مشخصات ویژه دولت فتودالی بود. در فرانسه و سپس در انگلیس و هلند، حکومت ها به کالاهای وارده عوارض معتابهی می بستند و صدور مواد خام و خواربار را ممنوع ساخته و نیز به تجار و کارخانه داران کشورهای خودشان کمک ها، پاداش و امتیازات دیگر اعطا مینمودند.

کشفیات جغرافیایی بزرگ و نخستین فتوحات استعماری
سلب مالکیت اجباری دهقانان همچون یکی از عوامل تراکم سرمایه باسودهای حاضر آماده ناشی از غارت اراضی تازه کشف شده و مستعمره توأم گشت. گسترش روابط پول- کالائی اشتهای زمین داران فتودال اروپایی را به اندوختن ثروت های بزرگ تحریک می کرد. نیروی محرک عزیمت آنها به سرزمین های دوردست آسیا آزمندی بود. افسانه هایی از سرزمین های ناشناخته ماوراء دریاها در غرب وجود داشت. این آزمندی سرانجام به «کشفیات بزرگ جغرافیایی» منجر گشت. و در عین حال نقطه عزیمت سیاست استعماری ممالک اروپایی بود.

فتودال ها و تجار اسپانیایی و پرتغالی، نخستین استعمارگران بودند.

جست و جو برای تحصیل طلا و اجزای پرتغالی را به ماوراء دریاها می کشیدند. آنان ضمن سفرهای اکتشافی دریایی در اطراف افریقا، سرانجام به هند رسیدند و از پایان قرن پانزدهم به غارت آن کشور پرداختند و غارتی های خود را که عبارت از خاک طلا، ادویه، عاج و جز آن بود با کشتی به پرتغال حمل میکردند در سال ۱۴۹۲ « کریستف کلمب » که اصلاً اهل جنوا (ایتالیا) بود و سپس به خدمت پادشاه اسپانیا درآمده بود به کشف آمریکا نائل آمد. همه اراضی مکشوف بدست کلمب، مایملک امپراطور اسپانیا اعلام شد ولی کلمب نمی دانست که او قاره جدیدی کشف کرده است. « آمریگو وِسپوسی »^۱ اهل فلورانس که بخش شمالی امریکای جنوبی را کشف نمود، نخستین کسی بود که این موضوع را دریافت. از این رو قاره جدید به افتخار وی بنام او نامگذاری شد. در آغاز قرن شانزدهم فردیناند ماژلان یکی از اشراف پرتغال نیز که در خدمت پادشاه اسپانیا بود مسیر جنوب غربی را از اروپا به خاور دور کشف کرد و بدین گونه ثابت کرد که اوقیانوس اطلس به اوقیانوس کبیر راه دارد. این نخستین سفر دریایی به دور جهان در تاریخ بود.

فاتحان اسپانیائی خزاین اقوام مغلوب آمریکا را غارت کرده و فرهنگ بسیار تکامل یافته «آزتک» ها را در مکزیکو و «اینکا» ها را در پرو نابود ساختند و سپس به یاری سلاح برتر و میسیون های کاتولیک بیشترین بخش امریکای مرکزی و جنوبی را به تصرف خویش در آوردند.

انقلاب در قیمت ها
 غارت بیرحمانه مستعمرات نامنتظره ترین اثرات را
 بر اقتصاد اروپای غربی و بویژه - اسپانیا و پرتغال
 داشت. طلا و نقره ای که از معادن آمریکا به دست بردگان استخراج می شد بسیار ارزان تر از فلزی بود که به عنوان پول رایج در اروپا از آن استفاده می شد. نتیجه این پدیده، افزایش فوق العاده قیمت لوازم حیاتی زندگی بود. نخستین کسانی که از این لحاظ صدمه دیدند دهقانان بودند که با بازار رابطه نداشتند و نیز کارگران

1- Amerigo Vespucci

شهرک‌ها و شهرها .

گروه کثیری از تجار هلندی و انگلیسی به دنبال اسپانیاییها و پرتغالی‌ها در جست‌وجوی سرزمین‌های تازه روان شدند. بدین‌گونه هلندی‌ها نخستین کسانی بودند که در سال ۱۵۰۵ به ساحل قاره جدیدی - استرالیا - گام نهادند (استرالیا یعنی « سرزمین جنوبی ») . فرانسه نیز به راه توسعه طلبی استعماری افتاد و نواحی وسیعی را در شمال و جنوب آمریکا تسخیر کرد.

علاوه بر غارت مستقیم، فاتحان شیوه منظم بهره‌کشی
رذیلانه مستعمرات را بوجود آوردند.

بهره‌کشی از
مستعمرات

بازرگانان هلندی و سپس انگلیسی کمپانی

هند شرقی معروف را بمنظور بهره‌کشی انحصاری خاق‌های هند و خاور دور تأسیس نمودند. در قرن هفدهم استعمارگران انگلیسی موفق شدند «همکاران» هلندی خود را از هند اخراج کنند. از سوی دیگر هلندی‌ها در اندونزی نیرومندتر بودند. در آنجا نیز انگلیسی‌ها میکوشیدند جای پایی بدست آورند .

در آغاز استعمارگران از تجارت نامتعادل سود می‌جستند. رفته رفته و به درجه‌ای روز افزون، آنان برای تکمیل انقیاد ملل مزبور از نیروی اسلحه استفاده نمودند. هم هند و هم اندونزی به سرعت به مستعمره سرمایه داران اروپایی تبدیل گردیدند.

استعمارگران اروپایی در مستعمرات آمریکا، به بهره‌کشی غیر بشری افریقایی‌ها پرداختند. تجار برده صدها هزار افریقایی را اسیر و به زنجیر کشیده به امریکای شمالی و جنوبی می‌فرستادند. زمین‌داران بزرگ از برکت کار بردگان در مزارع بزرگ ثروت‌های بی‌حساب بدست آوردند. تسخیر و غارت اراضی جدید و ورود سیل آسای خزاین عظیم آن به اروپا، اقتصاد سرمایه داری آن منطقه را بسرعت تکامل داد.

روابط اجتماعی و سیاسی

شکل بندی ملت‌ها ظهور و گسترش بیشتر روابط سرمایه داری اثرات عظیمی بر نظام های اجتماعی و سیاسی اروپا بخشید. در طی دوران زوال نظام اشتراکی نخستین، تشکیل ملت ها آغاز شد. ملت عبارت از يك صورت بندی تاریخی است. بدنبال طایفه و قبیله شکل می گیرد. در دولت های برده دار پیشرفته، ملت ها همزمان با ظهور مالکیت برده داری آغاز به شکل گیری نهادند. در دولت هایی که نظام برده داری را بخود ندیدند، ایجاد ملت ها با رشد روابط فئودالی همزمان بود. تشکیل ملت ها در بسیاری از ممالک آسیا و افریقا در طی دوره متکامل فئودالیسم تکمیل گشت.

ظهور روابط سرمایه داری به استقرار ملت برشالوده ملت های موجود، بر مبنای وحدت منافع اقتصادی و تمرکز سیاسی انجامید. تحکیم روابط اقتصادی میان نواحی گوناگون در کشور مفروض شرایط مساعدی برای ظهور زبان مشترک و فرهنگ ملی بوجود آورد.

ملت ها بر مبنای روابط تولید سرمایه داری بوجود آمدند و از این رو روابط ملی عبارت بود از روابط بورژوازی. ملت شامل طبقات واقشار مختلف جمعیت است لیکن از آنجا که بورژوازی خواه از نظر اقتصادی و خواه از نظر سیاسی طبقه حاکم را تشکیل می داد ملت خصلتی بورژوازی یافت و با يك ایدئولوژی که آن نیز بورژوازی بود.

تحکیم موقعیت بورژوازی که از میان طبقه سوم (درفرانسه) برخاست با جریان تشکیل ملل همراه بود. این به معنی ظهور طبقه جدیدی از بهره کشان بوده با تکامل بورژوازی طبقه متخاصم او - پرولتاریا - هم بوجود آمده و تکامل یافت. این طبقه با طی مراحل تکامل تولیدمانوفاکتوری سرانجام در جامعه سرمایه داری همچون طبقه ای ثابت قد علم نمود و از يك طبقه «فی نفسه» (در خود) به طبقه «برای خود» بدل گشت - طبقه ای که منافع خود را تشخیص

می‌داد و برای دفاع از خود برای مبارزه آشکار علیه بورژوازی آماده بود.

تکامل روابط سرمایه داری ارباب فئودال را با
وظیفه ایجاد شکل سیاسی جدید سیادت طبقاتی
روبروساخت و این شکل، سلطنت مطلقه فئودالی بود.

سلطنت مطلقه فئودالی

فئودال ها میکوشیدند از رشد صنایع به نفع خود سود جویند. ایشان قادر به پیش بینی خطر ذاتی در سرمایه داری نبودند و از بورژوازی پشتیبانی می نمودند. جریان های اقتصادی، اتحاد ارباب فئودال و بورژوازی را البته با حفظ سیادت طبقاتی فئودال ها - ایجاب میکرد. یک فئودال معین هر قدر هم که نیرومند بود، نمیتوانست صنایع سرمایه داری را در مجاورت خود کنترل کند. این امر فقط میتواند فقط بوسیله یک دولت فئودال و دستگاه های وابسته آن عملی گردد. طبقه حاکم با بستن مالیات به مؤسسات سرمایه داری و نیز از رشد تجارت و صنعت منافع سرشاری می برد و در این زمان برای حفظ ارتش و دستگاه های دولتی متورم خود به این پول نیاز فراوان داشت. از این رو طبقه فئودال به افزایش سودها و مالیات دولتی ذیعلاقه بود. بهره فئودالی جنبه عمومی و متمرکز بخود می گرفت.

بدین گونه، تقاضاهای اقتصادی طبقه فئودال سبب تمرکز بیشتر دستگاه بوروکراتیک گشت. قدرت اقتصادی روز افزون بورژوازی بهره کشی از دهقانان و تهی دستان شهر و در نتیجه خصومت های طبقاتی را تشدید میکرد. از این رو سلطنت مطلقه فئودالی احساس میکرد که هدف وی در درجه اول باید سرکوبی توده های زحمتکش نازاضی باشد. در انگلیس شورش های دهقانانی که اراضی آنها تصاحب شده بود بدست پادشاه فرو نشانده شد. در روسیه قرن هژدهم اشراف قیام دهقانی نیرومند تحت رهبری «پوکاچف» را با دشواری بسیار خاموش ساختند.

تغییرات فکری

ظهور سرمایه داری در شهر های ایتالیا در قرون
چهارده و پانزدهم سبب تغییراتی ایدئولوژیک
گشت. فرهنگ تازه متعلق به بورژوازی نوخاسته
پدید آمد که به رنسانس معروف شد. نخستین اندیشه
پردازان بورژوازی معتقد بودند که ایشان « رنده کننده » فرهنگ عهد عتیق اند و.
همین وجه تسمیه «رنسانس» بود.

تولید سرمایه داری موجبات پیشرفت سریع فنون و علوم طبیعی را که در
اواخر قرن پانزدهم آغاز شده بود فراهم کرد. در قرون شانزده و هفدهم تغییری
اساسی در تکامل علوم طبیعی صورت گرفت. بر رغم احکام جامد مذهبی موجود
مطالعه طبیعت و بررسی قوانین آن بر مبنای آزمایش و تجربه آغاز گشت که تا
آن هنگام کاملاً بی سابقه بود. کشفیات علمی در جریان مبارزه شدید علیه جهان
بینی کهن کاتولیکی و فتودالی حاصل آمد. جهان بینی تازه ای که در سراسر قلمرو
اندیشه بشری - علم، ادبیات و هنر - را در بر می گرفت پدیدار گشت. این در واقع
پیشرفت بزرگی بود.

لئونارد داوینچی (۱۴۵۲-۱۵۱۹) یکی از بزرگترین شخصیت های
عهد رنسانس بود. وی نقاش، ریاضی دان و مهندس برجسته ای بود. میکل آنجلو
(۱۴۷۵-۱۵۶۴) نقاش و پیکر تراش بی مانند یکی دیگر از مردان بزرگ این
عصر بود. فرهنگ جهانی پابلو های رافائل (۱۵۲۰ - ۱۴۸۳) و تیتیان
(۱۴۷۶-۱۴۷۷)، شعر و نثر آریستو^۱ (۱۴۷۲-۱۵۳۲) و رابله^۲ (۱۵۵۳-
۱۴۹۴) و بسیاری آثار دیگر پر مایه گشت.

گوهر گرایش جدید در ایدئولوژی، در اصطلاح «اومانیزم Humanism»
(اصالت انسان) متجلی می شد که برای تشخیص فرهنگ رنسانس به کار می رفت.

1- Ariosto

2- Rabelais

این واژه همچنین تأکیدی بود بر طبیعت غیردینی فرهنگ جدید، آزادی آن از نفوذ فئودالی و مذهبی. اومانیت‌ها به «فردیت» وجود بشری معتقد بودند. ولی اومانیت‌ها - بمثابة اندیشه پردازان سرمایه داری شکوفان - هواخواه فردیت خشن و بی بندوبار و نیل به موفقیت شخصی بهر قیمت، به عبارت دیگر هواخواه کامیابی بورژوازی بودند. نظرات سیاسی فیلسوف ایتالیایی «نیکلا ماکیاولی» (۱۵۲۷-۱۴۶۹) نمونه چنین شیوه تفکری است. در اثر وی بنام «امیر Prince» میخوانیم که برای رسیدن به هدف خواه شخصی و خواه طبقاتی هر وسیله‌ای: زور، نیرنگ، خیانت، پیمان شکنی، دروغ و دورویی قابل قبول است. از این رو «اومانیتسم» بورژوازی اساساً نقطه مقابل اومانیتسم راستین قرار دارد.

بورژوازی درحالیکه «کاتولیسیسم» - این شالوده

ایدئولوژیک جامعه فئودالی - را رد می‌کرد

نمی‌توانست دین را بطور کلی انکار کند، از این رو

اصلاح طلبی
پارفرماسیون مذهبی

این طبقه صرفاً اصلاح کلیسا و مذهب - و نه برچیدن کامل آن - را پیشنهاد می‌کرد یعنی تعویض کلیسای کاتولیک با کلیسای پروتستان. پروتستانیتسم به کامل ترین وجهی عقاید و منافع طبقه نوظهور بورژوازی را منعکس می‌ساخت.

احکام و رسوم کلیسای کاتولیک که در طی قرون مبتنی بر فریب و اغفال

مؤمن و مورد پشتیبانی صوری توده‌ها بود باهدف طبقه حاکم فئودال - انقیاد

خلق - کاملاً هماهنگی داشت.

رشد موفقیت آمیز تولید کالائی و سپس سرمایه داری با آزادی دهقانان

از وابستگی شخصی (سرواژ)، با رشد جمعیت شهرها و ارتقاء سطح فرهنگی

توأم بود. از این رو بورژوازی شکوفان در شرایط تاریخی جدید باید احکام

ظریف تر و پاکیزه تر و اشکال مؤثرتر از آنچه اندیشه پردازان فئودالی - کلیسای

کاتولیک - بکار میبردند بوجود می‌آورد و برای تضمین حاکمیت خویش وسائل

زیرکانه تری ابداع می‌نمود.

اصلاح‌گران، بسیاری از احکام و رسوم جامف کاتولیسیم فئودالی را به نفع این حکم مذهبی تازه که بموجب آن دین جزء لایتجزای روح بشری است رد کردند. از این رو همه تشریفات به نهایت درجه ساده شد. رسوم تازه طلب می‌کرد که کلیسا از همه وسائل تجملی و گران بها خلاص گردد و به اصطلاح کلیسای «ارزان» ایجاد گردد.

پروستا نیسم «انجیل» را تنها منبع دریافت حقیقت می‌دانست و خطانا پذیری «پاپ» رم را در تمامی مسائل دینی رد میکرد.

رفرماسیون در آلمان. کبیر دهقانی بزرگ (۲۵-۱۵۲۴)
بورژوازی علیه فئودالیسم و نخستین مرحله اصلاح-گری بورژوائی در اروپا بشمار می‌رود.

در قرن شانزدهم و اوائل قرن شانزدهم روابط سرمایه‌داری در حوزه‌های گوناگون صنعت آلمان در حال نشوونما بود. ولی رشد اقتصادی برخی شهرها و اراضی بارکود و زوال پاره‌ای دیگر همراه بود. سبب این پدیده، پراکندگی فئودالی بود. رکود فکری و ارتجاع روزافزون در روستاها و بهره‌کشی فئودالی از دهقانان دو عاملی بودند که مانع تکامل سرمایه‌داری بشمار می‌رفتند.

بهره‌کشی فئودالی مبارزه طبقاتی را در روستاها تشدید می‌کرد. در اوائل قرن شانزدهم انجمن‌های پنهانی با شرکت دهقانان ناراضی در جنوب و غرب آلمان به فعالیت پرداختند. اعضای این سازمان‌ها خواستار مصادره اراضی متعلق به دیرها و کلیساها و الغای مالیات و عوارض فئودالی و جز آن بودند. دهقانان همچنین تقاضا داشتند که به پراکندگی فئودالی پایان داده شود و یک دولت متمرکز استقرار یابد. اینان از حمایت قشرهای تهی‌دست اهالی شهرها برخوردار بودند. بدین‌گونه شالوده‌ای برای تشکیل یک اردوی انقلابی واحد از دهقانان و تهی‌دستان شهری گذاشته شد.

در انجمن‌های سری بورگرها (بورژواها)ی ثروتمند و اشراف کوچک

(شوالیه‌ها) که زیر فشار فتودال‌های بزرگ بوده و از پراکندگی سیاسی آلمان
رنج می‌بردند نیز شرکت داشتند.

همه گروه‌های مخالف در يك چیز مشترك بودند: تنفر از روحانیت و
کلیسای کاتولیک. در آلمان کلیسای کاتولیک بزرگترین زمین‌دار فتودال بود.
مبالغه عظیمی پول از جانب امیران کلیسا که هم زمین‌دار فتودال و هم مقام عالی
کلیسا در قلمرو زیرسلطه خودشان بودند و نیز از جانب فروشندگان به اصطلاح
آمزش - گواهینامه‌های پاپ که آمزش همه «گناهان» را تضمین میکرد - به
خزانه پاپ سرازیر بود.

«رفرماسیون» که هدفش مبارزه با کلیسای کاتولیک بود از حمایت
توده‌های خلق برخوردار شد. جنبش از خطابه «مارتین لوتر»^۱ که در ۳۱
اکتبر ۱۵۱۷، ۹۵ حکم خود را علیه سوء استفاده از مسئله آمزش ایراد کرد
ناشی شد.

لوتر در درجه اول خطاب به محافل ثروتمند آلمان از آنها دعوت کرد
تا در برابر سلطه روحانیت کاتولیک در آلمان به مقاومت برخیزند. توده‌های
خلق به آئین مذهبی «لوتر» امید بستند. آنان به «رفرماسیون» بیشتر به عنوان
نقضایی برای آزادی اجتماعی مینگریستند. «توماس مونزر» - انقلابی
پر شور و رهبر برجسته اردوی دهقانان تهی دست جنبش بود که در طی جنگ
تشکیل شده بود.

با رشد جنبش «رفرماسیون»، اردوی متحد مخالفان که در آغاز به دور
«لوتر» حلقه زده بودند به پراکندگی آغاز نهاد. خود لوتر از افسار انقلابی
مردم آلمان برید. «توماس مونزر» رهبری توده‌ها را بدست گرفت. او معتقد
بود که دین مظهر ذهن بیدار شده انسان است. «مونزر» آرزوی تغییر اجتماعی
بزرگی را در سر داشت که می‌باید بدست توده‌های انقلابی به اجرا درآید. او

1- Martin Luther

2- Thomas Munzer

نظام اجتماعی آینده را همچون نظامی که در آن از امتیازات طبقاتی و مالکیت خصوصی و قدرت دولتی خبری نیست ترسیم می‌کرد. بدیهی است این آرمان تخیلی که به بیان خود مونزر ابهام آمیز نیز بود نمیتوانست برای خلق قابل فهم باشد.

جنبش انقلابی خلق که در طی چند سال اعتبار و نفوذ بسیاری بدست آورده بود در سال ۱۵۲۴ به پیکار علنی تبدیل شد. این جنگ کبیر دهقانی بود. طبقه حاکم نیروهای خود را علیه مردم متحد کرد. در پایان «بازونها»ها و ارباب فئودال که از حمایت سواره نظام و توپخانه برخوردار بودند آخرین دستجات دهقانان را در ماه مه ۱۵۲۵ نابود ساختند.

شکست دهقانان، شکست «رفرماسیون» به عنوان جنبشی اجتماعی بود. کوشش برای انقلاب بورژوازی در آلمان به هلت عدم قاطعیت و ترس بورژوازی که هنوز از نظر اقتصادی ضعیف بود و تازه در راه تولید سرمایه داری گام می‌نهاد با شکست مواجه شد ولی نتایج شگرف «رفرماسیون» و جنگ دهقانی غیر قابل انکار است. این ضربه‌ای بود به نظام فئودالی در مقیاس سراسر اروپا. آرمان‌های «رفرماسیون» سالیان دراز به رشد و نمو خود ادامه داد.

ایده‌های «پروتستانسیم» به ویژه در آموزش‌های واعظ سوئیسی «ژان کالون»^۱ بطور مشخص ارائه شده است. «پروتستانسیم» در آن‌دسته از کشورهای اروپایی که در آنها سرمایه داری روبه رشد بود رواج یافت.

انقلاب بورژوازی هلند در قرن شانزدهم

تضاد نیروهای مولد متکامل با روابط تولید پوسیده
پیچرفت اجتناب ناپذیر
فئودالی هر لحظه شدت می‌یافت. لیکن استقرار
انقلاب
نهایی روابط تولید سرمایه داری نمیتوانست پیش
از برچیده شدن کامل تأسیسات سیاسی فئودالی، بویژه دولت فئودالی - فکمل

1- John Calvin

گردد. و این امر هم از طریق مسالمت و تدریجی امکان پذیر نبود. از این رو سرنگونی نظام سیاسی فئودالی قانون اجتناب ناپذیر تکامل اجتماعی بود.

رفرماسیون و جنگ دهقانی در آلمان نخستین کوشش نافرجام در انقلاب بورژوازی بود. دومین اقدام، انقلاب بورژوازی هلند (۱۶۰۹-۱۵۶۶) بود که به صورت جنگ آزادی بخش ملی علیه حاکمیت اسپانیا تجلی نمود.

هلند در اوایل قرن شانزدهم
هلند یا Netherlands دارای هفده ایالت بود که بلژیک کنونی، بخشی از شمال فرانسه، لوکزامبورگ و آلمان را شامل می‌گشت. در قرون سیزده، تا

پانزدهم هلند از نظر اقتصادی کشوری تکامل یافته بود. تغییرات واقع در زندگی اقتصادی این سرزمین در اوایل قرن شانزدهم بر روابط اجتماعی و زندگی سیاسی آن و نیز پیشرفت اقتصادی بیشتر آن اثر گذاشت.

در این هنگام بود که انحطاط روابط فئودالی و جریان تراکم ابتدایی سرمایه تأثیری تعیین کننده بر تکامل اقتصادی و اجتماعی هلند اعمال نمود.

انقراض اصناف و تکامل سرمایه‌داری

تولید در دکازها و کارگاه‌های صنفی (گیلد) دائماً رو به کاهش بود. بهمین گونه در یکی از بزرگترین مراکز پارچه بافی - شهر «ypres» در سال‌های میان ۱۵۱۷ و ۱۵۴۵ تعداد دوک‌های مورد استفاده در دکان‌ها و کارگاه‌های کوچک از ۶۰۰ به ۱۰۰ رسید. مانوفاکتوری‌های سرمایه‌داری - خواه پراکنده و خواه متمرکز - روبه ازدیاد بود. این کارخانه‌ها در رشته‌های جدید صنعت و بطور عمده در مراکز صنعتی بزرگ ظاهر شدند. مانوفاکتوری‌های بافندگی متمرکز در «والنسی» و دیگر شهرها و صابون‌پزی و تصفیه شکر در «آنتورپ»^۱ احداث گردیدند. فن استخراج و ذوب فلز و معادن در ایالات «نامور»

1- Antwerp

و «لیژ»^۱ رونق گرفت. در ایالت شمالی هلند روابط سرمایه داری در کشتی-سازی، ماهی‌گیری، کره‌سازی و آبجوسازی و جز آن مستقر گشت.

تجارت چه در داخل و چه با خارج به سرعت گسترش می‌یافت. در داخل کشور بازاری سرمایه‌داری تشکیل شد که مراکز عمده آن در «آنتورپ» در جنوب و «آمستردام» در شمال بود. در نیمهٔ قرن شانزدهم «آنتورپ» به صورت بزرگترین مرکز بازرگانی و سفته‌بازی و اعتبار در آمده بود. ولی تکامل روابط سرمایه داری در همهٔ ایالات هلند یکسان نبود. در بسیاری از ایالات روابط فئودالی به تسلط خود ادامه می‌داد.

پیدایش و رشد سرمایه داری همراه بود با تشکیل طبقات متخصص - بورژوازی و پرولتاریا. صفوف طبقهٔ اخیر از دهقانان و پیشه‌وران خانه خراب پرمی‌شد.

اشرافیت فئودالی حاکم مانع تکامل سرمایه داری و رشد بورژوازی بود و به‌ویژه در ایالات جنوبی نفوذ زیادی داشت. بورژوازی هلند فاقد شکل کافی و از نظر سیاسی منافع طبقاتی خود را از طریق آرمان‌های مذهبی (کالونیسیم) ابراز می‌کرد.

اشرافیت فئودالی و ستم ملی

اشرافیت فئودالی می‌کوشید اتحاد خود را با مهاجمان خارجی - اشراف اسپانیایی - تقویت کند. ستم‌گری اسپانیایی‌ها در عهد سلطنت فیلیپ دوم - فرزند چارلز پنجم - در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم شدت یافت. این پادشاه در سال ۱۵۵۶ به تخت نشست و پس از سقوط امپراطوری هلند برای سرزمین حکومت کرد. فیلیپ دوم از پشتیبانی ارتش و کلیسای کاتولیک برخوردار بود.

رفته رفته تنفر از سلطنت اسپانیا و کلیسای کاتولیک سراسر کشور و همهٔ ملت را فرا گرفت و در سال ۱۶۶۶ به جنبشی توده‌ای تبدیل گشت که برخی اشراف نیز بدان پیوستند.

بورژوازی ایالات شمالی پیشرفته‌تر و متشکل‌تر بود و با تأسیس سازمان خود (اتحاد اوترشت) پیروزی خود را مسجل نمود. نمایندگان ایالات شمالی در سال ۱۵۸۱ «درلاسه» گرد آمدند و خلع فیلیپ دوم را از سلطنت اعلام کردند. دولت جدید «قلمرو متحد» یا «هلند» - سرانجام در ۱۶۰۹ به عنوان نخستین جمهوری بورژوازی تأسیس گشت.

انقلاب هلند و همه انقلابات بورژوازی بر رغم نقش متریقی بی‌تردیدشان قادر به نابود کردن استثمار بطور کلی نبودند و صرفاً حاکمیت بورژوازی را جانشین سلطه ارباب‌ها نمودند.

پیروزی بورژوازی هلند - نخستین انقلاب خوش فرجام بورژوائی در جهان - بدست توده‌های خلق صورت گرفت ولی تأثیر انقلاب هلند در سیر بعدی تاریخ اروپا محدود بود. از این‌رو عصر بورژوازی به معنی وسیع کلمه - فقط با انقلاب بورژوائی انگلیس در قرن شانزدهم و بویژه با انقلاب فرانسه در اواخر قرن هژدهم آغاز گشت.



بخش دوم

مشخصات اصلی شیوه سرمایه‌داری تولید

روابط تولید در جامعه سرمایه‌داری

سرمایه‌داری عبارت از آن نظام اجتماعی است که در آن ابزارها و وسایل تولید از آن گروه کوچکی از زمین داران و سرمایه‌داران است در حالی که اکثریت خلق از هر گونه وسائل تولید محروم و با دارای مالکیتی جزئی می‌باشد و بنابراین باید به کار مزدوری پردازد.

تولید سرمایه‌داری از تولید کالائی ساده بوجود آمده و این امر نه بطور ناگهانی بلکه در طی زمانی دراز از تکامل جامعه بشری صورت گرفته است. تولید سرمایه‌داری نمی‌توانست ناشی از تولید کالائی ساده جامعه برده‌داری و پارئودالی باشد. زیرا به علت سطح ابتدائی نیروهای مولد در آن جوامع، اقتصاد کالائی فقط نقش کوچکی در اقتصاد اجتماعی داشت. در سرمایه‌داری همه مؤسسات تولیدی نه برای مصرف شخصی بلکه برای فروش تولید می‌کنند. با توسعه سرمایه‌داری، تولیدکنندگان کوچک، از جمله دهقانان هر روز بیش از پیش محصولات خود را در معرض فروش قرار می‌دهند. در سرمایه‌داری تقریباً تمام وسایل تولید و اجناس مصرفی خرید و فروش می‌شود.

تولید کالائی ساده و سرمایه‌داری دارای دووجه مشترك اساسی می‌باشند که عبارتند از: اول مالکیت خصوصی بروسائل تولید و ثانیاً تقسیم اجتماعی کار. اقتصاد کالائی همزمان با تکامل و گسترش و تعمیق تقسیم اجتماعی کار رواج یافت.

مالکیت خصوصی بروسائل تولید موجب تولید سرمایه‌داری می‌گردد. تولید کالائی ساده نه فقط در گذشته موجد تولید سرمایه‌داری شد بلکه هنوز هم در شرایط معینی میتواند موجد سرمایه‌داری - تمول اقلیتی و خانه خرابی اکثریت تولیدکنندگان - باشد.

میان تولید کالائی و تولید سرمایه‌داری تفاوتی اساسی هم وجود دارد. در تولید کالائی ساده، روستائی و پیشه‌ور با کار شخصی خود به تولید کالا می‌پردازند - یعنی پایه تولید کالائی کار شخصی تولیدکننده‌ای است که خود صاحب کالا است. در سرمایه‌داری تولیدکننده و صاحب کالا يك شخص واحد نیست. تولید سرمایه‌داری مبتنی بر بهره‌کشی از کار مزدوری است.

پیش از سرمایه‌داری نیز سازمان‌های اقتصادی عظیمی وجود داشت که تولیدکنندگان آن نه تنها برای مصرف شخصی ارباب بلکه برای بازار هم به

روابط تولید در سرمایه‌داری

تولید می‌پرداختند (نظیر لاتیفوندا - املاک وسیع - رمی) اما چنین سازمان‌هایی را سازمان سرمایه‌داری نمی‌توان نامید زیرا در آنها نه از کار مزدوری بلکه از کاربردگان (در لاتیفوندا) با صرف‌ها استفاده می‌شد.

موقع کارگر مزدور متفاوت از موقع برده - یا سرف است. برخلاف برده یا سرف، کارگر شخصاً آزاد است و ظاهراً در کار کردن برای سرمایه‌دار اجباری ندارد لیکن معمولاً کارگر فاقد شرایطی است که بوسیله آن خود به تهیه وسائل معاش خود بپردازد. کارگر برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش ناچار است خود را به مزدوری يك سرمایه‌دار درآورد. وقتی کارگر کار کردن برای سرمایه‌داری را قبول می‌کند در واقع این کار را داوطلبانه می‌کند. یعنی سرمایه‌دار و نه هیچ‌کس دیگری او را وادار به کار نمی‌کند.

در شرایط سرمایه‌داری به علت شیوه تولید سرمایه‌داری که بنا بر آن،

شرایط مادی تولید (زمین، ابزارها و وسائل تولید) در اختیار گروه نسبتاً کوچک سرمایه‌داران است در حالی که اکثریت خلق جز نیروی کار خویش چیز دیگری ندارند، کار مزدوری متداول است. صاحبان وسائل تولید اجباری برای کار ندارند زیرا آنان می‌توانند از ثمرات کار کسانی که برای زنده ماندن مجبورند کار کنند، بهره بگیرند. بهره‌کشی سرمایه‌داران از کارگران گوهر روابط تولید سرمایه‌داری است.

روابط تولید عبارت است از اشکال مالکیت پروسائل تولید، جایگاه طبقات و گروه‌های اجتماعی در تولید و روابط متقابل آنها و نیز اشکال توزیع محصولات تولیدی.

شکل مالکیت تعیین‌کننده جایگاه طبقات در جریان تولید است. در جامعه سرمایه‌داری کارگر زیر کنترل سرمایه‌داری است که هم صاحب کار و هم محصول کار اوست. توزیع محصولات کار میان سرمایه‌داران و کارگران خواه از لحاظ میزان سهم و خواه از لحاظ نحوه دریافت متفاوت است. سهم سرمایه‌داری سودی است که نه تنها مصارف شخصی او بلکه هزینه گسترش تولید را نیز تأمین می‌کند. سهم کارگر مزد اوست که در بهترین مواقع کفاف یک زندگی معمولی او و خانواده‌اش را می‌نماید.

ما به سرمایه‌دار از این لحاظ که ثروتمند است سرمایه‌دار نمی‌گوئیم. ثروتمند وقتی سرمایه‌دار است که بر اثر شرایط معین اجتماعی در جایگاهی قرار دارد که می‌تواند ثروتش را وسیله بهره‌کشی مردمان آزاد دیگری قرار داده و از ثمرات کار آنها زندگی کند.

نه کارگر راهی جز کار مزدوری برای سرمایه‌دار
دارد که در غیر این صورت فاقد وسیله امرار معاش
خواهد بود. و نه سرمایه‌دار بدون وجود کارگران
توانائی بهره‌برداری از وسائل تولید متعلق به خود را دارد. کارگر مانند
هر شخص دیگری دارای نیروی کار یا به عبارت بهتر قابلیت کار است.
نیروی کار در هراجماعی عنصر مهم تولید است. ولی در سرمایه‌داری نقش
نیروی کار تغییر می‌یابد. از این لحاظ که به کالا تبدیل میشود. با تبدیل

نیروی کار
همچون کالا

نیروی کار به کالا تولید کالا خصلتی همگانی بخود گرفته و مرماه‌داری از آن پس عالی‌ترین مرحله تولید کالائی محسوب می‌شود. برای تبدیل نیروی کار به کالا دوشروط لازم است: اولاً کارگر باید شخصاً آزاد باشد تا بتواند قابلیت کار خود را بدلخواه خود مورد استفاده قرار دهد (برده و سرف به علت وابسته بودنشان به ارباب نمی‌توانستند نیروی کار خود را آزادانه در معرض فروش گذارند). ثانیاً کارگر باید فاقد هرگونه وسیله تولید یا معیشتی باشد (روستائیان وابسته در موقعیتی کاملاً متفاوت هستند. زیرا آنها آنقدر وسیله کشاورزی از خود داشتند که بتوانند بوسیله آن زندگی خود و خانواده‌شان را تأمین کنند).

در شرایط مرماه‌داری نیروی کار همچون يك
 ارزش
 نیروی کار
 کالا است و از این‌رو واجد ارزش خود نیز هست.
 کالا دارای ارزشی دوگانه است. اولاً
 برآورنده برخی نیازهای بشری است. دوم آنکه شیئی است که نه برای مصرف شخصی بلکه برای فروش، یعنی مبادله تولید شده است. پس کالا دارای دو خاصیت است: ارزش استعمال و ارزش. ارزش کالا که نماینده کار اجتماعی تولیدکنندگان آنست به شکل رابطه‌ای کمی که در آن، کالائی با کالای دیگر مورد مبادله قرار می‌گیرد نمایان می‌گردد. این رابطه کمی ارزش مبادله نام دارد. ارزش هر کالا بوسیله مقدار کار اجتماعی متوسطی که در آن تجسم یافته تعیین می‌شود، زیرا که کالاها تنها آفریده‌کارند. مقدار کار را برحسب اندازه زمان آن می‌سنجند. پس ارزش نیروی کار نیز برحسب زمان کاری که برای بازتولید آن مورد نیاز است معین می‌گردد. و اما چگونه میتوان این زمان کار را اندازه گرفت؟ - برای اینکه کارگر بتواند کار کند ناچار باید خود و خانواده‌اش از حداقل وسائل معیشت - خوراک، پوشاک، کفش و مسکن - برخوردار باشد. درعین حال چون کارگر با فنون پیچیده‌ای سروکار دارد نیاز به مهارت معینی در کار دارد که تحصیل آن مستلزم صرف هزینه‌ای است. پس ارزش نیروی کار بوسیله هزینه و وسایل معیشت لازم برای کارگر و خانواده‌اش تعیین می‌گردد. و بیان ارزش نیروی کار با پول

نیز همان بهای نیروی کار است که در سرمایه‌داری به صورت مزد نمود می‌کند.

ارزش نیروی کار ارزشی نیست که یکبار و برای همیشه به آن داده شود زیرا در طی تکامل تاریخی تغییر می‌یابد. ارزش نیروی کار در دو جهت تغییر می‌کند. از یک سو، در نتیجه بازدهی روزافزون کار در رشته‌هایی از اقتصاد که مختص کالاهای مصرفی است، کالاهای مزبور کاهش می‌یابد. و چون ارزش کالاهای مصرفی حیاتی جزئی از ارزش نیروی کار را تشکیل می‌دهد پس کاهش ارزش آنها به کاهش ارزش نیروی کار منتهی می‌گردد. از سوی دیگر ارزش نیروی کار شامل ارزش وسائل مورد نیاز فرهنگی کارگر و خانواده‌اش نیز هست. با تکامل جامعه، نیازهای معمولی کارگر تغییر می‌یابد. افزایش نیازهای کارگران و ظهور کالاهای تازه ارزش نیروی کار را بالا می‌برد. ولی مهم‌ترین عامل مؤثر بر افزایش ارزش نیروی کار رشدت کار است. از آنجا که صرف انرژی بیشتر نه تنها جسمانی بلکه عصبی نیز کارگر را فرسوده‌تر می‌سازد، بطور اجتناب ناپذیر بر مقدار محصولات که باید ظرفیت کاری او را بازگرداند افزوده می‌گردد یعنی ارزش نیروی کار بالا می‌رود.

سرمایه داران همیشه می‌کوشند سطح زندگی طبقه کارگر را به پائین‌ترین درجه ممکن برسانند و کارگران نیز در مخالفت با چنین کوششی برای ترفیع سطح زندگی خود به مبارزه با آنان برمی‌خیزند.

گوهر استثمار سرمایه‌داری

مفهوم «ارزش نیروی کار» تنها واجد اهمیت

تئوریک نیست. اقتصاد سیاسی بورژوازی از زمان

آدام اسمیت و داوید ریکاردو ادعا دارد که کارگر

نقش نیروی کار

در جریان تولید

کارش را به سرمایه‌دار می‌فروشد نه نیروی کارش را. اگر ما چنین نظری

را بپذیریم ناچار باید به این نتیجه برسیم که کار کارگر به شکل مزد جبران

می‌شود و سرمایه سرمایه‌دار به شکل سود. با چنین تعبیری کارگر و

سرمایه‌دار برابری می‌شوند و هیچ‌گونه بهره‌کشی انسان از انسان در کار نیست و حال آنکه کارگر با اجیر کردن خود نزد سرمایه‌دار کار خود را فروخته (زیرا هنوز کاری انجام نداده) بلکه فقط قابلیت کار - نیروی کار خود را فروخته است. چگونه این نیروی کار مورد استفاده قرار می‌گیرد، امری است که البته سرمایه‌دار برحسب منافع خود در مورد آن تصمیم خواهد گرفت. سرمایه‌دار نیروی کار را طوری به مصرف می‌رساند که کارگر با کار خود بیش از آنچه دریافت داشته محصول تحویل دهد.

نیروی کار در جریان تولید چه نقشی دارد؟ - کارگر با بکار انداختن نیروی کار خود با کمک ماشین از مواد اولیه محصول می‌آفریند. از آنجا که محصول کالا است پس دارای ارزش است، ارزش کالا شامل ارزش مواد اولیه و سوخت، بخشی از ارزش ساختمان‌ها و ماشین و ابزارهایی است که در جریان ساخت محصول مورد استفاده قرار گرفته‌اند و افزون بر آن ارزش کالا شامل ارزش تازه‌ای که با کار کارگران بوجود آمده نیز هست. این ارزش تازه بیش از آنچه چیزی است که سرمایه‌دار در ازای نیروی کار به کارگر پرداخته است و اکنون ما این مسئله را با مثال مشخصی ثابت خواهیم کرد.

سرمایه‌داری را فرض کنیم که دارای یک کارخانه
ارزش اضافی سازنده چرخ خیاطی است. او برای تولید چرخ خیاطی نیاز به خرید فلز دارد و بنابراین به خرید ۱۰/۰۰۰ کیلو فلز به قرار هر کیلو ۲۰ سنت اقدام می‌کند و برای این منظور کلاً ۲/۰۰۰ دلار می‌پردازد. در جریان ساختن ۲۰۰ چرخ خیاطی استهلاک وسایل و هزینه روشنایی و سوخت و جزآن بر روی هم به ۲۵۰ دلار بالغ می‌شود. هزینه نیروی کار نیز (۵۰ کارگر از قرار تقریبی ۵ دلار در روز) جمعاً ۲۵۰ دلار خواهد شد و بدین گونه کل هزینه سرمایه‌دار مفروض ما به قرار زیر است:

هزینه خرید فلز	۲/۰۰۰	دلار
هزینه استهلاک ماشین‌آلات	۲۵۰	»
ارزش نیروی کار	۲۵۰	»
جمع	<u>۲۵۰۰</u>	»

بنا بر ارقام فوق هزینه تولید ۲۰۰ ماشین خیاطی ۲۵۰۰ دلار - یعنی هرماشین با هزینه‌ای برابر با (۲۰۰ - ۲۵۰۰) ۱۲/۵ دلار گردیده است. اکنون فرض کنیم هر چرخ خیاطی ۱۲/۵ دلار بفروش رود در این صورت سرمایه‌دار فقط هزینه خرج شده را بدست خواهد آورد، به عبارت دیگر سودی نخواهد برد.

ولی قضیه عملاً صورت دیگری دارد. سرمایه‌داری از یک سطح عالی بازدهی کار برخوردار است بطوری که کار روزانه کارگر مولد خیلی بیش از آنچه برای زیست او لازم است بهار می‌آورد. هرچه سطح تکنولوژی بالاتر باشد بهمان نسبت مدت زمان کمتری برای تولید وسائل معیشت کارگر مورد نیاز است. ولی سرمایه‌دار با پرداخت ارزش یک روز نیروی کار کارگر، وی را تمام روز به کار و می‌دارد. در نتیجه کارگر ارزشی خیلی بیش از ارزش نیروی کار خود بوجود می‌آورد.

فرض کنیم کارگر طی چهار ساعت کار ارزشی برابر با ارزش نیروی کار خود فراهم می‌آورد. ولی بنا به قراری که با کارفرما دارد بایستی ۸ ساعت کار کند. پس در هشت ساعت کار پنجاه کارگر مزبور دو برابر وسایل تولید را به مصرف رسانیده و دو برابر آن مقدار یعنی ۴۰۰ چرخ خیاطی تولید می‌کنند. در این حالت هزینه سرمایه‌دار مورد نظر به شرح زیر تغییر کرده است:

هزینه خرید فلز	۴۰۰۰ دلار
هزینه استهلاک ماشین آلات	» ۵۰۰
ارزش نیروی کار	» ۲۵۰
جمع	۴۷۵۰ دلار

با فروش ۴۰۰ چرخ خیاطی بهمان قیمت سابق (۱۲/۵ دلار) سرمایه‌دار ۵۰۰۰ دلار به‌دست آورده است. می‌بینیم ارزش تحصیل شده در اینجا ۲۵۰ دلار بیش از هزینه ایست که سرمایه‌دار خرج کرده است. این ارزش افزوده را ارزش اضافی خوانند. منبع تمامی درآمدهای جامعه سرمایه‌داری: سود کارخانه‌داران و تجار، حصة صاحبان سهام، بهره رباخواران و بانکداران،

مال الاجاره مالکان و جز آن همین ارزش اضافی ناشی از دسترنج کارگران است.

سرمایه‌دار از این لحاظ توانست به ارزش اضافی دست یابد که کارگران ساعاتی بیش از آنچه برای ایجاد ارزش برابر با ارزش نیروی کار وی که مورد نیاز است کار کردند. سرمایه‌دار ارزش اضافی را که درازای آن چیزی به کارگر نپرداخته است به رایگان تصاحب می‌کند.

در جوامع برده‌داری و فئودالی نیز طبقات حاکم از ساعات کار اضافی - و در نتیجه از محصول اضافی زحمتکشان یعنی ساعاتی غیر از آنچه برای ایجاد ملزومات زندگی کارکن - اعم از برده و صرف یا کارگر - لازم است (کار لازم) زندگی می‌کردند لیکن چون در سرمایه‌داری نیروی کار به کالا تبدیل شده محصول اضافی به صورت ارزش اضافی نمود می‌کند. و ارزش اضافی نه برای مصرف خصوصی سرمایه‌داران بلکه به شکل سرمایه، صرف بهره‌کشی بیشتر از کارگران بیشتر می‌گردد.

تبدیل ارزش اضافی به سرمایه و صرف آن برای تولید ارزش اضافی تازه هدف تولید سرمایه‌داری است. سرمایه‌داران همواره می‌کوشند با صرف حداقل هزینه ممکن ارزش اضافی بیشتری به دست بیاورند. سرمایه برای دست یافتن به ارزش اضافی حرص فراوان دارد. بقول یکی از رهبران کارگری انگلیس سرمایه از نبودن سود یا سود ناچیز چنان درهراس است که طبیعت از خلاصه. اگر به سرمایه‌دار ۱۰ درصد سود تضمین بدهی با هر درخواستی موافقت می‌کند، با ۲۰ درصد جانی تازه می‌گیرد، در قبال ۵۰ درصد واقعاً حاضر است گردنش را بشکند، با سود صد درصد کافی است همه قوانین انسانی را لگدمال کند. و اگر به ۳۰۰ درصد سود دست یابد از هیچ جنایتی فروگذار نخواهد کرد حتی اگر خطر به دار آویختنش در میان باشد.

تعقیب ارزش اضافی انگیزه نیرومندی در تکامل تولید بود که برای جوامع برده‌داری و فئودالی ناشناخته بود. برای یک سرمایه‌دار تنها آن کار مولد است که ارزش اضافی ایجاد می‌کند.

برای افزایش ارزش اضافی دوشیوه وجود دارد که با مثال مشخص این دوشیوه را بررسی خواهیم کرد. فرض کنیم یک روز کار ۱۰ ساعت است که پنج ساعت آن زمان کار لازم و پنج ساعت دیگر زمان کار اضافی است.

$$\frac{\text{۵ ساعت}}{\text{زمان لازم}}$$

در این مورد درجه بهره‌کشی با نرخ ارزش اضافی به صورت زیر خواهد بود:

$$\frac{\text{۵ ساعت زمان اضافی}}{\text{۵ ساعت زمان لازم}} \times 100\% = 100\%$$

نخستین شیوه افزایش نرخ ارزش اضافی عبارتست از طولانی کردن روز کار. فرض کنیم که روز کار از ۱۰ ساعت به ۱۲ ساعت افزایش یافته است. زمان کار لازم تغییر نیافته زیرا ارزش نیروی کار تغییر نکرده است. ولی زمان کار اضافی زیاد شده.

ارزش اضافی
مطلق

$$\frac{\text{۷ ساعت}}{\text{زمان لازم}}$$

$$\frac{\text{۷ ساعت}}{\text{۵ ساعت}} \times 100\% = 140\%$$

ارزش اضافی ناشی از طولانی شدن روز کار را ارزش اضافی مطلق خوانند زیرا روز کار در مجموع خود بطور مطلق طولانی تر شده است. ارزش اضافی مطلق یعنی طولانی شدن روز کار خاص دوره ابتدایی تکامل سرمایه‌داری بود، دوره‌ای که سطح تکنولوژی پائین بود. در نیمه قرن نوزدهم روز کار در انگلیس ۱۲ ساعت و سپس در ۱۹۰۱ در اثر مبارزات کارگران به ۱۰ ساعت رسید. در روسیه پس از اعتصابات بزرگ سال ۱۸۹۷

قانونی گذشت که روز کار را به ۱۱/۵ ساعت محدود ساخت. سرانجام تحت فشار طبقه کارگر روز کار ۸ ساعته متداول گشت و به دنبال آن سرمایه‌داران مجبور شدند با افزایش سرعت کار کاهش روز کار را جبران کنند.

افزایش ارزش اضافی از طریق طولانی‌تر کردن روز کار موجب مقاومت کارگران شد و همین امر سرمایه‌داران را بر آن داشت که شیوه دیگری در تشدید بهره‌کشی از کارگران در پیش گیرند. این شیوه مدت روز کار را زیاد نمی‌کند ولی در عوض زمان کار لازم را کاهش می‌دهد که این خود، هم‌زمان به افزایش زمان کار اضافی منجر شده و در نتیجه ارزش اضافی را افزایش می‌دهد. بازدهی بیش از پیش کار در رشته‌های مولد کالاهای مصرفی کارگران زمان کار لازم برای تهیه وسایل معیشت آنان و سرانجام ارزش نیروی کار را کاهش می‌دهد. اگر سابقاً ۵ ساعت کار صرف تولید زیست‌کارگروخانواده‌اش می‌شد. اکنون صرف ۳ ساعت کار برای این منظور کافی است. در این مورد روز کار به صورت زیر درمی‌آید:

۳ ساعت	۷ ساعت
زمان لازم	زمان اضافی

بدین گونه می‌بینیم گرچه طول روز کار تغییری نکرده ولی درجه استثمار فزونی گرفته است. این شیوه را افزایش ارزش اضافی نسبی خوانند. سرمایه‌دار از هر وسیله‌ای - گسترش تولید، تکمیل تکنولوژی و تشدید استثمار کارگران - استفاده می‌کند تا به ارزش اضافی هرچه بیشتر دست یابد. ایجاد ارزش اضافی قانون اقتصادی اصلی جامعه سرمایه‌داری است.

در مطالعه جامعه سرمایه‌داری پیش از هر چیز به مفهوم سرمایه بر می‌خوریم. سرمایه چیست و این واژه بر چه معنی دلالت می‌کند؟

جلوه‌های ملموس و مشخص فراوانی از سرمایه‌دربرابر ما وجود دارد. در هر کشور سرمایه‌داری سرمایه‌را به اشکالی چون پول، ماشین‌ها، ساختمان‌ها، کالا و جز آن می‌توان مشاهده کرد. و این پیش از هر چیز ما را به این نتیجه می‌رساند که سرمایه یک ارزش است. ولی هر ارزشی سرمایه نیست. مزد کارگر به پول پرداخت می‌شود لیکن این بمعنی سرمایه نیست. یک دهقان دارنده خانه و ابزار کشاورزی است ولی سرمایه ندارد. پول مانند هر ارزش دیگری وقتی سرمایه است که به ارزش خود بیفزاید، یعنی ارزش اضافی ایجاد کند. بنابراین می‌توان سرمایه‌را چنین تعریف کرد: سرمایه ارزشی است که زاینده ارزش اضافی باشد.

علم بورژوائی ادعا می‌کند که سود خاصیت ذاتی سرمایه است و حال آنکه سرمایه نمی‌تواند به خودی خود زاینده ارزش اضافی باشد. سرمایه فقط آنگاه به ارزش خود می‌افزاید که با کار در جریان تولید وحدت یابد. نتیجه آنکه سرمایه ارزشی است که با بهره‌کشی از کارگر مزدور زاینده ارزش اضافی می‌گردد.

سرمایه تجسم روابط تولیدی میان سرمایه‌داران و کارگران است و این روابط مبین بهره‌کشی انسان از انسان است. اقتصاددانان بورژوائی معمولاً سرمایه را بمنزله وسیله تولید تعریف می‌کنند و این عقیده‌ای بود که آدام اسمیت و داوید ریکاردو نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوائی بر آن بودند. مثلاً ریکاردو ابزارهای انسان ابتدائی یعنی چوب و سنگ را هم سرمایه می‌دانست. علم اقتصاد بورژوائی سرمایه‌را هنوز هم با وسایل تولید همسان می‌داند و می‌کوشد سرمایه‌را شرط طبیعی و دائمی تولید معرفی کند. جست و جوی سرمایه در جامعه اولیه تنها معطوف به اثبات چنان تعریفی است. «تئوری وجود ابدی» سرمایه برای تأیید «تئوری وجود ابدی» سرمایه‌داری وضع شده است.

اقتصاددانان بورژوائی، تاریخ منشاء سرمایه‌داری و تشکیل طبقات را در جامعه سرمایه‌داری تعریف می‌کنند.

بنظر آنان مردم پرکار و سخت‌کوش سرمایه‌دار و تنبلان و نفله‌کاران

ثروت به کارگر تبدیل شدند. این عملیات کوچکترین وجه اشتراکی باحقوق تاریخی ندارد. تراکم اولیه سرمایه نشان از سخت کوشی نداشت بلکه داغ چپاول واقعی مستعمرات، سلب مالکیت اجباری دهقانان و قوانین سخت علیه بینوایان برای ایجاد انضباط کار برچهره داشت.

ترکیب طبقاتی جامعه سرمایه داری

بورژوازی و پرولتاریا
هر جامعه طبقاتی، دارای طبقات و اقشار متفاوتی است و از آن میان، دو طبقه، طبقات اصلی را تشکیل می دهند که ارتباط میان آنها بیانگر تضاد اصلی جامعه است. در جامعه برده داری این طبقات برده داران و بردگان بودند؛ در جامعه فئودالی زمین داران و دهقانان وابسته، طبقات اصلی در جامعه سرمایه داری عبارتند از بورژوازی و پرولتاریا.

بورژوازی طبقه ای است که صاحب وسائل تولید است و از آنها برای استثمار کارگران مزدبگیر استفاده می کند. بورژوازی خود متجانس نیست. امروزه گروه فوقانی طبقه سرمایه دار عبارت از بورژوازی انحصاری است که در اقتصاد و سیاست جهان سرمایه داری تسلط دارد؛ بدینگونه که ۲۰۰ مؤسسه انحصاری سررشته یکسوم تولید و توزیع تمامی کشورهای سرمایه داری را بدست دارند. بخش قابل ملاحظه ای از سرمایه داران را صاحبان بنگاههای کوچک و متوسط تشکیل می دهند که غالباً به شرکتهای بزرگ وابسته اند.

خرده بورژوازی در میان طبقات سرمایه دارو کارگر، موقعیتی بینابینی دارد: هم مختصر سرمایه ای دارد و هم خود مجبور است در کار شرکت کند. در گذشته خرده بورژوازی شهری از سطح زندگی ای بالاتر از سطح زندگی طبقه کارگر برخوردار بود. امروزه درآمد اکثریت عظیم خرده بورژوازی نه تنها از کارگران بالاتر نیست، حتی در برخی موارد پایین تر از مرزهای

کارگران در مؤسسات بزرگ نیز هست. از سوی دیگر شرایط کار صاحب يك مؤسسه كوچك ممكن است بدتر از شرایط کار کارگران باشد، زیرا ساعات کار روزانه وی طولانی‌تر است و از مزایای اجتماعی که کارگران بر اثر مبارزه دائمی‌شان بدست آورده‌اند بی‌بهره است. افزون بر این، يك تولیدکننده یا توزیع‌کننده خرده با وابسته شرکتهای بزرگ است. خرده بورژوازی بطور عمده استقلال خود را ازدست داده است.

پرولتاریا طبقه کارگران مزدبگیر محروم از وسایل تولید و وسائل تأمین معیشت است و بنابراین مجبور است نیروی کار خود را به سرمایه‌داران بفروشد.

در جامعه سرمایه داری، بورژوازی و پرولتاریا بطور ناگسستگی بیکدیگر وابسته‌اند زیرا بورژوازی نمی‌تواند بدون استثمار کارگران مزدبگیر وجود یابد و خود را غنی‌تر سازد؛ پرولتاریا نیز نمی‌تواند بدون اجیر کردن خود به سرمایه‌داری و فروش نیروی کار خود به ایشان زندگی کند. در عین حال بورژوازی و پرولتاریا طبقات متخاصمی هستند که منافع آنها آشتی‌ناپذیر است. تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا تضاد عمده جامعه سرمایه‌داری است.

زمینداران و دهقانان
الفزون بر بورژوازی و پرولتاریا، جامعه سرمایه‌داری طبقه زمینداران و طبقه دهقانان را نیز دارد. این طبقات از نظام فئودالی باقی مانده‌اند ولی بطور چشم‌گیری تغییر یافته‌اند. در نظام سرمایه داری، زمینداران طبقه‌ای از مردمان که صاحب قطعات وسیعی زمین‌اند و آنها را به سرمایه‌داران و دهقانان اجاره می‌دهند یا با استفاده از کارمزدوری و به‌گونه سرمایه‌داری آنها را بصورت مزارع بزرگ مورد استفاده قرار می‌دهند.

دهقانان بطور عمده تولیدکنندگان کوچکی هستند که در مزارع خود با کمک وسائل تولید خودشان کار می‌کنند. دهقانان بخش بزرگی از جمعیت اکثر کشورهای سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند و از نظر اجتماعی نامتجانس می‌باشند. در روستاها جریان تجزیه دائماً در کار است: جریان تشکیل عناصر

سرمایه‌داری و افزایش تعداد دهقانان فقیر و خانه خراب شدن آنها.

گسترش سرمایه‌داری همراه است با
فقرهای متوسط
افزایش کارگران و کارمندان مزدبگیر و کاهش
عده مالکان و افزارمندان مستقل، برای مثال، در ۱۸۷۰ مالکان و افزارمندان
مستقل ۳۰/۳ درصد جمعیت شاغل را تشکیل می‌دادند در صورتی که در
۱۹۵۴ این عده تنها به ۱۳/۳ درصد رسید و حال آنکه تعداد کارگران و
کارمندان مزدبگیر از ۵۹/۳ به ۸۶/۸ درصد افزایش یافت.

برغم همه این شواهد واقعی، دانشمندان بورژوازی ادعا می‌کنند که
در جامعه سرمایه‌داری نوین تضادهای طبقاتی در حال ناپدید شدن است و
طبقات سابقاً متخاصم جای خود را به «طبقه متوسط» می‌دهند. بگفته
اینان، تقریباً در سرتاسر جامعه غربی يك «طبقه متوسط» نیرومند در حال
وجود آمدن است. در کشورهای سرمایه‌داری همه کسانی که دارای اتومبیل،
پنچال، تلویزیون و دیگر وسائل قسطی می‌باشند در شمار «طبقه متوسط»
بمحاسب می‌آیند. ولی باید دانست خرید يك دستگاه تلویزیون یا يك اتومبیل
توسط يك کارگر موقعیت اجتماعی و روابط او را با وسائل تولید تغییر
نمی‌دهد یا به عبارت دیگر او را سرمایه‌دار نمی‌کند. تازه کالاهائی که او با
اقساط طویل‌مدت می‌خرد کاملاً متعلق به خود او نیست. و گاه کارگر
از عهده پرداخت اقساط بر نمی‌آید و بنابراین از او سلب «مالکیت» می‌شود.

نظریه «طبقه متوسط» برپایه‌ای همچون افزایش عده کارمندان در
ممالک سرمایه‌داری استوار است. البته کارمندان بمعنی معمولی این کلمه
کارگر نیستند زیرا کار آنها نه کار جسمی بلکه کار ذهنی است. ولی اینان
همچون کارگران افرادی مزدبگیرند. مسلماً تعداد کارمندان در کشورهای
سرمایه‌داری سرعت رو به افزایش دارد. در آغاز قرن بیستم کارمندان در
کشورهای عده سرمایه‌داری شامل ۷ یا ۸ درصد جمعیت شاغل می‌شد
در حالی که امروزه تعداد آنها به ۲۰ - ۳۰ درصد رسیده است. در آمریکا
بیش از ۲۳ میلیون کارمند وجود دارد - یعنی در حدود یکسوم جمعیت
شاغل کشور. از این‌رو، نظریه پردازان بورژوازی کارمندان را بمثابة «طبقه

متوسط جدیدی اعلام می‌کنند که گویا نسبت به پرولتاریا و بورژوازی وضعی بینابینی دارد و بصورت نیروی تعیین‌کننده تکامل اجتماعی درمی‌آید. ولی در واقع نه طبقه متوسط جدیدی و نه «طبقه» کارمندی به پیدایی آمده. در جامعه سرمایه‌داری کارمندان به دو قشر کاملاً متمایز تقسیم می‌شوند. قشر فوقانی کارمندان - مقامات حکومتی، مدیران عامل شرکتها، بانکها و جز آنها - برحسب موقعیت اجتماعی‌شان و مقدار و نحوه درآمدشان دارای وضع زندگی مشابه طبقه سرمایه‌دار هستند و با این طبقه پیوند تنگاتنگ دارند. و حال آنکه اکثریت کارمندان مردمی زحمتکش اند و از این لحاظ با پرولتاریا همبستگی دارند. تمامی کارکنانی از این دست غالباً کارکنان «بنده سپید» خوانده می‌شوند.

در ترکیب دانشوران نیز تغییرات چشم‌گیری به وقوع پیوسته است. عده دانشوران مزدبگیر (معلمان، کارکنان پزشکی و جز آنها) افزایش یافته است. این گروه از دانشوران از لحاظ موقعیت اجتماعی به زحمتکشان نزدیکند و با تشکیل اتحادیه‌های صنفی خود نقش فعالی در جنبش زحمتکشان ایفا می‌کنند.

تضادهای جامعه سرمایه‌داری

توأم با تکامل سرمایه‌داری تقسیم اجتماعی
تضاد اساسی کارافزایش یافته و میان شاخه‌های سابقاً مستقل صنعت نوعی روابط و وابستگی‌های متقابل پدید آمده است. روابط اقتصادی میان مؤسسات گوناگون، نواحی و کشورهای مختلف بطور قابل توجهی رو به ازدیاد است. نظام سرمایه‌داری همه قاره‌ها را دربر گرفته و حتی ممالک وابسته‌ای را که هنوز دارای روابط سرمایه‌داری نیستند شامل می‌شود. تولید بطور روزافزونی خصیلت اجتماعی پیدا میکند در صورتی که مالکیت خصوصی بوسیله تولید به تصاحب محصول کار اجتماعی میلیون‌ها مردم از طرف گروه کوچکی از سرمایه‌داران منجر می‌شود.

تضاد میان خصیلت اجتماعی تولید و شکل تملك خصوصی- سرمایه‌داری فرآورده‌های آن، تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. تضاد مزبور بیانگر تضاد میان نیروهای مولد دائماً در حال رشد و روابط تولید سرمایه‌داری است. این تضاد بویژه خود را در بحران‌های اقتصادی اضافه تولید مینمایاند.

از آغاز قرن نوزدهم یعنی از زمان پیدایش

بحران‌های اقتصادی

صنعت ماشینی بزرگ، اقتصاد کشورهای سرمایه-

داری بطور ادواری بر اثر بحران‌های اقتصادی

به لرزه درآمده است. نخستین بحران اقتصادی که سراسر اقتصاد انگلستان را دربرگرفت در سال ۱۸۲۵ رخ نمود. در ۱۸۳۶ انگلیس از بحران دیگری که به آمریکا هم سرایت کرد به تکان آمد. بحران بعدی در ۴۸ - ۱۸۴۷ بحرانی عالمگیر شد و سپس بحران‌های ۱۸۵۷ و ۱۸۶۶ و ۱۸۷۳ و ۱۸۸۲ و ۱۸۹۰ و ۱۸۹۰ بوقوع پیوست. در قرن بیستم بحران‌های ۱۹۰۳ - ۱۹۰۰ ، ۱۹۰۷ ، ۲۱ - ۱۹۲۰ ، ۳۳ - ۱۹۲۹ و ۳۸ - ۱۹۳۷ سراسر جهان را دربر گرفت. از جنگ دوم جهانی به این سو، مثلاً ایالات متحده چهار بحران را از سرگذرانده است. (۴۹ - ۱۹۴۸ ، ۵۴ - ۱۹۵۳ ، ۵۸ - ۱۹۵۷ و ۶۱ - ۱۹۶۰) بحران ۵۸ - ۱۹۵۷ کشورهای را در بر گرفت که تقریباً دوسوم محصولات صنعتی دنیای سرمایه‌داری را تولید مینمودند.

بحران‌های اقتصادی دنیای سرمایه‌داری بحران‌های اضافه تولیدند.

در جریان بحران‌ها کالاها بدون بازار می‌مانند زیرا بیش از قدرت خرید محدود اکثریت مصرف‌کنندگان تولید می‌شود.

اضافه تولید کالاها هرگز به معنی بی‌نیازی تمام افراد جامعه از آنها

نیست. برعکس در موقع بحران زحمتکشان در نهایت سختی و مضیقه بسر برده و سطح زندگی آنها به درجه بسیار پستی سقوط می‌کند زیرا رشد بیکاری به محرومیت کامل تعداد بیشمار مردم از هرگونه وسایل زندگی می‌انجامد.

بحران ناشی از اضافه تولید بر اثر تضاد میان خصیلت اجتماعی تولید

از یکسو و تصاحب خصوصی - سرمایه‌داری محصولات از سوی دیگر روی

می‌دهد. در مؤسسات سرمایه‌داری میلیونها نفر کار می‌کنند ولی آنچه تولید می‌شود از آن صاحبان مؤسسات مزبور می‌گردد. کارگر هر قدر تولید کند نصیب او آن میشود که مزدش اجازه می‌دهد. سرمایه‌داران به دنبال کسب سود بیش از پیش به توسعه تولید و تکمیل تکنولوژی پرداخته و مقادیر بی‌حسابی کالا به بازار می‌ریزند ولی مزد کارگران، اگر افزایشی مطرح باشد، همیشه از رشد تولید عقب می‌ماند. این به معنی آنست که تقاضای مؤثر کارگران و توده‌های وسیع زحمتکشانشان بطور نسبی کاهش می‌یابد. گسترش تولید سرمایه‌داری بطور اجتناب‌ناپذیر با ظرفیت محدود مصرف بخش اصلی مردم روبروست.

بحران، همزاد غیرقابل احترازشیوه تولید سرمایه‌داری است که تا سرمایه‌داری باقی است حذف آنها امکان‌ناپذیر است. بحران، نشانه آنست که دیگر روابط سرمایه‌داری که روزی به رشد نیروهای مولد کمک کرده بود، به مانعی در راه تکامل آنها تبدیل گردیده است و برای تأمین رشد آنها نابودی مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بوسیله تولید امری اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

تکامل نیروهای مولد و اجتماعی‌تر شدن تولید سرمایه‌داری مواد و مصالح عینی لازم برای سوسیالیسم را فراهم می‌آورد. در عین حال سرمایه‌داری خود موجب نیروئی است که گذار از جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم برعهده اوست، این نیرو طبقه کارگر است.



فصل اول

انقلابات بورژوائی

رشد مداوم نیروهای مولد یکی از قوانین حاکم بر تکامل جامعه بشری است. ولی روابط کهنه تولیدی که از رشد نیروهای مولد عقب میماند مانع این تکامل میگردد. ناسازگاری نیروهای مولد با روابط تولید شالوده. انقلاب اجتماعی است که نتیجه آن استقرار يك صورت بندی اقتصادی - اجتماعی - يك صورت بندی مترقی تر - در جای صورت بندی کهنه خواهد بود. این نیز یکی از قوانین حاکم بر تکامل تاریخی است. تضاد پیش گفته در مبارزه میان طبقات واپس گرا - که مدافع روابط تولیدی کهنه اند - و طبقات مترقی جلوه می یابد. در مرحله معینی از تکامل آن، مبارزه مزبور به انقلاب می انجامد.

انقلابات اجتماعی بنا بر ماهیت و نیروهای محرك و نتایج اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شان از یکدیگر متمایز میگردند. ماهیت هر انقلابی را نوع تضادهایی که انقلاب مزبور به حل آن می پردازد و هدفهایی

شالوده و ماهیت
انقلابات
بورژوائی

که قرار است به آنها دسترسی یابد تعیین میکند. به عبارت دیگر، باید دید چه روابط تولیدی در این میان نابود می شود و چه روابط تولیدی جایگزین آن میگردد. انقلابی که به ازهم پاشیده شدن روابط فئودالی منجر می شود از لحاظ ماهیت، انقلابی بورژوایی است. مبنای اقتصادی - اجتماعی انقلاب بورژوایی ناسازگاری نیروهای مولد جدید - که در درون جامعه فئودالی تکامل یافته اند - با روابط تولیدی کهنه فئودالی است. شیوه تولید فئودالی که جانشین شیوه تولید برده داری شد مرحله بالاتری از تکامل اقتصادی بود زیرا امکانات بیشتری برای رشد نیروهای مولد فراهم کرد. کار یک دهقان وابسته که مالک قطعه زمین کوچک و ابزار تولید خودش بود و تا حد معینی به حاصل کار خود علاقه مند بود ثمر بخش تر از کار یک برده می توانست بود. ولی در مرحله معینی از تکامل تولید، کار اجباری مانع تکامل کشاورزی و صنعت گشت.

طبقات واپس گرای حاکم از روابط تولیدی کهنه حفاظت می کنند. آنها از قدرت سیاسی برای استواری سلطه خود سود می جویند. بنابراین برای پایه گذاری روابط تولیدی جدید، قبل از هر چیز قدرت سیاسی ضرورت دارد. مسئله قدرت سیاسی مسئله اساسی هر انقلاب است.

یکی از مشخصات ویژه انقلابات بورژوایی آنست که روابط تولیدی سرمایه داری در بطن جامعه فئودالی آغاز و حتی تکامل می یابد یعنی پیش از آنکه انقلابات مزبور به پیروزی برسند. این پدیده در انقلابات بورژوایی انگلیس در سالهای

**تکامل روابط
تولید سرمایه داری
درون جامعه
فئودالی**

۱۶۴۰ و فرانسه در پایان قرن هژدهم بخوبی دیده میشود. این انقلابات مخصوصاً انگلیسی یا فرانسوی نبودند. برخلاف انقلاب بورژوایی هلند، انقلابات فرانسه و انگلیس اهمیت اروپائی یافتند و از ثمره آنها دو کشور مزبور بهره نبردند. انقلابات پیش گفته اعلام برقراری نظام سیاسی و اجتماعی جدیدی برای تمام اروپا بود. از این رو بررسی تاریخ انقلابات انگلیس و

فرانسه روشنگر مشخصات انقلاب‌های بورژوازی بطور کلی است.

منشاء
سرمایه داری
در انگلستان

نیمه دوم قرن شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم
انگلستان شاهد رشد بارز روابط سرمایه داری ،
تکامل سرمایه داری در صنعت بود. امکان گوناگونی
از کارخانه‌های سرمایه داری در کنار تولید کالایی

کوچک تشکیل شده و رو به گسترش بودند. تولید سرمایه داری بزرگ پیش از
هرجا در مکان‌هایی پدید آمد که سطح فنی عالی تر و در نتیجه سرمایه گذاری
بزرگتر مورد نیاز بود. یعنی در ذوب فلزات ، استخراج معادن ، شیشه سازی ،
ابریشم بافی ، صنایع جنگی و جز آن . گسترش مانوفاکتورهای صنعتی زمینه
مساعدی برای رشد تولید بود. مثلاً از سال ۱۵۶۰ تا ۱۶۸۰ صنایع ذغال سنگ
۱۴ برابر افزایش یافت و به سه میلیون تن در سال بالغ گشت و این مقدار برابر
با چهار پنجم ذغال استخراجی سراسر اروپا در همان زمان بود. در یک دوره
صدساله از ۱۶۴۰ استخراج معادن سرب ، قلع و مس بین ۶ تا ۸ برابر افزایش
داشت و استخراج سنگ آهن خود به سه برابر رسید.

در انگلیس سرمایه داری در کشاورزی حتی با شدنی بیشتر از سرمایه
داری در صنعت توسعه یافت. علت آن بود که سرمایه داری قبلاً در روستا و به
طرزی اساسی تر آغاز شده بود و این موضوع به جریان تراکم اولیه سرمایه در
انگلستان و نیز در توزیع نیروهای طبقاتی در این کشور جنبه ویژه ای بخشید .
بخشی از اشراف اشتغال در مؤسسات سرمایه داری پرورش گوسفند و فروش پشم
را کاملاً پرسود یافتند. اشراف زمین دار کوشیدند اراضی زیر کشت دهقانان را
تقلیل دهند و این امر سرانجام به سلب مالکیت از توده وسیع دهقانان منجر شد.
نمایندگان این بخش از طبقه فئودال که به اشراف جدید موسوم شدند به فعالیت
پی گیرانه ای در صنعت پرداختند (و نیز در تجارت داخلی و خارجی کشور) .
مرفه ترین دهقانان که به سرمایه داران زراعی تبدیل شده بودند در کنار اشراف
در این مؤسسات سرمایه گذاری نمودند.

رشد روابط سرمایه داری برگسترش تجارت - یعنی مبادله کالا میان شهر و ده استوار بود. همین امر زمینه مساعدی برای جریان تبدیل بازارهای محلی به بازار واحد ملی بود که به نوبه خود به متخصص شدن نواحی مختلف انجامید.

درفرانسه کارخانه‌های مانوفاکتوری در قرن شانزدهم آغاز به تکامل نهاد و در نئث آخر قرن هژدهم به اوج خود رسید. کارخانه‌های ابریشم بافی در «لیون» و سایر شهرهای جنوبی آن کشور رونق

تکامل سرمایه داری درفرانسه

گرفت. کارخانه‌های پارچه بافی در «ریم»^۱ و پرده دوزی در نواحی اطراف پاریس توسعه یافت. بزرگترین چاپخانه‌های پاریس و لیون مؤسساتی سرمایه‌داری بودند. در آغاز دهه ۱۷۸۶ کارخانه‌های ذوب آهن و فولاد سازی نخستین محصولات خود را عرضه داشتند. ماشین‌های بخار اینجا و آنجا و پیش از همه در دادن ذغال آنزین در شمال فرانسه و اورلئان و سایر نواحی به کار افتاد. با این حال صنعت مانوفاکتوری فرانسه بطور عمده واحدهای صنعتی کوچک و متفرقی بودند که بیشتر آنها با معدودی کارگر اداره می‌شد. از آنجا که بیشترین شاخه‌های تولید در قید و بند اتحادیه‌های صنفی بود در نتیجه نه فقط کارگاه‌های متفرق بلکه کارگاه‌های متمرکز نیز در مناطق روستایی مستقر گردیدند و همین امر مشکلات را در راه سازماندهی تولید در مورد تحویل مواد خام، حمل و نقل محصولات ساخته شده، استخدام کارگر و جز آن بوجود می‌آورد.

روابط سرمایه‌داری در کشاورزی نیز روبه توسعه نهاد. رفته رفته قشری از دهقانان بوجود آمده بودند که زمین را از زمین داران فئودال به اجاره گرفته و مجدداً به فقیرترین دهقانان اجاره می‌دادند و یا اینکه همان زمین‌داران با کمک دهقانان بی‌زمین که به صورت نیروی کار کشاورزی درآمده بودند زیرکشت می‌گرفتند.

بسیاری از سرمایه‌داران شهری در زمرهٔ اجاره‌داران بزرگ قرار داشتند. تشدید بهره‌کشی سرمایه‌داری همراه با کار اجباری روزافزون فئودالی به فقر و خانه‌خرایی بیشتر دهقانان انجامید. بخش عمدهٔ جمعیت را دهقانان تشکیل می‌دادند و چون در میدان عرضه و تقاضا، تقاضای خرید آنها اندک بود نتیجهٔ آن محدودیت بازار داخلی و ممانعت از تکامل سرمایه‌داری بود.

در انگلستان بورژوازی از درون طبقات و پایگاه‌های مختلف جامعهٔ فئودالی بیرون آمد. منشاء بورژوازی تجاری تجار قرون وسطا و پایه بورژوازی صنعتی پیش‌ورانی بودند که در جامعهٔ فئودالی ثروتی دست و پا کرده بودند. برخی از زمین‌داران فئودال نیز قالب اقتصادی خود را با بهره‌کشی مزدوری یعنی با اقتصاد سرمایه‌داری تعویض نمودند. این جریان به پیدایش دو قشر اجتماعی مختلف درون طبقهٔ سرمایه‌دار نوظهور منجر شد: قشر زمین‌داران بورژوا شده و بورژوازی شهری. دهقانان رانده شده از زمین نیز انبوه کارگران مزدور کارخانه‌های صنعتی را تشکیل می‌دادند. دولت فئودالی انگلیس حمایت از «مانوفاکتور»ها و توسعهٔ آنها را سودمند یافته، البته با شیوه‌های فئودالی به «کمک» سرمایه‌داران پرداخت. به اصطلاح «قوانین کار»ی که دودمان‌های فئودالی «تئودور» و «استوارت» در قرن شانزدهم به تدوین و اجرای آنها مبادرت نمودند چیزی نبود جز نوعی اجبار فوق اقتصادی زحمتکشان. تصادفی نیست که قوانین مزبور - که به تعقیب و ترور و اعدام ده‌ها هزار زحمتکشان محروم از وسائل معیشت انجامید - در تاریخ به قوانین «خونین» معروف گردیده است. بدین‌گونه طبقهٔ پرولتاریا تحت شرایط اتحاد تنگاتنگ دولت فئودالی و بورژوازی نوظهور پایه عرصهٔ وجود گذاشت.

در فرانسه طبقات نوپای بورژوازی و پرولتاریا به «طبقهٔ سوم» که فاقد امتیازات خاص طبقاتی بودند تعلق داشتند. در اواخر قرن هژدهم تعداد بورژواهای

فرانسه به ۲۵۰.۰۰۰ نفر بالغ می‌شد. این عده عبارت بودند از صاحبان مانوفاکتورها، بازرگانان، بانکداران و سایر معامله‌گران مالی. پرولتاریا از میان پیشه‌وران تهی‌دست و شاگردان برخاسته بود. در آستانه انقلاب فرانسه در حدود ششصد هزار کارگر در مانوفاکتورها کار می‌کردند ولی بورژوازی با وجود کم‌تعداد کم، نیروئی کم و بیش متشکل بود درحالی‌که طبقه کارگر با وجود کثرت عده، طبقه‌ای نامتشکل و ضعیف و ناآگاه از منافع خود و میتوان گفت بیشتر طبقه‌ای «درخود» بود نه «برای خود».

فتودال‌های انگلیسی و فرانسوی هیچکدام قصد تسلیم مواضع خود به بورژوازی نداشتند. بررغم این که تکامل مانوفاکتورها امری پرفایده بود با این حال دولت فتودالی از حمایت نظام صنفی قرون وسطائی دست برنمی‌داشت. اصناف قرون وسطائی (گیلدها) اکثر کوشش خود را می‌کردند تا

تضاد میان
اقتصاد
سرمایه‌داری
و نظام سیاسی
فتودالی

از نوآوری‌های فنی ممانعت کنند و با مانوفاکتوری‌های نو پا به شدت می‌جنگیدند. بدیهی است این کوشش‌ها نمی‌توانست از رخنه روابط سرمایه‌داری در میان آنها و تبدیل بعدی آنها به مؤسسات سرمایه‌داری جلو گیرد. با اینوصف نظام مقررات صنفی و امتیازات صنفی مانعی در راه تکامل سرمایه‌داری انگلیس و فرانسه بشمار می‌رفت (در انگلیس اصناف - گیلدها - اختلاطی از صنعت و تجارت بودند). وجود گمرک خانمهای بین شهرها، عوارض و مالیات‌های متعدد محلی، وضع مقررات خودسرانه مقامات و زمین‌داران بزرگ محلی، هرج و مرج اوزان و مقیاس‌ها، وجود مقررات گوناگون محلی، همه اینها مانع تکامل تجارت و تشکیل یک بازار واحد ملی و استقرار روابط سرمایه‌داری بود. تنها با از میان رفتن نظام سیاسی فتودالی و تأمین قدرت سیاسی بدست بورژوازی می‌توانست امکانات وسیعی در راه گسترش شیوه تولید سرمایه‌داری فراهم آید.

تدارك
ایدئولوژیک

انقلاب بورژوازی بدون تدارك ایدئولوژیک یعنی بدون «انقلاب در افکار» غیرممکن بود. این موضوع بویژه در انقلاب بورژوازی فرانسه صادق است.

مدتها پیش از آغاز انقلاب نمایندگان مترقی «طبقه سوم» به اصطلاح روشنگران نظام حاکم فئودالی را به سختی مورد انتقاد قرار داده و لزوم برانداختن آنرا به اثبات رساندند. ایشان تصورات خود را از جامعه‌ای که باید جانشین جامعه کهن می‌گشت می‌پراکندند. روشنگران گروه کهن‌تر - یعنی کسانی چون ولتر و مونتسکیو اندیشه پردازان بزرگ بورژوازی بودند. ولتر^۱ (۱۶۹۴-۱۷۷۸) از سلطنت مطلقه، امتیازات طبقاتی اشراف و کلیسای کاتولیک - که وی آنرا «هیولای خرافات و تعصب» می‌نامید - بیرحمانه پرده برداشت. وی مفاهیم آزادی و مساوات بشری را پیش کشید و البته مراد او تنها مساوات میان اشراف و بورژوازی بود.

شارل لوئی مونتسکیو (۱۷۵۵ - ۱۶۸۹) در کتاب هزل آمیز خود: «نامه‌های ایرانی» نظام فئودالی را به شدت مورد انتقاد قرار داد و در کتاب «روح القوانین» نظریات خود را درباره نظامی که باید جانشین استبداد فئودالی گردد شرح داد. وی سلطنت مشروطه را بهترین نوع رژیم جامعه می‌داند. مونتسکیو نیز مانند ولتر مبشر مفاهیم آزادی و مساوات و از مخالفان سرسخت بردگی سیاهان بود.

گروه دوم روشنگران نسل بعدی - روسو و اصحاب دائرة المعارف بودند که نظرات بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی را بیان می‌داشتند. نام «اصحاب دائرة المعارف» پس از انتشار دائرة المعارف یا فرهنگ جامع علوم، صنایع، هنرها که به همت آنان در ۳۰ جلد بدون گشت برایشان نهاده شد. دائرة المعارف مزبور بر ماتریالیسم مکانیکی استوار بود در حالیکه در توضیح پدیده‌های اجتماعی نویسندگان آن ایده آلیست باقی ماندند.

ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲) رؤیای جامعه‌ای عاری از ظلم مبتنی

1- Francois Marie Arouet

برکامیابی و رفاه عمومی رادر سرمی پروراند که حاصل «قرارداد اجتماعی» میان مردم می‌توانست بود. وی از حق مردم برای برانداختن استبداد سخن می‌گفت و طرفدار توزیع مساوی مالکیت شخصی بود لیکن الغای کامل آنرا غیر ممکن می‌شمرد.

نظرات روسو با نظرات اصحاب دیگر دائرةالمعارف چون «دیدرو»، «هلوسیوس»^۱، «دالامبر» و دیگران شبیه بود.

هوگو در تأکید نقش روشنگران در آموزش ایدئولوژیک رهبران انقلاب کبیر فرانسه می‌نویسد: «انقلاب ۱۷۸۹ بدون وجود مبشران آن- اصحاب دائرةالمعارف- غیر قابل تصور بود. ولتر زمینه‌ساز ظهور میرابو بود. «دیدرو» را کنار بگذاریم دانتونی وجود نخواهد داشت. اگر جوانه‌ای به نام روسو در آغاز قرن هژدهم از نشوونما باز می‌ماند، جوانه دیگری به نام روبسپیر در پایان همان قرن نمی‌توانست رشد یافته و شکوفا گردد».

و سر انجام گروه سوم روشنگران، اندیشه پـردازان وابسته به دهقانان تهی‌دست و بینوایان شهری- اسلاف پرولتاریا- بودند که تصورات کمونیزم تخیلی را ساخته و پرداختند. ژان مسلیه^۲ (۱۷۲۹-۱۶۶۴) در کتاب خود بنام «وصیت‌نامه» از لزوم برانداختن انقلابی نظام مبتنی بر ظلم و مالکیت خصوصی سخن می‌راند و از دین همچون جعلیاتی یاد می‌کرد که برای انقیاد و اسارت خلاق پرداخته شده‌است. وی از لزوم ایجاد جامعه‌ای بدون بهره‌کشی دفاع می‌کند که در آن اراضی شخصی به اراضی عمومی و مالکیت مشترک زحمتکشان تبدیل گردد. نظیر چنین عقایدی از طرف «مورلی» (تاریخ زندگی وی نامعلوم است) در کتابی بنام «نانون طبیعت» و نیز از سوی «آبه مابلی» (۱۷۸۵-۱۷۰۹) نیز بیان شده‌است.

فعالیت روشنگران نقش مهمی در تدارك انقلاب ایفا نمود. اینان از اعتبار سلطنت استبدادی، نظام فئودالی و کلیسا در میان توده‌های مردم کاستند

1- Helvetius

2- Jean Meslier

مشخصات ویژه هر وضع انقلابی و از آنجمله انقلاب بورژوازی را بطور کلی می‌توان در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بخوبی مشاهده کرد:

در طول نیمه دوم قرن هژدهم سلطنت مطلقه فرانسه روبه انحطاط نهاده بود. دربار مرکز تباهی و هرزگی شده بود و فتودال‌ها نیز می‌کوشیدند از شاه تقلید کنند. در عین حال کشور دستخوش شورش‌های دهقانان شده در بعضی موارد کارگران نیز به آنان می‌پیوستند (مثلاً شورش بافندگان لیون در ۱۷۸۶) دوران‌دیش‌ترین نمایندگان طبقه حاکم فتودال و بخشی از بورژوازی که در خدمت سلطنت مطلقه قرار داشت لزوم تغییر نظام موجود را دریافته بودند ولی گمان داشتند که از راه اجرای اصلاحاتی چند به مقصود خود خواهند رسید. اصلاحات مزبور دادن امتیازات ناچیزی بود که هدف از آن جز حفظ حاکمیت آنها و بطور کلی نظام اجتماعی فتودالی نمی‌توانست باشد. «آن روبرت ژاک تورگو» وزیر دارائی وقت نماینده چنین اصلاحگرانی بود. وی ظاهراً راه را برای تغییرات سرمایه داری هموار می‌کرد لیکن وی منفصل شد و اصلاحات او ملغا گشت و بار دیگر روشن شد که تکامل سرمایه داری با نظام سیاسی فتودالی ناسازگار است. در اواخر دهه ۱۷۸۰ وضع اقتصادی کشور بی‌نهایت وخیم شد و موج تازه‌ای از ناخشنودی همگانی را به دنبال آورد. وضعی انقلابی پدید آمده بود. طبقه سوم برای حل مسائل مبرم موجود بیشتر خواستار دعوت Etats Gneraux (مجلس قدیم فرانسه) بود. لوئی شانزدهم سجنور به تسلیم شد. طبقه سوم (بطور عمده بورژوازی و سایر اشراف مرفه) می‌توانست به اندازه نمایندگان دو طبقه دیگر به مجلس مزبور نماینده بفرستد.

گسترش انقلاب

مجلس مزبور در پنجم مه ۱۷۸۹ گشایش یافت. از فردای همان روز میان نمایندگان سه طبقه اختلافات جدی بروز کرد. نمایندگان اول و دوم از

نشستن در کنار نمایندگان طبقه سوم امتناع نمودند و همین امر نمایندگان طبقه اخیر را وادار به اقدام انقلابی جسورانه‌ای کرد. آنان در هفدهم ژوئن تصمیم گرفتند خود را «کنوانسیون ملی» اعلام نمایند. بررغم تهدیدات شاه دیری نگذشت که «کنوانسیون» خود را مجلس مؤسسان خواند و این تأکید بر آن بود که تدوین يك قانون اساسی را وظیفه اصلی خود می‌داند.

شاه بر آن شد که مخالفان را از صحنه خارج نموده امتیازات ویژه خود را احیا کند و از این روزه بسیج قوا پرداخت. زحمتکشان پاریس دست به سلاح بردند. سواره نظام سلطنتی که مرکب از افراد خارجی بود به روی مردم آتش گشودند و همین امر کاسه صبر مردم را لبریز کرد و در سیزدهم ژوئیه قیامی واقعی آغاز گشت. در چهاردهم ژوئیه شورشیان پیشاپیش همه زحمتکشان تهنی دست به سوی باستیل هجوم آوردند. سقوط باستیل آغاز انقلاب کبیر فرانسه بشمار آمد.

مجلس مؤسسان قدرت را بدست گرفت و مقارن آن يك انجمن خودمختار شهری موسوم به «کمون» تشکیل یافت. انقلابات بورژوازی در جریان تکامل خود از لحاظ شرکت و نقش اقدار مختلف اجتماعی در آنها از مراحل چندی می‌گذرند. اینگونه مراحل در تکامل انقلاب فرانسه نیز مشاهده شد.

سقوط باستیل آذیری بود برای قیام دهقانان که خواستار محو نحمیلات فئودالی بودند. شهرداری‌ها و گورد ملی برخی از شهرها که رهبری آنها بدست بورژوازی بزرگ و زمین داران افتاده بود حمایت از فئودالها شتافتند. واحدهای نظامی برای جنگ با شورشیان احضار شدند. بدین‌گونه بورژوازی بزرگ و اشراف علیه زحمتکشان شهر و ده دست بدست هم دادند. مجلس مؤسسان نیز نسبت به شورشیان از خود همدردی نشان نداد ولی از ترس گسترش بیشتر انقلاب در یازدهم اوت قانونی مبنی بر الغای نحمیلات

دوره اول انقلاب
(۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹)
(۱۰ اوت ۱۷۹۲)

فتودالی به تصویب رسانید. تنها تعهدات شخصی دهقانان بدون غرامت ملغاشد. تاوان الغای بقیه قیود و تحمیلات باید پرداخت می گردید. طلب کلیسا دراصل لغو شد لیکن تا تدوین مقررات تازه باید پرداخت آن ادامه می یافت. حق قضاوت سنیورها - یعنی قدرت قانونی سنیور بر سرف های خود نیز مشمول همان شروط گشت. در نتیجه قانون ۱۱ اوت، نمایندگان بورژوازی به یکرشته امتیازات دست یافتند. امتیازات شهرها و ایالات گوناگون منسوخ شد، طبقات اول و دوم نیز مشمول پرداخت مالیات شدند و جز آن.

مجلس مؤسسان در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ بمنظور رسمیت بخشیدن به تساوی میان طبقات بورژوا و فتودال به تصویب اعلامیه حقوق شرکه بعداً دیباچه قانون اساسی آینده گشت مبادرت نمود. هدف اعلامیه مزبور مخالفت با بنیاد های جامعه فتودالی بود و ارزش مترقی آن نیز همین بود. اعلامیه حقوق بشر تساوی مردم، آزادی و امنیت مالی را اعلام نمود و مقاومت در برابر ظلم را از جمله « حقوق طبیعی و غیر قابل انتقال بشر » دانست. اصل حاکمیت ملی را محترم شناخت و نیز اعلام نمود که « مالکیت حقی مقدس و تخلف ناپذیر است » و همین آخرین تزی، بیانگر خصلت طبقاتی بورژوائی اعلامیه بود. اعلامیه تنها بورژوازی را که دارای مالکیت بود مردم واقعی می شناخت و در واقع نابرابری بورژوائی را جایگزین نابرابری فتودالی ساخت.

در سال های ۹۰-۱۷۸۹ چندین باشگاه انقلابی در پاریس و دیگر شهرها تأسیس شد که در جریان انقلاب کبیر فرانسه نقش احزاب سیاسی را ایفا مینمودند. متفدترین آن ها باشگاه ژاکوبین پاریس بود که نام خود را از خانقاه ST. Jacobs Dominican Convent که مقر آن بود گرفته بود. باشگاه مزبور بعدها در شهرهای مختلف فرانسه صدها شعبه برپا داشت. رهبری این باشگاه در آغاز در دست طرفداران سلطنت مشروطه (میرابو، بارناو، لافایت و دیگران) بود. چندی بعد تمایلات بورژوا - دمکراتیک که نماینده آن ماکزیمیلین روبسپیر (از پیروان روسو) بود بر باشگاه تسلط یافت. مخالفان روبسپیر باشگاه را ترک

گفتند و باشگاه دیگری بنام باشگاه فویان^۱ برای خود تأسیس کردند. در آغاز سال ۱۷۹۰ باشگاه دیگری در پاریس گشوده شد بنام کلوب کوردلیه که با نام آن از نام خانقاه Franciscan Convent Cordeliers مشتق می‌گشت. رهبران این باشگاه «ژرژ ژاک»، «دانتون»، «کامیل دسمولین»، «ژاک هی بر»^۲، «پی‌یر گاسپارد شامت»^۳ و «ژان پل مارا» (۱۷۹۳-۱۷۴۳) بودند. «مارا» یکی از انقلابیون برجسته و نماینده نظرات دمکراتیک‌تر و پی‌گیرتر بشمار می‌رفت. زحمتکشان فرانسه وی را «دوست مردم» می‌خواندند.

قانون مربوط به براندازی قیود فئودالی باید به
 تصویب شاه می‌رسید. شاه نه فقط در تصویب آن
 شتابی نداشت بلکه برعکس در پی فرصتی بود تا
 دست‌آوردهای انقلابی را باز پس گیرد و همین امر
 منجر به اعمال انقلابی زحمتکشان پاریس شد. شاه مجبور شد برای ترمیم
 قانون به پاریس حرکت کند. مجلس مؤسسان نیز به پاریس منتقل گشت. این
 رویدادها نشانه استقرار سلطنتی بورژوازی بود که نقش قاطع آن به عهده
 بورژوازی و اشراف لیبرال محول شده بود.

تحکیم قدرت
 بورژوازی بزرگ
 و اشراف لیبرال

فرامینی به سود پیشرفت سرمایه داری صادر گشت. اتحادیه های صنفی
 قرون وسطائی از میان رفت، املاک کلیسا مصادره شد، کلیسا به تبعیت دولت
 درآمد و گمرک خانه های داخلی برجیده شد. مجلس مؤسسان فرامین چندی به
 منظور سرکوسی زحمتکشان صادر کرد زیرا بورژوازی از گسترش انقلاب
 بیمناک بود.

در ماه مه ۱۷۹۰ مبلغ غرامت (ب- از خرید) مربوط به القای قیود فئودالی
 تثبیت گشت. این مبلغ معادل پرداخت یک دوره بیست ساله بود (البته بدون
 امکان تفسیط) و همین موجب بروز موج تازه ای از جنبش های دهقانی گشت.

1- Eoillant 2- Jacques Hébert,
 3- Pierre Gaspard Chamett

قانون ضد کارگری Le chpelier که تأسیس اتحادیه های کارگری و اعنصاب و جز آن را ممنوع می داشت در ۱۷۹۱ از تصویب مجلس گذشت.

و نیز مجلس مؤسسان از الفای بردگی در مستعمرات فرانسه سر باز زد. با تصویب قانون اساسی در سپتامبر ۱۷۹۱ سلطنت مشروطه مورد تأیید قرار گرفت. قانون اساسی پس از فرار نافر جام لوئی شانزدهم از پاریس (ژوئن ۱۷۹۱) و گلوله باران نمایش مسالمت آمیز زحمتکشان پاریس که تقاضای برکناری شاه و اعلام جمهوری را داشتند به تصویب رسید.

به موجب قانون اساسی مزبور، قدرت قانونگذاری فقط برعهده مجلس مقنن بود و حقوق سیاسی انتخاباتی تنها به شهروندان «فعال» یعنی افسار مرفه اعطا شد و از مجموع افراد ملت فرانسه تنها چهار میلیون و سیصد هزار نفر «فعال» محسوب می شدند. در مجلس مقنن جدید اکثریت با فویانها بود که در عین حال رهبری مجلس مؤسسان را در دست داشتند. اینان نماینده قشر بالایی بورژوازی (بانکداران، مقاطعه کاران مالیاتی و جز آن) و از متحدان دربار بودند. ژاکوبینها نیز گروه بزرگی را تشکیل می دادند ولی دمکرات بورژوا های واقعاً انقلابی در اقلیت قرار داشتند. اکثریت ژاکوبینها نماینده بورژوازی تجاری و صنعتی بزرگ و متوسط بودند که به ژیروندیست معروف شدند (نمایندگان حوزه ژیروند). جایگاه فویانها و ژاکوبینها که به ترتیب طرفین راست و چپ تالار مجلس بود سر آغاز تقسیم احزاب سیاسی به دو گروه « راست » و «چپ» گشت.

از جمله مسائلی که فویانها، ژیروندیستها و ژاکوبینها بر سر آن کشمکش سختی داشتند مسئله جنگ قریب الوقوع بود. از ۱۸۷۱ سلاطین اروپا آشکارا خود را برای مداخله در امور فرانسه بمنظور سرکوبی انقلاب فرانسه آماده میکردند. جنگ های فرانسه انقلابی علیه سلطنت های ارتجاعی اروپا از ۱۷۹۲ آغاز شد. فرانسه فقط برای دفاع از دست آوردهای انقلاب می جنگید. این جنگها درست تا پایان انقلاب - تا ۱۷۹۴ - بطول انجامید.

پشتیبانی آشکار شاه از ائتلاف قدرت های فئودالی توده های مردم را به

اقدامات تازه‌ای برانگیخت. کمیته‌ای انقلابی به‌رهبری مارا، دانتون و روبسپیر زیر لوای کمون پاریس تشکیل شد. کمون که ترکیب آن به طریقی انقلابی تغییر یافت، همپای مجلس مقنن، به‌صورت ارگانی دولتی مرکب از کارگران، پیشه‌وران و خرده بورژوازی درآمد.

در دهم اوت ۱۷۹۲ قیامی واقعی از جانب توده‌های انقلابی آغاز شد. کاخ سلطنتی بازور به اشغال درآمد و مجلس مقنن مجبور به صدور تصویب‌نامه کاره‌گیری شاه از سلطنت گشت.

واژگونی سلطنت مقدمه‌ مرحله‌ تازه‌ای از انقلاب
دوره دوم انقلاب
(۱۰ اوت ۱۷۹۲ -
۲ ژوئن ۱۷۹۳)
شد. شورای اجرائی موقتی منتخب مجلس مقنن
نقش رهبری را برعهده گرفت. ژیروندیست‌ها در
رأس شورا قرار داشتند. انتخابات کنوانسیون ملی
زیر نظر مجلس مقنن و بر اثر فشار توده مردم در سپتامبر ۱۷۹۲ صورت گرفت.
کنوانسیون در ۲۱ سپتامبر بموجب فرمانی قدرت سلطنت را برانداخته و اعلام
جمهوری نمود. گاه شمار تازه‌ای معمول گشت و ۲۲ سپتامبر به عنوان «نخستین
روز اولین سال آزادی» اعلام شد.

ژیروندیست‌ها جناح راست کنوانسیون و جناح چپ آنرا انقلابی‌ترین
ژاکوبین‌ها که به «مونتانا» یا کوهستانی معروف بودند تشکیل می‌دادند. وجه
تسمیه آنها این بود که در محل مرتفع تالار مجلس (باصلاح بالای کوه)
می‌نشستند و لسی اکثریت مجلس متعلق به نمایندگان متزازی بود که منتخب
ولایات و به «باطلاق» معروف شده بودند لیکن چپ‌ترین گروه نه مونتاناها
بلکه گروهی به رهبری ژاک رو، پی‌یر دولیویه، تئوفیل لکوک و ژاک وارله بود
که مرکز آن کمون پایتخت و باشگاه کوردلیه بود. این گروه بخاطر درخواست
اقدامات قاطعانه علیه گرانفروشی به «آنراژه» (خشمگین) ملقب شده بودند.
«آنراژه»ها اندیشه پردازان نهی دست‌ترین اقشار اهالی پاریس بودند.
هدف‌های «آنراژه»ها برانداختن نظام بورژوائی بود. به گفته آنان

وقتی طبقه‌ای میتواند طبقه دیگر را به هیچ کفتری به گرسنگی بکشانند آزادی رؤیای فریبنده‌ای بیش نیست. این گروه در مورد الغاء مالکیت بزرگ زمین پافشاری می‌کرد و بر آن بود که به دهقانان باید بقدر توانائی کارشان زمین داده شود. آنان خواستار جامعه‌ای بودند که هر يك از اعضای آن به اندازه‌ای که به جامعه کمک می‌کند دریافت نماید.

میان ژیروندیست‌ها و مونتاناها مبارزه شدید در گرفت. ژیروندیست‌ها که آشکارا مدافع تجار و گرانفروشان بوده و با تعیین و تثبیت کالاهای مصرفی مخالفت می‌کردند بیش از پیش به ضد انقلاب نزدیک می‌شدند کار این مبارزه در روزهای ۳۱ مه تا ۲ ژوئن ۱۹۷۲ به اقدامات تازه‌ای از طرف توده مردم به رهبری مونتاناها و «آنراژه» ها و به سقوط ژیروندیست‌ها و توقیف بیشتر رهبران آنها انجامید.

اقدامات قاطعانه توده های مردم پیوسته انقلاب را
به پیش می‌راند. خروج ژیروندیست‌ها از صحنه
فعالیت سیاسی راه را برای سلطه ژاکوبین- مونتاناها
هایمنی دیکتاتوری ژاکوبین- که نشانه ورود انقلاب
فرانسه به عالی‌ترین مرحله خود بود- هموار نمود.

در تابستان ۱۷۹۳ کشور دستخوش دشواری های بسیاری گشت. تجاوز ارتش های اتریش، پروس و انگلستان با فعالیت های ضد انقلاب مقارن بود. شورش ضد انقلابی ده ناحیه شمال غربی کشور را فرا گرفته و ترور سفید به بسیاری از شهرها گسترش یافت. یکی از مظاهر این ترور قتل ناجوانمردانه مارا بود. تنها يك دیکتاتوری انقلابی میتواند کشور را نجات بخشد. کمیته نجات ملی که وظایف حکومتی را به‌مورد اجرا می‌گذاشت، کمیته صیانت ملی و دادگاه انقلابی مهم‌ترین ارکان این دیکتاتوری بودند. کمیته‌های اعزامی انقلابی جانشین شهرداری های انتخابی گردیدند. به کمیته‌ها، نمایندگان کنوانسیون در بخش های مختلف کشور اختیارات نامحدود داده شد. استقرار دیکتاتوری

دمکراتیک انقلابی - دیکتاتوری بخش مترقی بورژوازی - که از پشتیبانی توده مردم برخوردار بود اجرای بکرشته اصلاحات دمکراتیک و ریشه‌ای را امکان پذیر ساخت .

تدوین و تصویب قانون اساسی جدید در ۲۴ ژوئن ۱۷۹۳ یکی از نخستین اقدامات مهم ژاکوبین ها بود. قانون اساسی مزبور دموکراتیک ترین قانون اساسی از نوع خود بود که تا آن هنگام در کشور سرمایه داری وجود داشت. با اینهمه این قانون اساسی نیز همه محدودیتها و تضاد های يك قانون اساسی بورژوائی را در برداشت. از يك سو، اعلامیه جدید حقوق بشر که دیباچه قانون اساسی مزبور بود خیر همگانی را هدف جامعه شناخته و آزادی فکر، مطبوعات، اجتماعات، عبادت و دادخواهی و نیز آزادی کار و آموزش را اعلام کرد، حق مقدس شورش را برای مردم محفوظ داشت، به تمام مردان بیست و یکسال به بالا حق رأی اعطا نمود. با این وصف بیشتر مواد قانون اساسی در اصل عباراتی صوری و تشریفاتی بیش نبودند زیرا در رژیم بورژوائی نمی توانستند به مرحله عمل در آیند و این خود ناشی از محتوای همین قانون بود. مواد ویژه ای در قانون مزبور وجود داشت که برخدشه ناپذیری مالکیت خصوصی همچون حق طبیعی اهالی - تأکید میکرد. بدین گونه ادعای تساوی همه شهروندان در قانون اساسی ادعائی بی معنی بیش نبود.

ژاکوبین ها که نیروی محرک کنوانسیون بودند با حل بنیادی مسئله ارضی بافتو دالیم پوسیده به گونه ای براسنی انقلابی برخورد میکردند: مهم ترین اقدام ژاکوبین ها در مورد اصلاحات ارضی صدور فرمان ۱۷ ژوئیه ۱۹۷۳ بود که بموجب آن تمامی قبود فتودالی و پرداخت های اجباری دهقانان بدون هرگونه غرامتی منسوخ گشت. همه اسناد فتودالی در پیشگاه همگان سوزانده شد. نتیجه اجرای اقدامات ارضی ژاکوبین ها گذار روستا به مالکیت دهقانان آزاد بود.

در پاسخ خواست های «آنراژه ها» که مبین منافع توده های وسیع مردم بودند ژاکوبین ها حداکثر قیمت اجناس مصرفی را تثبیت نمودند (۲۹ سپتامبر) که بموجب آن فروش کالاها بالاتر از قیمت های مزبور ممنوع بود.

طی آن دوره، مردم فرانسه برای نخستین بار توان انقلابی بی سابقه‌ای از خود نشان داده و مساعی انقلابی بی نظیری چه در زمینه سیاست داخلی و چه در میدان های جنگ به کار برده و يك استراتژی نو و ارتش ملی و انقلابی خلق نمودند.

ژاکوبین های انقلابی به عنوان نیروی رهبری کنوانسیون و بویژه پیشوای آنان- روبسپیر- نه تنها در نظر سلطنت طلبان بلکه در نظر بخش عمده بورژوازی نیز که از قانون اساسی دمکراتیک ۱۷۹۳ و تثبیت حداکثر قیمت اجناس مصرفی و سایر اقدامات انقلابی به سختی ناراضی بودند همچون هیولای نفرت انگیزی جلوه می نمودند. محافل واپس گرای بورژوازی تمام هم خود را مصروف خشی کردن اقدامات مزبور می کردند و رهبران ژاکوبین نیز یا ترور انقلابی بمقابله با آن برمیخاستند. برای تمامی جرائم ضد جمهوری مجازات اعدام مقرر گشت. ترور انقلابی همچون اساسی ترین راه مقابله با استبداد و فئودالیسم شناخته شد. در این شرایط روبسپیر و پیروان او مجبور بودند با متحدان پیشین خود (دانتون و هوادارانش) نیز که به مواضع ضد انقلابیون پیوسته بودند به مبارزه پردازند. هواداران دانتون با تثبیت حداکثر قیمت ها و سایر اقدامات انقلابی مخالفت کرده و از آزادی تجارت و گرانفروشی و تحکیم حقوق مالکیت دفاع می نمودند. از این رو اینان نیز بازداشت و بوسیله دادگاه انقلابی محکوم و همچون دشمنان انقلاب اعدام گردیدند.

انقلاب و کلیسا
بررغم انقلاب بورژوائی انگلیس که زیر لوای دین پا گرفت انقلاب ۹۳-۱۷۸۹ فرانسه با اشکال صرفاً طبقاتی نشوونما نمود. البته این بدان معنی نیست که کلیسا به مبارزه طبقاتی کشده نشد. برعکس، کلیسای کاتولیک مصممانه در کنار نیروهای واپس گرا ایستاده و الهام بخش بسیاری از اقدامات ضد انقلابی نظیر شورش وندي^۱ بود. از این رو توده مردم و نیز بخش انقلابی دمکراتیک بورژوازی به مبارزه ضد

کاتولیکی و ضد روحانیت کشیده شدند. این مبارزه شکل سرکوبی مستقیم فعالیت‌های ضدانقلابی روحانیت و نبرد علیه کاتولیسیسم بعنوان يك ایدئولوژی بخود گرفت. لیکن کوشش برای ایجاد مذهبی تازه و به اصطلاح «پرستش رب النوع عقل» - نشان می‌دهد که بورژوازی قادر به ترك دین و کلیسا بطور کلی نیست بلکه تمامی هم وی مصروف تطبیق دین با منافع طبقاتی خود میباشد.

در جریان حل و فصل مسائل انقلاب بورژوازی، نظرات

ژاکوبین‌های انقلابی نیز پیش از پیش دستخوش

سقوط روبسپیر

تضاد شد. برای پیش برد انقلاب، ژاکوبین‌ها باید

از موضع بورژوازی به موضع زحمتکشان تغییر مکان می‌دادند ولی در آن زمان شرایط اجتماعی - اقتصادی برای انقلابی مترقی تر از آن فراهم نبود. کنوانسیون ژاکوبین‌ها از پشتیبانی توده‌های وسیع خلق و پیش از همه کارگران و دهقانان تهی دست که لازمه چنان انقلابی است محروم بود. در فرانسه سرمایه داری هنوز بالغ نگشته و کشور تازه در جاده انقلابی صنعتی قرار گرفته بود. افزون بر این، ژاکوبین‌ها در قبال بورژوازی بزرگ روش جدی در پیش نگرفته و تساوی دارائی را اعلام ننمودند و با افزایش بار مالیاتی دهقانان و وضع قوانین ضد کارگری و سرانجام با سرکوبی مخالفان سیاسی خود در جناح پی‌گیر، نارضایتی توده‌های خلق را برانگیختند.

حکومت ژاکوبین رشته اقداماتی را در جهت تشویق فعالیت‌های بازرگانان

و کارخانه داران به مورد اجرا گذاشت: اعطای کمک به آنها، تشویق تجارت آزاد و تعدیل مجازات نقض قانون حداکثر قیمت‌ها از جمله اقدامات مزبور بود. همین‌ها سبب بروز نارضایتی کارگران گشت. اعتصابات آغاز شد لیکن ژاکوبین‌ها به سرکوبی آن پرداختند. ایشان نه تنها در لغو قانون ارتجاعی «لوشاپلیه» کوتاهی نمودند بلکه برعکس با کاهش مزد کارگران وضع آنها را از آنچه بود بدتر هم کردند. اقدامات مزبور سبب بروز نارضایتی و خشم «آنسراژه‌ها» که پی‌گیرترین گروه انقلابیون فرانسه را تشکیل می‌دادند - گشت. ژاکوبین‌ها پاسخ آنها را با موجی از سرکوبی دادند. ژاکوبین‌ها و روبسپیریست‌ها

همچنین به تارومار کردن گروه دیگری که شبیه « آنراژه ها » و به سرکردگی « هبر » و « شامت » بود پرداختند. این گروه هوادار تکمیل و گسترش بیشتر انقلاب از طریق ترور بی رحمانه علیه دشمنان انقلاب بود و در رؤیای برقراری نظام جمهوری در سراسر جهان بصری برد.

بدین گونه ترور انقلابی دوسپیریست ها بیش از پیش در جهت مبارزه علیه نمایندگان خلق می افتاد و همین امر طبعاً ایشان را از پشتیبانی توده مردم محروم نمود و زمینه پیروزی کودنای ضد انقلابی و سپس اعدام دوسپیر و افراد گروه او را در نهم ترمیدور (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) فراهم ساخت. کودتا به دیکتاتوری ژاکوبین ها و انقلاب کبیر بورژوازی فرانسه پایان داد.

انقلاب در خطی تصاعدی پیش رفت. نیرو های
نایج انقلاب
محرك آن همانا توده های خلق یعنی دهقانان وابسته و پیش از همه، نهی دست ترین قشر آنها و نیز قشرهای پائینی شهر و ندان بودند. ولی توده ها بر اثر فقدان تشکل و آگاهی کافی نتوانستند رهبری انقلاب را در دست گیرند. بورژوازی که در آن زمان طبقه ای مترقی بود نقش اصلی انقلاب را بر عهده داشت و توانست رهبری مردم را بدست گرفته و از ایشان در جهت مقاصد خود سود جوید و درست از همین رو بود که سیاست بورژوازی در دوره انقلاب نارضائی عمیق خلق را که خواهان گسترش و تعمیق هر چه بیشتر مبارزه ضد فئودالی بودند برمی انگیزخت.

انقلاب کبیر فرانسه فئودالیسم را بر انداخت و راه را برای تکامل روابط تولیدی جدید هموار ساخت. انقلاب ساخت اجتماعی کهن و سازمان سیاسی آن را ویران نمود. پس از انقلاب بورژوازی ۱۶۴۹ انگلیس، انقلاب فرانسه راه گشای دوران جدیدی در تکامل جامعه بشری بود. دوران برقراری و پیشرفت سرمایه داری و رشد پرولتاریای صنعتی. انقلاب مزبور بهره کشی زحمتکشان را بطور کلی از میان نبرد بلکه شکل بهره کشی تازه ای را جایگزین شکل پیشین نمود.

انقلاب فرانسه از آن نوع انقلابات بورژوازی بود که در آن توده های
ستم‌دیده خلق بطور مستقل در مبارزه شرکت نموده در جریان انقلاب به طرز
چشم‌گیری آثار خود را باقی گذاشتند. چنین انقلابی را میتوان انقلاب بورژوا
دمکراتیک خواند. برخلاف انقلاب مزبور در انقلاب های بورژوازی که بدست
قشر فوقانی جامعه و نه توده مردم صورت می‌گیرد (مانند انقلاب ترک‌های جوان)
زحمتکشان قادر به شرکت در آن نبوده و نمی‌توانند درخواست های سیاسی و
اقتصادی خود را مطرح نمایند.



فصل دوم

تحکیم و گسترش سرمایه داری

انقلاب صنعتی

انقلاب بورژوائی در قاره اروپا به سقوط فتودالیسم در عده‌ای از کشورها انجامید. موانع فتودالی روابط تولید سرمایه داری از میان برداشته شد و

ماهیت
انقلاب صنعتی

راه تکامل سریع آنها هموار گشت. در کشورهایی که انقلابات بورژوائی برای نخستین بار در آنها رخ داد و نیز تحت تأثیر آنها در ممالک دیگر، تسوام بار شد روابط سرمایه داری، صنایع به سرعت توسعه یافت. توسعه آنها عبارت از افزایش کمی کارگران مزدور مؤسسات صنعتی و یا صرفاً فزونی حجم تولید نبود. خصلت این توسعه و نتایج آن برای جامعه حائز اهمیت بیشتری بود. انقلاب بورژوائی موانع موجود در راه تکامل نیروهای تولیدی را از پیش پا برداشت و رشد نیروهای مزبور را بیش از پیش شدت داد و زمینه انقلابی را در تکنولوژی - اختراع ماشین - فراهم ساخت. تکامل صنعت، کار با ماشین را جایگزین کار دستی که در مانوفاکتوری‌ها تسلط داشت ساخت.

گذار از مرحله مانوفاکتوری (که نیروی محرک آن بازوی کارگر بود) به مرحله صنعت ماشینی، به انقلاب صنعتی موسوم شده است. در این مورد واژه «انقلاب» از این لحاظ بکار برده می شود که تأثیر جانشینی کار با ماشین در تکامل روابط اقتصادی- اجتماعی آن زمان چنان بود که می توان گفت تا اندازه معینی سر- نوشت سرمایه داری را تعیین نمود.

انقلاب صنعتی انگلیس

انقلاب صنعتی پیش از هر جای دیگری در انگلستان وقوع یافت. (در نیمه قرن هجدهم) و هم در آنجا است که تکامل آنرا به روشن ترین وجهی می توان مشاهده کرد. این انقلاب در قرن نوزدهم به سایر کشورهای سرمایه داری نیز سرایت نمود.

تصادفی نبود که انقلاب صنعتی دقیقاً در انگلیس آغاز شد. در طی چند قرن مقدمات تکامل سریع صنعت در شرف تکوین بود. الغای اصول سروز و سلب مالکیت دهقانان از زمین های خود به پیدایش انبوهی بازوان کار آزاد و تکامل تولید کشاورزی به شیوه سرمایه داری انجامید و این هردو انگیزه رشد بازار داخلی گشت. فتوحات استعماری نیز بازارهای خارجی بسیاری برای انگلستان بوجود آورد که سرچشمه ای برای ثروت شگرف ایسن کشور بود. و سرانجام باید از انقلاب بورژوازی قرن هفدهم نام برد که بسیاری از بقایای دوران فئودالی را از میان برداشت.

انقلاب صنعتی در رشته ای از صنعت آغاز شد که در آن محدودیت های صنفی کمتر بود - یعنی در صنعت نخ رسی و پارچه بافی. انگلستان فئودالی همچون اروپای فئودالی بطور کلی بر اثر فقدان مواد خام (پنبه) به این رشته از صنعت دسترسی نداشت. انگلستان تنها در نتیجه تصرف مستعمرات بویژه هندوستان به پنبه دسترسی یافت. بزودی کارخانه های ریسندگی به رقابت پیروزمندانه با کارخانه های پشم بافی و پارچه بافی برخاستند. اینک دیگر انبوه بزرگی مصرف کننده و در نتیجه بازار نسبتاً ثابتی بوجود آمده بود و این خود پیشرفت صنعت ریسندگی را چنان تسریع کرد که کارخانه های دیگر نمی توانستند به آسانی

تقاضای روز افزون مصرف کنندگان را برآورده سازند. هرگونه نوآوری سبب افزایش تولید کارخانه‌های ریسندگی و در نتیجه سود کلانی برای صاحبان آنها می‌گشت.

اختراع ماشین در صنایع ریسندگی آغاز گشت. در ۱۷۶۵ چرخ ریسندگی مکانیکی - Spinning Jenny - و در ۱۷۶۷ Water Frame و در ۱۷۷۹ Mule اختراع شد. اختراع ماشین‌های مزبور فن ریسندگی را از من تغییر داد. در دهه ۱۷۷۰ کارخانه‌های ریسندگی چندی که صدها کارگر را بکار مشغول می‌داشت تأسیس شدند. تا سال ۱۷۸۰ انگلیس دارای ۲۰ کارخانه از اینگونه بود که ده سال پس از آن به ۱۵۰ رسید. پیشرفت سریع فن ریسندگی، رشته بافندگی را عقب گذاشت لیکن برای اختراع ماشین‌های بافندگی نیز مساعی زیادی بعمل آمد و پس از مدتها به موفقیت رسید. نخستین ماشین‌ها با چرخ‌های آبی به حرکت در می‌آمد که ناگزیر فقط در کنار رودخانه‌ها قابل استفاده بود. نیاز به موتوری که در همه جا قابل استعمال باشد بیش از پیش احساس می‌گشت. در دهه ۱۷۸۰ صنعت ریسندگی به استفاده از موتور بخاری «وات» آغاز نمود و همین، سبب افزایش چشم‌گیر حجم تولید کارخانه‌ها و به دنبال آن پخش کارخانه‌ها در سراسر کشور و نیز رشد مراکز صنعتی گشت.

توسعه تولید ماشین نیاز به فلزات بیشتری را بوجود آورد ولی کمبود ذغال چوب، پیشرفت فن استخراج و ذوب فلزات را محدود می‌ساخت. رشد سریع توابع فلزات فقط پس از اختراع کوره هنری کورت در ۱۷۸۴ که ذوب فلزات را ممکن گردانید میسر گشت.

بدین‌گونه میان سال‌های ۹۷-۱۷۸۵ تولید آهن در انگلیس دو برابر شد. استفاده از ذغال کوك (پس مانده ذغال سنگ) بجای ذغال چوب در ذوب سنگ آهن، استخراج ذغال سنگ را رونق داد و در طی صدسال به چهار برابر و در پایان قرن (نوزدهم م.) به بیش از ده میلیون تن رسید.

استعمال ماشین که در آغاز در رشته ریسندگی انجام گرفت رفته رفته به رشته‌های صنعتی دیگر کشید و به تکامل یکرشته از صنایع پیوسته و بویژه صنایع سنگین انجامید. توسعه صنایع سنگین با ایجاد صنعت ماشین سازی تکمیل

گشت. در آغاز ماشین‌ها در مانوفاکتوری‌ها و با دست تولید می‌شد و از این رو بسیار گران تمام شده و تولید و عرضه آن از تقاضای روز افزون صنایع عقب می‌ماند. تنها هنگامی که ماشین سازی مکانیکی همچون شاخه جداگانه‌ای در صنعت پایه عرضه وجود نهاد امکان تولید سریع‌تر و ارزان‌تر ماشین فراهم شد. آهنک افزایش تولید ماشین آنچنان سریع بود که پارلمان در ۱۸۲۴ اجازه صدور آنرا تصویب نمود.

نخستین راه آهن در انگلستان در سال ۱۸۲۵ ساخته شد و ارتباط میان منچستر و لیور پول - وسیله راه آهن در سال ۱۸۳۰ برقرار گشت. در نیمه قرن نوزدهم انگلیس دارای ۱۰۰۰۰ کیلومتر راه آهن بود. صنعت ماشینی سرانجام در دهه ۱۸۴۰ بر تولیدات دستی فائق آمد. سال‌های مزبور را می‌توان سال‌های استفاده از نتایج انقلاب صنعتی خواند. انگلیس بصورت کشور صنعتی پیشگامی در آمد و آنرا «کارگاه جهان» لقب دادند. در ۱۸۳۹ انگلستان چهار بار پیش از مجموع فرانسه، بلژیک و پروم ذغال سنگ استخراج کرد. از ۱۸۲۶ تا ۱۸۴۶ حدود آهن و چدن از انگلیس به هفت برابر و نیم بالغ گشت.

محرک انقلابی صنعتی در فرانسه همانا انقلاب کبیر بورژوازی آن کشور بود. انقلاب صنعتی در فرانسه از پایان قرن هژدهم آغاز شد و پیشرفت آن در سراسر نیمه اول قرن نوزدهم ادامه داشت. در فرانسه نیز

مشخصات انقلاب صنعتی در کشورهای دیگر

نظیر انگلیس، انقلاب در رشته جدید ریسندگی روی داد. در سال ۱۸۰۵ ژاکوآرا دستگاهی به این منظور برای کارگاه خود اختراع کرد. در ۱۸۱۲ فرانسه دارای بیش از ۲۰۰ کارخانه ریسندگی مکانیکی بود. ماشین سازی مکانیکی فرانسه در دهه ۱۸۲۰ بوجود آمد و ساختمان راه آهن آن در سال‌های ۱۸۳۰ آغاز شد.

ویژگی انقلاب صنعتی فرانسه تکامل و توزیع ناموزون صنعت آن بود.

تنها مؤسسات بزرگ شامل صنايع ريسندگي و استخراج و ذوب فلز مي گشت. صنايع مزبور در نواحی دور افتاده بيشتر در شمال و شرق کشور توسعه يافتند. صنعت موجود در پاریس حتی در نيمه های قرن نوزدهم عبارت بود از کارگاه های لباس دوزی و تهیه اشياء لوکس در مؤسسات کوچک و متوسطی که معمولاً از دو تاده کارگر در آن مشغول بودند. صنعت ابریشم بافی در قلمرو «لیون» متمرکز بود و بيشترین بخش آن را کارگاه های پراکنده ای که غالباً در دهات بوجود آمده بود تشکیل می دادند و دهقانان در خانه خود با آنها کار می کردند.

بطور کلی انقلاب صنعتی فرانسه که ديرتر از انقلاب صنعتی انگلیس آغاز شده بود با آهنگی کندتر پیش می رفت و علت آن برتری انگلیس در بازار جهانی بود. افزون بر این، کثرت اقتصاد کوچک روستائی و در نتیجه کمبود بازوی کار مانع پیشرفت صنايع بزرگ بود.

انقلاب صنعتی در آلمان بر اثر وجود بقایای نیرومندتر فئودالی (نیرومند تر از فرانسه و انگلیس) و پراکندگی سیاسی و وجود سدهای گمرکی داخلی ديرتر آغاز شد. انقلاب صنعتی آلمان بطور عمده در دهه ۱۸۴۰ شروع شد گرچه در آن زمان دو ناحیه صنعتی در کشور وجود داشت یکی ناحیه راین- وستفالی با صنايع مربوط به استخراج ذغال سنگ و فلزات و دیگری ناحیه ساکسونی سیلزی با صنعت نساجی آن. تکامل صنعت در استان های راین و وستفالی ناشی از الغای نظام فئودالی و وجود منابع غنی طبیعی (ذغال سنگ و سنگ آهن) بود. صنعت نساجی ایالات ساکسونی و سیلزی نیز بيشتر عبارت از کارخانه های مانوفاکتوری بود. در دهه ۱۸۴۰ تولید مانوفاکتوری وجه مشخصه کلی صنعت آلمان بود. انقلاب صنعتی بزرگ تنها در دو دهه ۴۰-۱۸۵۰ روی داد. بورژوازی آلمان پس از شکست سیاسی خود در انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ کوشید به مواضع کلبدی اقتصاد کشور دست یابد.

از آنجا که انقلاب صنعتی آلمان ديرتر از انگلیس و فرانسه آغاز شد، صنايع آلمان که از آخرین دست آوردهای علوم و صنايع سود می جست، مجهزتر از صنايع کشورهای «سرمایه داری کهن» از کار در آمد.

انقلاب صنعتی آمریکا که درست در پایان قرن هژدهم و پس از جنگ انقلابی پا گرفت واجد ویژگی‌هایی ناشی از تکامل خاص آن کشور بود. در آهان، انقلاب مزبور نه در سراسر کشور بلکه تنها در ایالات شمالی - یعنی مسکون‌ترین بخش آن - ظاهر شد. در جنوب شرقی اقتصاد مزارع بزرگ و مبتنی بر نظام برده داری حکمفرما بود در حالی که در غرب کوچ نشینی در اراضی جدید هنوز پایان نیافته بود. بطور کلی آهنگ رشد انقلاب صنعتی آمریکا کندتر از انگلیس بود و این تا حدی به سبب رقابت انگلیسیان بود.

ایالات متحد آمریکا در سال ۱۸۰۰ دارای ۲۰ هزار دوک نخ ریسی بود که در ۱۸۱۰ به ۸۷/۰۰۰ و در ۱۸۱۵ به ۱۳۰/۰۰۰ افزایش یافت. نخستین کارگاه‌های مکانیکی آن کشور در سال ۱۸۱۴ بکار افتاد. در دهه ۱۸۳۰ تعداد دوک و مصرف پنبه ایالات متحد آمریکا تنها از فرانسه و انگلیس کمتر بود. در سایر رشته‌های صنعت نیز ماشین و روش‌های تولیدی نوین در شرف تکوین بود در دهه ۱۸۳۰ مصرف ذغال سنگ در صنایع فلزی رفته رفته متداول می‌شد. در دهه ۱۸۵۰ بخار به ایفای نقش مسلط در صنایع آغاز نهاد و فقط در پایان دهه ۱۸۴۰ بود که ماشین‌سازی مکانیکی شروع شد.

توسعه ماشین‌سازی مکانیکی که پایه انقلاب صنعتی است در آمریکا بر اثر رقابت انگلستان مدتها به تأخیر افتاد. (مثلاً يك دستگاه پنبه پاک‌کنی انگلیسی پنجاه برابر از آن ترازنوع آمریکائی آن تمام می‌شد) ولی از سوی دیگر، کمبود نیروی کار انگیزه‌ای برای تولید ماشین‌آلات جدید بود.

نتایج اجتماعی انقلاب صنعتی

ماشین پایه مادی و فنی انقلاب صنعتی محسوب میشود. ولی انقلاب صنعتی فقط محدود به تغییرات فنی در صنعت نبود گرچه تغییرات فنی خود واجد اهمیت شایانی در افزایش بازدهی کار و کاهش هزینه تولید می باشد. انقلاب صنعتی در مناسبات اجتماعی تغییرات چشم‌گیری بوجود آورد. نتیجه مستقیم‌گذار به تولید ماشین پیدایش انبوهی از کارگران صنعتی، تشکیل سریع پرولتاریا

همچون يك طبقه و از میان رفتن دهقانان (در انگلستان) یا کاهش آنها (در فرانسه) بود. پیشرفت شیوه سرمایه داری تولید توأم با تشدید بهره کشی از حمتکشان بود. کارگران به زائده‌ای از ماشین تبدیل شدند. سادگی جریان تولید و کار با ماشین از اهمیت کار ماهرانه کاست و صنعت، نیروی کار ارزان زنان و کودکان را هرچه بیشتر می‌بلعید و این خود مایه کاهش مردها و افزایش بیکاری گشت. در آغاز قرن نوزدهم تنها ۲۷ درصد از کارگران کارخانه‌ها مردانی بیش از ۱۸ ساله بودند.

ظهور پرولتاریای صنعتی مهم‌ترین بهره اجتماعی انقلاب صنعتی بشمار می‌آید. کارمشرک در کارخانه‌های صنعتی بزرگ به شکل و گرد آمدن انبوهی از کارگران در يك جا و ایجاد همبستگی طبقاتی میان آنها انجامید. انقلاب صنعتی موازنه نیروها را در داخل طبقه بورژوازی بهم زد. بورژوازی صنعتی بر بورژوازی تجاری تفوق یافت.

جوهر انقلاب صنعتی ایجاد صنعت بزرگ بود، یعنی هدف صنعتی کردن عبارت است از بنای پایه‌ای فنی متناسب با روابط تولید سرمایه داری. ولسی صنعتی کردن بگونه سرمایه داری همچون جزئی از تولید سرمایه داری نمیتوانست از حیطة عمل قانون اساسی اقتصاد سرمایه داری - قانون ارزش اضافی - بیرون باشد. از این رو در کشورهای سرمایه داری انقلاب صنعتی از صنایع سبک آغاز شد - صنایعی که بر اثر برگشت سریع سرمایه امکان دست‌یابی هرچه سریع‌تر به سود فراهم می‌کند و فقط پس از تراکم سرمایه بود که سرمایه داری متوجه صنایع سنگین گشت.

کشورهای سرمایه داری بطور عمده از طریق چپاول مستعمرات توانستند صنعتی شوند و این بویژه در مورد انگلیس و فرانسه صدق می‌کند. وام‌های خارجی نیز وسیله دیگری برای صنعتی شدن بود و سرانجام در پاره‌ای موارد صنعتی شدن تاحدی به حساب کشورهای مغلوب در جنگ انجام یافت. مثلاً آلمان برای ایجاد صنایع بزرگ خود از غرامت دریافتی از فرانسه پس از جنگ فرانسه - پروس سود جست. لیکن در همه موارد یکی از عوامل ایجاد صنایع بزرگ در

کشورهای سرمایه داری غارت ملت خودی- افزایش مالیات‌ها ، خانه خرابی دهقانان و تشدید بهره‌کشی از کارگران بود.

دوره پیشرفت سرمایه‌داری در کشاورزی

پس از انقلاب بورژوازی، سرمایه داری با تمام قوا و با گسستن بندهای فتودالی از سر راه خود و افزایش نیروهای تولید راه پیشرفت خود را در صنعت می‌گشود . سرمایه داری در کشاورزی نیز پیش رفت. لیکن در این قلمرو بسیار بیشتر از قلمرو صنعت به بقایای روابط فتودالی وابسته بود . تاریخ کشورهای سرمایه‌داری پیشگام، شاهد دو راه پیشرفت سرمایه‌داری در کشاورزی بوده‌است یکی از راه‌ها عبارت از اینست که سرمایه داری بر پایهٔ اقتصادهای دهقانی که رفته رفته به مزارع سرمایه داری متحول می‌شوند تکامل می‌یابد . در مورد دیگر، املاک بزرگ نیرو و نفوذ خود را در روستا حفظ نموده و رفته رفته از اشکال بهره‌کشی فتودالی به اشکال سرمایه داری تغییر می‌یابند.

راه نخست- راه نخست به انقلاب در روابط ارضی، به انتقال همهٔ اراضی یا بیشترین بخش آن به مالکیت دهقانان سنگی دارد. در این مورد سرمایه‌داری و نیروهای مولد در کشاورزی سریع پیش می‌روند. این راه تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی، مثلاً خاص ایالات متحد آمریکا و فرانسه است - بر رغم جلوه‌های تاریخی گوناگون آن در این کشورها انقلاب کبیر فرانسه مالکیت بزرگ ارضی را از میان برد و زمین را به دهقانان بازگرداند و در نتیجه پیشرفت سرمایه داری در کشاورزی در مسیر تجزیهٔ تدریجی دهقانان افتاد به این معنی که از يك سو دهقانان ثروتمند را به کشاورزان بزرگ سرمایه‌دار تبدیل نمود و از سوی دیگر املاک دهقانان تهی دست را کوچک و کوچک تر ساخت.

در ایالات متحد آمریکا پیشرفت سرمایه داری در کشاورزی ویژگی‌های خاص خود را داشت . در جنوب کشور شیوهٔ کشتزارهای بزرگ و برده داری رواج داشت در حالی که در دیگر نقاط کشاورزی بر پایهٔ ایجاد مزارع بزرگ

با استفاده از کار مزدوری و ماشین‌آلات بسیار در مسیر سرمایه‌داری افتاد. مناطق شمال غربی که بتازگی کوچ نشین شده بود نه‌ازعناصر فتودالیسم خبری داشت و نه برده داری را که از سال ۱۷۸۷ منسوخ‌گشته بود بخود دیده بود. فراوانی زمین‌های بی‌صاحب و کمبود نیروی کار از همان آغاز محرکی بود برای تکامل اقتصاد کشاورزان مرفه که بعدها شکل رایج اقتصاد در این مناطق گردید.

تکامل کشاورزی در ایالات متحد آمریکا در مسیر اقتصادپیش‌گفته در نتیجه جنگ داخلی ۱۸۶۱-۶۵ استحکام بیشتری یافت. حکومت لینکلن در ۱۸۶۲ قانونی را به‌مورد اجرا گذاشت (Home stead Act) که کشاورزان مرفه آزاد (فارم‌ها) و زحمتکش‌ان بخاطر آن مدتها مجاهدت کرده بودند بنا بر قانون مزبور هر کس حق داشت نزدیک به ۶۴ هکتار زمین - که تقریباً رایگان بود - از حکومت دریافت کند و در نتیجه تعداد اینگونه مزارع به سرعت افزایش یافت. اعلام آزادی بردگان سیاه توسط لینکلن در ۱۸۶۲ پایه‌های اقتصاد مزارع بزرگ توأم با برده‌داری را سست کرده و نفوذ صاحبان آن را در زندگی اقتصادی و سیاسی ایالات متحد آمریکا کاهش داد.

راه دوم تکامل سرمایه داری در کشاورزی برای دهقانان آهسته‌تر و دشوار تر است. در این مورد مالکان نیروی حاکم روستا و معمولا سراسر کشور باقی میمانند. بیشترین بخش اراضی در تملک زمین داران بزرگ است در حالی که دهقانان از وابستگی به زمین، به نیروی کار کشاورزی یا اجاره‌دار تبدیل میشوند. تنها تعداد ناچیزی از دهقانان ثروتمند در مسیر بهره‌کشی سرمایه‌داری و استفاده از کار مزدوری گام می‌گذارند. این راه پیشرفت سرمایه‌داری در کشاورزی به‌وجود نظام‌های سیاسی ارتجاعی و سیادت طبقه زمین داران بستگی دارد. نمونه بارز چنین راهی آلمان بویژه پروس و روسیه تزاری بودند.

نه در آلمان و نه در روسیه (تا سال ۱۹۱۷) مسئله ارضی به شیوه انقلابی حل نشد و از این رو پیشرفت مناسبات بورژوازی در کشاورزی این کشورها نه حاصل سرنگونی انقلابی فئودالیسم بلکه نتیجه گذار آهسته و رنج آوردهقانان از اشکال بهره‌کشی فئودالی به اشکال بهره‌کشی سرمایه‌داری بوده است. در پروس سرواژ در سال ۱۸۰۶ منسوخ گشت ولی تعهدات اجباری فئودالی عملاً تا نیمه قرن نوزدهم ادامه داشت. در سال ۱۸۵۰ قانونی درباره بازخرید تعهدات فئودالی به تصویب رسید که به موجب آن دهقانان نزدیک به هزار میلیون مارک به مالکان بزرگ غرامت پرداختند. وصول چنین مبلغ هنگفتی از دهقانان توسط مالکان تغییر شکل املاک بزرگ زراعی را به مزارع (فارم) سرمایه‌داری تسریع کرد و در عین حال دهقانان بیشماری را خانه خراب ساخت. نظیر چنین موردی را میتوان در روسیه پس از به اصطلاح «آزادی» دهقانان در سال ۱۸۶۱ مشاهده کرد.

راه دوم - راه مالکانه تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی به معنی مقاومت بقایای فئودالیسم در اقتصاد و نظام سیاسی دولت است. امحای بقایای مزبور یکی از هدف‌های جنبش‌های مترقی را تشکیل می‌دهد.

فصل سوم

پیشرفت سرمایه داری در ایالات متحده امریکا

جنگ استقلال مستعمرات امریکائی

سرمایه داری در ایالات متحده امریکا در شرایط نظام مستعمراتی به پیدائی آمده و استوارگشت و به عبارت بهتر داغ استعمار بسرپیشانی دارد. سرمایه داری امریکا به شکل دد منشانه تر از هر کشور

تکامل اقتصادی
آمریکای شمالی
در دوره استعمار

دیگری نشو و نما یافت. قلمرو امروزی ایالات متحده در قرن شانزدهم محل سکونت نزدیک به دومیلیون نفر سرخ پوست بود. بزرگترین گروه قبایل، «اپروکوا» ها و «آلگونکین» ها بودند که جمعیت آنها بالغ بر ۲۰۰ هزار نفر می شد. هندیان (سرخ پوستان م.) در مراحل مختلف نظام اشتراکی آغازین می زیستند.

آمریکای شمالی مستعمره انگلیس، فرانسه، اسپانیا و هلند بود. استعمارگران (کوچ نشینان اروپائی م.) بسا چیزها که از سرخ پوستان آموختند از آن جمله است کشت ذرت، گوجه فرنگی، توتون، نیل و محصولات دیگر. و نیز به روش

آنها آشنا شده، تاکتیک های جنگ و گریز بومیان را چنان فراگرفتند که در جنگ استقلال طلبانه خود از آن سودها جستند.

استعمارگران برای بومیان مرگ و ویرانی به ارمغان بردند. کوچ نشینان اروپایی برای بزانو درآوردن و نابودی آنها از هیچ جنایتی فروگذار نکردند. برای نمونه، در سال ۱۷۰۳ مجلس مقنن نیوانگلند قطعنامه ای به تصویب رسانید که بنا بر آن در برابر مرده یا زنده هر بومی یا سرخپوستی چهل لیره استرلینگ پرداخت میشد. در ۱۷۷۴ پادشاهش آورنده پوست سر بومی بیش از ۱۲ ساله صد لیره بود. هر مرد بومی اسیر ۱۰۵ لیره و هر زن یا کودک اسیر ۵۵ لیره ارزش داشت.

ثروت دولتمندان آمریکائی از داد و ستد نابرابر میان استعمارگران اروپائی و سرخ پوستان گردآمد. پوست های گرانبها به ثمن بخش از جنگ بومیان بدر می آمد.

بردرغم ایستادگی قهرمانانه سرخ پوستان، اروپائیان به یاری اسلحه برتر با سود جوئی از تفرقه قبایل بومی سرانجام موفق به تسخیر آمریکای شمالی گشتند. استعمار یا کوچ نشینی اروپائیان توأم با جنگ های شدید و طولانی بود که معمولاً به رانده شدن بیشتر سرخ پوستان به نواحی غربی، ضبط اراضی و اموال آنها و سرانجام به نابودی ایشان می انجامید.

در آغاز قرن هژدهم روسها آلاسکا را کشف کردند. در آغاز قرن نوزدهم، نخستین اقامت گاه های روسیان در کالیفرنیا دیده شد. بزرگترین بخش آمریکای شمالی تا دهه ۱۷۶۰ در تصرف انگلستان بود. انگلیس صاحب ۱۳ مستعمره در منطقه آمریکای شمالی بود. مستعمرات مزبور از لحاظ وضع اقتصادی و روابط اجتماعی به سه گروه تقسیم می شدند.

در مستعمرات شمالی (ردآیلند، کانکتی کات، نیو هامپشایر و ماساچوست) که به نیوانگلند معروف بود مزرعه داری خرد (فارمینگ) رواج داشت. بخش عمده جمعیت عبارت از کشاورزان خرده پا و مالکان کوچک بودند. مانوفاکتوری های چرم سازی، پشم بافی و ریسندهی در شهرها به سرعت رشد یافتند و نیز در رشته

تولید آهن، ابزارهای کشاورزی و اسلحه کارخانه‌هایی وجود داشت. در سواحل مردم به ماهی‌گیری و کشتی‌سازی اشتغال داشتند. کشاورزان بی‌زمین به سمت غرب کوچ می‌کردند.

در مستعمرات جنوبی (کارولینای شمالی و جنوبی، جورجیا، مریلند و ویرجینیا) مزارع بزرگ برده دار - plantation - پیشرفته‌ای وجود داشت که در آن‌ها توپون، ذرت، برنج، نیل، نی‌شکر و بعدها پنبه بعمل می‌آمد. در مزارع مزبور بردگان سیاه به کاری طاقت فرسا اشتغال داشتند. کوشش‌های استعمارگران برای به بردگی کشاندن سرخ‌پوستان و استفاده از آنها به عنوان نیروی کار به جایی نرسید. اسیران سرخپوست یا فرار کرده یا خودکشی مینمودند. در آتلانتیک میانه و مستعمرات مرکزی (نیوجرسی، پنسیلوانیا، نیویورک و دلاویر) کشاورزی آزاد Free Farming متداول بود. افزون بر مزارع کوچک، املاک وسیع‌تر نیز وجود داشت که به کشاورزان بی‌زمین یا کم‌زمین اجاره داده می‌شد. مستعمرات مزبور بیشتر غله‌خیز بود ولی کارخانه‌های تولید آهن و آجوسازی هم در آنجا وجود داشت.

در مستعمرات مرکزی نوعی برده‌داری سفید استفاده از خدمتکاران موقتی اجیر (بین ۴ تا ۷ سال) - رواج داشت. صفوف این خدمتکاران اجیر دائماً از مهاجران اروپائی، محکومان سیاسی یا عادی و تهی‌دستانی که قادر به پرداخت دیون خود نبودند پرمی‌شد. با بردگان سفید نیز وحشیانه رفتار می‌شد: آنان را کتک می‌زدند، داغ می‌کردند و محکوم به کار اجباری با غل و زنجیر مینمودند و به زخم‌های آنان به عنوان نوعی کیفر نمک می‌پاشیدند و جز آن، این بردگان سفید هر چندگاه سر به شورش می‌گذاشتند و با اینهمه شرایط زندگی آنان تحمل پذیرتر از وضع بردگان سیاه بود. آنان پس از چند صباحی کار برای ارباب آزادی خود را باز می‌یافتند. ولی بردگان سیاه مسام‌العمر برده بودند. افزون بر آن، خدمتکاران اجیر در معرض کینه و تنفر نژادپرستانه مهاجران اروپائی

قرار نداشتند.

مقدمات انقلاب
بورژوازی آمریکا
(۸۳-۱۷۷۵)

پیشرفت اقتصادی مستعمرات، تضاد میان آنها و دولت انگلیس را تشدید میکرد. انگلستان برای حفظ مستعمرات آمریکائی که سرچشمه مواد خام و بازار فروش کالاهای صنعتی خود بود، رشته محدودیت هائی را در برابر تکامل صنعت و تجارت آنها معمول داشت. پارلمان انگلیس در سال ۱۷۵۶ قانونی گذراند که بنا بر آن مستعمرات آمریکائی از داشتن کوره‌های ذوب و کارخانه نورد و ساختن فرآورده‌های آهنی، کلاه‌های نمدی و هر نوع لباس بافتنی، چرمی و خزى محروم شدند. به موجب قانون دریا نوردی، مستعمرات آمریکائی فقط اجازه داشتند محصولات خود را به انگلستان فروخته و کالاهای صنعتی مورد نظر را از این کشور خریداری کنند و محصولات خود را فقط وسیله کشتی‌های انگلیسی حمل و نقل نمایند. در صورتی که بهای کالاهای انگلیسی نیز بسی گران بود.

در سال ۱۷۶۳ پادشاه انگلیس در مورد اداره سرزمین‌های متصرفی فرمانی منتشر کرد که بنا بر آن کوچ نشینان اروپائی از اشغال اراضی آنسوی کوه‌های آلگنی^۱ منع گردیدند. سرزمین‌های میان کوه‌های آلگنی و رودخانه می‌سی‌سی‌پی از متعلقات پادشاه انگلیس اعلام گشت. اشرافیت و بورژوازی انگلیس بر اراضی بکر باختر کوه‌های آلگنی ادعای مالکیت نمودند.

پیش از صدور فرمان پیش گفته، بردگان سفید آزاد شده و کشاورزان خانه به دوش به آن سرزمین‌ها کوچیده بودند. اراضی مزبور همچنین مورد ادعای زمین داران بزرگی بود که خاک املاک آنها بر اثر کشت بی حساب فرسوده شده بود.

پس از آنکه دولت انگلیس کوشید بخش چشم‌گیری از دیون ملی را بر دوش مستعمرات گذارد، دشمنی میان آن کشور با مستعمرات آمریکائی خود شدت

1- Allegheny Mountains

بیشتری یافت. تا سال ۱۷۶۵ مستعمرات مزبور هرگز مالیاتی به دولت انگلیس نپرداخته بودند. در این سال پارلمان انگلیس بمنظور افزایش در آمد دولت قانونی به تصویب رساند (قانون تمبر) که بموجب آن کوچ نشینان باید براسناد رسمی و قانونی ومدارك تجاری خود تمبر بچسبانند. پارلمان انگلیس در همان سال قانون دیگری گذراند (قانون به اصطلاح پذیرائی) که برحسب آن مردم مستعمرات آمریکائی ناگزیر بودند از سربازان بیشماری که دولت برای آنها می فرستاد پذیرائی کنند. همه این اقدامات خشم مردم مستعمرات را برانگیخت. سازمان های سیاسی زیرزمینی چندی که نام خود را «پسران آزادی Sons of liberty» گذاشته بودند در بوستون، نیویورک و عده دیگری از شهرها بوجود آمدند. کارگران، پیشه‌وران، دهقانان، ماهی گیران، بازرگانان و بخش انقلابی بورژوازی در این سازمان ها که در رأس آنها پی گیرترین نمایندگان بورژوازی قرارداشتند عضویت یافتند.

کنگره نمایندگان ۱۳ مستعمره آمریکائی در سال ۱۷۶۵ در نیویورک تشکیل شد و اعلام داشت که مردم مستعمرات فقط باید به رضایت خود یا نمایندگان خود مالیات پردازند. کنگره تصمیم به تحریم کالاهای انگلیسی گرفت. تحریم مزبور زیانهای قابل توجهی به بورژوازی انگلیس وارد آورد. تجار انگلیسی از دولت درخواست نمودند تا قانون تمبر را لغو کند. زیر فشارتجار انگلیسی وجنبش نیرومند خلق مستعمرات آمریکائی و بدنبال اعتراض بنیامین فرانکلین نماینده مستعمرات در انگلیس قانون تمبر منسوخ گشت.

ولی سال بعد پارلمان انگلیس به موجب قانون دیگری بر حقوق گمرکی کاغذ، چای، شیشه، مصنوعات شیشه‌ای و رنگ صادره از آن کشور به مستعمرات افزود. مستعمرات به این قانون با تحریم شدید تر کالاهای انگلیسی و تشدید جنبش برای صنعتی کردن آمریکا پاسخ دادند.

دولت انگلیس به منظور فرو نشانیدن ناخرسندی مستعمرات مالیات را از تمامی کالاها بجز چای برداشت و مردم هم از مصرف چای امتناع نمودند. در سال ۱۷۷۳ گروهی از مستعمره نشینان آمریکائی با تغییر هیئت خود به صورت

سرخ پوستان از عرشه کشتی‌های کمپانی هند شرقی در بوستون بالا رفته و تمامی بارچای آنها را به دریا فروریختند (این واقعه بعدها در تاریخ به بوستون تی پارتی *The Boston tea party* موسوم گشت).

دولت انگلیس در قبال این اعمال به سرکوبی شدید دست یازید. مستعمره نشینان ماسوچوست کمیته‌ای انقلابی تشکیل دادند و به پیشنهاد این کمیته در پنجم سپتامبر ۱۷۷۴ کنگره سراسر قاره در فیلادلفیا منعقد شد. ۵۵ نماینده از ۱۲ مستعمره در این کنگره شرکت کردند (نمایندگان ایالت جنورجیا بدستور فرماندار بازداشت شده بودند). کنگره از پادشاه خواست هیچگونه مالیاتی بدون رضایت نمایندگان مستعمرات بر مردم وضع نگردد، محدودیت‌های بازرگانی و صنعتی برداشته شود و از بازداشت‌های پایایی جلوگیری بعمل آید. کنگره همچنین به صدور «اعلامیه حقوق» مبادرت نموده علیه حکومت خودکامه مقامات انگلیسی اعتراض کرد و تصمیم به تحریم تجارت با انگلیس گرفت.

جورج سوم پادشاه انگلیس مستعمرات آمریکائی را شورشی خواند و به ناوگان انگلیسی فرمان محاصره آنها را صادر نمود.

در سال ۱۷۷۵ مردم آمریکا جنگ انقلابی برای استقلال را آغاز نمودند.

جنگ انقلابی

برای استقلال

۱۷۷۵-۸۳۰

کنگره دوم قاره‌ای در دهم مه ۱۷۷۵ در فیلادلفیا تشکیل شد و ضمن اعلان جنگ به انگلیس

طی قطعنامه‌ای تشکیل ارتش را اعلام نمود و جرج واشنگتن را به فرماندهی آن برگزید. دومین کنگره قاره‌ای در فاصله سال‌های ۱۷۷۵ تا ۱۷۸۱ وظیفه یک دولت مرکزی را انجام می‌داد.

در روز ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ کنگره مزبور اعلامیه استقلال را که جفرسون تهیه کرده بود پذیرفت. اعلامیه مزبور در زمان خود سندی مترقی بشمار میرفت. اعلامیه مستعمرات را آزاد و مستقل از انگلیس خوانده و به آنها نام ایالات متحد آمریکا را داد. ولی مسئله الغاء برده داری همیان نیامد و بردگان سپاه به حال

خود باقی ماندند.

اعلامیه همه مردم را در برابر قانون یکسان شناخت. حق حاکمیت ملی و نیز حق مردم را در برانداختن حکومتی که حقوق آنها را نادیده بگیرد به رسمیت شناخت. اعلامیه همچنین القاء شکل کهنه حکومت و برقراری حکومتی نوین را حق مردم دانست.

انگلیس در آغاز جنگ به پیروزیهای دست یافت ولی سرانجام سپاهیان انگلیسی شکست یافتند. ایالات متحد آمریکا از تضاد میان انگلیسیان و سایر قدرت‌های اروپائی سود جست. در سال ۱۷۸۳ قرارداد صلحی در ورسای به امضاء رسید که بنا بر آن انگلیس استقرار ایالات متحده آمریکا را پذیرفت و سرزمین‌های واقع در آلگنی و می‌سی‌سی‌پی را به آن کشور واگذار نمود.

جنگ استقلال انقلابی بورژوائی بود. نقش اساسی در بدست آوردن پیروزی از آن توده‌های مردم - کارگران، کشاورزان، خرده بورژوازی شهری، خدمتکاران اجیر و بردگان سیاه بود لیکن رهبر انقلاب، بورژوازی و هدف آن سرنگونی مناسبات فئودالی تحمیلی استعمارگران انگلیسی بود.

در جنگ استقلال، سیاهان که نزدیک به ۱۰۰/۰۰۰ نفر از آنان در بعبوجه جنگ از جنگ زمین داران برده دار گریخته بودند نقش برجسته‌ای ایفا کردند. اکثریت بزرگ سیاهان با شور و هیجان بسیار از جنگ انقلابی استقبال نمودند. آنان به این جنگ برای رهائی از یوغ بردگی امید بسته بودند. ولی دیری نگذشت که امیدهای آنان بر باد رفت. بورژوازی آمریکا زمین داران برده دار بردگی را همچنان حفظ نمودند.

ارزش مترقی جنگ استقلال در رهائی خلق آمریکا
ازستم استعماری و در ایجاد دولتی ملی در جای
حکومت استعماری پیشین بود.

اهمیت جنگ
استقلال

جنبه ضد استعماری، ملی و ضد فئودالی جنگ انقلابی خلق آمریکا در سایر
کشورها تأثیر زیادی بخشید. بویژه در ممالک امریکای لاتین که جنبش آزادی

ملی آنها علیه تسلط اسپانیا و پرتغال و فرانسه - که در آستانه انقلاب بورژوازی قرارداداشت - آغاز شده بود.

انقلاب بورژوازی امریکا مقدمات رشد سریع تر جامعه سرمایه داری در ایالات متحده امریکا را فراهم کرد. انقلاب از حل بسیاری از مسائل مربوط به تجدید سازمان بورژوا - دمکراتیک عاجز ماند. مثلاً به سرخ پوستان حقوق شهروندی داده نشد. بردگی سیاهان منسوخ نگشت و اراضی تقسیم شده به قطعات بزرگ تقریباً از قدرت خرید کوچ نشینان تهی دست خارج بود. مزارع بزرگ مبتنی بر مالکیت برده داری Plantatin Slavery دست نخورده ماند و سلب مالکیت از بومیان با انقلاب بورژوازی قانونی شد.

جنگ داخلی ۱۸۶۱-۶۵ امریکا

علل جنگ در دهه ۱۸۶۰ روابط میان ایالات صنعتی شمال و ایالات برده دار جنوب بسیار وخیم گشت. تکامل ایالات شمالی در جهت صنعت و کشاورزی غیر فئودالی و مبتنی بر شیوه کار - مزدوری - Farming - بود. بر عکس در ایالات جنوبی کشاورزی بر کار برده وار - Plantation - استوار بود. اقتصاد کشاورزی مبتنی بر کار برده وار با شیوه های یغماگرانه اداره می شد زمین داران برده دار - پلانترها - از کود استفاده نکرده و هر سه یا چهار سال، اراضی خود را ترك کرده در اراضی جدید به کشت می پرداختند. این شیوه اقتصادی مستلزم وجود اراضی پهناوری بود. پلانترها به سوی نواحی غربی کوچ می کردند به همانگونه که فارمرها - کشاورزان کوچک و متوسط - از ایالات شرقی و مهاجران از اروپا چنین کردند. خصومت میان فارمرها و پلانترهای برده دار در مبارزه برای اراضی غرب بیش از پیش شدت یافت. تضاد میان بورژوازی صنعتی شمال و شمال شرقی و پلانترهای برده دار نیز تشدید شد. برده داری مانع تکامل اقتصادی ایالات جنوبی بود و این خود بر

حجم بازار داخلی برای صنعت شمال و شمال شرقی تأثیر منفی داشت. سرمایه-داران ایالات شمالی با کمبود شدید نیروی کار روبرو بودند و به بردگان سیاه همچون کارگران مزدور آینده خود می‌نگریستند.

پلانتراه‌های جنوبی به صدور پنبه، توتون و محصولات دیگر به انگلیس اقدام کرده و از آنجا کالاهای صنعتی ضروری را وارد می‌نمودند. این امر سبب نارضایتی سرمایه‌داران شمال شرقی شد زیرا چنین تجارتی تولیدکنندگان شمال را از بازارها و منابع مواد خام محروم می‌ساخت.

شیوه کشاورزی توأم با برده‌داری دستخوش بحران عمیقی گشت. شیوه‌های نامحدود و کم‌خرج اقتصاد کشاورزی در مزارع بزرگ جنوب زمین را فرسوده می‌ساخت. کار برده‌وار مانع استقرار ماشین‌های جدید کشاورزی بود. در خرید برده نیز مشکلات فراوانی بوجود آمد. قیمت متوسط يك برده که در آغاز قرن نوزدهم ۱۵۰ دلار بود در سال ۱۸۶۰ به دوهزار دلار رسید. بردگان می‌شوریدند و از مزارع بزرگ می‌گریختند. پلانتراه‌های برده‌دار خود را به تسلط بر ایالات جنوبی محدود نکرده بلکه بمنظور گسترش مزارع بزرگ خود به سوی غرب حرکت نمودند. در سیاست داخلی و خارجی خود حکومت ایالات متحد آمریکا از منافع برده‌داران حمایت کرده و تجارت برده را تشویق می‌نمود. پلانتراه‌های برده‌دار خواهان يك سیاست خارجی توسعه‌طلبانه تجاویزی بودند و از برنامه ابدی ساختن برده‌داری دفاع می‌نمودند. آنها به جنگ تجاویزی سال‌های ۴۸-۱۸۴۶ علیه مکزیکو به عنوان نخستین مرحله انتقال امریکای جنوبی و مرکزی به يك ایالت امپراطوری برده‌دار خود می‌نگریستند.

حزب جمهوری خواه که در سال ۱۸۵۴ تشکیل شد و بطور عمده سخنگوی منافع بورژوازی بزرگ بود با گشودن اراضی غرب برای سکونت آزاد دفاع و با برده‌داری مخالفت می‌کرد.

در سال ۱۸۶۰ آبراهام لینکلن نایب رئیس حزب جمهوری خواه و عضو مجلس نمایندگان به ریاست جمهور ایالات متحده آمریکا انتخاب شد.

فصل پنجم مرحله جنگ داخلی

برده داران تقاضای جدائی داشتند. یعنی از اینکه هر دولت حق داشته باشد از اتحادیه کناره‌گیری کند دفاع مینمودند. در نوامبر ۱۸۶۰ کنگره‌ای از برده داران در چارلستون تصمیم به جدائی گرفت و در ماه دسامبر ایالت کارولینای جنوبی جدائی خود را از اتحادیه اعلام نمود. ده ایالت برده دار دیگر از روش کارولینای جنوبی پیروی نمودند.

اقدام «سفیدهای تهی دست» علیه جدائی از طرف پلانترهای برده دار وحشیانه فرونشاندند شد.

در فوریه ۱۸۶۱ در کنگره شش ایالت جدا شده که در مونتگمری (آلاباما) منعقد گشت کنفدراسیون جنوبی تشکیل و جفرسون داویس یکی از پلانترهای ثروتمند و مدافع سرسخت برده داری به ریاست آن انتخاب شد. شهر ریچموند (پایتخت ویرجینیا) به عنوان پایتخت کنفدراسیون تعیین گردید. قانون اساسی موقتی کنفدراسیون ایالات امریکا که به تصویب کنگره رسید برده داری را يك «حالت طبیعی» و «حافظ تمدن» اعلام نمود.

در آوریل ۱۸۶۱ سپاهیان جنوب به فورت سومتر (نزدیک چارلستون، کارولینای جنوبی) که به حکومت لینکلن وفادار مانده بود حمله بردند. بدین گونه جنگ داخلی امریکا که تا چهار سال (۱۸۶۱-۶۵) دوام داشت آغاز شد. پلانترهای برده دار برای جنگ کاملاً آماده شده بودند در حالی که شمال برای آن آماده نبود. در آغاز حکومت لینکلن از روش‌های غیر قاطع استفاده می‌نمود. این روش‌ها که بیانگر احساسات مسالمت‌جویانه بخشی از بورژوازی - بیشتر پولداران بزرگ و بورژوازی تجاری و صنعتی بزرگ - بود که خواهان گسیختگی نهائی از پلانترهای برده دار جنوب نبودند و از پرداختن به جنگ با شیوه‌های انقلابی امتناع می‌نمودند. این علت شکست شمال در مرحله اول جنگ (۱۸۶۱-۶۲) بود.

زیر فشار توده‌های خلق، حکومت لینکلن سرانجام تصمیم به «جنگ با شیوه‌ای انقلابی» گرفت. اهمیت شگرف گرایش شمالی‌ها به «جنگ باروشی انقلابی»

انتقال به شیوه‌های انقلابی جنگ

شرکت کارگران در عملیات انقلابی بود. در بسیاری از شهرها - نیویورک، فیلادلفیا و جز آن تمام اعضای اتحادیه‌های کارگری وارد جنگ شدند. بنا بر گزارش سنای امریکا ۷۵۰ هزار کارگر صنعتی شمال در ارتش نامنویسی کردند.

در سپتامبر ۱۸۶۲ رئیس جمهوری لینکلن آزادی سیاهان را از اول ژانویه ۱۸۶۳ اعلام نمود. گرچه سیاهان نه حقوق سیاسی و نه زمین بدست آوردند، این قانون هم از نقطه نظر نظامی و هم سیاسی اهمیت بسیار داشت. در مه ۱۸۶۲ حکومت لینکلن «قانون هوم استد» را انتشار داد که بموجب آن تقسیم اراضی رایگان میان همه شهروندان - بجز کسانی که در طرف پلانترهای برده دار جنگیده بودند - به مورد اجرا گذاشته شد. به هر یک از اهالی ۶۴ هکتار زمین (۱۶۰ آکر) به رایگان داده شد. و فقط صاحبان آن موظف به پرداخت ۱۰ دلار مالیات زمین گردیدند. خرید زمین به مبلغ هر آکر ۱۲۵ دلار نیز آزاد شد. از برنامه دوم در درجه اول بورس بازان زمین سود جستند. با این همه قانون هوم استد مسئله ارضی را به نفع فارمرها و بر مبنای دمکراتیک تراز قوانین سابق که به موجب آن قطعات بزرگ زمین باید به نقد خریداری می‌شد، حل کرد. به فارمرها فرصتی واقعی داده شد که از اراضی رایگان در غرب سود برند.

قانون «هوم استد» ضربه سختی به برده داری وارد آورد. پلانترهای برده دار از تصاحب زمین در غرب محروم شدند و بدون کشت اراضی حاصل خیز و بکر اقتصاد کشاورزی بزرگ آنها که مبتنی بر شیوه‌های بهره‌کشی یغما - گرانه بود نمی‌توانست تکامل یابد.

در ژوئیه ۱۸۶۲ کنگره ایالات متحد امریکا، قانونی را از تصویب گذراند که به موجب آن همه مردان ۱۸ تا ۴۵ سال موظف به خدمت نظامی بودند. این قانون استفاده از نیروی انسانی بی‌شمار را برای برتری نظامی ایالات شمالی ممکن ساخت. جمعیت جنوب ۹ میلیون نفر بود که ۳۵ میلیون نفر آنها سیاهان بودند. در صورتی که شمال ۲۲ میلیون نفر جمعیت داشت. در اواخر جنگ

منابع انسانی جنوب چنان به تحلیل رفت که برده داران مجبور شدند حتی بردگان سیاه را به خدمت نظامی بپذیرند.

حکومت فدرال فقط در ژوئیه ۱۸۶۲ به سیاهان اجازه داد در ارتش نسام نویسی کنند. از سال ۱۸۶۲ سیاهان به تعداد زیاد به خدمت نظامی پذیرفته شدند. سر بازگیری از سیاهان تنها به موجب قانون ۲۴ فوریه ۱۸۶۴ مجاز شمرده شد. صفحات زیادی از تاریخ جنگ داخلی به قهرمانی و دلاوری سیاهان اختصاص دارد. در فوریه ۱۸۶۲ سرهنگ هگینگسن اعلام کرد در نظر حتی شجاع ترین سربازان سفید دیوانگی محض می نمود که به کاری مبادرت کنند که سربازان سیاهپوست آنها را به سادگی به انجام می رسانند. ژنرال بانکر ضمن صحبت از قهرمانی سربازان سیاه در عملیات نظامی تأکید کرد که هیچ سرباز سفیدی از حیث دلیری و قدرت تصمیم به پای آنها نمی رسید و با اینهمه سیاهان هنوز مشمول بی شرمانه ترین تبعیضات نژادی بودند. سربازان سیاه دستمزدی کمتر از دستمزد سربازان سفید دریافت می نمودند. افزون بر جنگیدن همه کارهای مشکل و طاقت فرسا بر عهده سیاهان بود. هیچ سیاه پوستی نمی توانست از درجه گروهبانی بالاتر رود. تنها در موارد نادر سیاهان به درجه افسری ارتقا می یافتند. در ۱۸۶۴ بیش از ۱۸۶۰۰۰ سیاه (که ۱۳۴۰۰۰ نفر آنان از ایالات برده دار بودند) در ارتش خدمت می کردند: ۳۰۰۰۰ نفر در نیروی دریائی و ۲۵۰۰۰۰ نفر در سازمان های تابعه ارتش فدرال.

برده داران با سر بازگیری از بردگان در ارتش خود به اقدام خطرناکی دست زدند. سیاهان به محض پیدا کردن فرصت به سوی ایالات شمالی فرار می کردند و برتری نرات ارتش شمالی را می افزودند. در طی جنگ داخلی نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر از ایالات جنوبی به شمال گریختند و در نتیجه تولید در جنوب به نحو چشم گیری کاهش یافت.

قیامها و شورش های متعدد بردگان در پشت سر پلانترهای یاغی جنوب و ترس از یک قیام عمومی سیاهان، نیروهای عظیم جنوب - تقریباً ۱۰۰ هزار افسر

ونفرات را به خود مشغول کرده بود.

سیاهان برای آزادی خود از یوغ بردگی از همان آغاز جنگ داخلی به مبارزات جانانه‌ای دست زدند. آنها به تشکیل دسته‌های پارتیزانی پرداختند (سیاهان جنگلی) و با باندهای غارتگران باغی می‌جنگیدند.

مهم‌ترین و خطرناک‌ترین عملیات به واحدهای سیاه سپرده می‌شد. تلفات سیاهان خیلی بیش از تلفات هنگ‌های بود که داوطلبان سفید در آن خدمت می‌کردند. در حدود ۷۰۰۰۰ نفر سیاه جان خود را در مبارزه علیه برده‌داری و بخاطر تمامیت ارضی ایالات متحد آمریکا از دست دادند.

سیاهان نقش برجسته‌ای در جنگ داخلی ایفا نمودند. در ۱۸۶۴ آبراهام لینکلن اعلام کرد بدون کمک سیاهان شمالی‌ها جنگ را می‌باختند.

تصفیه و اصلاحات در کادر فرماندهی نیروهای شمال نیز بمیزان زیادی به پیروزی در جنگ کمک نمود. بسیاری از افسران ارتش شمال افراد دمکرات و مترقی و طرفدار القای بردگی و از خانواده‌های طبقات زحمتکش بیرون آمده بودند. در میان آنان کسانی چون ویدیمیر^۱ (نویسنده سوسیالیست) و بلیچ (عضو سابق کمیته مرکزی اتحادیه کارگران در بین‌الملل اول) سیلوپس (یکی از رهبران کارگران آمریکا)، کلو سرت^۱ (بعدها عضو کمون پاریس) و تورچانیف (افسر سابق روسیه) دیده می‌شدند.

گذار به شیوه‌های انقلابی جنگ در طی دوره دوم جنگ داخلی (۱۸۶۳-۶۵) به پیروزی شمال بر پلانترهای برده دار انجامید. پیروزی فقط بر اثر مبارزه جانانه خلق آمریکا، کارگران، دهقانان و سیاهان میسر گشت.

جنگ داخلی آمریکا مخصوصاً مرحله دوم آن، ماهیتاً انقلابی از نوع بورژوا دمکراتیک بود. توده‌های خلق به جنگ انقلابی آزادی بخش علیه برده‌داری

اهمیت جنگ
داخلی آمریکا

پرداختند و پیروزی بر اثر مساعی قهرمانانه آنها بدست آمد. کارگران، سیاهان و

1- Weydemeyer

2- Closert

فارمرها (کشاورزان صاحب زمین) نیروی محرك عمده انقلاب تحت رهبری بورژوازی مرفقی بودند. در نتیجه پیکار خستگی ناپذیر توده های خلق، جنگ داخلی به پراکندگی سیاسی و اقتصادی کشور پایان داد و امکاناتی برای رشد سریع سرمایه داری از طریق امحای موانعی که در سرراه تبدیل ایالات متحد از کشوری کشاورزی به کشوری صنعتی وجود داشت فراهم آورد و به راه فارمری (به اصطلاح راه آمریکائی) تکامل سرمایه داری در کشاورزی کمک نمود.

جنگ داخلی تسلط سیاسی بورژوازی صنعتی بزرگ را با نسخ دهاوی برده داران نسبت به قدرت دولتی استحکام بخشید.

ثمرات پیروزی بطور عمده به جنگ بورژوازی بزرگ افتاد که در راه سارش باپلانترها گام نهاده بود. در ۱۸۶۵-۶۶ پلانترها به وضع «قوانین سیاه» ضد سیاهان پرداخته سازمان های تروریستی کوکلوکس کلان و امثالهم تشکیل دادند. سیاهان آزاد شده و محروم از زمین خود را در قید پلانترها یافتند و به زارهبین «سهم بر» تبدیل گردیدند. وابستگی فارمرها به بانک ها افزایش یافت. بورژوازی بزرگ دیکتاتوری خود را تحکیم نمود و با تشدید بهره کشی از کارگران خود را ثروتمندتر ساخت.

جنگ داخلی در تکامل اقتصادی ایالات متحد امریکا تأثیر زیادی بخشید. در آخرین ثلث قرن نوزدهم، سرمایه داری امریکا به سرعت بی نظیری رشد یافت. در ۱۸۴۰ ایالات متحد امریکا در محصولات صنعتی مقام پنجم را دارا بود. در ۱۸۶۰ به مقام چهارم ارتقا یافت. تا پایان جنگ داخلی، امریکا از لحاظ اقتصادی، يك مستعمره اروپائی بود. در ۱۸۷۰ امریکا در تولیدات صنعتی بعد از انگلیس مقام دوم را داشت. در حالی که در ۱۸۹۴ قدرت صنعتی بزرگ جهان را تشکیل می داد و نیمی از کل محصولات صنعتی کشور های صنعتی را تولید می کرد. در ۱۸۶۵ تا ۱۸۹۵ تولید صنعتی در امریکا ۷ برابر افزایش یافت.

برای تکامل سریع سرمایه داری در امریکا همل زیر را میتوان برهمرد:

برقراری طولانی يك جمهوری بورژوا- دمکراتیک، فقدان فنودا ایسم، ثروتمند شدن از بسیاری جنگها در اروپا، امکان استفاده از تکنولوژی و سرمایه اروپا، وجود منابع طبیعی غنی، تکامل سریع ماشین سازی، مهاجرت میلیونها اروپائی، آسیایی و اهالی امریکای لاتین (بیش از ۱۳ میلیون نفر در سالهای میان ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۰ به امریکا مهاجرت کردند). بهره کشی، بی رحمانه از مهاجران، سیاهان و بومیان. خارت دولت‌ها و مناطق همجوار.



فصل چهارم

تکامل سرمایه‌داری در روسیه

**روسیه در نیمه
قرن نوزدهم**

در روسیه روابط سرمایه‌داری در پایان قرن هژدهم بوجود آمد ولی شیوه سرواژ حتی تا نیمه قرن نوزدهم حاکم بود. بررغم بحرانی که در شیوه سرواژ بروز کرده بود کار اجباری دهقان وابسته به زمین در شاخه اصلی اقتصاد روسیه - کشاورزی - که ۹۰ درصد جمعیت به آن اشتغال داشتند، شایع بود.

انقلاب صنعتی در روسیه در دهه ۱۸۳۰ شروع شد. کار مبتنی بر نیروی بازو رفته رفته جای خود را به کار ماشینی می‌داد. نخستین ماشین‌های بخار در صنعت و حمل و نقل به پیدائی آمد و شیوه‌های کشاورزی فنی متری آن زمان در کشاورزی معمول گشت و در نتیجه تولید و بازرگانی افزایش یافت و روابط پول - کالایی رونق گرفت.

رشد روابط پول - کالایی به تغییری در ساخت اجتماعی انجامید. جریان «غیر دهقانی شدن» روستا آغاز شد. از یک سو توده‌های دهقانان خانه خراب

می‌شدند و از سوی دیگر گروه کوچکی از ثروتمندان روستایی ثروتمندتر. تعداد زمین‌داران افزایش یافت. خرید زمین از اشراف بدست تجار، مقامات اداری و دهقانان ثروتمند به صورت شکل ویژه‌ای از زمین‌داری در آمد. این پدیده پایه‌های عمده نظام فئودالی، حق انحصاری اشراف را به مالکیت زمین متزلزل ساخت. ارباب‌های تازه دهقان وابسته به خود نداشتند و از کار مزدوری که خاص سرمایه‌داری است بطور وسیع استفاده می‌نمودند. بدین‌گونه یک بورژوازی روستایی در روستای روسیه تشکیل شد و نابرابری اقتصادی دهقانان شکل قشر بندی اجتماعی به خود گرفت.

با تکامل روابط پول - کالایی، اقتصاد دهقانان و هم مالکان بیش از پیش به روابط بازاری پیوست. در پاره‌ای مناطق زمین‌داران کوچک خانه خراب می‌شدند و در عوض مالکیت بزرگ با استفاده از فنون کشاورزی و ماشینی رشد می‌یافت. برخی زمین‌داران در طریق سرمایه‌داری گام نهادند. ولی اکثر آنها از حق انحصاری خود بر زمین سود جسته اقتصاد خود را بر پایه سرواژ و تقلیل مالکیت‌های کوچک دهقانی و افزایش بیگاری گسترش می‌دادند مالکیت دهقان که یکی از پایه‌های نظام فئودالی است بدین‌گونه بی اعتبار می‌گشت چون مالکان (هویزه مالکان کوچک و متوسط) از کار سرف‌ها سود می‌جستند کمتر به رشد کشاورزی از طریق استفاده از فنون پیشرفته در کشاورزی علاقه مند بودند. این مانعی بود در راه پیشرفت کشاورزی و به انحطاط برخی رشته‌های آن منجر شد.

در مناطق صنعتی، زمین‌داران برای ازدیاد در آمد خود دهقانان خود را در مقابل گرفتن غرامت (باز خرید) آزاد می‌ساختند. این پدیده توجه دهقانان را از کشاورزی به شهرها معطوف ساخت و آنها مجبور شدند به جست و جوی کار در شهرها برآیند.

بدین‌گونه شیوه سرواژ تکامل نیروهای مولد در کشاورزی روسیه راسد می‌کرد.

انقلاب صنعتی که مهم‌ترین رشته‌های اقتصاد روسیه را در بر می‌گرفت

موجبات تکامل بیشتر صنعت را فراهم آورد و به افزایش قابل توجه محصولات صنعتی منجر گشت. روابط اقتصادی داخلی و نیز خارجی تقویت شد. امپراطوری روسیه بجز قفقاز و قزاقستان عقب مانده، شامل نواحی صنعتی پیشرفته لهستان نیز بود. این پدیده جریان تراکم سرمایه را پیش انداخت و منابع جدیدی از مواد خام و بازار فروش را که لازمه تکامل صنعتی است بر روی روسیه گشود.

ولی پیشرفت صنعت با مانع شیوه سرواژ روبرو بود که یکی از جلوه‌های آن کمبود نیروی کار بود. بخش بزرگ کارگران را سرفهائی تشکیل میدادند که مالکان آنها به ایشان اجازه داده بودند به شهر رفته اعاشه خود را از آنجا تأمین کنند ولی آنها هنوز به کشاورزی وابسته بوده و اگر مالکی غرامت آزادی آنها را ناکافی می‌دید امر به بازداشت آنان می‌داد.

ماشین‌های صنعتی جدید نیاز مبرم به توده مردمی داشت که شخصاً آزاد بوده و بدین‌گونه ارتش ذخیره کار برای مؤسسات سرمایه داری را تشکیل دهند. ولی شیوه سرواژ مانع چنین پدیده‌ای بود. صنعت روسیه از صنایع کشورهای سرمایه داری پیشرفته عقب‌تر بود و تکامل آن با مانع بازار داخلی محدود نیز روبرو بود زیرا اقتصاد طبیعی در کشاورزی حاکم بود. دهقانان وابسته تھی دست قادر به خرید هیچگونه مصنوعات شهری نبودند.

بدین‌گونه تضاد میان نیروهای مولد در حال پیشرفت و روابط تولید فتودالی کهنه به سرعت شدت می‌یافت. پیشرفت بیشتر نیروهای مولد مستلزم الغای شیوه سرواژ با به دیگر سخن هماهنگی روابط تولید با سطح جدید تکامل نیروهای مولد بود.

بحران تکامل اقتصادی روسیه بیشتر از همه در پائین آمدن سطح زندگی دهقانان و کارگران مؤثر بود. یوغ تعهدات اجباری فتودالی بیشتر می‌شد. روستائیان بر

بحران اجتماعی
روسیه

اثر نقصان محصول و ازدیاد مرگ و میر چارپایان و کمبود زمین مزدومی و چراگاه در گرسنگی دائمی بصرمی بردند. فقر دهقانان به بیماری‌های مسری و در

نتیجه افزایش مرک و میر و کاهش میزان تولد می انجامید. شیوه سرواژ، کارگران روستایی - این مهم‌ترین عنصر نیرو های مولد جامعه آنروزی - را رو به نابودی می برد.

وخیم شدن شرایط زندگی دهقانان انگیزه مبارزه آنها علیه مالکان بود. دهقانان از پرداخت خرامت در ازای آزادی خود و از اجرای خدمات فئودالی سر باز زده و از چنگ مالکان می گریختند. املاک مالکان را به آتش کشیده و خود آنها و مباشران آنها را کتک زده یا به قتل می رساندند. در فاصله ۱۸۲۶ و ۱۸۶۱، ۱۷۱۸۶ بار قیام دهقانی روی داد. تقریباً سراسر کشور دستخوش آشوب بود. در نواحی دور دست این جنبش با مبارزه خلق ها علیه ستم ملی (قفقاز، لهستان و جز آن) توأم گشت. مبارزه دهقانان مورد حمایت کارگران نیز بود که خود، این ستم گری - حکومت بی رحمانه نه فقط صاحبان و مدیران کارخانه ها بلکه ظلم مالکان - را نیز تجربه کرده بودند.

دهقانان روسیه برای زمین و آزادی - یعنی برای الغای وابستگی فئودالی مبارزه می کردند. از لحاظ عینی این درخواست های دهقانان هدفش ایجاد شرایط مطلوب برای تکامل سرمایه داری در روسیه بود. اقدامات دهقانان و کارگران از طرف تزارسم بی رحمانه فرو نشانده می شد. دولت که نماینده مالکان بود با وضع قوانین، زندان ها، ارتش از منافع آنها دفاع می کرد و از پیشرفت روابط تولید جدید در روسیه جلوگیری می نمود. تکامل اقتصادی کشور مستلزم رفع این موانع بوسیله آنچه نانی نیروی اجتماعی بود که به ایجاد روابط تولیدی جدید علاقه مند باشد.

دهقانان نامتجانس و پراکنده بودند. آنها فقط متوجه منافع محلی خود بودند و بنا بر این نمی توانستند کوششهای خود را برای پرداختن به مبارزه انقلابی برای تأمین تقاضا های خود متحد سازند. تنها کارگران می توانستند انقلاب دهقانی را در مسیر مطلوب تکامل جامعه رهبری کنند ولی در آن زمان روسیه هنوز فاقد طبقه کارگر متشکل و سازمان سیاسی آن بود.

بورژوازی روسیه که در تکامل سرمایه داری کشور زمینفع بود از نظر

اقتصادی و سیاسی ضعیف بود. این طبقه از لحاظ منشاء اجتماعی به میزان زیادی به طبقه زمین‌دار وابسته بود و چون از انقلابات بورژوائی اروپای غربی ورشد مبارزه پرولتاریای آن منطقه آگاهی کافی داشت از این رو از بروز انقلابات اجتماعی وحشت داشت. بورژوازی روسیه از بیم بروز جنگ دهقانی فقط میکوشید از طریق نق نق کردن های لیبرالی، زمین داران و مقامات تزاری را به اعطای امتیازاتی برای تکامل سرمایه داری، « آزاد ساختن » دهقانان ترغیب کند و بدین گونه از انقلاب - الغای کامل حقوق مالکیت زمین داران و برچیده شدن استبداد سیاسی - اجتناب نماید.

نشدید بحران شیوه سرواژ مرحله تازه‌ای را در جنبش انقلابی روسیه باز نمود. سخنگویان دهقانان در سال‌های ۶۰-۱۸۴۰ عبارت بودند از روشنفکران مترقی که از آمال دهقانان برای آزادی آگاه بودند. منشاء طبقاتی آنها عبارت بود از روحانیون کوچک، کارمندان جزء اداری، خرده بورژوازی، تجار، دهقانان و اشراف تهی دست بیرون از طبقه. و از نظر عقاید اجتماعی، ایشان دمکراتهای انقلابی بودند. اینان از جنبه غیر انسانی شیوه سرواژ آگاه بودند و از کراهت آن پرده برگرفتند و درخواست‌های دهقانان را به عنوان يك برنامه الغاء کامل سرواژ و دادن زمین به دهقانان بدون پرداخت غرامت به مالکان تنظیم نمودند. دمکرات‌های انقلابی کوشش برای «آزاد کردن» دهقانان روسیه از بالاراندکوهش نموده و بسیاری از آنها معتقد بودند که خلق تنها می‌تواند با الغای کامل حقوق مالکیت زمین داران و سرنگونی قدرت آنان به خواست های خود جامه عمل پوشد.

دمکرات‌های انقلابی روسیه در زمانی پا به عرصه مبارزات اجتماعی نهادند که خصلت انقلابی دمکراسی بورژوائی رو به افول بود. تجربه غرب به آنها آموخته بود که سرمایه داری چه نکبت و مصیبتی برای آنها به ارمغان خواهد آورد. از این لحاظ برخی از آنها که از درك طریق جدید تکامل انقلابی و نیز از شناخت طبقه‌ای که نقش اصلی را در انقلاب اجتماعی ایفا تواند کرد عاجز بودند، تئوری تخیلی « سوسیالیسم دهقانی » را پیش کشیدند. در این تئوری افشای سرواژ و

انتقاد ورد نظام سرمایه داری با تقاضای گذار مستقیم روسیه عقب مانده به سوسیالیسم از طریق تکامل جماعت (کمون) های روستایی - که در آن زمان در روسیه به موجودیت خود ادامه می داد - و «حق همگانی بر زمین»، خودمختاری آن و غیره آمیخته شده بود.

دمکرات‌های انقلابی - آ. ا. هرزن، و. ح. بلینسکی، ن. ج. چرنیشفسکی و ن. آ. دابرولیوبف - که عمیقاً از رژیم تزاری نفرت داشتند، همه عناصر مرفقی را به مبارزه علیه خودکامگی دعوت می نمودند. چرنیشفسکی خواهان الغای کامل سرواژ بدون غرامت، آزادی کامل آنها و انتقال رایگان همه اراضی به دهقانان بود. مساعی دلیرانه نیروهای مرفقی روسیه برای شکل و رهبری مبارزه دهقانان کافی نبود. دهقانان به مبارزه شدید برای زمین و آزادی می پرداختند ولی آنها از لحاظ سیاسی متشکل نبودند و توانائی برانداختن سرواژ را نداشتند. با اینهمه قیام های آنان یکی از مهم ترین عواملی بود که تزاریسم را به الغای سرواژ در روسیه واداشت.

طبقه حاکم روسیه - اشراف و مالکان - متوجه شده بودند که چگونگی شیوه مزبور را بر حسب منافع خود تغییر دهند. بسیاری از ملاکان ضرورت الغای سرواژ را تشخیص دادند. رشد جنبش دهقانی آنها را به ضرورت سیاسی الغای سرواژ متقاعد ساخته بود.

سقوط سرواژ در روسیه

بحران شیوه سرواژ با شکست روسیه در جنگ کریمه با کشورهای سرمایه داری غرب (انگلیس، فرانسه و ایتالیا) که عقب ماندگی اقتصادی و نظامی این کشور را برهلا نمود تسریع شد. جنگ تضادهای اجتماعی را در کشور به حد نهائی خود رساند. ملاکان و تزار از بیم الغای سرواژ از پائین در نتیجه مبارزه دهقانان برای زمین و آزادی مجبور شدند به الغای سرواژ از بالا با تأمین حداکثر منافع برای ملاکان تن در دهند. بنا بر اصلاحات سال ۱۸۶۱، دهقانان قانوناً آزاد شدند و به آنها حقوق مدنی همگانی اعطا شد (حق معامله،

کسب و تجارت و تملک شخصی و جز آن). محتوی بورژوائی اصلاحات عبارت از این بود که دهقانان به صورت تولیدکنندگان کالایی مستقل درآمدند و این موجب تشدید جریان قشر بندی دهقانان و خانه خرابی اکثریت بزرگ آنان گشت. ملاکان در نظر داشتند سیادت اقتصادی خود را مستحکم کنند. آنها با پشتیبانی دستگاه دولتی کوشیدند از تکامل سرمایه داری در روسیه با کمک اصلاحات مانع شوند و نیز شیوه سرواژ را حفظ نمایند. اصلاحات مزبور همه اراضی زیر کشت دهقانان را در دست های ملاکان باقی گذاشت. به دهقانان اجازه داد قطعات کوچکی از اراضی را در برابر مبلغ معینی تصاحب کنند در حالی که ملاکان بهترین اراضی را برای خود حفظ نمودند. تا پایان تأدیه مبلغ باز خرید، قطعه زمین مزبور در تملک مالک زمین باقی بود و فقط زیر کشت دهقان بود. در طی دوره پرداخت وی در قبال استفاده از زمین کماکان مجبور به اجرای تعهدات معینی بود که مالک بر عهده او گذاشته بود. مبلغ غرامت یا باز خرید ثابت بود و مالک با سپردن آن به بانک میتواند بهره‌ای مساوی با درآمد سابق خود بدست آورد. بدین گونه مالکان با گرفتن تاوان در قبال «آزاد کردن» دهقانان چیزی از دست نمی‌دادند. مهم‌تر اینکه آنها با اجرای اصلاحات چیزی هم گیرشان می‌آمد، زیرا مبلغ باز خرید از بهای بازاری زمین تجاوز می‌کرد. دهقانان عملانه تنها زمین بلکه آزادی خود را نیز باز خرید می‌کردند و دولت «آزاد سازی» دهقانان را به غارت آشکار آنان بدل ساخت.

تا پایان پرداخت باز خرید زمین، دهقانان در حالت وابستگی به ملاکان باقی بودند و پس از باز خرید نیز به ارگان‌های اداری تزاری که خود نمایندۀ همان مالکان بود وابسته شدند. استقلال اقتصادی دهقانان نیز با حفظ جماعت که مالک قانونی زمین بود مقید گشت. بدون رضایت جماعت، دهقان نه میتواند زمین خود را واگذار سازد و نه روستای خود را ترک کند.

اصلاحات ۱۸۶۱ مبارزه دهقانان را علیه مالکان بازم تشدید نمود. دهقانان ماهیت فئودالی تزاریسم را نمی‌شناختند و تصور می‌کردند که تزار به آنها آزادی واقعی بخشیده است لیکن ملاکان فرمان تزار را تعویض کرده

بودند. نو میدی دهقانان از اصلاحات و این شایعه که فرمان تزار در واقع علیه سرواژ است سبب موج تازه‌ای از جنبش دهقانان علیه ملاکان گشت. این عملیات بوسیله سپاهیان تزاری رحمانه فرونشاندند شد. دمکرات‌های انقلابی به دهقانان توضیح می‌دادند که در اجرای اصلاحات، حکومت تزاری بیانگر منافع و اراده اشرفیت زمین دار بوده است. آنان جوانان را دعوت می‌کردند که «به درون خلق بروند» و برای تعویض حکومت خودکامه با حکومت برگزیده خلق برای استقرار آزادی‌های دمکراتیک و برای ملی کردن زمین و بازگرداندن آن برای استفاده جماعت روستائی به تبلیغ پردازند.

یکی از نشانه‌های وضع انقلابی، قیام سال ۱۸۶۳ در لهستان بود که در آن زمان جزئی از امپراطوری روسیه بود. مبارزه برای آزادی ملی لهستان در عین حال مبارزه دهقانان لهستان و بلوروسی، لیتوانی و اوکراین برای زمین و لغو سرواژ بود. حکومت تزاری قیام را بی‌رحمانه فرونشاند ولی مجبور شد امتیازاتی بدهد. یعنی زمین هائی را که بوسیله ملاکین غصب شده بود به دهقانان باز گرداند و مبلغ باز خرید را در این مناطق کاهش داد. بدین گونه دهقانان به بهبود شرایط زندگی خود و لغو سرواژ در روسیه موفق گشتند.

ولی ادامه بقایای سرواژ در روستا و نیز ادامه دستگاه سیاسی اشرافی و استبدادی کماکان مانع تکامل سرمایه داری بود. اصلاحات ۱۸۶۱ پایه عقب ماندگی اقتصادی در کشاورزی - مالکیت بزرگ زمین مبتنی بر اصول نیمه سرواژ را حفظ کرد. کمبود زمین پس از اصلاحات دهقانان را مجبور به اجاره زمین مزدوری و چراگاه از ملاکان نمود. در برابر، دهقانان اراضی آنها را کشت می‌کردند. این شکل تازه‌ای از بیگاری کهن بود. بقایای نظام کهن همچنین شامل شیوه سهم‌بری بود که بنا بر آن دهقانان نیمی از محصول را به عنوان بهره - اجاره می‌پرداختند.

چون ملاکان از بهره کشی نیمه سرواژ درآمد سرشاری به دست می‌آوردند و این درازی سپری شد تا اقتصاد خود را به راه سرمایه داری تکامل بکشانند.

الغای سرواژ در روستای روسیه سبب شکل‌گیری طبقات جدیدی گشت که ویژه جامعه سرمایه داری میباشند. رشد اقتصاد کالائی در روسیه جریان قشر بندی اجتماعی در آنرا پیش انداخت. در قطب دهقانان یعنی نیمی دستان روستایی بودند که قطعه زمین کوچکی در اختیار داشتند لیکن مجبور بودند نیروی کار خود را نیز بفروشند. در آغاز دهه ۱۸۸۰ در حدود نیمی از خانوارهای دهقانی فاقد اسب بودند یا تنها یک اسب داشتند. در قطب دیگر کولاک‌ها - بورژوازی روستایی - قرار داشتند که تقریباً ۲۰ درصد دهقانان را تشکیل می‌دادند. اینان دهقانان ثروتمندی بودند که زمین را از ملاکان و دهقانان خریده و از پرولتاریای روستائی بعنوان کار مزدوری سود می‌جستند. توده متوسط دهقانان روسیه شامل دهقانان میانه حال بود که بخش بزرگ آنان رفته رفته تهری دست شده به صفوف پرولتاریای روستایی می‌پیوستند. تنها معدودی از آنها به قشر فوقانی روستائیان راه می‌یافتند.

این قشر بندی دهقانان بیش از پیش تشدید می‌شد. کولاک‌ها از ۳۰ تا ۵۰ درصد کل اراضی مزروعی را در دست داشتند. اقتصاد آنها بیش از پیش رونق می‌یافت. کولاک‌ها از کار مزدوری توأم با فنون و ماشین‌آلات کشاورزی سود می‌جستند. قطعات کوچک زمین تحت تملک بخش بزرگ دهقانان دائماً رو به کاهش بود. دهقانان زمین را از ملاکان به اجاره گرفته و خود را به دام سرمایه داری گرفتار می‌ساختند.

در کشاورزی روسیه سرمایه داری راه ملاکی (به اصطلاح راه پروسی) تکامل را طی نمود. هنگامی که سرواژ در روسیه لغو شد ملاکان زمین را از چنگک دهقانان بیرون آوردند. دهقانان تقریباً بی زمین مجبور شدند بمنزله نیروی کار کشاورزی به کار برای ملاکان پرداخته و قطعه کوچک باقی مانده زمین را به کولاک‌ها بفروشند. این راه تکامل سرمایه داری در کشاورزی تسلط اقتصادی و سیاسی ملاکان را مدت‌ها حفظ میکند.

دهقانان روسیه برای راه انقلابی تکامل، برای تقسیم املاک و الغای کامل بقایای فئودالیسم به مبارزه ادامه دادند.

بررغم بقایای سرواژ- که جلوی تکامل سرمایه داری را در کشاورزی روسیه می‌گرفت- کشاورزی بیش از پیش به گردش کالایی افتاد. اقتصاد کولاکی و نظام ملاکی به مؤسساتی که برای بازارهای داخلی و خارجی کالا تولید میکرد و مصرف‌کننده روز افزون کالاهای صنعتی بود تبدیل گشت. بازاری داخلی برای مصنوعات سرمایه داری تشکیل شد.

اهمیت اصلاحات ۱۸۶۱ در این بود که ورود روسیه را به عصر سرمایه‌داری صنعتی پیش انداخت.

قشر بندی دهقانان، جدائی بیشتر صنعت از کشاورزی، رشد شهرها و احداث راه آهن، بازاری داخلی برای صنعت بزرگ سرمایه داری بوجود آورد. در طی بیش از ۲۰ سال پس از اصلاحات ۲۰۰۰ کیلومتر راه آهن ساخته شد. سرمایه داری روسیه از طریق راه آهن برای ایجاد يك بازار ملی سود جست. بسیاری از بنگاه‌های صنعتی تأسیس شد. صنایع بافندگی و سنگین (فلزی، سوخت و جز آن) توسعه یافت. از لحاظ آهنگ پیشرفت سرمایه داری روسیه بر بسیاری از ممالک اروپای غربی پیشی جست.

تکامل سرمایه داری در روسیه سبب افزایش سریع نیروهای مولد در مرکز کشور و هم در نواحی دوردست گشت. ساخت اقتصادی جدید تغییراتی اساسی در ساخت اجتماعی جامعه فراهم آورد: دو طبقه جدید بورژوازی و پرولتاریا رودر روی هم قرار گرفته رشد یافتند. در این هنگام مقدمات اجتماعی اقتصادی انقلاب بورژوا - دمکراتیک ۱۹۰۵ روسیه فراهم شده و کشور وارد مرحله نوینی از تاریخ خود می‌گشت.

فصل پنجم

جنبش طبقه کارگر در قرن نوزدهم و منشاء مارکسیسم

در نتیجه انقلاب صنعتی، سرمایه داری به عصر جدیدی از تکامل خود، عصر تولید ماشین گام نهاد روابط تولید سرمایه داری به تدریج به صورت روابط مسلط در جامعه درآمد و مبارزه کارگران (پرولتاریا) و بورژوازی عصر تاریخی تازه ای را اعلام نمود.

شکل گیری طبقه کارگر

ولی تفوق روابط تولید سرمایه داری جریانی ساده و خود به خودی نبود و مولود مبارزه اقتصادی و سیاسی دیرینه ای بود که میان طبقات جدید و طبقات حاکمه کهن از آغاز قرن هفدهم تا نیمه اول قرن نوزدهم ادامه داشت. بورژوازی پس از تصرف قدرت نه تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از نظر سیاسی نیز به صورت طبقه مسلط درآمد.

در پایان قرن هژدهم و بویژه در طی نیمه اول قرن نوزدهم طبقه کارگر - که پیش از آن دنباله روبرژوازی در مبارزه اش علیه فئودالیسم بود - به مبارزه

مستقل خود علیه بورژوازی به صورت يك طبقه آغاز نهاد. در این دوره ایدئولوژی و سازمان‌های سیاسی مربوط به این طبقه تشکیل و مستحکم گشت.

بررغم انقلابات بورژوائی که در یکرشته کشورهای اروپائی بوقوع پیوسته بود، در این ممالک هنوز بقایای فئودالیسم که مانع تکامل صنعت بود به موجودیت خود ادامه می‌داد. مبارزه علیه این بقایا به رهبری بورژوازی و همکاری سایر اقشار جامعه و بطور عمده طبقه کارگر صورت می‌گرفت. رفته رفته طبقه کارگر نقش قطعی خود را در زندگی سیاسی ایفا مینمود.

البته باید دانست طبقه کارگر رسالت و وظایف تاریخی خود را بطور ناگهانی درک نمی‌کند. در آغاز این طبقه زیر تأثیر معنوی بورژوازی بود ولی در طی مبارزه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک خود به تدریج خود را از این نفوذ خلاصی بخشید و با تجربه خود به ضرورت پرداختن به فعالیتی مستقل برای حقوق خود و برای منافع اکثریت خلق متقاعد گشت. در طی نیمه اول قرن نوزدهم این جریان در کشورهای گوناگون بطور متفاوت لیکن باماهیت مشترك روی داد.

همانطور که پیش از همه ممالک، انگلیس به راه تکامل سرمایه داری گام نهاد، جنبش طبقه کارگر این کشور نیز زودتر از ممالک دیگر آغاز و رشد

جنبش چارتیستی در انگلیس

یافت.

در آن زمان مسئله اصلی زندگی سیاسی انگلیس مسئله دمکراتیک شدن شیوه انتخابات بود، زیرا به موجب قوانین وقت اعضای پارلمان (مجلس عوام) نه به تناسب جمعیت بلکه از نواحی مختلف که از لحاظ مساحت و جمعیت نامساوی بودند، انتخاب می‌شدند. در نتیجه کسانی که به پارلمان راه می‌یافتند نماینده ملاکان (اشرافیت متکی بر زمین) و متمولان بودند و چون شهرهای بزرگ و شهرکها نمایندگان مساوی داشتند نمایندگان منتخب شهرها در اقلیت بودند. این شیوه نمایندگی یکی از بقایای فئودالیسم در زندگی سیاسی کشور بود که

جلوی پیشرفت صنایع را می‌گرفت. در سال ۱۸۱۵ پارلمان که سخنگوی منافع از باب فتودال بود اقدام به تصویب به اصطلاح «قانون غله» نمود که بهای غلات را بالا برد. این قانون به سود مالکان بود و به زیان بورژوازی صنعتی که مجبور بود مزد بیشتری به کارگران پردازد تا از گرسنگی هلاک نشوند. یکی دیگر از قوانینی که از رونق رشته بزرگ صنایع انگلیس - بافندگی - جلوگیری می‌کرد قانون مالیات بر پشم وارده بود که در سال ۱۸۱۹ از تصویب پارلمان گذشت. در این شرایط بود که بخش پی‌گیر بورژوازی، بویژه مصمم‌ترین نمایندگان آن تقاضای اصلاح انتخابات را به نفع شرکت توده مردم در آن، مطرح نمودند. در حالی که رهبران محتاط‌تر بورژوازی میکوشیدند در شیوه انتخابات تغییراتی بدهند که بنا بر آن، انتخاب نمایندگان بر حسب میزان جمعیت انجام شده و حق رأی فقط به کسانی اعطا شود که دارای درآمدی بیش از مزد کارگران بوده و در مدت زمان معینی در منطقه مفروض اقامت داشته باشند. بورژوازی سازمان‌های سیاسی خود را بوجود آورد و برای انتشار اندیشه‌های خود به نشر روزنامه‌ها و مجلات خاص خود پرداخت.

در همین زمان بود که طبقه کارگر انگلیس به صحنه مبارزه سیاسی وارد گشت. جنبش کارگری انگلیس از اواخر قرن هژدهم شروع شده بود و در آغاز به صورت شکستن و نابودی ماشین‌ها متظاهر گشت. کارگران به طولانی بودن ساعات کار (۱۴ تا ۱۶ ساعت) و رواج کار زنان و کودکان و ناچیز بودن مرزها و اخذ جریمه و باج بدین گونه اعتراض می‌کردند. علت آن بود که کارگران کارخانه‌ها در آن زمان از دهقانان و پیشه‌وران ورشکسته‌ای تشکیل می‌شد که به ضرورت استقرار ماشین در تولید ناآگاه بوده و ماشین را مسئول وضع محنت‌بار خود می‌دانستند. این جنبش نام لودیسم به خود گرفت (مأخوذ از نام کارگری اسطوره‌ای موسوم به «لود» که گویا برای نخستین بار برای رهائی از شر استعمار ماشین خود را نابود ساخت). جنبش چنان توسعه یافت که حکومت مجبور به گذراندن قانونی گشت که بموجب آن کسانی که به ماشین‌ها آسیب می‌رساندند محکوم به حبس‌های طولانی می‌شدند (۱۷۸۲) و سپس قانون دیگری به تصویب

رسید که مجازات جرم مزبور را مرگ تعیین نمود (۱۸۱۳). بدین گونه دولت به دفاع از سرمایه داران پرداخت.

در آغاز قرن نوزدهم کارگران در مبارزه برای اصلاح شیوه انتخابات نقش فعال تری برعهده گرفتند. بویژه آن عده از کارگران که در مراکز صنعتی بزرگ نظیر لندن، منچستر، بیرمنگام و جز آن می زیستند. ورود کارگران به مبارزه برای اصلاح انتخابات این مبارزه سیاسی را دامن زد. حکومت از ترس گسترش بیشتر جنبش در سال ۱۸۳۲ قانونی گذراند که شیوه انتخابات را بنحوی تغییر داد که همه کسانی که دارای درآمد قابل توجهی بودند حق رأی یافتند. یعنی تقاضای بورژوازی بزرگ برآورده شد. از آن پس بورژوازی لیبرال از مبارزه برای اصلاح انتخابات کناره گرفت و ابتکار به دست کارگران و بخش پی گیر بورژوازی افتاد.

کارگران از تغییر شیوه انتخابات چیزی بدست نیاوردند و بنابراین از بورژوازی چشم پوشیده و به تشکیل سازمان های ویژه خود پرداختند. بدین گونه «انجمن کارگران لندن» تشکیل یافت (۱۸۳۶). سال بعد انجمن برنامه ای برای اصلاح انتخابات بیرون داد بنام منشور خلق (پپل چارت the peoples Chart). در نتیجه به سراسر جنبش نام چارتیزم داده شد. نمایندگان پی گیر بورژوازی نیز به جنبش مزبور پیوستند.

پس از انتشار منشور مزبور میتینگ های بزرگی برای بحث در باره آن تشکیل شد که حکومت بمنظور جلوگیری از شرکت کارگران در آنها میتینگ های شبانه را ممنوع ساخت. روز ۲۸ مه ۱۸۲۸ میتینگ هایی در گلاسکو با شرکت ۲۰۰۰۰ نفر و در منچستر با شرکت در حدود ۴۰۰۰۰ نفر تشکیل شد. در اجتماعات مزبور برای نخستین کنگره چار티ست ها که قرار بود در ۴ فوریه ۱۸۳۹ در لندن تشکیل گردد نمایندگان انتخاب گشتند. کنگره کنوانسیون را برای رهبری جنبش چارتیستی برگزید. ولی حضور نمایندگان بورژوازی در کنوانسیون مانع کار آن شد. کنوانسیون برای استقرار حق رأی عمومی و مخفی، تقسیم مساوی نواحی، الغای همه شرایط نمایندگی، تجدید انتخاب سالانه

پارلمان و تعیین دستمزد برای نمایندگان به جمع آوری امضاء در زیر منشور پرداخت. تعداد ۱/۲۸۰/۰۰۰ امضا جمع آوری شد ولی پارلمان کماکان از رسیدگی به درخواست چارنیست‌ها خودداری ورزید.

رد شدن نخستین درخواست، کارگران رانومید ساخت. ولی نمایندگان بورژوازی با مشاهده جنبه نوده‌ای جنبش ترجیح دادند از آن کناره‌گیری کنند و بدین گونه ماهیت طبقاتی خود را نشان دادند. آنان حتی مبارزه برای اصلاحات بورژوا-دمکراتیک را نیز ترك گفتند. از آن پس چارتیزم به صورت جنبشی صرفاً کارگری درآمد. انجمن ملی چارنیست‌ها در ژوئیه ۱۸۴۰ تشکیل شد که دارای مشخصات ویژه جنبش طبقه کارگر بود. این سازمان دارای اساسنامه و کمیته اجرائی دائمی بود که اعضای آن مقرری منظم دریافت می‌داشتند.

انجمن منشور تازه‌ای که اینک حاوی يك رشته مطالبات اجتماعی بود تنظیم و تدوین نمود. منشور به ویژه به شرایط دشوار زندگی کارگران، جنبه برده‌وار کار و استبداد سیاسی اشاره داشت. فعالیت تازه‌ای برای جمع آوری امضا سازمان داده شد و درخواستی که به امضای ۳ میلیون نفر رسیده بود به پارلمان تقدیم شد که باردیگر با عدم توجه پارلمان روبرو گشت. سپس موجی از اعتصابات سراسر کشور را فرا گرفت. در سال ۱۸۴۷ پارلمان مجبور شد قانونی به تصویب برساند که بنا بر آن ساعت کار در ده ساعت تثبیت گردید.

گرچه انقلاب بورژوائی در فرانسه اساس فتودالیسم را برانداخت لیکن برخی از بقایای آنرا در زندگی اقتصادی و سیاسی محفوظ داشت. فرانسه از لحاظ سیاسی کشوری عقب مانده تر بود. سلطنت استبدادی

آغاز جنبش
کارگری
در فرانسه

آن پس از شکست ناپلئون بازگشت. قدرت پادشاه بوسیله دو مجلس محدود می‌شد: مجلس اعیان که اعضای آن توسط پادشاه انتخاب می‌شدند و مجلس نمایندگان که برگزیده کسانی بود که سالیانه دست کم ۳۰۰ فرانک درآمد داشته و مدتی در منطقه مفروض زندگی کرده باشند. نمایندگان باید صاحب

درآمد سالیانه‌ای معادل ۷۰۰ فرانک می‌بودند. بدیهی است این موضوع تعیین کننده ترکیب پارلمان بود که با پادشاه و منافع مالکان هماهنگی داشت. مثلا پادشاه و پارلمان بهای چوب را که از آن برای استخراج و ذوب فلز ذغال تهیه می‌شد بالا بردند و بدین گونه مانع پیشرفت صنایع سنگین می‌شدند. حکومت فرانسه با هرگونه اصلاحات ارضی نیز مخالفت می‌نمود. کشاورزی در زندگی کشور مهم ترین نقش را داشت زیرا هنوز صنعت بقدر کافی تکامل نیافته بود. با اینهمه کشاورزی خصلتی پراکنده و کوچک داشت و از شیوه‌های سرمایه‌داری تولید فقط در یکسوم اراضی زیر کشت استفاده می‌شد. شیوه نصفه کاری *the half-rent* که بنا بر آن زارع مستاجر مجبور بود نیمی از محصول را به مالک تحویل دهد تکامل بیشتر صنعت را سد می‌کرد. از این رو زارعان مستاجر به افزایش محصول و مازاد قابل عرضه به بازار تولیدات کشاورزی علاقه‌مند نبودند. افزون بر این حکومت به اقتصاد دهقانان مالیات گزافی تحمیل می‌کرد که مانع تکامل تولید کالائی می‌گشت.

پیشرفت بیشتر اقتصاد فرانسه به تغییر نظام سیاسی بستگی داشت که مورد تقاضای بورژوازی صنعتی و کارگران بود. کارگران فرانسه در مبارزه علیه استبداد و ظلم مکتب‌خویی را طی کرده بودند و از این رو در مبارزه علیه نظام موجود فعالانه شرکت داشتند. آگاه‌ترین کارگران به باشگاه‌های سیاسی که بوسیله قشر پی‌گیر بورژوازی تأسیس شده بود پیوستند. این باشگاه‌ها در باره وضع داخلی کشور به بحث پرداخته و برای روی کار آوردن حکومتی جدید برنامه‌هایی طرح می‌کردند. ولی حتی جناح پی‌گیر بورژوازی نیز از توجه به مسائل مربوط به بالا رفتن مرزها، کوتاه کردن روز کار، بهبود وضع مسکن و جز آن غافل بود. بنابراین کارگران به تشکیل سازمان‌ها و باشگاه‌های مخصوص و تدوین خواست‌های مورد نظر خود اقدام نمودند و فقط به بحث اکتفا نکرده علیه نظام موجود به اعتراض و شورش برمی‌خاستند. مثلا می‌توان به قیام کارگران لیون در سال ۱۸۳۱ و قیام کارگران پاریس ۱۸۳۲ و ۱۸۳۹، قیام مجدد کارگران لیون در ۱۸۳۳ اشاره نمود. قیام‌های مزبور شکست خورد لیکن سطح آگاهی کارگران را از توجه به زندگی

روزمره به مسائل همیق تری متوجه ساخت و نشان داد که نیروی سیاسی جدیدی در پهنه تاریخ ظهور کرده است. با وجود سرکوبی قیامها، نارضائی خلق بیش از پیش شدت می یافت. در فرانسه انقلابی در شرف وقوع بود. (انقلاب ۱۸۴۸).

آلمان در آستانه انقلاب

تا سال ۱۸۴۰ هنوز در آلمان انقلاب بورژوازی بوقوع نپیوسته بود. کشور به تعدادی دولت‌های مستقل تقسیم شده بود. اتحادیه آلمان به ظاهر ۳۴ ایالت و ۴ شهر بزرگ را متحد کرده بود. ارگان عالی اتحادیه- بوند- شتاک - هملا فاقد قدرت بود. این ارگان نه ارتش و نه حقوق قانونی و نه نمایندگی سیاسی در خارج داشت. تصمیمات بوندشتاک فقط پس از تصویب آن توسط سران همه ایالات و شهرها به مرحله اجرا درمی آمد. به عبارت دیگر هیچ دولت متمرکزی- که پایه تکامل سرمایه داری تواند بود- هنوز در آلمان تشکیل نشده و روابط بازرگانی میان دولت‌های گوناگون آلمان با مانع سدهای گمرکی روبرو بود.

در چنین شرایطی، تکامل سرمایه داری در آلمان مشکلات زیادی در سر راه خود داشت. يك اتحاد گمرکی که ۱۸ دولت آلمان را با جمعیتی بالغ بر ۲۳ میلیون متحد می ساخت فقط در سال ۳۴- ۱۸۱۸ بوجود آمد. رشد صنعت و شهرها کند بود. مثلا در دهه ۱۸۴۰، ۱۲ شهر بزرگ آلمان جمعیتی کمتر از پاریس داشت. در نیمه قرن ۱۹، انقلاب صنعتی در آلمان تازه مراحل اولیه خود را طی می کرد.

بورژوازی آلمان با مسئله وقوع انقلابی بورژوائی روبرو بود و برای دستیابی به قدرت خواهان ایجاد دولت متمرکز بود. لیکن بورژوازی جبهون آلمان ترجیح می داد که مسئله تغییر رژیم سیاسی را مطرح نکند و تنها به بکرشته اصلاحات دست زند.

طبقه کارگر آلمان دیرتر از طبقات کارگر انگلیس و فرانسه به پیدائی

آمد و مبارزه خود را در نیمه قرن نوزدهم آغاز کرد و در صدد تشکیل سازمان‌های خاص و اعلام تقاضای خود برآمد. به علت فقدان دموکراسی در آلمان، در آغاز سازمان‌هایی در خارج - سوئیس و انگلیس که دارای نظام سیاسی دموکراتیک‌تر بودند - تشکیل شدند (از جمله اتحادیه خلق آلمان) و کوشیدند جنبش کارگری آلمان را از خارج هدایت کنند ولی از آنجا که رابطه آنها با کارگران ایالات مختلف آلمان ضعیف بود نتوانستند هیچ گونه راهنمایی عملی به جنبش طبقه کارگر بنمایند. با اینهمه در داخل کشور کارگران برای حقوق خود آشکارا به مبارزه می‌پرداختند. از آن جمله بود قیام کارگران در ناحیه سیلزیا پیشرفته‌ترین منطقه صنعتی آلمان در ۱۸۴۴ که شرایط زندگی در آنجا فوق‌العاده جان‌فرسا بود، ولی حکومت فوراً برای دفاع از سرمایه‌داران واحدهائی را برای سرکوبی قیام بدانجا گسیل داشت.

در نیمه قرن نوزدهم صنایع آلمان از مرحله مانوفاکتوری به تولید ماشین وارد شد و پیشرفت بیشتر آن در این هنگام منوط به الغای سریع فتوالیسم در کشور بود. چون حکومت اتحادیه آلمان‌مایل به اجرای اصلاحات ضروری نبود انقلاب حتمی الوقوع بنظر می‌رسید.

در سده نوزدهم کارگران از شیوه‌های

گونناگون مبارزه - راه‌پیمائی، گرد هم آبی، اعتصابات و قیامهای مسلحانه - اشکال مبارزه

اشکال مبارزه
طبقه کارگر

برای دفاع از منافع اقتصادی و سیاسی خود سود می‌جستند. از این‌رو، دو شکل مبارزه طبقه کارگر مشخص شده‌اند: مبارزه اقتصادی یعنی مبارزه برای منافع بی‌واسطه و فوری‌شان (افزایش دستمزدها، کاهش روز کار، وضع مسکن و جز آنها) و مبارزه سیاسی یعنی مبارزه برای تغییر سیاست حکومت و نظام موجود. در طی این مبارزه کارگران سازمانهای خود - اتحادیه‌های صنفی و تشکلهای گوناگون دیگر - را بوجود آوردند. گونه‌گونی سازمانها و تأثیر کارشان و روابطشان با توده‌ها به شرایط مشخص تاریخی نظام سیاسی کشور مفروض، تجربه مبارزاتی طبقه کارگر، شرایط اقتصادی

ومعیشتی و جز آنها - بستگی داشت.

ولی بطور کلی جنبش طبقه کارگر در آن زمان بطور خود بخودی پیش می‌رفت. کارگران هنوز نگرش مشترکی درباره جهان، جامعه و تکامل آن و نقش تاریخی طبقه خود نداشتند. بنابراین کنشهای کارگران پراکنده و معمولاً بد فرجام بود. در عین حال کارگران کشورهای گوناگون در شرایط اقتصادی مشابه‌ای می‌زیستند. کارگران مجریان شیوه اجتماعی تولیدی جدیدی بودند که تصاحب اختصاصی محصولات کار اجتماعی را غیر ضروری و زیان‌بخش می‌ساخت. این، برای طبقه کارگر ضرورتی عینی بود که ایدئولوژی خود را بوجود آورده که اساساً مخالف ایدئولوژی بورژوازی بود - طبقه‌ای که می‌کوشید مالکیت خصوصی آلات و وسائل تولید را حفظ کند. اندیشه پردازان بورژوازی به جامعه سرمایه داری همچون عالیترین مرحله تکامل جامعه می‌نگرند و نمی‌توانند انسانیت را بدون وجود مالکیت خصوصی تصور کنند.

پس برای مبارزه موفقیت آمیز خود علیه بورژوازی، طبقه کارگر باید به ایدئولوژی خود مجهز گردد و به مأموریت تاریخی خود - تغییر نظام اجتماعی - پی ببرد. این وظیفه تنها به همت اندیشه پردازان طبقه کارگر - کسانی که در کاریدی شرکت ندارند و ضرورت تاریخی تعویض نظام سرمایه داری با نظام سوسیالیستی نوین مبتنی بر مالکیت اجتماعی ابزارهای کار و وسائل تولید را می‌فهمند می‌تواند انجام پذیرد.

منشاء سوسیالیسم علمی

سوسیالیسم تخیلی
تا میانه قرن نوزدهم، بیشترین بخش کارگران زیر نفوذ اندیشه‌های بورژوائی یا ایده‌های سوسیالیسم تخیلی بودند. سوسیالیسم تخیلی خیلی پیش از این زمان، همزمان با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر به پیدائی آمده بود. این مکتب عمده بیانگر اعتراض طبقه کارگر به ستم و بهره‌کشی و کوشش این طبقه برای استقرار

نظامی نو و عادلانه بود. نخستین نمایندگان سوسیالیسم تخیلی: توماس مور (۱۵۳۵-۱۴۷۴)، توماس کامپانلا [۱۶۳۹-۱۵۶۸]، فرانسیس نوئل بابوف (۱۷۹۷-۱۷۶۰) مورلی و دیگران از کاستی‌های جامعه مبتنی بر بهره‌کشی انسان از انسان به شدت انتقاد نموده ورشته ایده‌هایی را درباره تشکیل جامعه‌ای جدید و عادلانه پیشنهاد می‌کردند. به عقیده ایشان جامعه نو باید میان همه مردمان در تمامی سطوح زندگی، ناوی سیاسی، اقتصادی و معنوی برقرار کند. ولی آنچه آنها نمی‌توانستند در باره آن سخن گویند این بود که جامعه مزبور چگونه بوجود تواند آمد. ایشان معمولاً جامعه جدید را همچون چیزی دور از زندگی واقعی تصور می‌نمودند. مثلاً توماس مور جامعه آینده خود را در جزیره‌ای خیالی که خود آنرا «اتوپیا» می‌خواند تأسیس کرد و از آن پس واژه «اتوپیا» در ردیف چیزی غیر واقعی و غیر قابل حصول در آمد.

در قرن نوزدهم سن سیمون (۱۸۲۵-۱۸۶۰)، چارلز فوریه (۱۸۳۷-۱۷۷۲) و رابرت آون (۱۸۵۸-۱۷۷۱)، سوسیالیسم اتوپایی (تخیلی) را گسترش دادند. اینان تضادهای جامعه سرمایه داری را مشاهده می‌کردند و معتقد بودند انقلاب بورژوازی برای زحمتکشان نه آزادی و نه برادری به ارمغان آورده است، گرچه این خواست‌ها بر پرچم انقلاب بورژوازی نقش بسته بود. سوسیالیست‌های تخیلی به سرمایه داری داغ تنک می‌زدند و جراحات آنرا افشانموده و در برابر آن، ایده آل نظام نوینی که عاری از بهره‌کشی و ستیزه‌های طبقاتی باشد می‌نهادند. سوسیالیست‌های تخیلی قرن نوزدهم اهمیت تکامل تولید را برای اجرای اصل توزیع برحسب کار و برای ارضای حواجج اساسی مردم دریافته بودند. ایشان حتی طرق معینی را برای انتقال از جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی پیشنهاد می‌نمودند. مثلاً فوریه به ضرورت ایجاد «فالانژ» اعتقاد داشت. وی این ایده را از فیلیپ مقدونی - سردار یونان باستان - به وام گرفته بود که سپاهیان خود را در گروه‌های ضربتی جداگانه فالانژ - صف بندی می‌کرد. بنظر فوریه جامعه آینده باید به طریق فالانژ سازمان یابد یعنی باید مشتمل بر گروه‌هایی مرکب از ۴۰۰-۳۰۰ خانوار

(۱۵۰۰-۱۶۰۰ نفر) گردد که زندگی خود را بنا بر اصول سوسیالیستی سامان دهند. فوریه بر آن بود که نمونه ارائه شده بوسیله این جوامع، کسان دیگر را به ضرورت ایجاد جامعه آینده متقاعد خواهد ساخت.

فوریه پس از انتشار کتاب خود و پیشنهاد ایده‌های اساسی خویش در مورد ایجاد جامعه تازه امیدوار بود که سرمایه دار «خوب»ی پیدا کند که داوطلبانه از سرمایه خود چشم پوشیده و از صمیم قلب برای بنای جامعه مزبور-یعنی-فالانژ- بکوشد. وی بارها اعلام کرد آماده قبول داوطلبانی برای تحقق این ایده است ولی تا زمانی که زنده بود هیچکس به دعوت وی پاسخ نگفت. فوریه چشم از جهان پیست بی آنکه علت این را بفهمد که چرا ایده او با اقبال عمومی روبرو نگشت. سن سیمون حتی برای پایه گذاری جامعه آینده مبالغی سرمایه گذاری کرد و کوشید بنای زندگی آنرا بر اصول سوسیالیستی استوار سازد لیکن آن اجتماع بزودی به یک موسسه سرمایه داری معمولی با تمام تضادهایش تغییر یافت.

چرا سوسیالیست‌های تخیلی شکست یافتند؟ از آنرو که از جامعه تصویری علمی نداشتند. ایشان علت علمی تقسیم جامعه به طبقات را ندانسته منشاء آنرا به طبیعت شریر برخی زورمندان نسبت می دادند که یا از طریق زور و یا از طرق دیگر دازائی و حتی جان افراد ضعیف را به تملک خود در آورده و از لذت تساوی و برابری میان آدمیان ناآگاهند. بنابراین اینان از طرق واقعی حل این تضادها نیز عاجز بوده و فکر می کردند که با پندواندرز به ثروتمندان و سرمایه داران و ایجاد واحدهای نمونه میتوان جامعه‌ای فارغ از تضادهای طبقاتی آفرید. سوسیالیست‌های تخیلی اگر هم قانونمندی تکامل جامعه را می پذیرفتند، تصور می کردند در سراسر مراحل تکامل جامعه بشری قوانین واحدی حاکم است. ایشان میان قوانین اجتماعی با قوانین طبیعی تفاوتی قائل نبوده و معتقد بودند که همه انسان‌ها را میتوان به مردمان خوب و مردمان بد تقسیم کرد و بر آن بودند همانگونه که در طبیعت بارهای مشابه یکدیگر را دفع و بارهای مخالف جذب می کنند، آدمیان نیز با تمايلات همانند نمی توانند بنا

یکدیگر بسر برند و بر عکس مردمی که تمایلات متفاوت دارند میتوانند در جامعه به نیکوترین وجهی با یکدیگر زندگی کنند این استعمال اشتباه آمیز قوانین طبیعی در مطالعه جامعه نه فقط تحت تأثیر افکار بورژوازی بود بلکه به تکامل ناکافی علوم اجتماعی و طبیعی آن زمان و سطح نازل تکامل نیروهای مترقی جامعه نیز بستگی داشت که اتخاذ تئوری علمی تکامل اجتماعی را غیرممکن میساخت. سوسیالیست‌های تخیلی نمی‌توانستند قوانین حاکم بر تکامل جامعه سرمایه داری و آن نیروهای اجتماعی را که قادر به ایجاد جامعه مطلوب آینده‌اند، کشف نمایند.

فلسفه کلاسیک آلمان در نیمه قرن نوزدهم علوم طبیعی و اجتماعی به چنان سطحی از تکامل رسیده بود که ایجاد فلسفه‌ای براستی علمی - که هدفش مطالعه کلی‌ترین قوانین تکامل طبیعت و اجتماع باشد امکان پذیر بود. علوم طبیعی نشان میداد که جهان بر حسب قوانین ذاتی خودش بوجود آمده و تکامل یافته است. برای مثال، فیزیک، قانون جاذبه عمومی را که حاکم بر سراسر پدیده‌های طبیعی است و علم شیمی قانون بقای ماده را کشف نمود که بموجب آن هیچ چیز در جهان بوجود نمی‌آید و هیچ چیز ناپدید نمی‌شود. همه چیز صرفاً شکل وجودی خود را تغییر میدهد. پیشرفت طبیعی به تکامل بیشتر فلسفه علمی توسط لودویگ فویرباخ (۱۸۰۴-۱۷۷۲) بعمل آمد. جرج ویلهلم فردریک هگل (۱۸۳۱-۱۷۷۰) فیلسوف آلمانی دیگر نیز روش بکار رفته بوسیله علوم طبیعی را در تحلیل پدیده‌های طبیعت و اجتماع تعمیم و دیالکتیک را به سطح جدیدی ارتقا داد. بنا بر دیالکتیک هگلی همه چیز باید از دیدگاه تغییر و تکامل دائمی مورد ملاحظه قرار گیرد.

ولی نه فویرباخ و نه هگل نتوانستند فلسفه‌ای براستی علمی بوجود آورند برای مثال فویرباخ دیالکتیک را قبول نداشت و روش علمی شناخت را رد می‌کرد و هگل نیز به فلسفه پندارگرا وفا دار بود و بر این عقیده پای می‌فشرد که بموجب قوانین دیالکتیک این نه طبیعت و اجتماع بلکه ایده مطلق است که تکامل می‌یابد.

ولی وی تکامل این ایده را به ایجاد سلطنت مشروطهٔ پروس محدود می‌کرد و آنرا عالی‌ترین مظهر ایدهٔ مطلق و اوج تکامل جامعه میدانست.

تکامل طرز سرمایه‌داری تولید با تکامل رشتهٔ جدیدی
اقتصاد سیاسی کلاسیک در علم - اقتصاد سیاسی - همراه بود. این علم
در دست بورژوازی همچون سلاحی ایده‌نولوژیک در مبارزهٔ این طبقه علیه
فئودالیسم بکار میرفت.

هنگامیکه بورژوازی به عنوان یک طبقهٔ مترقی در صحنهٔ تاریخ ظاهر شد
به شناخت علمی قوانین حاکم بر تکامل تولید سرمایه‌داری و به امحای رابطهٔ
فئودالی که مانع عرض‌اندام قدرت سرمایه بشمار میرفت، علاقه‌مند بود. در
طی این دوره بود که اقتصاد سیاسی مزبور تشکیل شد و اقتصاد سیاسی کلاسیک
نام گرفت. پایه‌گذاران آن عبارت بودند از دانشمندان انگلیسی: ویلیام پتی
(۱۶۸۷-۱۶۲۳)، آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) و دارید ریکاردو (۱۸۲۳-
۱۷۷۲). اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلیس مرفق به کشف قانون مهمی چون
رابطهٔ میان مقدار کار صرف شده در تولید کالا و ارزش آن گردید و بدین‌گونه
پایهٔ مطالعهٔ علمی مهم‌ترین قلمرو روابط بشری، یعنی روابط تولید را بنانهاد.
لیکن این اقتصاددانان بر اثر جهان‌بینی محدود و موضع طبقاتی خود قادر
نبودند منبع سود سرمایه‌داری - ارزش اضافی را روشن سازند. در این هنگام
علوم اجتماعی دیگر - تاریخ، حقوق، زیبایی‌شناسی و جز آن نیز گسترش یافتند.

ولی علوم اجتماعی با جهان‌بینی غیر علمی آفشته بود. بنا بر جهان‌بینی
مزبور اعمال انسانی بطور عمده بوسیله عوامل مادی تعیین نمی‌شود یعنی
وابستگی آدمیان را به طبقهٔ معین و نتیجتاً روابط آنها را با نظام تولیدی - که
مستقل از ارادهٔ آنها تشکیل می‌شود - قبول نداشت. دانشمندان خواه-
ناخواه به مواضع بورژوازی تعلق داشتند و نمی‌توانستند دربارهٔ جامعهٔ بی-
طبقه و بدون مالکیت خصوصی بر وسائل تولید بیندیشند.
برای ایجاد جهان‌بینی علمی لازم بود - بردانش اندوخته شده توسط

بشر در سراسر تاریخ دست یافت و قوانین و تضادهای جامعه سرمایه‌داری را بازنمود و رسالت تاریخی طبقه کارگر را در ایجاد جامعه جدید بدرستی دریافت. آفرینندگان چنین جهان‌بینی ایده‌نولوژی طبقه کارگر - مارکس و انگلس بودند.

کارل مارکس در پنجم مه ۱۸۱۸ در Treves ایالت راین که یکی از پیشرفته‌ترین ایالات آلمان بود تولد یافت. پدر او حقوقدان معروف و از ترقی‌خواهان بود. پس از فراغت از تحصیل از دانشگاه برلین در ۱۸۴۲ مارکس در یک روزنامه

کارل مارکس
(۱۸۱۸ - ۱۸۸۳)
و فردریش انگلس
(۱۸۹۵ - ۱۸۴۰)

پورژوایی مترقی آغاز به کار کرد و بزودی به سردبیری آن منصوب شد. وی در این روزنامه مقالاتی علیه نظام فئودالیستی در آلمان و علیه سیاست‌های استبدادی حکومت انتشار داد در عین حال او به مطالعه فشرده خود در فلسفه، حقوق و اقتصاد سیاسی ادامه داد و تدریجاً معتقد شد که برای تغییر وضع موجود تنها مبارزه برای اصلاحات دمکراتیک کافی نیست بلکه باید به تغییر اساسی سراسر نظام سرمایه‌داری و استقرار نظام تازه‌ای که پیکانه نظام درخور مقام انسان است پرداخت. او همچنین دریافت که باید از لحاظ علمی نیاز به ساختن نظام جدید را ثابت کرد و جهان‌بینی نوینی بوجود آورد. فردریش انگلس در سال ۱۸۲۰ در خانواده کارخانه‌داری در ایالت راین متولد شد. وی در سال ۱۸۴۲ پس از پایان تحصیلات از دانشگاه، به انگلستان سفر کرد تا برای کار در کارخانه پدرش تجربه کافی بپندوزد. در انگلستان، وی با جنبش چارتیست‌ها آشنا شد که نقطه عطفی در زندگی او بود زیرا از آن هنگام به بعد بود که وی به جستجوی جواب به این پرسش برآمد که چرا طبقه کارگر در تحت چنین وضع پریشانی آنهم در کشور پیشرفته‌ای نظیر انگلستان زندگی میکند. او به مطالعه اقتصاد سیاسی، فلسفه و علوم دیگر پرداخت و به همان نتیجه‌ای رسید که مارکس رسیده بود. در ۱۸۴۴ مارکس و انگلس با یکدیگر ملاقات کردند و فهمیدند که نظرات آنها کاملاً یکی است. از آن پس، تا زمانی که مارکس در گذشت، آنها با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند و پایه‌های یک جهان‌بینی علمی را

گذاشتند. آنها به نوشتن آثاری چون نقد فلسفه حقوق هگل، وضع طبقه کارگر در انگلستان، خانواده مقدس - ایدئولوژی آلمانی و کتب دیگری همت گماردند که در آنها خطوط اصلی ایده‌های خود را در باره جهان بینی آینده بیان داشتند. در ۱۸۴۶، که آئین آنها (و بعداً مارکسیسم نامیده شد) دیگر بالغ گشته بود، به نوشتن مانیفست حزب کمونیست مبادرت نمودند (۱۸۴۷) و در آن نظرات خود را درباره تکامل جامعه، نقش پرولتاریا و غیره از دیدگاه جهان بینی کمونیستی جدید بیان داشتند.

مارکسیسم سپس بدست پایه گذاران و نیز پیروان آن که برجسته ترین آنها ولادیمیر ایلیچ لنین - رهبر انقلاب پرولتاریائی روسیه بود - بسط و تکامل یافت. مارکسیسم بصورت نظام هماهنگی از نظریات درآمد. منابع ایدئولوژیک آن عبارت بود از اقتصاد سیاسی انگلیس، فلسفه آلمان و سوسیالیسم تخیلی فرانسه. مارکس و انگلس با ارزشترین عناصر مکاتب مزبور را گرفته و آنها را اصلاح کرده و بر پایه آن یک جهان بینی علمی - ایدئولوژی طبقه کارگر - را ایجاد نمودند. سه منبع مارکسیسم هماهنگ بود با سه جزء متشکله آن.

پایه تئوریک مارکسیسم، ماتریالیسم دیالکتیک
 ماتریالیسم دیالکتیکی
 و تاریخی

است که کلی ترین قوانین حاکم بر جامعه، طبیعت و اندیشه را آشکار مینماید. این فلسفه معتقد است که طبیعت آفریده نشده و همیشه وجود داشته و خواهد داشت و شعور محصول تکامل طبیعت، محصول شکل عالی ماده است. در عین حال ماتریالیسم دیالکتیک تکامل ماده و شعور را بطور دیالکتیکی یعنی از نقطه نظر تکامل و تغییر دائمی آنها بررسی میکند. ماتریالیسم دیالکتیکی، دیالکتیک را با ماتریالیسم متحد کرده و قوانین واقعی حاکم بر ماده را بطور کلی کشف نمود.

مارکسیسم قوانین عام حاکم بر تکامل ماده را با قوانین خاص حاکم بر تکامل جامعه بشری پیوند داد. این قوانین عام بوسیله ماتریالیسم تاریخی تحت قاعده درآمد. چون جامعه بخشی از طبیعت است، عامترین قوانین آن که بوسیله دیالکتیک ماتریالیستی تحت قاعده درآمد است، بر آن حکومت دارد. بموجب این فلسفه، جامعه بر حسب قوانین خود دائماً تکامل و تغییر

می‌باشد. جامعه برخلاف دیگر اجزای طبیعت برای اینکه به وجود ادامه دهد باید به تولید ثروت مادی پردازد. قوانین حاکم بر تکامل تولید زیر-بنای جامعه را تشکیل می‌دهند. این نتیجه با تلقی ماتریالیستی از طبیعت بطور کلی مطابقت دارد زیرا اعلام میکنند که تکامل جامعه بوسیله تولید مادی تعیین میشود و نه بوسیله شعور. برعکس، شعور در تمامی اشکال آن، مطابق با سطح تکامل تولید تکامل می‌یابد. همه نظریات حقوقی، دینی، اخلاقی، زیبایی‌شناسی، فلسفی و سایر ایده‌ها و تأسیسات دیگری که متناسب با آنهاست - دولت، دین و غیره - در تکامل خود به سطح تولید بستگی دارند، سطح تکامل تولید همچنین روابط اجتماعی، ساخت و سازمان جامعه را تعیین می‌کند.

ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی نخستین جزء
 اقتصاد سیاسی
 مارکسیسم است. جزء دوم آن، اقتصاد سیاسی
 مارکسیستی
 است. این علم با قوانین حاکم بر تکامل تولید و

توزیع محصولات - یعنی زیر بنای زندگی اجتماع سروکار دارد. اقتصاد سیاسی با عزیمت از قوانین اساسی حاکم بر تکامل اجتماع که ماتریالیسم تاریخی آنرا کشف نموده نشان میدهد که چگونه سطح تکامل تاریخی و خصیلت نیروهای مولد، روابط تولید جامعه را بپه‌په اشکال مالکیت بروسائل تولید و روابط گروه‌های مختلف مردم شرکت کننده در تولید با آن وسائل، طرز تقسیم محصولاتی که آنها تولید می‌کنند و سهمی که هر یک از آنها در این تولید نصیب می‌برند، تعیین میکند.

تولید ابتدائی در جامعه ابتدائی مطابق بود با شکل اشتراکی مالکیت. و محصول کار متساوی، میان همه اعضای جامعه به تساوی تقسیم میشد. ظهور آلات فلزی کار موجب پیدایش مالکیت خصوصی بروسائل تولید گردید. و این به علت ضرورت تخصیص بخشی از محصولات مورد نیاز برای حفظ کارگران فکری بود. مالکیت خصوصی، جامعه را به «داراها و ندارها» تقسیم کرد. «داراها» از دسترنج «ندارها» سود می‌بردند و بدینگونه استثمار انسان از انسان به پیدائی آمد. تکامل تولید همراه بود با تغییر در اشکال مالکیت خصوصی. در آغاز مالکیت برده داری و بدنبال آن مالکیت فئودالی و

سرمایه‌داری استقرار یافت و مطابق آن اشکال استثمار نیز تغییر کرد. مارکس توجه خاصی را به تحلیل جامعه سرمایه‌داری معطوف ساخت و طبیعت - استثمار آن را که اقتصاد دانان بورژوائی پیش از او از افشای آن عاجز بودند نشان داد.

نئوری کمونیسم علمی

اقتصاد سیاسی با سومین جزء مارکسیسم - آموزش مربوط به کمونیسم - پیوند نزدیک دارد. اقتصاد سیاسی نشان می‌دهد که سرمایه‌داری در مرحله ماشینی خود، تولید اجتماعی را تا بدانجا توسعه می‌دهد که دیگر باطریقه خصوصی برداشت محصولات متناسب نیست. سرمایه‌داری رو به کهنگی می‌رود و تدریجاً مانع تکامل اجتماعی می‌شود، همانطور که نظام‌های برده - داری و فئودالی در زمان خود به صورت سدی در برابر تکامل تولید درآمده بودند. سرمایه‌داری باید جای خود را به نظام بی‌طبقات بدهد که با ماهیت اجتماعی تولید مطابقت دارد. مارکس وانگلس بر مبنای تحلیل‌شان از جامعه سرمایه‌داری کشف نمودند که ساختن جامعه جدید در درجه اول مطابق با منافع پرولتاریاست که باید به این یا آن شیوه - که مربوط است به شرایط مشخص تاریخی در هر کشور - حاکمیت پرولتاری را سرنگون ساخته و در جای آن دیکتاتوری پرولتاریا را بنشاند. با کمک دیکتاتوری پرولتاریا طبقه کارگر شکل خصوصی مالکیت برومائل تولید را با شکل اجتماعی مالکیت تعویض خواهد کرد و با پشتیبانی توده‌های وسیع زحمتکشان، بتدریج جامعه ای بی‌طبقات را خواهد ساخت. تاریخ راستین بشریت دقیقاً با ساختن جامعه بی‌طبقات آغاز خواهد شد زیرا از آن زمان به بعد است که انسان به ارضای نیازهای مادی و معنوی خود کاملاً توفیق خواهد یافت. در جامعه بی‌طبقات همه مردم بطور هماهنگ تکامل خواهند یافت و اختلافات میان کار ذهنی و دستی، میان شهر و ده و جز آن از میان برخواهد خاست.

انقلابات ۴۹-۱۸۴۸ در اروپا

در برابر بسیاری از کشورهای اروپائی هدف مشترکی قرارداداشت: نابودی نظامهای فئودالی و خودکامه‌ای که مانع تکامل سرمایه‌داری بود. درعین حال، جنبش انقلابی ۴۹-۱۸۴۸ در هر کشور هدف‌های ویژه خود را تعقیب می‌کرد. در فرانسه که بساط فئودالیسم و خودکامگی با انقلاب ۹۴-۱۷۸۹ برچیده شده بود، هدف عینی انقلاب ۴۹-۱۸۴۸ عبارت بود از سرنگونی تسلط اشراف پولدار و برقراری سلطه طبقه بورژوازی بطورکلی. در آلمان و ایتالیا هدف عمده انقلاب غلبه بر پراکندگی کشور و تشکیل دولت‌های ملی بود. ایتالیا گذشته از این هدف بامسئله آزادساختن شمال کشور از سلطه اطریش روبرو بود. در اتریش، انقراض سلطنت هابسبورگه و آزادی ملل ستمدیده از بردگی ملی در رأس مسائل دیگر قرارداداشت.

در فرانسه، مسئله قدرت سیاسی، آزادی‌های دموکراتیک و الغای بقایای فئودالی حل نشده باقی مانده بود. حکومت گیزو^۱ با سرسختی از اجرای اصلاحات بورژوا-دموکراتیک امتناع می‌ورزید. نتیجه آن، انقلاب بود. دست-آویز اولیه انقلاب مخالفت دولت با تشکیل یکی از جشن‌های سیاسی منظمی بود که قرار بود در فوریه ۱۸۴۸ تشکیل گردد. اعلام منع جشن مزبور از طرف دولت سبب خشم مردم و درگیری آنان با نیروهای نظامی و ایجاد سنگر در خیابان‌های پاریس گشت. حکومت بر اثر همکاری عناصر بورژوائی مخالف دولت در ارتش بامردم آشکارا شکست یافت. لوئی فیلیپ پادشاه وقت فرانسه مجبور شد گیزو را برکنار سازد و سپس خود نیز از مقام سلطنت کناره گرفت. در نتیجه انقلاب يك حکومت بورژوائی موقت تشکیل شد. افزون بر نمایندگان بورژوازی، نمایندگان کارگران که هملا در سنگر ها قدرت یافته بودند در دولت شرکت داشتند. در این هنگام خلق نه فقط خواهان انتخابات آزاد بود بلکه تقاضای برقراری يك «جمهوری اجتماعی» نیز داشت. کمیته‌ای

1- Guizot

کارگری بنام کمیته لوکزامبورگ تشکیل شد که ریاست آن با لویی بلان بود. وی طرح‌های متعددی که هدفش بهبود وضع زندگی کارگران و دهقانان بود پیشنهاد کرد از جمله این طرح‌ها، برقراری کلنی‌های کشاورزی و انجمن‌های تولید مبتنی بر اصول همکاری کارکنان آنها بود. و دیگر طرحی بود در مورد ساختن خانه‌هایی برای کارگران با پیش‌بینی تأسیس شیرخوارگاه و کودکستان و رختشوی‌خانه در آنها و جز آن. همین کمیته مأمور حل تضادهای میان کارگران و سرمایه‌داران گشت.

تشکیل کمیته لوکزامبورگ امتیازی بود که اکثریت بورژوازی حکومت موقتی به کارگران پاریس داد. در ۲۸ فوریه ۱۸۴۸، در نتیجه فشار دائمی خلق حکومت فرمانی دائر برتشکیل کارگاه‌هایی برای بیکاران و در ۲ مارس فرمانی مبنی بر کاهش يك ساعت از روز کار صادر کرد و گرچه حکومت موقتی سیاستی مبتنی بر منافع بورژوازی در پیش گرفته بود (تقریباً همه مالیات مقرر سابق محفوظ ماند، به بورژوازی بزرگ مالیات تعلق نگرفت و روز ۶ مارس مالیات بر دهقانان ۴۵ درصد افزایش یافت) با اینهمه حضور نمایندگان کارگران در حکومت سبب ناراحتی شدید بورژوازی شده بود. از این رو نمایندگان بورژوازی در صدد انجام فوری انتخابات مجلس مؤسسان برآمدند بدین امید که ترکیب آن ارتجاهی‌تر گردد. بویژه که حکومت موقتی دستگاه دولتی قدیم را محفوظ داشته و برای انجام انتخابات از آن سود می‌جست. بدیهی است که چنین دستگاهی حداکثر کوشش خود را میکرد تا از انتخاب نمایندگان کارگران به پارلمان جلوگیری کند.

کارگران آگاه ضرورت به تعویق افکندن انتخابات (برای آنکه آمادگی بیشتری برای آن پیدا کنند) و تجدید ترکیب اعضای حکومت موقتی را دریافته بودند. نمایندگان بورژوازی کوشیدند اقشار متوسط و دهقانان را از خطر خیالی يك نوطه «سوسیالیستی» بترسانند. آنها به قشرهای مزبور هشدار می‌دادند که

گویا « سوسیالیست ها » طرفدار اشتراکی کردن همه اشياء، نه فقط وسایل و ابزارهای تولید بلکه وسایل شخصی نیز می باشند و نیز خواهان آنند که همگان از يك ظرف غذا بخورند و زنان مشترك داشته باشند و جز آن، نتیجه تبلیغات ضد سوسیالیستی مزبور که با فشار مستقیم بر عناصر زحمتکش همراه بود این شد که از ۸۸۰ کرسی مجلس مؤسسان ۱۸ کرسی نصیب کارگران گشت.

بدیهی است چنین مجلسی نمی توانست به خواست های کارگران برای بستن مالیات به سرمایه داران بزرگ، تشکیل کمیته ای برای کنترل اعمال حکومت، خروج نیروهای نظامی از پاریس و کمک به بیکاران و مستمندان جامعه عمل بپوشد. کمیته لوکزامبورگ منحل شد و باشگاه های کارگری تعطیل و از ادامه کار کارگاه های ملی جلوگیری بعمل آمد. بورژوازی میخواست خود را از کارگاه های ملی که پیشروترین و فعال ترین بخش کارگران را استخدام کرده بود خلاص کند. در ارتباط با این امر در ۲۲ ژوئن اعلام شد که پس از انحلال کارگاه های ملی همه کارکنان کمتر از ۲۵ ساله آن به ارتش اعزام شده و افراد مسن تر برای کارهای شاق به ایالات فرستاده شوند. دستور اخیر پرده از مقاصد واقعی حکومت برداشت و کارگران تصمیم گرفتند با اعمال قهر از حقوق خود دفاع کنند. قیام ۴ روز دوام داشت و بیرحمانه فرونشانده شد. ۲۵ هزار نفر بازداشت شدند. سبب شکست قیام این بود که شورشیان فاقد مرکز رهبری واحد بوده و بادهقانان و کارگران شهرهای دیگر چندان رابطه ای نداشتند، در حالیکه ارتش از هواداران بورژوازی تشکیل شده و کاملاً طرفدار دولت بود. تعداد شورشیان فقط میان ۴۰ و ۴۵ هزار نفر بود در صورتی که تعداد سربازان به ۳۰۰۰۰ نفر میرسید. ولی قیام از این لحاظ که نخستین برخورد جدی میان کارگران و بورژوازی بود واقعه مهمی در نهضت کارگری محسوب شد. شکست قیام ژوئن یکرشته محدودیت ها برای عناصر مترقی به همراه داشت که عبارت بود از افزایش مالیات بر مطبوعات که عناصر مزبور را از داشتن مطبوعات محروم می ساخت، تعطیل و تعلیق باشگاه های مترقی، الغای فرمان مبنی بر کاهش ساعات کار و بازداشت مجدد کسانی که قادر به پرداخت

دیون خود نبودند.

روز ۱۲ نوامبر قانون اساسی جدیدی اعلام گشت. قانون اساسی رسماً آزادی‌های اساسی یعنی آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات و جز آن را اعلام کرد لیکن در عمل استفاده از آنها غیرممکن بود. مقام رئیس‌جمهوری با اختیارات فوق‌العاده از جمله حق انتصاب و وزیران و افسران عالی‌مقام ارتش که در برابر پارلمان مسئول نباشد - پیش بینی گشت. بورژوازی از طریق شخص رئیس‌جمهوری قدرت قاهره خود را بر خلق اعمال می‌نمود.

نخستین رئیس‌جمهوری - لوئی ناپلئون - در ۲۰ دسامبر ۱۸۴۸ انتخاب شد. وی بمحض رسیدن به قدرت دمکرات‌هایی را که در جریان انقلاب در دستگاه دولتی رخنه کرده بودند از کار برکنار ساخت. پس از رسته آشوب‌هایی در ۱۸۴۹، هنگامی که عناصر آزادیخواه در برابر سیاست‌های واپس‌گرایانه حکومت به مقاومت برخاستند، مجلس مقنن با تعیین شرط اقامت سه‌ماهه و محدودیت‌های دیگر سه میلیون کارگر را از حق شرکت در انتخابات محروم نمود. در مجلس مقنن وحدتی وجود نداشت و کارگران پس از آن شکست جدی دیگر نمی‌توانستند فعالانه در جنبش اجتماعی شرکت کنند. گروه‌های متخاصم بورژوازی در برابر دمکرات‌ها وحدت خود را حفظ کرده بودند.

در تحت این شرایط، در شب ۲ دسامبر ۱۸۵۱ لوئی ناپلئون خود را فرمانروای مطلق فرانسه خواند و مجلس مقنن را منحل ساخته، پاریس را در حال محاصره اعلام نمود. وی برای مصونیت از اقدامات مخالفان در روز کودتا سربازان را به پاریس احضار کرد. سپاهیان مهم‌ترین نقاط شهر را اشغال نمودند. کوشش‌های پراکنده در مخالفت با ناپلئون سوم به آسانی فرونشاند. مجلس مقنن وی را معزول و خائن به ملت معرفی کرد لیکن کار دیگری صورت نداد.

بدین‌گونه انقلابی که فرجام آن به قدرت رسیدن بورژوازی بزرگ بود و مسئله‌گذار بورژوا - دمکراتیک کشور را لاینحل گذاشت پایان یافت. در سال‌های ۴۹-۱۸۴۷ در کشورهای اروپایی دیگر - آلمان، اتریش،

ایتالیا، لهستان و مجارستان نیز انقلاباتی روی داد لیکن کلیه انقلابات مزبور شکست یافت زیرا هیچک از مسائلی که در برابر آنها قرار داشت بطور کامل حل نشد و با اینهمه هیچیک از نبردهای انقلابی ۲۹-۱۸۴۸ بیهوده نبود. انقلابات مزبور بقایای روابط فئودالی را در یکرشته کشورها برانداخت و به تکامل بیشتر سرمایه داری ورشد آگاهی و تشکل زحمتکشان کمک نمود.

در همه انقلابات ۲۹ - ۱۸۴۸ نقش تعیین کننده برعهده خلق و بویژه کارگران بود. در انقلاب مزبور طبقه کارگر برای نخستین بار با تقاضاهای سیاسی و اقتصادی مستقل خود شرکت نمود.

مهم ترین علت شکست انقلابات ۲۹-۱۸۴۸ اروپا خیانت بورژوازی لیبرال بود. این طبقه برای بهره برداری از جنبش خلق و برحسب منافع تنگ طبقاتی خود در انقلاب شرکت می جست. بورژوازی بیمناک ارزش بیشتر جنبش به سازش با استبداد و سران واپس گرا تن در داد و به خلق خیانت نمود.

نخستین سازمانهای بین المللی کارگران. انترناسیونال

شکست انقلابات در فرانسه، آلمان و ایتالیا، دوره ای از تسلط ارتجاع را به همراه داشت. ولی طبقه کارگر دیگر همان طبقه بی سازمان و ناآگاه سابق نبود و نمی خواست زیر رهبری بورژواهایی که هر آن او را به تسلیم وامی داشتند قرار گیرد. رهبران پرولتاریا - مارکس و انگلس و هواداران آنها از شکستهای انقلابات ۱۸۴۸ درسها گرفته بودند. تجربه مبارزه پرولتاریا صحت استنتاجات تئوریک مانیفست حزب کمونیست را بر ضرورت اتحاد کارگران همه سرزمینها تأیید کرد.

بدین منظور، مارکس و انگلس «انترناسیونال» - نخستین اتحادیه بین المللی کارگران را که بر اساس اتحادیه کمونیستها متشکله در سال ۱۸۴۷ استوار بود بنیاد گذاردند (۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴). «انترناسیونال» بر اصول مرکزیت دموکراتیک یعنی انتخاب همه هیئتهای رهبری از بالا تا پائین و تبعیت هیئتهای پائین از هیئتهای بالاتر استوار بود. «انترناسیونال» به

بخشهای ملی که باید از مشی واحدی پیروی کنند تقسیم شده بود.

«انترناسیونال» در همان گامهای نخستین سودمندی خود را به کارگران نشان داد. اگر اعتصابی در فلان نقطه و فلان کشور روی می داد، کارگران کشورهای دیگر از اعتصابیان حمایت می کردند، اعتصاب شکنان را طرد می کردند و جز آنها هر روز که می گذشت، انترناسیونال بیشتر مورد قبول قرار می گرفت. ولی انترناسیونال در فعالیتهای خود با دشواریهایی نیز روبرو گشت. بسیاری از شرکت کنندگان در جنبش طبقه کارگر کمونیسم علمی را درک نمی کردند و زیر نفوذ اندیشه های گوناگون خرده بورژوازی بودند. برای مثال بخش چشم گیری از کارگران زیر نفوذ اندیشه های پرودون و لاسال بودند که فقط از مبارزه اقتصادی علیه بورژوازی دفاع می کردند. مارکس وانگلس نشان دادند که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر فقط می تواند موفقیت موقت حاصل کند ولی نمی تواند شرایط زندگی کارگران را تغییر دهد، نمی تواند استثمار را ریشه کن کند. تنها تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر و الغای مالکیت خصوصی راه آزادی کارگران و همه زحمتکشان از یوغ سرمایه داری است. ولی مارکس بهیچوجه اهمیت مبارزه اقتصادی کارگران را نیز از نظر دور نمی داشت برعکس او معتقد بود که این مبارزه یکی از عناصر متشکله مبارزه طبقاتی پرولتاریاست. از اینرو هواداران مارکس در انترناسیونال، کوشیدند روابط نزدیک خود را با اتحادیه های کارگران و دیگر سازمانهای طبقه کارگر حفظ کنند.

اهمیت انترناسیونال فوق العاده بود. این سازمان نقش مهمی در پیوند زدن سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر و تدوین تاکتیکهای مشترک پرولتاریا در مبارزه برای آزادی ایفاء کرد.

اصل انترناسیونالیسم پرولتاریائی یکی از بنیانهای جنبش طراز نوین طبقه کارگر است. در چارچوب انترناسیونال، مارکسیسم بر همه گرایشهای خرده بورژوازی در سوسیالیسم غلبه یافت. انترناسیونالیسم راه را برای ایجاد احزاب سوسیالیستی توده ای طبقه کارگر بر اساس دولتهای ملی هموار کرد.

سقوط ناپلئون سوم و تشکیل انجمن پاریس

نظام استبدادی نتوانست در فرانسه زیاد دوام بیاورد
زیرا مانع حل مسائل اساسی بود که انقلاب ۱۸۴۸
طرح کرده بود. امپراطور جدید - ناپلئون سوم -
خوبیشتن را برای حکومت بر کشور کاملاً ناتوان نشان داد. شماره طرفداران
وی روز به روز کاهش می‌یافت. در انتخابات ۱۸۶۹ آراء وی ۴۵ میلیون رأی
بود و آراء مخالفان فقط یک میلیون رأی کمتر بود. لوئی ناپلئون با اطلاع از
نارضایی روز افزون خلق و نیز از ترس انقلاب جدید به ماجرای تازه‌ای دست
یازید: جنگ با پروس. هدف وی انحراف توجه خلق از مشکلات داخلی بود.
روز ۱۹ ژوئن ۱۸۷۰ امپراطور تصمیم گرفت به پروس اعلان جنگ
دهد در حالیکه ارتش برای عملیات نظامی چندان آمادگی نداشت. سربازان و
بخشی از افسران طالب جنگ نبودند و از این رو قوای فرانسه گرفتار شکست‌های
بی دری شد. روز ۲۲ سپتامبر عمده قوای ارتش فرانسه که فرماندهی آن با خود
امپراطور بود در نزدیکی سدان^۱ به اسارت افتاد. هنگامی که خبر شکست ارتش
به پاریس رسید، توده های خشمگین به خیابان ها ریخته و وارد مجلس مقنن
شده حکومت را بدست گرفتند. ولی تنها بورژوازی از این جنبش سود برد و
حکومتی موقتی با عنوان پرطمطراق «دولت دفاع ملی» به ریاست ژنرال تروخو^۲
تشکیل داد. کارگران به تشکیل سازمان‌های خود اقدام نمودند. نمایندگان سازمان
های کارگری پاریس وابسته به بین‌الملل کارگران در ۲۰ بخش پایتخت اقدام به
تشکیل انجمن‌های مقاومت و آماده باش نمودند که در رأس آن هیئت مدیره
انجمن مرکزی قرار داشت. هیئت مدیره مرکزی قول داد در دفاع از پاریس
به دولت یاری رساند و در عین حال برنامه عمل خود را اعلام نمود که عبارت
بود از مسلح کردن خلق برای دفاع از میهن، انحلال پلیس و انتخابات فوری
انجمن مرکزی پاریس (کمون پاریس).

1- Sedan

2- Trochu

در آن زمان خلق تصورات گوناگون از انجمن پاریس داشت. برخی معتقد بودند که انجمن صرفاً ارگان محلی حکومت خود مختار پاریس است در حالی که دیگران اهمیت بیشتری برای آن قائل بودند و به آن همچون ارگان دولتی طراز نوین برای سراسر کشور می‌نگریستند. حکومت خیلی زود فهمید که اجازه تشکیل چنین انجمنی را نباید بدهد و با تمام قوا با انتخابات انجمن مخالفت نمود. با اینهمه با تشکیل گاردهای ملی نواحی پایتخت موافقت نمود. مردم بویژه کارگران به سرعت به شمار دفاع از میهن پاسخ مثبت دادند و به هنگ‌های گارد ملی در نواحی مختلف پیوسته سلاح به کف گرفتند. تعداد نفرات هنگ‌های مزبور از تعداد درخواست دولت فراتر رفت.

روز ۱۸ سپتامبر ارتش پروس به پاریس نزدیک شد و آنرا در حلقه محاصره خود گرفت. کارگران در استحکامات و در سنگرهای خود شجاعانه می‌جنگیدند لیکن آنها مشاهده کردند که حکومت قصد ندارد تقاضاهای آنها را در مورد افزایش تولید اسلحه، کاهش بهره و مال‌الاجاره و قیمت‌ها، بهبود تدارکات و جز آن برآورد. آنان دریافتند که دولت از برگزاری انتخابات انجمن اکراه دارد و می‌خواهد کشور را به دشمن تسلیم نماید. این مسئله هنگامی آشکار شد که روز ۳۱-۳۰ اکتبر در درجه اول در - متر - با قوای عظیم آن تسلیم آلمانی‌ها گشت. کارگران به نشانه اعتراض ضمن تظاهرات خیابانی به محلی که کابینه در آن تشکیل شده بود نزدیک شدند. ولی از آنجا که این اقدام خودبخودی بود حکومت به سرعت آن را سرکوبی کرد و بسیاری از شرکت‌کنندگان را بازداشت نمود.

اقدام کارگران سیاست دولت را تغییر نداد. ژنرال تروخوکوشید هرچه زودتر با آلمان کنار آید تادستش در سرکوبی کارگران باز باشد. وی به حمله تحریک‌آمیزی علیه نیروهای آلمانی دست زد که به شکست کامل انجامید و سپس در ژانویه ۱۸۷۱ بی‌درنگ به ورسای شتافت تا با نمایندگان فرماندهی عالی آلمان ملاقات کند. آلمانی‌ها غرامت سنگینی طلب نموده و خواستار تسلیم ناحیه آلتزاس، لرن به آلمان و انتخابات فوری مجلس ملی گردیدند.

انتخابات مجلس ملی در محیط مطلوب نیروهای متحد آلمان و حکومت دست‌نشانده فرانسه برگزار شد. ترکیب مجلس ملی کاملاً ارتجاعی بود. روز ۱۷ فوریه کابینه‌ای به ریاست نی‌یر^۱ تشکیل شد که روز ۲۶ فوریه با پروس صلح نمود. به موجب شرایط صلح پیشنهادی آلمان، سر‌بازان آلمانی باید تا دریافت بخشی از غرامت مقرر، برخی از نواحی پاریس را در اشغال خود داشته باشند.

به محض دریافت خبر انعقاد پیمان صلح با آلمان،
گاردهای ملی تصمیم گرفتند سلاح‌هایی را که قرار
بود به آلمانی‌ها واگذار شود به سنگرهای کادگران
منتقل سازند.

تسخیر قدرت
به دست انجمن

روز ۱۸ مارس هنگامی که نی‌یر با کمک سر‌بازان وفادار خود کوشید مجاهدان را خلع سلاح کند، زحمتکشان پاریس به خیابانها ریخته و از این اقدام جلوگیری بعمل آوردند. بدین‌گونه هیئت مدیره فدراسیون گاردهای ملی قدرت را بدست گرفت. هامگاه ۱۸ مارس هیئت مدیره بر رغم پافشاری دولت، تصمیم به برگزاری انتخابات انجمن گرفت. بدین‌گونه تاریخ افتخار آمیز انجمن پاریس آغاز شد.

هیئت مدیره گاردهای ملی برنامه خود را بدین شرح اعلام نمود: برگزاری انتخابات انجمن، رابطه انجمن پاریس با سایر شهرها، انتخاب همه مقامات، انحلال پلیس و ارتش حرفه‌ای، الغای نظام کار مزدوری و منع گدایی. انتخابات انجام شد و بیش از نیمی از کسانی که حاضر شرایط بودند در انتخابات شرکت کردند. انجمن منتخب روز ۳۸ مارس به اجرای برنامه عمل خود پرداخت. افراد منتخب ۸۶ نفر بودند که برخی از آنها از فعالیت امتناع نمودند. ترکیب اجتماعی انجمن عبارت بود از: ۲۸ کارگر، ۸ کارمند، ۲۹ نصر از صاحبان مشاغل آزاد (روزنامه‌نگار و جز آن). از نظر سیاسی ۲۱ نفر از اقوام انجمن، بلانکیست (طرفداران «بلانکی» که معتقد به تصرف قدرت از طرف عناصر پیشرو بدون حمایت مردم بودند) و ۲۰ نفر هواداران اقتصاد دان خرده بودزوا- پروین- بودند.

اقدامات انجمن

انجمن پس از تصرف قدرت دستگاه دولتی سابق را به کلی متلاشی ساخت و آنرا با ارگان‌های حکومتی خود تعویض نمود. پلیس و ارتش حرفه‌ای جای خود را به گارد‌های ملی یعنی اهالی مسلح پاریس داد. کمیسیون‌هایی جانشین وزارت‌خانه‌ها گشت. انجمن به بکرشته از اقدامات دیگر دست زد که از آنجمله بود خلع‌ید از صاحبان کارخانه‌ها و انتقال آن به کارگران، منع کار شبانه‌خیزان، تعیین حقوق مقامات دولتی در حد کارگران ماهر، واگذاری آپارتمان‌های خالی به خانواده‌های نیازمند و جز آن.

حکومت تی‌پر با مشاهدهٔ ایجاد قدرت جدید در پاریس برای سرنگونی

آن فعالانه به تدارک پرداخت. وی سربازان و مقامات اداری وفادار خود را از پاریس به ورسای فراخواند و با کسب اجازه از بیسمارک - صدراعظم آلمان - سپاه خود را در ورسای تقویت نمود.

انجمن پاریس با اطلاع از تدارکات ورسای تصمیم گرفت اقدامات خود را علیه خائنان به فرانسه آغاز کند ولی دیگر خیلی دیر شده بود. در نتیجهٔ تقویت سربازار مقیم ورسای، حملهٔ گاردهای ملی در ۲ تا ۴ آوریل دفع شد. در هشتم آوریل تجدید سازمان ارتش ورسای تکمیل شد: اسرای جنگی سابق ارتش بروس که از پیدایش انجمن چیزی نمی‌دانستند و برخی هنگ‌های ولایتی ارتش حرفه‌ای به ورسای رسیدند. نیروهای عظیم توپخانه و سواره نظام در ورسای متمرکز شدند و تی‌پر به هجوم پرداخت.

دفاع دلیرانهٔ پاریس تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ دوام داشت در این هنگام انجمن

سقوط کرد.

علل شکست انجمن

علل اصلی شکست انجمن عبارت بود از: عدم آسادگی خلق و کارگران برای تصرف قدرت دهمی انجمن در دست نمایندگان احزاب مختلف بود که در مورد بکرشته از مهم ترین مسائل مربوط به سازمان دولت طراز نوین سا

یکدیگر نوافق نداشتند. مثلا پرودونست‌ها بیشتر علاقمند به مسائل اقتصادی بودند و ایجات يك دولت متمرکز مراز نوین را غیر لازم می‌دانستند. از سوی دیگر بلانکیست‌ها بودند که هیچ گونه توجه جدی به تشکل و آمادگی خلق و نیازهای اقتصادی آنها نداشتند. فقدان يك سازمان سیاسی واقعی از مهم‌ترین علت شکست انجمن بود. هیچیک از رهبران برجسته انجمن به ایدئولوژی و فلسفه علمی مجهز نبوده و از قراین تکامل جامعه آگاهی نداشتند. بسیاری از آنها طرفدار همکاری طبقاتی بودند. انجمن قادر به ایجاد اتحاد با دهقانان نبود. سقوط انجمن بر اثر اشتباهات خود جلو افتاد. هیئت مدیره کاردهای ملی نمی‌بایست پیش از آنکه به خصم ضربات جدی وارد آورد به انجام انتخابات مبادرت می‌جست و نیز نباید به انتقال سر بازان از پاریس به ورسای اجازه می‌داد. انجمن بانک ملی را تصاحب نکرد و در نتیجه خود را به تنگنای دهنوی گری گرفتار ساخت. با ایالات رابطه‌ای برقرار نساخت و برای حل مسئله دهقانی برنامه‌ای تدوین نمود.

کمون در مبارزه علیه بورژوازی تنها بود.

ارزش تاریخی
کمون پاریس

کمون پاریس بعنوان نخستین کوشش پرولتاریا در تاریخ برای تسخیر قدرت سیاسی، نخستین تجربه يك دیکتاتوری پرولتاریا همواره در خاسترها خواهد ماند. آزمایش کمون پاریس توسط بهترین انقلابیان زمان ما، انقلابیانی که می‌کوشیدند انسانیت را از استثمار انسان از انسان نجات بخشند مورد مطالعه قرار گرفت. مارکس با تحلیل نتایج کمون پاریس و در مشورت با افراد شرکت کننده در کمون می‌گفت که کمون پاریس نشان داد که ماشین دولتی بورژوازی باید ناگزیر در طی انقلاب پرولتاریائی نابود شود و باید دیکتاتوری پرولتاریائی تحت رهبری حزب کمونیست جای آنرا بگیرد. مطالعه تجربه کمون اجرای موفقیت آمیز يك انقلاب پرولتاریائی را امکان پذیر می‌سازد. کمون پاریس اوج تکامل مبارزه طبقه کارگر در قرن نوزدهم بود.

فصل هشتم نظام استعماری

تشکیل امپراطوری های استعماری

استعمار Colonialism گرچه در عهد باستان نیز وجود داشته است، لیکن در دوران سرمایه داری، بویژه در دوره ای که نظام اجتماعی - اقتصادی به آخرین مرحله تکاملی خود - امپریالیسم - وارد شد نشو و نما یافت. استعمار محدود به دورانی تاریخی است و همراه با جهان سرمایه داری زوال می یابد.

تاریخ استعمار به سه مرحله تقسیم می شود: مرحله نخست مربوط به دوران تراکم اولیه سرمایه است. مرحله دوم با دوره سرمایه داری غیر انحصاری و مرحله سوم با دوران امپریالیسم مطابقت دارد. در طی دوره تراکم اولیه سرمایه، سرمایه استعماری قدرت های اروپایی به صورت تسخیر و غارت بسیاری از کشورها، بهره کشی غیر انسانی از اهالی بومی و برقراری تجارت انحصاری تجار اروپایی با ممالک آسیایی، آفریقائی، امریکایی بروز نمود. نتیجه این

سیاست جاری شدن سیلی از خزائن شگرف - طلا، نقره و سنگ‌های گرانبها به اروپا بود و این خود محرکی بود برای تکامل روابط پول - کالایی و تراکم مبالغ عظیمی پول در دست افراد گوناگون که زمینه اصلی تولید سرمایه داری را تشکیل می‌دهد.

در دوران طلوع سرمایه داری، اسپانیا و پرتغال
امپراطوریهای استعماری بزرگی را تشکیل می‌دادند.
پرتغالی‌ها در جریان مبارزه با اعراب به ساحل

فتوحات اسپانی و پرتغال

شمالی آفریقا رخنه کرده در سال ۱۴۱۵ سوته^۱ را تصرف نمودند. از آن پس این ناحیه بمنزله پایگاهی برای تجارت دریایی و تصرفات استعماری مورد استفاده قرار گرفت. در نیمه دوم قرن شانزدهم دریانوردان پرتغالی به کشف دماغه سبز آفریقا، سواحل گینه (ساحل طلا)، دماغه امیدنیک و مسیر دریایی دور آفریقا به هند توفیق یافتند. در مناطق اکتشافی مزبور پرتغالی‌ها ایستگاه‌های تجارنی برپا داشتند که در واقع عبارت بود از مرکز تجارت با اهالی بومی و استحکامات نظامی استعمارگران. در نخستین ربع قرن شانزدهم پرتغالی‌ها به سواحل غربی و تا حدی شرقی هند و مالاکا نظارت خود را برقرار نمودند. پرتغالی‌ها با تصرف شهرهای عدن (واقع در ملتقای دریای سرخ و اقیانوس هند) و هرمز (در خلیج فارس) مسیرهای تجارنی کهن را به اسکندریه از طریق دریای سرخ و از هند به سوریه از طریق بین‌النهرین بستند. پرتغالی‌ها بخش چشم‌گیری از جزایر سوندا، اندونزی و برزیل را نیز تصرف کردند و بدین‌گونه امپراطوری بهناوری را تشکیل دادند.

امپراطوری استعماری اسپانی نیز در همین زمان در حال تشکیل بود. آغاز تشکیل آن به ۱۴۹۲ میرسد هنگامی که کلمب جزایر باهاما، هائیتی، کوبا و سواحل امریکای جنوبی را کشف کرد. بزودی پس از آن، اسپانیولی‌ها به فتوحات خونین خود در اراضی جدید ادامه دادند. به بهانه «مسیحی کردن»

بومیان، اسپانیولی‌ها، به مناطق بازم تازه‌ای بسا توسل به هر نوع خشونت، پیمان شکنی و نبرنگ دست اندازی نمودند. در ۱۵۱۹ هرناندو کورتس با نیروی نسبتاً کوچکی مکزیکوی پهناور و غنی را که تحت حاکمیت آزتک‌ها بود کشف کردند. پس از کورتس اسپانیولی‌ها دولت‌های مایا را نابود کرده مقاومت قبایل ساکن فلات مکزیک و امریکای مرکزی را درهم شکستند.

در سال‌های ۳۵-۱۵۳۲ نیروی اسپانیولی دیگری تحت فرماندهی فرانسیسکو پیازار نابخرد و سفاک به تیاها ناکو (دولت اینکا‌ها) هجوم برد. وجود اسلحه گرم و اسب در اردوی اسپانیولی‌ها به آنها کمک کرد به این ناحیه نیز دست یابند. مهاجمان در اینجا نیز مانند مکزیکو برای نیل به هدف‌های خود به فریب و تزویر دست یازیدند. خصومت میان اسپانیولی‌ها و اینکاها چند دهه ادامه داشت. فاتحان اسپانیولی بزودی بقیه سرزمین‌های جنوبی، مرکزی و تا حدی شمالی را مطیع خویش ساختند. تنها برزیل و بخشی از شیلی مستثنی بود. اولی بدست پرتغالی‌ها افتاد و در دومی مهاجمان با مقاومت سرسختانه و طولانی اتحادیه قبایل آراکانیان روبرو شدند.

فتوحات استعماری اسپانیولی‌ها با غارت آشکار بومیان توأم بود. خزائن و نفایس شگرف از فرمانروای اینکا «آنا‌ها لپا» و فرمانروای آزتک «مونتزوما» ربوده شد. اسپانیولی‌ها مقابر و معابد باستانی ویران شده را حفاری نموده، آثار نفیس هنری را نابود ساخته و از آنجا طلا، نقره و سنگ‌های گرانبها به چنگ آوردند. مهاجمان بومیان را یا نابود ساختند یا به بردگی گرفتند و آنها را مجبور کردند تا در املاک و مزارع بزرگ و معادن با شیوه‌ای برده‌وار به کار مشغول شوند. نتیجه شکل‌های بهره‌کشی جان فرسا تقلیل شدید تعداد جمعیت بود. در طی حکومت اسپانیولی‌ها نزدیک به ۸ میلیون بومی جان خود را از دست دادند. از این رو استعمارگران مجبور شدند به شکار سیاهان افریقایی برای کار در امریکا پردازند و بدین‌گونه سیاهان نیز به محض ورود به امریکا به یک زندگی نکبت‌بار برده‌وار محکوم بودند.

پرتغالی‌ها نیز از توسل به هر شیوه بی رحمانه دست‌کمی از آنها

نداشتند. آنها کشتی های عرب، هندی و چینی را غارت و غرق نمودند. آنان از ایستگاه های تجارتنی در هند و مستملکات جزیره ای خود به قبایل بومی هجوم برده و از طریق غارت ادویه جات و محصولات گرمسیری با ارزش آنها به ایشان خراج می بستند. تجار پرتغالی این اجناس را به قیمت های بسیار گزاف در بازار های اروپایی می فروختند. «تجارت»ی که پرتغالی ها با بومیان می کردند يك کلاهبرداری رسوا بیش نبود. و در ازای اشیاء کم ارزش و ناچیز استعمارگران بهای بسیار هنگفتی را مطالبه کرده و سودهایی در حدود چندصد و حتی چند هزار درصد دریافت می کردند.

همه این عوامل استعمار اسپانی و پرتغال (گشودن معادن طلا و نقره، غارت منابع مادی خلق های افریقا و آسیا و آمریکا، نابودی و برده سازی جمعیت بومی، برده ساختن سیاهان و دادوستد نامتعادل) گوهر تراکم اولیه سرمایه را تشکیل می دهد. چنین بود طلوع عصر تولید سرمایه داری.

اسپانیا و پرتغال نخستین امپراطوران استعماری بودند. رقابت تجارتنی-دریائی و استعماری میان دو کشور شدت می یافت. برای اجتناب از يك برخورد آشکار دو کشور در سال ۱۵۲۹ قراردادی

رقابت استعماری قدرت های اروپایی

منعقد نمودند که بموجب آن جهان بدو نیمه تقسیم شد. اسپانیولی ها در یکسو و پرتغالی ها در سوی دیگر حق تصرف کشورها و تبدیل آنها به مستعمره خود را بدست آوردند. این نخستین تقسیم استعماری جهان بود. خصومت میان اسپانیا و پرتغال از میان نرفت و مهاجمان دیگر- هلند، انگلیس و فرانسه - نیز یکی پس از دیگری در صحنه رقابت های استعماری ظاهر می شدند.

در قرن هفدهم هلند با تفوق بر اسپانیا و پرتغال به صورت یکی از بزرگترین امپراطوری های استعماری درآمد. فاتحان - تجار هلندی در اواخر قرن شانزدهم به آنجا رخنه کرده بودند. يك کمپانی هند شرقی در ۱۶۰۲ تشکیل شد (این کمپانی تا ۱۷۹۳ وجود داشت). کمپانی حق انحصاری تجارت در

اقیانوس هند و آرام را برای خود قائل شده بود. تجار هلندی و مزدوران آنها خلق اندونزی را به اسارت خویش درآورده و ثروت این کشور استوایی را یغماگرانه می‌ربودند. آنها جمعیت «زائند» (از نقطه نظر هلند) جزایر رانا بود کرده و برای اینکه قیمت‌ها را بالا نگهدارند انبوهی از محصولات ارزشمند را سوزاندند.

در سال ۱۶۲۱ هلند برای اداره عملیات خود در قاره آمریکا کمپانی

هند غربی را بوجود آورد.

در نیمه قرن ۱۷ هلند پرتغالی‌ها را مجبور به خروج از بخش جنوبی افریقا کرده و مستعمره خود «کیپ کلنی» را در این منطقه بوجود آورد. در سال ۱۶۵۶ هلند پرتغالی‌ها را از سیلان اخراج نمود. ولی هلند، کشوری بیشتر تجارتنی بود تا صنعتی و در رقابت شدید با انگلیس که کشور صنعتی و پیشرفته‌ای بود در می‌ماند. بویژه در نتیجه جنگ‌های انگلو- هلند انگلیس جای هلند را در آمریکای شمالی گرفت. حضور استعماری انگلیس بطور عمده با مانع قدرت‌های استعماری کهن - پرتغال و اسپانیا روبرو بود. کشتی‌های جنگی انگلیس با تصویب و اطلاع حکومت خود و بدون اعلان جنگ به کاروان‌های دریائی اسپانیا که در میان امریکا و اروپا در رفت و آمد بودند حمله کرده و آنها را غارت می‌نمودند. اوج رقابت‌های دریایی و استعماری انگلو- اسپانیا واژگون بختی آزمادای شکست‌ناپذیر مشهور بود که بوسیله ناوگان انگلیس نابود شد. (۱۵۸۸). بدین‌گونه انگلیس به سرعت «فرمانروای امواج» گشت. ولی داشتن این عنوان آن چیزی نبود که بورژوازی جوان انگلیس بدان نیاز داشت. حکومت بر امواج وسیله نیل به تسلط بر خشکی بود. در قرن هفدهم انگلیس فتح ایرلند را که از همان نیمه دوم قرن دوازدهم شروع شده بود تکمیل کرد. انگلیس در دهه ۱۸۳۰ به تعقیب یک سیاست استعماری تجاوزکارانه مخصوص آغاز نهاد. جنگ‌های استعماری انگلیس آشکارا یغماگرانه بود. هدف این جنگ‌ها خلع ید از رقبا و جانشین کردن خود در ستم به خلق‌های دیگر بود. فرانسه که در آنجا نیز روابط سرمایه‌داری به سرعت رشد می‌یافت رقیب اصلی انگلیس

بشمار می‌رفت.

در قرن هفدهم و هژدهم فرانسه امپراطوری استعماری خویش را با تصرف کانادا، هندوچین و بخشی از منطقه هند تشکیل داد. فرانسه نیز یک کمپانی هند شرقی، سنگال و کمپانی‌های دیگری بوجود آورده بود و با کمک آن به تسخیر مستعمرات می‌پرداخت.

استعمارگران انگلیس برای تبدیل کشورهای متصرفی به ضمانت کشاورزی خود، خلق‌های ممالک مزبور را به خاک سیاه نشانند. در نتیجه جنگ با اسپانیا انگلیسی‌ها مستملکات خود را در هند غربی (امریکا) گسترش داده و به فلوریدا رخنه نمودند. جنگ‌های بعدی در نیمه قرن هژدهم (جنگ بر سر وراثت تاج و تخت اطیش در ۱۷۴۰-۱۷۴۰ و جنگ هفت ساله در ۱۷۵۶-۱۷۶۳) برای انگلستان مستملکات تازه‌ای بیارآورد. انگلیس مستعمره فرانسه در کانادا و مناطق جدیدی را در هند تصرف شد. تصرف هند و اخراج فرانسه و رقبای دیگر از این کشورها بیشتر بتوسط کمپانی هند شرقی انگلیس انجام گرفت که در سال ۱۶۰۰ تأسیس شده بود. در پیمان شکنی، بی‌رحمی و حرص سیری ناپذیر، کمپانی هند شرقی انگلیس هرگز دست کمی از فاتحان اسپانیائی نداشت. مثلاً فتح بنگال با غارت خزاین، اخذ غرامت و مالیاتی سنگین از کلیه اهالی کشور همراه بود. کمپانی با مجبور ساختن نساجان هندی به کار بدون مزد برای انگلیس از کار برده‌وار آنها سود سرشار برد. در مزارع کشت تریاک کمپانی از کار اجباری دهقانان هندی بهره‌ فراوان گرفت. در نتیجه سلطه انگلیس بر بنگال این کشور در سال ۱۷۷۰ گرفتار قحطی وحشتناکی شد که ۷ میلیون نفر را به خاک هلاکت افکند. نمایندگان سرمایه داری جوان انگلیس در نواحی مختلف با بیرحمی همانندی اقدام نمودند.

یکی از ویژگی‌های کمپانی‌های هند شرقی و غربی دول اروپائی این بود که در عین خصوصی بودن از پشتیبانی دولتی چشم‌گیری برخوردار بودند. نیروی دریائی و ارتش فعالیت‌های کمپانی‌های مزبور را به زور اسلحه تضمین می‌نمود.

یکی از «اشتغالات» عمده استعمارگران اروپایی تجارت برده بود. در اندونزی، هلند زندان های مخفی ویژه ای در اختیار داشت که در آنها از کودکان ربوده شده نگهداری می شد تا به وقت بلوغ به بردگی فروخته شوند. افریقا به صورت انبار ذخیره شکار برده درآمد. بردگان افریقایی بیشتر در امریکا فروخته می شدند.

تصرفات استعماری دوره تحت مطالعه در جریان تراکم اولیه سرمایه عامل مهمی محسوب می شد. ولسی تراکم اولیه در مستعمرات اساساً از جریان تراکم در اروپا متمایز بود. نخست اینکه ارزش

تراکم اولیه
سرمایه در
مستعمرات

های یغما شده بدست استعمارگران به مراکز کشورهای استعماری صادر شده و در آنجا به صورت سرمایه در می آمد. بدین گونه تشکیل امپراطوری های استعماری سبب سرمایه بزرگ را به اروپا جاری می ساخت و در آنجا سرمایه در دست کمپانی های تجارتی متمرکز می گشت که آنرا در تولید صنعتی به کار می انداختند.

ثانیاً تصرف اراضی دهقانان هندی بدست انگلیس، اندونزی ها به وسیله هلند و بومیان امریکایی و ملوک های دیگر به دست اسپانیولی ها به پیدایش و رشد روابط سرمایه داری در کشورهای زیر سلطه منجر شد. استعمارگران شیوه های قبیله ای، برده داری و فئودالی بهره کشی را حفظ کرده و یک جنبه غارتگرانه نیز به آنها افزودند. بهره کشی یغماگرانه نه فقط غارت مستعمرات بلکه نابودی میلیونها نفر را نیز در پی داشت. فحطی سال ۱۷۷۰ در بنگال که نتیجه سوء اداره انگلیس ها بود یک سوم جمعیت کشور را تلف کرد. به موجب مدارک لاس کازامس - چهره سیاسی و فرستاده مذهبی اسپانیائی - پورتوریکو و جامائیکا در زمان هجوم اسپانیولی ها ۶۰۰۰۰ جمعیت بومی داشت؛ ۲۲ سال بعد این رقم به ۴۰۰۰۰ نفر رسید. تعداد بومیان نواحی دیگر امریکای متصرفی بطور فاجعه آمیزی کاهش یافت.

ثالثاً در اکثر مستعمرات در طی دوران تراکم اولیه سرمایه، کار مزدوری جا نشین کار اعضای جماعت‌های آزاد روستائی، بردگان، سرف‌ها نشد و نیز دوران مزبور در این کشورها با سیر قهقرائی اقتصادی قابل توجهی همراه بود.

مهم‌ترین نتیجه سیاست استعماری در دوره تراکم اولیه سرمایه عبارت از این بود که غارت، تجارت برده، نابودی کامل ملیت‌ها و قبایل، جنگ‌ها و کار اجباری سرف‌ها و بردگان بومی سبب تراکم شدید سرمایه در دست‌های استعمارگران اروپائی گشت. نظام استعماری به رشد تجارت منجر شد و تضمینی بود برای ایجاد بازار برای کارخانه‌های جدید.

یکی از مهم‌ترین نتایج دوره تراکم اولیه سرمایه کشفیات جغرافیائی بزرگ بود که نتیجه آن تشکیل يك بازار جهانی بود. در قرن هژدهم این بازار هنوز تشکیل نشده بود ولی وجود امپراطوری‌های استعماری به تشکیل آن کمک نمود. بهره‌کشی از مستعمرات محرکی بود برای رشد قدرت صنعتی دول سرمایه داری، در حالیکه در خود مستعمرات مانع این رشد بود و درپاره‌ای موارد سطح تکامل نیروهای مولد و روابط اجتماعی را به قهقرا برد.

در طی دوره تراکم اولیه سرمایه، برخی از بزرگترین دولت‌های آسیائی نظیر چین، ایران و امپراطوری عثمانی نیز گرچه رسماً استقلال آنها محفوظ ماند لیکن آماج غارت و بهره‌کشی استعماری واقع گردیدند.

در پایان قرن هژدهم برتری انگلیس بر سایر قدرت‌های استعماری کاملاً آشکار گشت. فرانسه و هلند و بطریق اولی اسپانیا و پرتغال، بیش از پیش از لحاظ تکامل اجتماعی- اقتصادی به علت ادامه رژیم‌های فئودالی و استبدادی از انگلیس عقب ماندند.

در زمان انقلاب کبیر بورژوائی فرانسه اشکال کهنه بهره‌کشی استعماری منسوخ گشت. کلاهدراری محض، تجاوز علنی، تسلط انحصاری کمپانی‌های تجاری و داد و ستد نامتعادل- همه این اشکال بهره‌کشی خاص سرمایه داری کم رشد دیگر نتایج مطلوب بدست نمی داد. با پایان دوره تراکم اولیه سرمایه کمپانی‌های تجاری انحصاری متعدد گرفتار رکود مالی و کسر بودجه مزمن

گشته و ورشکست شدند، از آن جمله بود بویژه کمپانی‌های فرانسوی و این پدیده در کمپانی‌های هلندی و انگلیسی نیز دیده شد. قیام‌های مداوم خلق‌ها و بردگان زیر سلطه نیز ضرورت انتقال به شیوه‌های جدید بهره‌کشی از مستعمرات را تحمیل نمود.

نظام استعماری در طی دوره سرمایه‌داری غیر انحصاری

انقلابات بورژوازی، به خلق‌های مستعمره و نیمه‌مستعمره آزادی بخشید. حتی آزادی محدودی که نصیب زحمتکشان کشورهای استعماری شد، به مستعمرات و ممالک وابسته گسترش نیافت. شعار «آزادی، برابری، برادری» و «حقوق بشر» که زائیده انقلاب بورژوازی فرانسه بود، نه در مورد سیاهان سنگال و نه دو رگه‌های هند غربی و نه هندیان تعمیم نیافت. افزون بر این با سرنگون شدن طبقه فئودال بورژوازی قدرت سیاسی خود را نه فقط برای سرکوبی زحمتکشان کشور خودی بلکه برای تصرف مستعمرات تازه به برده ساختن آنها به کار انداخت. مثلاً ناپلئون که سخنگوی منافع بورژوازی بود به طرز روشنی هدف خود را برقراری سلطه استعماری جهانی فرانسه در مبارزه علیه رقیب اصلی - انگلیس - قرارداد داد. نقشه او عبارت بود از تصرف مصر، هند، ایران، افغانستان، ترکیه و امریکای لاتین.

سقوط امپراطوری ناپلئون، همه امیدهای بورژوازی فرانسه را برای برتری استعماری در جهان برباد داد لیکن رقابت استعماری انگلیس و فرانسه را هرگز از میان برنداشت. رقیب جدی دیگر انگلیس - روسیه - نیز به عرصه رقابت‌های استعماری وارد شد. روسیه به تهدید گوهر تابناک تاج و تخت انگلیس - هند - از شمال آغاز نمود. روسیه و انگلیس در خاور دور نیز برخورد منافع داشتند.

تغییر شیوه‌های بهره‌کشی استعماری

در نتیجه رقابت شدید قدرت‌های جهانی عمده، سرزمین‌های «آزاد» یعنی سرزمین‌های هنوز تسخیر نشده به سرعت تقلیل یافت. سراسر جهان به‌مدار روابط سرمایه‌داری کشیده شد. رویدادهای افریقا، آرژانتین و هاوایی توجه لندن، پاریس و واشنگتن را به خود جلب می‌کرد. اینک تاریخ هر کشور با صدها رشته به تاریخ کشورهای دیگر گره خورده بود.

پایه اقتصادی ظهور یک جریان واحد تاریخی جهانی تشکیل بازاری جهانی در پایان دهه ۱۸۵۰ بود. این نشانه آن بود که جامعه بورژوازی رسالت عینی خود را به پایان رسانده است اگرچه سرمایه‌داری تا ۱۵ سال دیگر رشد خود را در خط صعودی ادامه داد.

در دهه ۱۸۵۰ انقلاب صنعتی بطور عمده تکمیل شد. اینک مشکل بازار فروش مقادیر عظیمی کالاهای صنعتی و نیز مشکل تأمین مواد خام برای تولید آنها پیش آمده بود. انقلاب صنعتی تسهیلات بی‌سابقه‌ای در امر ارتباطات و حمل و نقل بوجود آورده بود. تشکیل بازار جهانی، رشد تجارت؛ ظهور شکل جدید حمل و نقل - راه‌آهن - و مبارزه وقفه‌ناپذیر خلق‌های ستمدیده‌گذار به اشکال جدید بهره‌کشی از مستعمرات و نیمه‌مستعمرات را می‌طلبد. ممالک افریقا، آسیا و آمریکای لاتین به بازار فروش کالاهای صنعتی و منابع مواد خام و خوراکی تبدیل شدند. صادرات خلق‌های کشورهای مذکور به شکل جدید «تجارت آزاد» - دو آمد گرچه روش‌های یغماگری وحشیانه سابق کاملاً از میان نرفت. بدیهی است «تجارت آزاد» متضمن برداشته شدن انحصار شرکت‌های تجارتی از نوع دوره تراکم اولیه سرمایه بود.

ورود مقادیر عظیم کالا به کشورهای زیر سلطه روابط پول-کالایی را در آنها احیا نمود. ارباب فئودال و رؤسای قبایل محلی شروع کردند به استفاده بیش از پیش از بازار. این امر سبب تشدید

تأثیر تجارت
آزاد، بر اقتصاد
مستعمرات

بهره‌کشی از دهقانان، فقیر شدن و غالباً خانه‌خوابی آنها گشت. زیر فشار مستقیم سرمایه‌داران خارجی، سیاست استعماری و ارباب فئودال، اقشار متوسط و ربا-خواران خودی، دهقانان مجبور به تولید مواد خام و خوراکی برای بازار سرمایه‌داری و فروش آنها به قیمت‌های بسیار نازل شدند. جزئی‌ترین نوسانات بازار سرمایه‌داری در شرایط زندگی دهقانان مستعمرات و ممالک وابسته اثر می‌گذاشت.

سرا زیر شدن مقادیر عظیم کالاهای صنعتی کشورهای استعمارگر به مستعمرات و نیمه مستعمره‌ها انحطاط صنایع و کارخانه‌های محلی را که قادر به رقابت با صنایع کشورهای پیشرفته نبودند در پی داشت. بدین گونه به فروش گذاشتن محصولات ساخت کشورهای استعماری از تکامل صنعتی ممالک آسیا، آفریقا و امریکای لاتین جلوگیری می‌کرد. تجارت محلی نیز همراه با صنایع روبه زوال می‌رفت. دهقانان و پیشه‌وران بلکه حتی بورژوازی محلی - بجز بخشی از بورژوازی (به اصطلاح بورژوازی کم‌پرادور) که در تجارت میان استعمارگران و خلق‌های زیر ساطه نقش واسطه داشت - نیز فقیرتر می‌شد.

البته «تجارت آزاد» روش اصلی بود لیکن تنها شیوه بهره‌کشی از مستعمرات نبود. سرمایه‌داری یک اقتصاد کشاورزی بزرگ توأم با کار برده‌وار (بومیان امریکای لاتین، اندونزی، هندوچین آن) بوجود آورد و به غارت اراضی مستعمرات و اهالی آن به شیوه کوچ‌نشینی استعماری «آزاد» (الجزایر، آفریقای جنوبی و جز آن) پرداخت.

در کشورهایی که کشاورزی بزرگ برده‌وار در آن وجود داشت استعمارگران انگلیسی و فرانسوی مجبور بودند اصول برده‌داری را لغو کنند که دیگر پوسیده شده و غیر مولد و کم سود بود. ولی حتی پس از لغای برده‌داری، بردگان پیشین و کارگران قرار دادی جدید دستخوش بهره‌کشی شدید بودند. شرایط زندگی غیرانسانی آنها ادامه داشت و دسته دسته از گرسنگی و بیماری از پا در می‌آمدند. پس از لغای برده‌داری در حالی که پلانترهای انگلیسی و فرانسوی از شیوه کار پیمانی استفاده می‌کردند، استعمارگران هلندی در

اندونزی که از جمعیت محلی به عنوان نیروی کار سود می‌جستند شیوه کار اجباری را معمول ساخته بودند. معمولاً هر ۵ تا ۱۰ روستا به بنگاهی که کار آن عمل آوری مواد خام بود وابسته بود. اهالی مجبور بودند برای بنگاه مزبور مواد خام و نیروی کار فراهم سازند.

در طی دوره سرمایه داری پیش از انحصار هنگامی که شکل اصلی روابط اقتصادی میان دولت‌های استعماری و کشورهای مستعمره و وابسته، «تجارت آزاد» بود، روابط سرمایه داری هنوز در مستعمرات پدید نیامده بود. در همین حال مستعمرات که به تجارت جهانی کشیده شده بودند، به صورت جزء بهره‌ده نظام سرمایه داری جهانی در می‌آمدند.



فصل هفتم امپریالیسم

رشد سرمایه داری غیر انحصاری به امپریالیسم

گذار از سرمایه داری پیش از انحصار به امپریالیسم در طی ثلث آخر قرن نوزدهم صورت گرفت. سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم عالی ترین مرحله سرمایه داری است. شکل پذیری نهائی امپریالیسم در آستانه قرن بیستم کامل گشت.

در پایان قرن نوزدهم تغییرات فنی چشم گیری در صنایع فلزی، شیمیایی و ماشین سازی روی داد و به موازات آن تولید صنعتی افزایش می یافت و متمرکز می شد. ظهور شیوه های جدید ذوب فلزات راه را بر کارخانه های عظیم فولاد و فلز سازی گشود. افزایش محصول فولاد، تکامل بیشتر ماشین سازی، احداث راه آهن را ممکن ساخت.

با کشف و اختراع انواع جدید ماشین : دینام، موتور با خاصیت احتراق داخلی، توربین بخار، دیزل، ترامکار، تراموا، اتومبیل، لوکوموتیو دیزل و هواپیما انگیزه ای بود برای رشد تولیدات صنعتی و گسترش حمل و نقل.

در حالی که در نیمه قرن نوزدهم رشته های صنعتی سبک در تولیدات صنعتی - بطور عمده نساجی - متداول بود، در اواخر قرن نوزدهم نقش عمده بر عهده صنایع سنگین - ذوب فلز، ماشین سازی، استخراج معادن، صنایع شیمیایی و برق بود که تجهیزات غول آسا واحداث کارخانه های عظیم آن نیاز به سرمایه بزرگ دارد. در سال ۱۸۷۵ محصول فولاد در جهان بالغ بر ۵۰۰/۱۰۰۰ تن بود در صورتی که در ۱۹۰۰ این رقم به ۲۸ میلیون تن رسید - یعنی ۵۶ برابر افزایش یافت. در طی همین دوره محصول نفت ۲۵ برابر یعنی ۰/۸۷۱ میلیون تن به ۲۰ میلیون تن ترقی کرد.

تکامل نیروهای مولد و روابط تولید در طی دوره سرمایه داری غیر- انحصاری، راه را برای گذار به امپریالیسم هموار نمود. در طی نیمه اول قرن نوزدهم شیوه سرمایه داری تولید تنها در برخی از پیشرفته ترین کشورهای اروپای غربی یعنی انگلیس، فرانسه و هلند حاکم بود. در فاصله سال های ۸۰-۱۸۶۰ سرمایه داری در ایالات متحد آمریکا، روسیه و ژاپن به سرعت شروع به ترقی نهاد. محرك تکامل سرمایه داری در این کشورها الغاء برده داری در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۸۶۳، الغاء سرواژ در روسیه در سال ۱۸۶۱، انقلاب بورژوازی ۷۰-۱۸۶۷ در ژاپن و وحدت آلمان در سال ۱۸۷۱ بود.

خصوصیات اقتصادی عمده زیر مشخصات امپریالیسم
را تشکیل می دهد:

مشخصات عمده
امپریالیسم

۱- تمرکز تولید و سرمایه که نتیجه آن ایجاد

انحصاراتی است که در زندگی اقتصادی نقش تعیین کننده دارند.

۲- یکپارچگی سرمایه مالی و صنعتی و ظهور يك اولیگارشى مالی بر پایه

«سرمایه مالی».

۳ - صدور سرمایه که متمایز از صدور کالا، اهمیت ویژه ای کسب

می کند.

۴- تشکیل اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه داران که جهان را

میان خود تقسیم می‌کند.

۵- تکمیل تقسیم منطقه‌ای جهان میان بزرگترین قدرت‌های سرمایه‌داری. وجه مشخصه سرمایه‌داری غیر انحصاری رقابت آزاد بود. سلطه رقابت آزاد سبب تمرکز سریع تولید در بنگاه‌های بیش از پیش بزرگتر شد. یعنی به تکتیر بنگاه‌های بزرگ در میان کل مؤسسات تولیدی و افزایش سهم آنها در کل محصولات و نیز بتمرکز نقش بیش از پیش بزرگ‌تیروی کار و قابلیت تولید در بنگاه‌های بزرگ انجامید. در سال ۱۹۰۹ در آمریکا بزرگترین مؤسسات با محصول بیش از یک میلیون دلار ارزش تولید شامل ۱/۱ درصد تعداد کل مؤسسات تولیدی بود. در عوض مؤسسات مزبور ۳۰/۵ درصد کل کارگران را به خود جذب کرده و ۲۳/۸ تولید صنعتی بزرگ را تشکیل می‌دادند. این بدین معنی است که بیش از دو پنجم مجموع تولید کشور در یک درصد مؤسسات متمرکز بود. بعدها تمرکز تولید از این هم فراتر رفت. در سال ۱۹۳۹ عظیم‌ترین مؤسسات با محصول بیش از یک میلیون دلار ارزش تولیدی ۵/۲ درصد مجموع مؤسسات را تشکیل می‌داد ۵۵ درصد کل کارگران شاغل در مؤسسات مزبور کار می‌کردند و محصول آنها ۶۷/۵ درصد کل تولیدات صنعتی بود. تمرکز تولید راه تسلط انحصارات را هموار می‌سازد. بویژه توافق و سازش میان بنگاه‌های بسیار عظیم چندان دشوار نمی‌باشد. گوهر اقتصادی امپریالیسم عبارت از تعویض رقابت آزاد به تسلط انحصارهاست. انحصارات عبارتند از معظم‌ترین مؤسسات سرمایه‌داری یا اتحادیه‌هایی از مؤسسات سرمایه‌داری که تولید یا توزیع بیشترین بخش محصولات رشته معینی از اقتصاد را در دست‌های خود متمرکز کرده‌اند. انحصارها به کمک قدرت اقتصادی و نقش فوق‌العاده‌ای که در حوزه معینی از تولید بازی می‌کنند بر کالاها قیمت‌های انحصاری گذاشته و سودهای انحصاری عالی بدست می‌آورند.

اشكال
اساسی
انحصار

اشكال اساسی انحصار عبارتند از كلرتل، سندیکا،
تراست و كورپوریشن.

كلرتل اتحادی از چند مؤسسه سرمایه‌داری
بزرگ است در مورد شرایط فروش كالاهاى خود و

خرید مواد خام و توافق روی تاریخ پرداخت‌ها و تقسیم بازار، تثبیت قیمت
كالاهاى تولید شده و مواد خام خریداری شده و در مورد مقدار كالاهاى كه
هر شركت كنده باید تولید كند. استقلال مؤسسات وابسته به يك كلرتل محفوظ
است.

سندیکا اتحادی انحصاری از مؤسسات است كه در آن اعضا استقلال
بازرگانی خود را از دست می‌دهند. تولید كالاها بطور مستقل صورت می‌گیرد
ولی فروش آنها و گه‌گاه خرید مواد خام از طریق دفتر مشترك انجام میگردد.

تراست اتحادی انحصاری است كه در آن كلیه مؤسسات شركت كنده
استقلال تولیدی و بازرگانی خود را از دست می‌دهند و در يك بنگاه ادغام می‌شوند.
وصاحبان آنها به صورت سهام‌دار درمی‌آیند و بنا بر تعداد سهام خود سود خود
را دریافت می‌کنند. مدیریت تولید، فعالیت بازرگانی و مالی يك تراست بوسیله
هیئت مدیره‌ای كه از طرف مجمع عمومی سهامداران انتخاب می‌شود انجام
می‌گیرد. اعضای هیئت مدیره تراست از میان بزرگترین سهام‌داران برگزیده
می‌شوند. پس از گذشتن قانون ضد تراست در سال ۱۹۱۱ در ایالات متحد آمریکا
تراست‌ها دیگر خود را كمپانی خواندند. مثلا تراست نفتی غول آسای
راكفلر - استاندارد اویل - خود را به كمپانی‌های متعددی تقسیم كرد: استاندارد
اویل نیوجرسی، استاندارد اویل كاليفرنیا و جز آن. همه این كمپانی‌ها زیر كنترل
راكفلر قرار دارند.

كورپوریشن اتحادیه‌ای انحصاری است از مؤسسات مربوط به رشته‌های
مختلف صنعت، بانك، تجارتخانه‌ها و كمپانی‌های حمل و نقل و بیمه مبتنی بر
منافع مالی مشترك و وابستگی مالی مشترك گروهی از سرمایه‌داران بزرگ كه
بره مؤسسات مربوط نظارت دارند.

در ایالات متحد آمریکا صنعت برق زیر کنترل «جنرال الکتریک کورپوریشن»، صنعت هواپیما سازی؛ «داگلاس ایرکرافت کمپانی»، صنعت آلومینیوم، «ملون کسرن» و صنایع شیمیائی زیر کنترل «دوپونت دو نامرس اند کمپانی» میباشد. در صنعت اتومبیل سازی در سال ۱۹۵۶ فقط دو انحصار - «جنرال موتورز کورپوریشن» و «فورد موتورز کمپانی» - ۸۰ درصد اتومبیلها را تولید کرده و در معرض فروش می گذاشتند. در هر ۴۳ رشته صنعت ۴ کورپوریشن بیش از ۷۵ درصد محصول را در دست خود متمرکز کرده اند در حالی که در ۱۰۲ رشته صنعتی چهار تا از بزرگترین انحصارات از ۵۰ تا ۷۵ درصد محصول تولید بزرگ را بیرون می دهند.

رقابت در انحصارها نه فقط از میان نمی رود بلکه برعکس سبانه تر و مهلك تر می گردد. میان اتحادیه های انحصاری در داخل خود و میان انحصارات و مؤسسات غیر انحصاری - مبارزه رقابت آمیز وجود دارد. در مورد آنهایی که به انحصارها تسلیم نمی شوند از هر نوع روشی از فشار گرفته تا نقطه ورشکستگی و از هر دوز و کلک تجارتي استفاده بعمل می آید. در مبارزه شدید میان انحصارها همه وسایل غیر عادلانه، رشوه خواری، تجاوز، باج، خرابکاری و هر اقدام جنایتکارانه دیگر تا نقطه نابودی جسمانی رقبا به کار گرفته می شود.

در طی دوره امپریالیسم بانكها که فعالانه به قلمرو تولید هجوم می برند نقش مهمی بر عهده دارند. بانكها عبارت از مؤسسات سرمایه داری ویژه ای هستند که وظیفه مقدماتی و اساسی آنها میانجیگری

سرمایه مالی
و اولیگارشی
مالی

در پرداختهاست. آنها سرمایه پولی آزاد و درآمدها را به شکل سپرده جمع - آوری می کنند و به مالکان و سرمایه داران سرمایه پولی به وام می دهند. بانكها به سپرده ها کمتر از آنچه از وام گیرندگان بهره می گیرند، بهره می دهند. تفاوت میان این دو بهره سود بانکی را تشکیل می دهد.

مبارزه رقابت آمیز میان بانكها به ورشکستگی بانكهای کوچک و جذب

آنها در بانک‌های بزرگ می‌انجامد. برخی از آنها که ظاهراً استقلال خود را حفظ می‌کنند در واقع به شعبات بانک‌های بزرگ تبدیل می‌شوند.

با وجودی که عملیات مالی در ایالات متحد آمریکا افزایش می‌یافت تعداد کل بانک‌ها از ۳۰/۴۱۹ در سال ۱۹۲۱ به ۱۴/۲۴۳ در ۱۹۵۵ کاهش یافت. سهم ده تا از بزرگترین بانک‌ها در عملیات بانکی سراسر کشور از ۱۰ در صد در سال ۱۹۲۳ به ۲۱ درصد در سال ۱۹۵۵ افزایش یافت. در نیویورک سهم سپرده‌ها در چهار بانک بزرگ از ۲۱ درصد در ۱۹۰۰ به ۶۰ درصد در ۱۹۵۵ رسید. در ۱۰ تا از ۱۶ مرکز مالی بزرگ ایالات متحد آمریکا چهار بانک بیش از ۵۰ درصد موجودی همه بانک‌های بازرگانی را در اختیار دارند. در ۹ تا از این مراکز مالی دو بانک ۶۰ درصد موجودی‌ها را در دست دارند. «بانک آف آمریکا ناشنال تراست» و «ساوینگز آسوسییشن» در سان فرانسیسکو و «فرست ناشنال بانک» در بوستون و «ملون ناشنال بانک» و «تراست کمپانی» پیستبورگ هر یک بیش از نیمی از موجودی‌ها را در شهرهای مذکور کنترل می‌کنند.

در سال ۱۹۳۶ پنج تا از بزرگترین بانک‌ها در انگلیس ۷۴/۶ در صد مجموع سپرده‌های همه بانک‌های سهامی و در ۱۹۵۷ تقریباً ۷۷/۳ درصد آنها را در اختیار داشتند.

تمرکز بانکی به تشکیل انحصارات بانکی منجر می‌گردد. بانک‌ها از میانجیگری پرداخت‌ها در سطح پائین، به انحصارات قدر قدرت تبدیل میشوند. تقریباً تمامی سرمایه پولی و پس‌اندازهای اهالی زیر نظارت آنهاست. بانک‌ها با مؤسسات صنعتی روابط تنگاتنگ برقرار کرده و کار آنها را از طریق اعتبارات نظارت نموده و به آنها وام‌های دراز مدت می‌دهند. سهام مؤسسات صنعتی را خریده و با صاحبان آنها شریک می‌شوند. صاحبان مؤسسات صنعتی به نوبه خود با خرید سهام بانک‌ها به صورت شرکای آنها در می‌آیند. ائتلاف سرمایه بانکی و انحصارات صنعتی بروی سرمایه مالی راه می‌گشاید. رابطه تنگاتنگ سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی انحصاری سبب می‌شود که اشخاص واحدی به

سمت رؤسای هیئت‌های مدیره یا مدیران عامل انحصارهای صنعتی و بانکی انتخاب گردند. مثلاً ریچارد ملون یکی از اعضای گروه مالی «ملون» همزمان رئیس «ملون ناشنال بانک» و «تراست کمپانی» و مدیرعامل چهار کمپانی دیگر: «گلف اویل کورپوریشن»، «آلومینیوم کمپانی آمریکا»، «جنرال موتورز» و راه آهن پنسیلوانیا می‌باشد.

در ۱۹۵۵ بزرگترین بانک‌ها در ایالات متحد آمریکا در هیئت‌های مدیره کمپانی‌های دیگر نماینده داشتند. «ج. ب. مورگان و شرکاء» در ۹۲ کمپانی، «چیس مانهاتان بانک» در ۱۰۴ کمپانی، «فرست ناشتال سیتی بانک» در ۱۵ کمپانی، «گارانته تراست کمپانی» در ۹۱ کمپانی و «بانکرز تراست» در ۸۴ کمپانی نماینده داشتند. در سال ۱۹۵۱ مدیران ۵ بانک بزرگ انگلیس ۱۲۰۰۸ پست مدیریت را در کمپانی‌های دیگر اشغال می‌کردند.

در طی دورهٔ امپریالیسم همهٔ شئون زندگی زیر سلطهٔ گروه کسوچکی از بزرگترین اشراف مالی است که سررشته اقتصاد و سیاست کشور در دست آنهاست این گروه کوچک بانکرها و صاحبان صنایع یک اولیگارشسی مالی^۱ قدر قدرت را تشکیل می‌دهند.

یکی از شکل‌های اساسی تسلط اولیگارشسی مالی در اقتصاد نظام شرکتی است که عبارت از اینست که یک اشرافیت مالی یا گروهی از اشراف با دارا بودن سهام عمده در شرکت سهامی اصلی - «مادر کمپانی» - از سرمایهٔ این کمپانی برای خرید سهام عمدهٔ شرکتهای سهامی دیگر - «دختر کمپانی» استفاده می‌کنند. این دختر شرکتها به طریقی مشابه سررشتهٔ سهام اصلی شرکتهای «نوه» و کمپانی‌های «نییره» و جز آن را در دست دارند.

پولداران بزرگ با وابستگی مالی چند مرحله‌ای سرمایه‌ای را که چندین بار از سرمایهٔ خود آنها بیشتر است کنترل می‌کنند. در ۵۶-۱۹۵۵ بزرگترین گروه‌های مالی آمریکا سرمایه‌هایی را بدین شرح زیر نظارت دارند: مورگان با سرمایه ۸۰۰ میلیون دلاری خود سرمایه‌ای بالغ بر ۶۵۳۰۰ میلیون دلار،

۱- از کلمه یونانی Oligarchia به معنی تمرکز قدرت در دست چند نفر.

راکفلر با سرمایه ۳۵۰۰ میلیون دلار سرمایه‌ای بالغ بر ۶۱۲۰۰ میلیون دلار، دوپونت با سرمایه ۴۷۰۰ میلیون دلاری خود سرمایه‌ای به مبلغ ۱۶۰۰۰ میلیون دلار، ملون با سرمایه ۳۸۰۰ میلیون دلاری خود سرمایه‌ای بالغ بر ۱۰۲۵۰۰ میلیون دلار.

این منظومه شرکتی پرانشعاب سبب افزایش فوق‌العاده قدرت اشراف مالی می‌گردد. این پدیده انحصارگران را قادر می‌سازد از انواع دوز و کلک‌های تجاری برای چاپیدن سهام داران جزء سود جویند. علت اینست که شرکت سهامی «مادر» قانوناً بهیچ وجه مسئول «دختر شرکت»ی که ظاهراً مستقل است نمی‌باشند، در امریکا گروه متنفذ: مورگان، راکفلر، فرست ناشتال سیتی بانک، دوپونت، ملون، بانک آف امریکا، شیکاگو اند کلوندگروپز، بر اقتصاد کشور تسلط دارند. سرمایه‌ای را که آنها (تا سال ۱۹۵۵) کنترل می‌کنند به ۲۱۸۲۵۰۰ میلیون دلار سر می‌زند.

سران اولیگارش‌های مالی مزبور عبارتند از خانواده‌های مورگان و راکفلر. قلمرو نفوذ مورگان‌ها مشتمل است بر ۵ بانک از بزرگترین بانک‌های امریکا ۱۴ کمپانی راه آهن، «یونایتد استیس استیل کمپانی»، «جنرال الکتریک»، شرکت تلگراف و تلفن امریکا، «امریکن گاز» و «الکتریک کمپانی» و جز آن. قلمرو نفوذ راکفلرها عبارتست از «چیس مانهاتان بانک» «متروپولیتن لایف اینشورنس کمپانی»، انحصارات نفتی - «استاندارد اویل کمپانی آف نیوجرسی»، «سو کونی و اکیوم»، «مو بیل اویل کمپانی»، «استاندارد اویل کمپانی آف ایندیانا»، «استاندارد اویل کمپانی آف کالیفرنیا»، «استاندارد اویل کمپانی آف اوهایو» و جز آن.

توده کلان ثروت در دست معدودی اشراف مالی - سلاطین بی تاج و تخت فولاد، نفت، راه آهن، مطبوعات و سینمای بورژوازی بانک، و جز آن متراکم شده است.

در امریکا يك درصد جمعیت صاحب ۵۹ درصد ثروت کشور است. در انگلیس کمتر از ۲ درصد سرمایه داران ۶۸۲۵ درصد ثروت کشور را در

اختیار دارند.

اولیگارش‌های مالی بردولت بورژوازی فرمان‌مسی‌راند. مواضع کلیدی سیاست کشورهای سرمایه‌داری در دست بزرگترین انحصارداران است. سررشته قدرت دولتی به دست اولیگارش‌های مالی است. تزکیب کابینه‌ها و تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی کشورها گروه‌مزبور است.

اولیگارش‌های مالی از قدرت دولتی برای سرکوبی جنبش طبقه کارگر کشورهای «مادر» و جنبش‌های بخش ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره استفاده می‌کند. مطبوعات، رادیو، سینما و تلویزیون بورژوازی در خدمت منافع این قشر است. اولیگارش‌ها با کمک یک دستگاه تبلیغاتی تابع، افکار عمومی را منحرف کرده، تخم شوی نیزم و تبعیضات نژادی و ملی را در میان خلق می‌پراکند و با «چرب کردن سیبل» قشرفوقانی و کوچک طبقه کارگر، قشر مزبور را در خدمت منافع طبقاتی خود قرار می‌دهد.

یکی از مشخصات عمده امپریالیسم صدور سرمایه
است. صدور کالا و ویژه سرمایه‌داری غیر انحصاری
و دوران رقابت آزاد بود. در سرمایه‌داری انحصاری
تجارت خارجی به گسترش خود ادامه می‌دهد لیکن صدور سرمایه اهمیت استثنایی
کسب می‌کند.

در دوران سرمایه‌داری انحصاری، صدور سرمایه وسیله اصلی بهره‌کشی منتظم
بیشترین بخش جهان بدست مشت‌کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته می‌گردد.
مقادیر هنگفتی «سرمایه اضافی» در یک رشته کشورهای سرمایه‌داری
متراکم می‌شود.

در دوران امپریالیسم، تسلط انحصارها با تمرکز فوق‌العاده سرمایه‌هاشان،
و تکامل شرکت‌های سهامی و بانک‌ها که مقادیر کلانی پول آزاد اهالی را در
خود متمرکز می‌کنند سبب ایجاد «اضافه سرمایه» در عده‌ای از کشورهای
سرمایه‌داری می‌گردد. این «اضافه سرمایه» مشروط و نسبی است. سطح زندگی

توده مردم در رژیم سرمایه داری نسبتاً پائین می ماند در حالی که کشاورزی که به میزان زیادی از صنعت عقب مانده است برای تکامل خود نیاز فراوانی به پول دارد ولی سرمایه داری انحصاری به منظور بالا نگهداشتن سود های انحصاری خود نمی تواند از این «سرمایه اضافی» برای ارتقای سطح زندگی مردم سود جوید .

انحصارگران در تعقیب سود های عالی تر، به صدور سرمایه اقدام می کنند. در آغاز قرن بیستم سرمایه بطور عمده به کشورهای عقب مانده مستعمره و وابسته صادر می شد زیرا کمبود سرمایه، قیمت های نازل زمین، مزد های پائین و مواد خام ارزان، سود های عالی افسانه ای را تضمین می نمود. سرمایه هنوز هم به ممالک کم رشد صادر می شود. در فاصله سال های ۱۹۴۶ و ۱۹۶۰ ایالات متحد آمریکا از کشورهای امریکای لاتین ۸۰۰ میلیون دلار سود برگردانده است در صورتی که سرمایه گذاری خصوصی مستقیم آمریکا در امریکای لاتین در طی همان دوره تنها ۵۰۰ میلیون دلار بوده است.

صدور سرمایه به دو شکل اساسی صورت می گیرد: نخست به صورت سرمایه مولد که شامل سرمایه گذاری در صنعت، کشاورزی، حمل و نقل و ثانیاً به صورت سرمایه مالی، یعنی وام به حکومت ها و اعتبارات خصوصی. برخی اشکال متفاوت صدور سرمایه صادر کنندگان آن هدفی یکسان دارند: تحصیل سود های عالی انحصاری.

سرمایه ممکن است هم توسط بخش دولتی وهم از سوی بخش خصوصی صادر گردد. در آغاز قرن بیستم صدور سرمایه تقریباً توسط بخش خصوصی صورت می گرفت. امروزه مبلغ سرمایه دولتی در حدود نیمی از کل سرمایه صادر شده را تشکیل می دهد و در آینده نیز افزایش خواهد یافت؛ زیرا سرمایه خصوصی ترجیح می دهد در رابطه با خطر روز افزون ملی کردن در کشورهای آزاد شده خود را به مخاطره نیفکند. دولت های امپریالیستی با صدور سرمایه برای بسط منابع قدیم و جدید مواد خام، بازارها و مناطق مستعد سرمایه گذاری و اجرای توسعه اقتصادی؛ سیاسی و نظامی - استراتژی سود می جویند.

تقسیم اقتصادی
جهان میان
گروه های
سرمایه داران

انحصارات - تراستها، سندیکاها و کارتلها -
تسلط خود را بر بازار داخلی حفظ نموده و بازار
را میان خود تقسیم می کنند. سرمایه گذاری های
خارجی قلمرو نفوذ و روابط خارجی بزرگترین
انحصارها را بطرز فوق العاده ای بسط می دهند.

گروه های سرمایه داران انحصاری کشورهای گوناگون برای تسلط بر بازارهای
بسیاری از کشورها به اتحادیه های انحصاری تحول می یابند. انحصارهای
کشورهای گوناگون به صورت انحصارات بین المللی در می آیند. انحصارهای
بین المللی عبارتند از انحصارهای کشورهای مختلف که از مرزهای ملی در
می گذرند یا قراردادهای میان انحصارهای ملی کشورهای مختلف.

در سال ۱۸۹۷، ۴۰ کارتل بین المللی وجود داشت. در ۱۹۱۰ این رقم به
۱۰۰ رسید در صورتی که تا پیش از جنگ جهانی دوم حدود ۱۳۰۰ کارتل
تأسیس گشت. کارتل های مزبور بیش از ۴۰ درصد تجارت خارجی جهان
سرمایه داری را کنترل می کردند. کارتل های فولاد، راه آهن، نفت، آلومینیوم،
مس، قلع و لاستیک بزرگترین انحصارهای بین المللی می باشند. پس از جنگ
جهانی دوم، دولت های بورژوازی به ایجاد انحصارهای بین المللی بزرگ
فعالانه کمک نمودند. یکی از آنها جامعه ذغال و پولاد اروپاست و اعضای
آن عبارتند از: جمهوری فدرال آلمان، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند و
لوکزامبورگ.

مدافعان امپریالیسم ادعا می کنند که انحصارات گویا وسایل صلحند و اعضای
آن به زعم ایشان می توانند تضادهای احتمالی میان گروه ها و کشورهای
امپریالیستی را بطور مسالمت آمیز حل کنند. این ادعا با موارد واقعی وفق
نمی دهد. در رژیم سرمایه داری بازار داخلی و خارجی بر حسب قدرت و میزان
سرمایه تقسیم می گردد. تکامل ناموزون کشورهای سرمایه داری و انحصارات
گوناگون سبب تغییرات دائمی در رابطه نیروها در داخل انحصارهای بین المللی
میشود. هر یک از اعضا برای افزایش سهم خود و گسترش قلمرو بهره کشی

انحصاری خود درگیر کشمکش دائمی است. چنانکه « آلفرد موند » صاحب « بریتیش امپریال کیمیکال ایندستریز تراست » در سال ۱۹۲۷ آشکارا اعلام نمود کاترل و اتحاد در واقع چیزی بیش از یک متارکه موقتی در جنگ صنعتی نیست.

تشکیل انحصارهای بین‌المللی به معنی توقف مبارزه برای تقسیم جهان یا گذار مسالمت آمیز در میان دول امپریالیستی نیست بلکه عبارت از تشدید مبارزه میان آنها در جست و جوی بازار، منابع مواد خام و قلمروهای سرمایه گذاری است .

در کنار تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه های سرمایه داران، تقسیم منطقه ای جهان میان دول امپریالیستی نیز صورت می گیرد. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم تقسیم منطقه ای جهان

مبارزه برای تجدید تقسیم جهان

میان چند قدرت بزرگ تکمیل گشت. در فاصله سال های ۱۸۷۶ و ۱۹۱۴ مستملکات استعماری ۶ قدرت بزرگ (بریتانیا، روسیه، فرانسه، آلمان، امریکا و ژاپن) از ۴۰ میلیون کیلومتر مربع به ۶۵ میلیون رسید یعنی بیش از ۵۰ درصد افزایش یافت. در ۱۸۷۶ آلمان، امریکا و ژاپن هیچ مستعمره ای نداشتند و فرانسه نیز عملاً فاقد آن بود. در سال ۱۹۱۴ دولت های صاحب مستعمره منطقه ای در حدود ۱۴ میلیون کیلومتر مربع در اختیار داشتند که در حدود یک و نیم برابر مساحت اروپاست.

اهمیت مستعمرات و نیمه مستعمره ها برای قدرت های امپریالیستی بطرز چشم گیری افزایش یافته است. تسلط انحصارات هنگامی که همه منابع و مواد خام در دست آنها متمرکز گردد اطمینان بخش تر است. برای سرمایه مالی نه فقط منابع مواد خام پیشین بلکه منابع بالقوه نیز اهمیت دارد. تکامل سریع علم و صنعت اراضی نا مناسب امروز را بصورت اراضی مناسب فردا تبدیل می کند. مثلاً در صحرای الجزایر که سابقاً به صورت لم یزرع بود اکنون نفت

کشف شده و انحصارات فرانسه سود قابل توجهی از آن به جیب می‌زنند^۱ کشورهای امپریالیستی میکوشند مناطق اقتصادی زیر نظارت خود را بسط داده و مناطق جدیدی را به تصرف درآورند.

ممالک مستعمره و وابسته برای امپریالیست‌ها از لحاظ پایگاه‌های نظامی نیز اهمیت دارند. گذشته از این، پایگاه‌های نظامی دول امپریالیستی در مناطق مزبور سلطه آنها را بر این مناطق تسهیل می‌نماید.

تکمیل تقسیم منطقه‌ای جهان در دوره مبارزه برای تجدید تقسیم آن صورت گرفت. اکنون بدست آوردن قلمروهای نفوذ تازه فقط بوسیله بیرون کشیدن آنها از چنگ استعمارگران رقیب امکان پذیر است. غیر از کشورهای مستعمره کشور های وابسته‌ای نیز وجود داشته و دارند که از لحاظ سیاسی رسماً مستقل لیکن در واقع در تور وابستگی مالی و اقتصادی استعمارگران گرفتارند. در آغاز قرن بیستم کشورهای نظیر چین، ایران، ترکیه و اکثر کشورهای امریکای لاتین در زمره چنان کشورهای قرار داشتند.

نقش تاریخی امپریالیسم

امپریالیسم مرحله خاصی از سرمایه‌داری است. امپریالیسم، سرمایه‌داری انحصاری، ایستا و محض است.

امپریالیسم از لحاظ اقتصادی، عبارت از سرمایه‌داری انحصاری و ادامه تکامل مشخصات اساسی سرمایه‌داری است و از این رو قوانین اقتصادی سرمایه‌داری در سرمایه‌داری انحصاری نیز بطور کلی عمل می‌کنند. در طی دوره امپریالیسم عمل قوانین اقتصادی سرمایه‌داری به تشدید تضاد های آن منجر می‌گردد، بویژه تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و شکل سرمایه‌داری و خصوصی برداشت ثمرات تولید که تضاد اساسی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

۱ - چندی پیش صنعت نفت الجزایر به تملک دولت الجزایر درآمد م.

انحصارات اجتماعی شدن تولید را به عالیترین حدی که تکامل آن در سرمایه‌داری امکان‌پذیر است می‌رسانند ولی مالکیت خصوصیت سرمایه‌داران بر وسائل تولید ادامه می‌یابد. انحصارگران برای کسب سودهای عالی انحصاری، استثمار پرولتاریا را تشدید می‌کنند و بدینگونه قدرت خرید جمعیت را پائین نگه‌می‌دارند. تضادهای میان نیروهای مولد رو به پیشرفت و چارچوب تنگ روابط تولید سرمایه‌داری فقط با انقلاب سوسیالیستی حل‌شده.

در طی دوران امپریالیسم سرمایه‌داری انحصاری - دولتی بوجود می‌آید. دولت سرمایه‌داری مستقیماً در زندگی اقتصادی به نفع اولیگارش‌های مالی دخالت می‌کند و اقدامات منظم‌گوناگونی بعمل می‌آورد که از آن جمله است ملی کردن رشته‌های معینی از اقتصاد. دولت در سرمایه‌داری غیر انحصاری عبارت بود از ارگان اداره امور طبقه بورژوازی بطور کلی. و حال آنکه در طی دوره امپریالیسم دولت عملاً به وسیله‌ای برای اداره امور بورژوازی انحصاری بدل می‌شود. این پدیده به نوبه خود به تشدید تضاد میان بورژوازی انحصاری و همه قشرهای مردم از جمله بورژوازی کوچک و متوسط می‌انجامد.

طبیعت ایستا و انگلی سرمایه‌داری در مرحله

امپریالیستی آن، به اشکال زیر بروز می‌کند:

کندی عمومی رشد تولید، گرایش به ایستایی:

امپریالیسم،

سرمایه‌داری ایستا

رشد همزمان تولید در رشته‌های خاص صنعت کشورهای سرمایه‌داری گوناگون، ممانعت از پیشرفت ماشینی شدن، تکامل یکجانبی و ناموزون و ناتوانی در استفاده از امکانات فوق‌العاده‌ای که علم و تکنولوژی جدید عرضه می‌دارد. طبیعت ایستا و انگلی سرمایه‌داری در طی دوره امپریالیسم به اشکال زیر نیز بروز می‌کند: حضور قشر عظیمی از بهره‌گیران (بهره بانکی و بهره سهام) استفاده دائمی از نیروهای تولید کمتر از ظرفیت‌شان، وجود دائمی بیکاری عمومی، رشد صنایع نظامی، افزایش مصرف انگلی از

طریق سیاستهای ارتجاعی داخلی و خارجی دول امپریالیستی و رشوه دادن به قشر کوچک فوقانی طبقه کارگر توسط بورژوازی کشورهای امپریالیستی. انحصارها خود موجد گرایش به رکود و ایستائی هستند. انحصارها به علت تسلط خود در موقعیتی هستند که می توانند قیمت های انحصاری برقرار کنند و آنها را مصنوعاً در سطح بالا نگهدارند. در نتیجه، تولیدکنندگان به استفاده از اختراعات و تعویض افزارهای کهنه با افزارهای جدید چندان رغبتی ندارند.

در سرمایه داری انحصاری فاصله میان امکانات علم و تکنولوژی به ثوابت افزایش ثروت جامعه بشری و دامنه استفاده از این امکانات روز بروز بیشتر می شود. بسیاری از انحصارات سرمایه داری برای جلوگیری از آفتابی شدن اختراعات، امتیاز آن را از صاحبان آنها می خرند. مثلاً جنرال موتورز تنها از یکصدم اختراعات خریداری استفاده می کند.

گرایش به انحطاط و ایستائی بدین معنی نیست که امپریالیسم اصولاً پیشرفت ندارد. انحصار رکود بوجود می آورد لیکن رقابت که در امپریالیسم نیز ادامه دارد سرمایه داران را دائماً وامی دارد برای فروش ارزانتر کالا های خود و کسب سود بیشتر آخرین دستاوردهای علمی و فنی خود را بکار ببندازند. از این رو در امپریالیسم نیز تکنولوژی در پکرشته از شاخه ها بویژه شاخه های جدید سریعاً رشد می یابد.

گرایش به انحطاط و ایستائی و گرایش به پیشرفت فنی دائماً بایکدیگر تلافی می کنند. گاه این و گاه آن بردیگری تفوق می یابد و این تنها برناموزونی تکامل سرمایه داری می افزاید.

کاهش نرخ رشد تولید صنعتی نشانه ای از انحطاط سرمایه داری است. در آمریکا مثلاً رشد تولید صنعتی آشکارا از رشد جمعیت عقب می ماند. بدینگونه که در فاصله سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۶۰ رشد سالانه جمعیت در حدود ۲ درصد بود و رشد سالانه تولید $\frac{۲}{۳}$ در صد. در صورتی که در ۱۹۶۱ رشد تولید (کمتر از یک درصد) از رشد جمعیت ($\frac{۱}{۵}$ درصد) کمتر بود. طبیعت انگلی سرمایه داری بشکل رشد نظامی گری نیز بروز می کند.

بخش فوق العاده‌ای از درآمد ملی و بطور عمده درآمد زحمتکشان به‌نیاز. های نظامی اختصاص می‌یابد. انحطاط سرمایه‌داری در این حقیقت نیز بروز می‌کند که بورژوازی امپریالیستی از سودهای حاصل از استثمار کشورهای مستعمره و وابسته به تشر فوقانی طبقه کارگر باصطلاح اشرافیت کارگری- کشور خود بمنظور گماردن آنها به خدمت منافع خود، رشوه می‌دهد.

امپریالیسم، تمامی تضادهای سرمایه‌داری را تشدید می‌کند. تضادهای عمده امپریالیسم عبارتند از: ۱- تضادهای میان کار و سرمایه ۲- تضاد

امپریالیسم،
سرمایه‌داری محض

های میان دول امپریالیستی و ۳- تضادهای میان دول «مادر» و کشورهای مستعمره و وابسته. این تضادها دیگر نمی‌توانند در چارچوب سرمایه‌داری حل شوند.

بدینگونه تکامل سرمایه‌داری، بویژه در عالیترین مرحله خود به ضرورت وقوع يك انقلاب سوسیالیستی برای الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و استثمار انسان از انسان می‌انجامد.

تکامل کشورهای سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم بطور ناموزون و نوبتی صورت می‌گیرد.

تغییراتی که در نقش کشورهای مختلف در تولید صنعتی تمام جهان سرمایه‌داری روی داده است نشانه چنین ناموزونی و تناوبی است:

(به جدول بنگرید؛ ارقام به درصد است)

نام کشور	۱۸۷۰	۱۹۱۳*	۱۹۳۷	۱۹۴۶	۱۹۵۸
ایالات متحده آمریکا	۲۳/۳	۳۷/۹	۴۱/۴	۵۹/۱	۴۶/۹
انگلستان	۳۱/۸	۱۴/۸	۱۲/۵	۱۲/۱	۱۰/۵
جمهوری آلمان	۱۳/۲***	۱۶/۶***	۹/۰***	۳/۸	۸/۳
فرانسه	۱۰/۳	۶/۸	۶/۰	۵/۱	۵/۴

* بدون روسیه

** تمام آلمان

چنانکه در جدول بالا آمده است، در سال ۱۸۷۰ انگلستان از لحاظ تولید صنعتی در میان ممالک سرمایه‌داری مقام نخست، امریکا مقام دوم، آلمان سوم و فرانسه مقام چهارم را داشت. در سال ۱۹۱۳ امریکا نه فقط مقام نخست را در تولید صنعتی داشت بلکه تقریباً برابر مجموع تولیدات آلمان، انگلیس و فرانسه، تولید می‌کرد. آلمان مقام دوم، انگلستان سوم و فرانسه مقام چهارم داشت. در سال ۱۹۳۷، تولید صنعتی امریکا ۵۰ درصد بیش از انگلیس، آلمان و فرانسه بود. پس از جنگ دوم در سال ۱۹۴۶، سهم امریکا در تولید صنعتی جهان سرمایه‌داری به ۵۹/۱ درصد افزایش یافت و در ۱۹۵۸ به ۴۶/۹ درصد کاهش پذیرفت.

ناموزونی تکامل اقتصادی به تشدید فوق‌العاده تضادهای میان‌کشور-های امپریالیستی می‌انجامد.

تکامل اقتصادی ناموزون کشورهای سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم به ناموزونی تکامل سیاسی آنها منجر می‌شود. بدینگونه جنبش طبقه کارگر نیز از هنگام آغاز آن بطور ناموزون تکامل یافته است. در طی قرن نوزدهم مرکز جنبش انقلابی از انگلیس (۴۰ - ۱۸۳۰) به آلمان (۴۹ - ۱۸۴۴)، فرانسه (۱۸۷۱) و سپس به دیگر به آلمان (ثلث آخر قرن نوزدهم) انتقال یافت. در آغاز قرن بیستم روسیه مرکز جنبش انقلابی بین‌المللی گشت.

تکامل اقتصادی و سیاسی ناموزون کشورهای سرمایه‌داری به اینجا می‌کشد که شرایط مقدماتی برای پیروزی یک انقلاب سوسیالیستی در زمانهای مختلف و در کشورهای مختلف به بلوغ می‌رسد. عمل قانون تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری در طی دوره امپریالیسم سبب تضعیف عمومی امپریالیسم جهانی می‌گردد. رشد ناموزون انقلاب امکان پیروزی همزمان سوسیالیسم در همه کشورها یا در بیشتر کشورها

را از میان می برد و امکان گسستن زنجیر امپریالیستی در ضعیفترین حلقه اش، امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی ابتدا در چند کشور یا حتی در يك کشور وجود می آید.

تئوری امپریالیسم بمثابة عالیترین و آخرین مرحله سرمایه داری، تئوری پیروزی انقلاب سوسیالیستی در يك کشور متعلق به لنین است.

سیاست های امپریالیستی دول بزرگ در پایان قرن نوزدهم

در قرن نوزدهم تضادهای اقتصادی و سیاسی در میان بزرگترین دول امپریالیستی تشدید شد. رفته رفته دو گروه متخاصم یکی بریاست انگلیس و دیگری به رهبری آلمان بوجود آمد. مسئله بازارها و مستعمرات به صورت يك مشکل حاد درآمدند. ولی دیگر مناطق آزادی در جهان وجود نداشت. دول سرمایه داری بزرگ بطور عمده آلمان، امریکا و ژاپن که تصرفات استعماری خود را دیرتر از قدرت های بزرگ دیگر آغاز کرده بودند، در مورد تقسیم منابع مواد خام و بازار خود را مغبون یافته و مسئله تجدید تقسیم مستعمرات و قلمروهای نفوذ خود را مطرح نمودند. تصرف مستعمرات هدفش نه فقط بدست آوردن سودهای کلان بلکه وسیله حل تضاد های داخلی کشور های متروپل به هزینه خلق های ممالک مستعمره و وابسته بود. زیرا بخشی از سود های استعماری برای رشوه دادن به قشر فوقانی طبقه کارگر خودی صرف می شد.

در پایان دهه ۱۸۷۰ بانک داران انگلیسی و فرانسوی شیرازه امور اقتصادی و مالی مصر را به دست گرفتند. در سال ۱۸۸۰ خلق مصر تحت رهبری عربی

قیام مهدی
در سودان

پاشا - افسرادش مصر - پانخاست. شورشیان خواستار خروج بیگانگان و اجرای اصلاحات بورژوازی بودند. در پاسخ، انگلیس جنگ علیه مصر را آغاز نمود و کشور را بطور کامل اشغال و رژیم استعماری در آن برقرار ساخت.

در ۱۸۸۱ یک قیام عمومی ضد استعماری به رهبری محمد احمد (که خود را مهدی میخواند) در سودان شروع شد. در این قیام که علیه استعمارگران انگلیسی و بوروکراسی فئودالی مصری بود دهقانان، چادر نشینان و بردگان سودانی شرکت داشتند.

در سال ۱۸۸۵ شورشیان تمام کشور را از وجود دشمنان پاک نموده پایتخت آن خارطوم را تصرف نمودند. دولت مستقل مهدی تشکیل شد که تا ۱۳ سال دوام یافت.

در طی جنگ ۹۸-۱۸۹۶ استعمارگران انگلیسی بار دیگر سودان را اشغال و دولت مهدی را واژگون ساختند. آنها شهر «ام درمان» را وحشیانه نابود نموده سرهای بریده اسیران جنگی را بر دیوارهای خارطوم و ام درمان به نمایش گذاشتند و بقعه مهدی را ویران ساختند. قیام مهدی الهام بخش خلقهای مصر، هند و کشورهای زیر سلطه آفریقا و آسیا در مقاومت در برابر استعمارگران گشت.

انفقاد اتحادیه سه گانه (آلمان، اطریش - هنگری
تصرفات استعماری
ایتالیا) نقش جهانی آلمان را بالا برد. امپریالیست
آلمان
های آلمان آشکارا عده زیادی از مستعمرات را مطالبه نمودند. در دهه ۱۸۸۰ آلمان سیاست تجاوزی خود را تشدید کرد. در آوریل ۱۸۸۴ این کشور تحت حمایتی خود را برایستگاه تجارتي « بریمن مرچاند لودیتز» در خلیج بنگوئا آنگرا، آفریقای جنوب غربی و ساحل مجاور آنگولا (مستعمره پرتغال) و «کلنی کبپ» اعلام نمود. بدین گونه آلمان قلمرو وسیعی را تصرف کرده و آنرا آفریقای جنوب غربی آلمان نامید.

در سال ۱۸۸۴ آلمان « توگو » و « کامرون » و در سال ۱۸۸۵ بخش شرقی آفریقا همراه با تانزانیا را اشغال کرده و آن را آفریقای شرقی

جنگ امریکا اسپانیا

ایالات متحد امریکا نیز در تصرف مستعمرات بسیار فعال بود و در ۱۸۹۸ موجب جنگ اسپانیا-آمریکا را فراهم نمود. مدتها پیش از جنگ امریکا آشکارا توسعه طلبی خود را در کشورهای امریکای لاتین و در خاور دور نشان داده بود. زیر پوشش دکترین مونروته^۱ و سیاست «حسن همجواری» و با بیرون راندن دولت‌های اروپائی ایالات متحده دخالت‌های اقتصادی خود را در امریکای لاتین افزایش داد. در عین حال کوشید تسلط اقتصادی خود را در کشورهای خاور دور ژاپن، چین و جز آن برقرار سازد و برای تحکیم مواضع خود در آن منطقه جزایر هاوایی را بخود ملحق نمود. در ۱۸۹۸ در این جزایر پایگاهی برای توسعه در خاور دور احداث کرد. ۱۸۹۹ امریکا جزایر ساموآی شرقی را به مستعمره خود تبدیل نمود. امریکا میخواست فیلیپین (مستعمره اسپانیا) را برای تقویت موقع خود در خاور دور و کوبا را برای رخنه در امریکای لاتین بتصرف خود در آورد. تدارکات برای جنگ با اسپانیا شروع شده بود.

قیام مسلحانه‌ای تحت رهبری خوزه مارتی، ماکسیمو گومزی رائر و آنتو-نیوماسئو در کوبا در سال ۱۸۹۵ و در فیلیپین در سال ۱۸۹۶ روی داد. امریکا تصمیم داشت از این مبارزه سود جسته و به بهانه کمک به شورشیان به تصرف کوبا و فیلیپین مبادرت ورزد. در سال ۱۸۹۶ کنگره امریکا قطعنامه ویژه‌ای درباره ضرورت مداخله در حوادث کوبا تصویب کرد و به اسپانیا پیشنهاد میانجی‌گری داد. اسپانیا پیشنهاد مزبور را رد کرد و امریکا تدارک جنگی خود را تشدید

۱- دکترین مونروته اعلامیه‌ای است درباره سیاست امریکا در مورد امریکای لاتین که در ۱۸۲۳ انتشار یافت. دکترین مونروته که رسماً هدفش علیه مداخله دول اروپائی (آمریکا برای آمریکائیان) بود عملاً کوششی بود برای برقراری نفوذ ایالات متحده امریکا بر سراسر قاره امریکا.

نمود.

مکین لی^۱ رئیس جمهوری وقت امریکا تصرف فوری کوبا و فیلیپین را هدف اصلی سیاست خود قرار داد. در ۱۵ فوریه ۱۸۹۸ انفجار اسرار آمیزی در رزمناو امریکایی «مین^۲» در بندرها و اوانا روی داد و کشتی غرق شد. تحقیقات در مورد انفجار شروع شد. حتی پیش از آغاز تحقیق حکومت امریکا، اسپانیا را مورد نکوهش قرار داد. اسپانیا تمایل به سازش داشت لیکن در مورد جنگ قبل تصمیم گرفته شده بود.

در ۲۱ آوریل امریکا تصرفات خود را بدون اعلان جنگ آغاز کرد. اسپانیا چه در جزایر و چه در دریا شکست یافت. به موجب پیمان متارکه‌ای که در مانیل پس از تسلیم واحدهای اسپانیولی امضاء شد، اسپانیا از کوبا، پورتوریکو و جزایر دیگر در هند غربی به نفع امریکا صرف نظر نمود. مسئله فیلیپین مفتوح ماند.

آلمان و انگلیس نیز با استفاده از ضعف اسپانیا کوشیدند به مستعمرات اسپانیا دست اندازی کنند. آلمان تقاضای فروش جزایر ماریانا، کارولین، مارشال و کاناری را به اسپانیا داد. اسپانیا برای مذاکره در مورد فروش همه جزایر مزبور بجز جزایر کاناری موافقت نمود.

نظر به ادعاهایی که از طرف آلمان و انگلیس ابراز شد اسپانیا مجبور بود تقاضای امریکا را نیز بر آورد و روز ۱۰ دسامبر ۱۸۹۸ پیمان صلحی در پاریس امضاء شد که بموجب آن اسپانیا «استقلال» کوبا را به رسمیت شناخت و پورتوریکو و گوام را واگذار نمود و فیلیپین را در ازای ۲۰ میلیون دلار به امریکا فروخت. در آغاز سال ۱۸۹۹ قرار داد فروش جزایر ماریانا، کارولین و مارشال به آلمان در مقابل مبلغ ناچیزی (۲۵ میلیون پستاس) امضاء شد. در عین حال قلمرو ساموآی غربی مستعمره آلمان گشت. امریکا به اشغال کوبای «مستقل» پس از امضای صلح نیز ادامه داد. این کشور زیر نظارت فرماندار نظامی امریکا قرار گرفت.

1 - Mckinley

2 - Maine

در سال ۱۹۰۱ امریکائیان به اصطلاح «اصلاحیه پلات»^۱ را به کوبا تحمیل نمودند. این تعهد اسارت آمیز عملا کوبا را به مستعمره امریکا تبدیل نمود. بموجب اصلاحیه پلات به امریکا «حق» مداخله در امور کوبا داده شد و کوبا از ورود هر نوع پیمان خارجی و دریافت وام‌های خارجی بدون تصویب امریکا منع شد. گذشته از این امریکا در کوبا پایگاهی دریایی بدست آورد و از بیم عملیات آزادی‌بخش خلق کوبا برای کسب استقلال، امریکا ارتش کوبا را منحل ساخت. بدین گونه ایالات متحده به جنگی که «برای استقلال و آزادی کوبا» شروع شده بود پایان داد.

جنگ امریکا-اسپانیا نخستین جنگ برای تجدید تقسیم جهان بود که بر اثر تکامل ناموزون و متناوب سرمایه داری دوی داد. ایالات متحده امریکاییکی از بزرگترین کشورهای امپریالیستی و نخستین کشوری بود که برای تجدید تقسیم جهان و برای بدست آوردن بازار به جنگ متوسل شد.

در سال ۱۸۹۹ انگلیس جنگی تجاوز کارانه را علیه
جنگ بوئرها
ترانسوال و «اورنج فری استیت» (افریقای جنوبی) که بوئرها-اعقاب مهاجران هلندی-در آن ساکن بودند آغاز نمود. بوئرها اراضی مزبور را از آفریقائی‌ها-اهالی بومی-گرفته بودند. بوئرها سر-سختانه مقاومت ورزیده و شکست‌های چندی به سپاهیان انگلیسی وارد آوردند و نیز به مبارزه چریکی مبادرت نمودند. ولی خود بوئرها نسبت به بومیان سیاهپوست تبعیضات نژادی رواسی داشتند و این به تضعیف قدرت آنها کمک نمود.

در ۱۹۰۲ انگلیس به ترانسوال و «اورنج فری استیت» پیمان صلحی امپریالیستی تحمیل کرد که بموجب آن دو جمهوری مزبور به صورت دو مستعمره انگلیس درآمدند.

توسعه طلبی امریکا در امریکای لاتین

در پایان دهه ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ يك کمپانی فرانسوی آغاز به احداث کانال پاناما کرد. فساد بی سابقه‌ای که احداث کانال را به ماجرای رسوایی تبدیل نمود (از آن به بعد کلمه «پاناما» يك معنی منفی بدست آورده است) به ورشکستگی کمپانی انجامید. در ۱۹۰۲ حکومت فرانسه حقوق امتیازی خود را به حکومت امریکا فروخت. در ژانویه ۱۹۰۳ امریکا و کلمبیا قراردادی را در مورد اجاره باریکه‌ای از قلمرو کلمبیا به امریکا به مدت ۹۹ سال به منظور احداث کانال امضا نمودند، ولی کنگره کلمبیا از تصویب این قرار داد خائنه امتناع ورزید. پاسخ امریکا به این اقدام این بود که به یاری عمال خود در منطقه مورد ساختمان قیامی راه انداخت و آشکارا به حمایت از آن اقدام نمود. يك دولت جدید پاناما - بر تنگه پاناما تشکیل شد. امریکا فوراً آنرا به رسمیت شناخت و تحت حمایت نیروهای مسلح خود به احداث کانال پرداخت. ساختمان در سال ۱۹۱۴ تمام شد. امریکا از آن پس از کانال پاناما بمنظور بهره کشی از خلق‌های امریکای لاتین سود جسته است.

انحصارگران امریکایی به دولت‌های امریکای لاتین به دادن وام بر طبق شرایطی که کاملاً به سود آنهاست پرداختند. بانکداران انگلیسی نیز به سرمایه گذاری‌های عظیمی در این کشورها اقدام نمودند ولی با تشدید تضادهای انگلیس و آلمان انگلیس تصمیم گرفت وارد منازعه با امریکا نگردد و از این رو امتیازات بزرگی به آن دولت داد. ایالات متحد امریکا نیز از رقابت روز افزون تجارتخانه‌های آلمانی در امریکای لاتین ناراضی بود.

از جمله جنبش‌های ملی آزادی بخش خلق‌های امریکای لاتین که حائز اهمیت بود انقلاب ۱۷ - ۱۹۱۰ مکزیك بود. انقلاب که هدفش برانداختن سلطه امریکا و بقایای فئودالی بود موقع ارتجاعی فئودال - روحانیت و سرمایه خارجی را در کشور متزلزل ساخت.

شورشی مشتزنان

در چین

(۱۸۹۹-۱۹۰۱)

انگلیس، فرانسه و ایالات متحد امریکا به آلمان همچون رقیب عمده‌ای می‌نگریستند. آلمان مقاصد خود را در مورد تدارک «جنگی بزرگ» پنهان نمی‌داشت این تدارک شامل احداث فعالیت‌های راه آهن، تقویت

پادگان‌ها در مستعمرات و ایجاد یک پادگان نیرومند بود.

امتناع انگلیس و فرانسه از جلب رضایت نظامیان آلمان در مورد دعاوی مستعمراتی آنها روابط میان کشورهای مزبور را تیره کرد لیکن در برابر جنبش آزادی‌ملی، طرفین مشترکاً عمل می‌کردند. هنگام بروز شورش ضد امپریالیستی خلق چین- قیام مشتزنان- دولت‌های امپریالیستی یک نیروی بین‌المللی به فرماندهی ژنرال آلمانی برای سرکوبی آن اعزام داشتند. در سال ۱۹۰۱ با کوشش مشترک دول امپریالیستی فروزانده شد.

قیام ضد استعماری بوکسورها از تقسیم منطقه‌ای کامل چین جلوگیری کرد و در توسعه جنبش آزادی ملی در این کشور حائز اهمیت بسیار بود.

پس از مذاکرات ممتد با دولت‌های امپریالیستی، چین مجبور شد پروتکل نهایی را در ۱۹۰۱ امضا کند که برحسب آن چین مجبور شد اکثر دعاوی ارضی مهاجمان را بپذیرد و حق جمع‌آوری مالیات از اهالی را بوسیله آنها بشناسد و غرامت سنگینی به مبلغ ۹۸۰ میلیون لیانگ (در حدود ۱۵۰۰ میلیون روبل طلا) به آنان بپردازد. چین عملاً به نیمه مستعمره دول امپریالیستی درآمد. نمایندگان سلسله منچو با این تقاضا موافقت کردند زیرا از مردم خود بیشتر بیمناک بودند.

پیش از قیام بوکسورها قلمرو چین به مناطق نفوذ تقسیم شده بود. شکست شورش این تقسیم را مستحکم نمود. حوضه رود یانگتسه بمنزله منطقه زیر سلطه انگلیس، ایالات سانتونک زیر سلطه آلمان، ایالتینان زیر سلطه فرانسه، ایالات شمال شرقی (منچوری) منطقه روسیه و فولین زیر سلطه ژاپن شناخته شد زیر نقاب یک «اجاره ۲۵ ساله» انگلیس بند «ویهاوی»^۱، فرانسه «اجاره» ۹۹ ساله کانک

چوان، آلمان («اجاره» ۹۹ ساله) بندرتسینک تائو و روسیه تزاری («اجاره» ۲۵ ساله) پورت آرتور را تصرف نمودند.

اقدامات مشترك استعمار گران علیه خاق چین تضادهای آنها را از میان
نبرد.

در رابطه با تقسیم چین به قلمروهای نفوذ، آمریکا دکترین «در باز»^۱ را
بیش کشید بدین امید که با قبول آن، مقاصد توسعه طلبانه آن کشور در چین آسان تر
پیشرفت نماید.

مقاصد توسعه طلبانه
آلمان در
خاورمیانه

آلمان ترکیه را وادار به اعطای امتیاز احداث راه
آهن بغداد از بوسفور به خلیج فارس از طریق
آسیای صغیر و بین النهرین کرد. این راه آهن برای
آلمان اهمیت استراتژیک داشت و قرار داد آن در
سال ۱۸۹۳ و ۱۹۰۳ با ترکیه امضا شد. مقاصد توسعه طلبانه آلمان در خاور-
میانه و پیشرفت آن بسوی خلیج فارس منافع امپریالیست های انگلیسی را در
هند به مخاطره می افکند. در ژانویه ۱۸۹۹ انگلیس تحت حمایتی خود را
بر کویت اعلام نمود و در نظر داشت عربستان و بین النهرین را نیز تصرف کند.
همه این حوادث تضادهای میان انگلیس و آلمان را در خاورمیانه و آفریقا شدت
می داد. آلمانی ها برای نیل به هدف های توسعه طلبانه خود راه تصرف سلحانه
را انتخاب کردند زیرا انگلیس و فرانسه از بر آوردن تقاضای آلمان از طریق
صلح آمیز امتناع نمودند. آلمان به ساختن ناوگان نیرومندی که با ناوگان انگلیس
قادر به رقابت باشد آغاز نهاد.

۱- دکترین «در باز و فرصت های مساوی» سیاستی بود که آمریکا در سال
۱۸۹۹ در مورد چین آنرا اعلام نمود. آمریکا تقاضای انقاع قلمروهای نفوذ
دول امپریالیستی را در چین و گرفتن امتیاز حقوق صنعتی و بازرگانی برای
همه کشورهای خارجی را در سراسر چین مطرح کرد. آمریکا از آنجا که امیدی به
گرفتن قلمرو نفوذی در چین نداشت، بدین گونه میکوشید تسلط خود را بر سراسر
چین تأمین نماید.

هرگام جدیدی که از طرف آلمان برای تدارك جنگ برداشته می‌شد به تشدید خصومت با انگلیس و فرانسه منجر می‌گشت.

احداث کانال کیل^۱ (۱۸۹۵) که آلمان را قادر به یکپارچگی ناوگان‌های واقع در دریاهای شمال و بالتیک ساخت، رشد سریع نیروهای دریائی و هوائی نقشه وسیع احداث رزمناوها بدست دریاسالار «تیرپیتز» و به تجویز رایشتاگ در ۱۸۹۸، رخنه انحصارات آلمان در کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا و بالکان و اخذ امتیاز احداث راه آهن بغداد همه اینها موجبات نگرانی محافل حاکمه انگلیس و فرانسه را فراهم نمود.

ژاپن در نظر داشت ایالات شمال شرقی چین را با ذخائر معدنی غنی آن تسخیر کند ولی روسیه در سر راه ژاپن قرار داشت. افزون بر آن ژاپن میخواست ساختن راه‌آهن را که متعلق به روسیه و مدخل

جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴-۰۵)

سیبری به بود اشغال کند.

در آغاز سال ۱۹۰۴ ژاپن بدون اعلان جنگ به روسیه حمله کرد. روسیه بهیچ وجه برای جنگ آماده نبود و بزودی در ۱۹۰۵ حکومت تزاری مجبور به امضای پیمان ترك مخاصمه گشت.

در سال ۱۹۰۵ نخستین انقلاب روسیه آغاز شد. انقلاب مزبور در يك رشته کشورهای وابسته انقلاباتی را برانگیخت: انقلاب ایران (۱۱-۱۹۰۶)، انقلاب ترك‌های جوان (۰۹-۱۹۰۸)، انقلاب سین‌های در چین (۱۳-۱۹۱۱)، جنبش انقلابی در کره و جنبش آزادی ملی در هند، اندونزی و کشورهای عرب.

حکومت روسیه تزاری از خلق کشور خود بیش از هر چیز دیگری بیم داشت. انقلاب ۰۷-۱۹۰۵ روسیه محافل حاکم را چنان بیمناک ساخت که برای جلوگیری از پیروزی انقلاب ناچار به تسلیم به ژاپن گشت. به موجب پیمان صلح

«پورت اسموت» (که در سپتامبر ۱۹۰۵ امضا شد) روسیه بخش جنوبی ساخالین را به ژاپن وا گذاشت و سلطه ژاپن را در کره و منچوری برسمیت شناخته، از حق خود نسبت به پورت آرتور و راه آهن شرقی چین چشم پوشید.

حیثیت بین‌المللی روسیه بر باد رفت . آلمان با استفاده از این وضع بر مقاصد توسعه طلبانه خود در بالکان و ترکیه افزود. سیاست تجاوزی امپریالیسم آلمان نه فقط روسیه بلکه انگلستان را نیز به هراس افکند زیرا آلمان نفوذ انگلیس در خاورمیانه را نیز تهدید می نمود.

ترکیه عثمانی نیز که بر اثر تضادهای داخلی شدید و جنگ آزادبخش خلق‌های زیر سلطه خود تجزیه شده بود بیش از پیش به وابستگی اقتصادی و مالی انگلیس و فرانسه گرفتار آمد.

انگلیس و فرانسه نیز از بیم اتحاد سه‌گانه (آلمان، اتریش - هنگری و ایتالیا)، بر آن شدند برای اجرای نقشه‌های غارتگرانه خود از طریق سازش گام بردارند و در ۱۹۰۴ به انعقاد پیمان معروف

تشکیل دوبلوك امپریالیستی

آنتانت مبادرت نمودند. هدف اصلی پیمان انگلو- فرانسه، سرکوبی مشترك جنبش آزادی ملی در آفریقا و خاورمیانه بود .

برای خنثی کردن نقشه‌های آلمان در اروپا، انگلیس و فرانسه تصمیم گرفتند برای جلب مساعدت روسیه آن دولت را بسوی خود بکشانند. در نتیجه مذاکرات طولانی قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس و روس امضا شد که بموجب آن ایران و افغانستان و تبت به قلمروهای نفوذ دودولت تبدیل گشتند. قرارداد مزبور تقسیم ایران را به سه منطقه پیش‌بینی میکرد: بخش شمالی زیر نظارت روسیه، و بخش جنوبی تحت کنترل انگلیس قرار می‌گرفت و بخش مرکزی به صورت منطقه بی‌طرف درمی‌آمد. انگلیس بویژه بخاطر ذخائر نفتی عظیمی که در آنجا کشف کرده بود به منطقه مزبور چشم دوخته بود. بر طبق این قرارداد روسیه با تسلط انگلیس بر

افغانستان موافقت نمود. قرارداد مزبور تضادهای انگلو - روس را تخفیف داد و روسیه تزاری را مجبور کرد مرکز سیاست توسعه طلبانه خود را به بالکان معطوف سازد. انگلستان امیدوار بود روسیه را به برخورد با آلمان، اطریش-هنگری گرفتار سازد و بدین وسیله گره روسیه را به آنتانت محکم تر نماید.

امضای قرارداد انگلو - روس ایجاد آنتانت را بمنزله يك بلوك امپریالیستی انگلیس، فرانسه و روسیه تکمیل نمود. دوران مبارزه شدید میان دو گروه امپریالیستی آغاز شد. ولی درون خود گروهها

نخستین جنگ جهانی امپریالیستی

تضادهای عمیقی وجود داشت (خصومت میان ایتالیا و اطریش-هنگری درباره تیرول- ساحل دریای آدریاتیک و مناطق دیگر) که بر اثر آن ایتالیا در صدد جلب پشتیبانی کشورهای آنتانت برآمد و در طی جنگ جهانی اول اتحاد سه گانه را ترك و به آنتانت پیوست. روسیه نیز از اقدامات انگلیس و فرانسه در جلوگیری از دسترسی آن دولت به تنگه های دریای سیاه (بوسفور و داردانل) که هدف دیرینه توسعه طلبی روسیه تزاری بود ناراضی بود.

یرغم قرارداد تقسیم مناطق نفوذ میان انگلیس و فرانسه در آفریقا تضادهای دو کشور هنوز پابرجا بود. ایالات متحده آمریکا قانوناً خود را بی طرف کرده بود ولی عملاً در کنار آنتانت بود زیرا این دولت نیز تهدید امپریالیسم آلمان را بزرگترین خطر برای منافع خود می دانست.

بدین گونه مبارزه میان بلوک های امپریالیستی، اتحاد سه گانه و آنتانت به جنگ جهانی اول انجامید که در نتیجه آن ژاپن، ایالات متحده آمریکا، ترکیه و ممالک دیگر نیز به آن کشیده شدند. جنگ مزبور جنگی امپریالیستی و مقاصد طرفین جنگ، غارتگرانه و غیر عادلانه بود.

امپریالیست های آلمان در نظر داشتند يك «آلمان بزرگ» یا يك «اروپای مرکزی» از جمله ممالک بالتیک، لهستان، اوکراین، اسکاندیناوی، بلژیک، هلند، آسیای جنوب غربی، اطریش، هنگری، بالکان و بخشی از فرانسه، بوجود

آوردند. آنها میخواستند يك امپراطوری استعماری پهناور در افریقا و در حوضه اقیانوس کبیر تأسیس کنند ورؤیای تسلط بر آمریکای جنوبی و اشغال متصرفات انگلیس، فرانسه، بلژیک و کشورهای دیگر را در سر می پروراندند. هدف امپریالیسم آلمان عقب‌اندن رقیب اصلی خود انگلیس و نابودی ناوگان نیرومند آن کشور و تسلط بر پایگاه‌های دریائی آن بود.

هدف امپریالیست‌های انگلیسی عبارت بود از خرد کردن آلمان بمثابه خطرناک‌ترین رقیب خود در بازار جهانی، تضعیف قدرت اقتصادی آن، نابودی ناوگان نظامی و تجاری آن، تصرف مستعمرات دیگر بین‌النهرین، فلسطین و عربستان و تحکیم پایگاه خود در مصر.

امپریالیست‌های فرانسه نه فقط میکوشیدند آلتزاس و لرن را که در سال ۱۸۷۱ بدست آلمان افتاده بود بار دیگر به‌چنگ آورند بلکه در نظر داشتند حوضه روهر را تصرف کرده ناحیه سار را از آلمان منتزع سازند و قدرت اقتصادی و مالی آلمان را تضعیف نموده مستعمرات آن کشور را در آفریقا اشغال نمایند.

روسیه تزاری در آرزوی تسلط سیاسی و نظامی در بالکان و الحاق گالیسیا و تصرف استانبول، داردانل و بوسفور بود.

جنگ جهانی اول برخی کشورها را ضعیف نمود و از سوی دیگر سبب رشد سریع و ثروتمند شدن ممالک دیگر گشت (بویژه آمریکا و ژاپن). در ۱۹۱۶ تنها ۴۸ تا از بزرگترین تراست‌ها در حدود ۹۶۵ میلیون دلار سود بدست آوردند که تقریباً سه برابر سود متوسطی بود که در طی سه سال پیش از جنگ به‌چنگ آورده بودند. بنابراین ارقام رسمی در طی جنگ جهانی اول ۹/۷۰۰/۰۰۰ نفر در جنگ کشته، ۲۱ میلیون نفر زخمی و معلول و میلیون‌ها نفر از گرسنگی و بیماری‌های مسری از پا درآمدند.



فصل هشتم

مقدمات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی انقلاب روسیه

پس از لغو سرواژ تکامل سرمایه‌داری در این کشور
بسیار سریع پیش رفت. انقلاب صنعتی در روسیه در
حدود سالهای ۱۸۸۰ و دیرتر از سایر ممالک پیشرفته آمریکا
و اروپا به وقوع پیوست. بسیاری از مؤسسات صنعتی تازه در این سال‌ها
احداث گشت. در فاصله سال‌های ۱۸۶۶ و ۱۸۹۰ تعداد این گونه مؤسسات از
۲۵۰۰ یا ۳۰۰۰ به ۶ هزار واحد رسید. در طی همان دوره، طول خط آهن
روسیه از ۴ هزار به ۲۹ هزار کیلومتر توسعه یافت. در ۱۸۹۰ بنگاه‌های
بزرگ با بیش از ۱۰۰ کارگر کمتر از ۷ درصد همه مؤسسات کشور را تشکیل
می‌داد. ولی این مؤسسات بیش از نیمی از کل محصولات صنعتی را تولید
می‌کردند. صنعت روسیه در نیمه دوم سال‌های ۹۰ توسعه باز هم بیشتری
یافت. در سال ۱۸۹۰ ارزش کالاهای صنعتی روسیه ۱۲۵۰۰ میلیون روبل بود
در حالی که این رقم در ۱۹۰۰ به ۳۰۰۰ میلیون روبل بالغ گشت.

در آغاز قرن بیستم، سرمایه‌داری روسیه مانند کشورهای سرمایه‌داری دیگر به عالی‌ترین و آخرین مرحله تکامل خود- امپریالیسم- رسید. انحصارها کنترل رشته‌های عمده صنایع را بدست آورده بودند. در طی دوره بحران اقتصادی شدید ۳-۱۹۰۰، هنگامی که نیمی از بنگاه‌ها کار خود را تعطیل کرده بودند، اتحادیه‌های بزرگی از سرمایه انحصاری تشکیل شد. سندیکای «پرودامت»^۱ اتحادیه فروش کالاهای ساخت کارخانه‌های فلز روسیه در ۱۹۰۲ تأسیس شد. این سندیکا ۸۳ درصد کل آهن و ۷۴ درصد کل چدن تولید شده در روسیه را می‌فروخت. سندیکای پروذوگل^۲ که در سال ۱۹۰۴ تأسیس شد ۷۵ درصد کل ذغال سنگ کشور را در اختیار داشت. سندیکای پرودواگن^۳ که در همان سال بوجود آمد تقریباً همه تولید و فروش واگن‌های راه آهن روسیه را منحصر بخود کرد. در رشته‌های دیگر صنعت نیز انحصارهای بزرگی تشکیل شد.

در روسیه مانند سایر کشورهای امپریالیستی، سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی آمیخته شد و بدین گونه یک اولیگارش‌ی مالی بوجود آمد. بانک دولتی، بانک‌های «اشراف»، بانک «دهقانان» و بانک‌های خصوصی انترناشنال پترزبورگ و لنگاکاما، آزوف- دون و بانک‌های دیگر نقش مهمی در صنایع و حمل و نقل ایفا میکردند. روزبه‌روز بر نفوذ اولیگارش‌ی مالی روسیه در سیاست‌های حکومت تزاری افزوده می‌گشت.

سرمایه‌داری انحصاری در روسیه با تمامی جنبه‌های عمومی خود مانند غرب تکامل یافت لیکن مشخصات ویژه خود را نیز داشت.

خصوصیات امپریالیستی در روسیه بطور عمده عبارت بود از ادامه بقایای ریشه‌دار فئودالیسم در اقتصاد و نظام سیاسی در کنار انحصارهای بزرگ سرمایه.

مشخصات ویژه
امپریالیسم در روسیه

داری. یکی از مهم‌ترین نتایج این پدیده، وابستگی روسیه تزاری به امپریالیسم

1 - Prodamet

2 - Prodogol

3 - Prodvagon

اروپای غربی بود که به نوبه خود به تشکیل جنبه‌های ویژه امپریالیسم روسیه کهک می‌نمود. بقایای عمده سرواژ در روسیه سرمایه داری رژیم اربابی و تزاریسیم بود. در آغاز قرن بیستم ۳۰ هزار نفر مالک بیش از ۷۰ میلیون هکتار از اراضی بودند. در حدود همین مقدار متعلق به ۱۲۵ میلیون خانوار روستائی بود. یک خانوار روستائی بطور متوسط دارای ۷ هکتار زمین بود و هر مالک صاحب ۲۳۰۰ هکتار. مالکان بزرگی وجود داشتند که صاحب املاکی به مساحت چندین هزار هکتار بودند. تزار بزرگترین زمین دار محسوب می‌شد یعنی به اندازه زمین یک میلیون خانوار روستائی. دهقانان برای اعاشه خود و خانواده‌شان مجبور بودند زمین را از مالکان به سخت‌ترین شرایط اجاره کنند. دهقانان نمی‌توانستند بهره نقدی بپردازند و بنابراین مجبور بودند برای زمان معینی در زمین ارباب کار کنند. مالکان غالباً اقتصاد خود را به سبک قدیم و با استفاده از کار اجباری و غیر مولد دهقانان اداره می‌کردند. زمین هم در املاک مالکان و هم در میان خانوارهای روستائی با وسائل ابتدائی کشت می‌شد و به ندرت از وسائل مکانیکی جدید استفاده بعمل می‌آمد. همه اینها تکامل نیروهای مولد را در کشاورزی عقب می‌انداخت. مالکیت انحصاری اربابان را قادر می‌ساخت قیمت زمین را در بالا ثابت نگهدارند و این موضوع نیز مانع تکامل سرمایه داری در صنعت و کشاورزی بود. مالکیت مشترک جماعت‌های روستائی و وجود بکرشته‌تههدات فئودالی که دست و پای دهقانان را بسته بود مانع مهاجرت جمعیت روستائی به شهرها بود و این، امکانات سرمایه داری را برای خرید نیروی کار ارزان محدود می‌ساخت.

بقایای سرواژ نیز به مقاومت ادامه می‌داد. استبداد تزاری شکلی از دیکتاتوری مالکان سرفدار بود. هزاران ژاندارم و پلیس از تزار، مالکان و سرمایه‌داران در برابر خلق محافظت می‌کردند. قریب ۲۰۰ هزار نفر کشیش به تحمیق مردم مشغول بودند و اطاعت از بهره‌کشان را به آنان می‌آموختند. تزاریسیم زحمتکشان را در جهل‌نگه‌میداشت. تقریباً چهار پنجم جمعیت روسیه بی‌سواد بودند.

استبداد تزاری در حالی که نماینده منافع مالکان سرف دار بود از سرمایه داران نیز حمایت می نمود. به تقاضای کارخانه داران، مقامات دولتی با شتاب واحدهائی را برای سرکوبی کارگران و شکستن اعتصابات گسیل می داشت. از این روبرو تزاری روسیه که از جنبش توده ها بیش از هر چیز بیمناک بود به تزاریسم و دستگاه جوروستم آن علاقه مند بود. بورژوازی روسیه به مبارزه علیه تزاریسم و بقایای سرواژ علاقه ای نداشت بلکه می کوشید با تزاریسم از در سازش وارد شود.

در آغاز قرن بیستم محصول ذغال روسیه تزاری تقریباً یک چهارم محصول انگلیس بود. عقب ماندگی اقتصادی روسیه، در مقایسه با کشورهای سرمایه داری پیشرفته هر سال که می گذشت زیادتر می شد. بدین گونه ۵۰ سال بعد از لغو سرواژ مصرف آهن در روسیه ۵ برابر شد لیکن روسیه یک کشور کشاورزی عقب مانده باقی ماند. صنعت روسیه از حیث ماشین ها و تجهیزات در سطح خیلی پائین تر از انگلیس و آلمان بود چه رسد به امریکا. روسیه فاقد صنایع بزرگ نظیر کارخانه های ماشین سازی و اتومبیل سازی و غیره بود. ابزارهای ماشینی و مکانیکی مورد نیاز صنعت روسیه از خارج وارد می گشت.

عقب ماندگی فنی و اقتصادی روسیه این کشور را به امپریالیسم اروپائی غرب وابسته می ساخت. تکامل روابط سرمایه داری بر اثر کمبود سرمایه دوسی سبب جلب سرمایه خارجی به روسیه شد. با گذار ممالک اروپائی به مرحله امپریالیسم، صدور کالا به روسیه بیش از پیش جای خود را به صدور سرمایه می داد.

هجوم سرمایه خارجی به روسیه بر اثر سودهای کلانی بود که صاحبان این سرمایه در روسیه بدست می آوردند. ضامن این سودهای کلان استثمار بی رحمانه و زحمتکشان روس بود. سرمایه داران خارجی بویژه فرانسه با کمال میل به حکومت تزاری وام می دادند. بارسنگین باز پرداخت این وامها بردوش خلق روس بود. در طی ۱۵ سال در فاصله ۱۸۹۸ و ۱۹۱۳ روسیه تزاری مبلغ ۵۰۰ میلیون روبل بابت بهره این وامها و سود سهام به امپریالیستهای

خارجی پرداخت . روسیه از لحاظ اقتصادی بیش از پیش به دول امپریالیستی وابسته شد بویژه به انگلیس و فرانسه.

ویژگیهای تشکیل امپریالیسم نیز مشخصات خاص آنرا در روسیه تعیین می کرد. تمرکز تولید در روسیه به سطحی هالی تر از کشورهای دیگر رسیده بود. مثلا مؤسساتی که بیش از ۵۰۰ کارگر داشتند ۵۳ درصد همه کارگران روسیه را در بر می گرفتند. در حالی که این نسبت در امریکا ۳۳ درصد بود. ولی با وجود مؤسسات بزرگی که در روسیه وجود داشت این کشور فاقد رشته های عمده صنعتی بود که قادر باشد پیشرفت فنی بیشتر را تضمین کند (ماشین سازی مکانیکی بزرگ، تولید تجهیزات برقی و جز آن). سطح فنی صنعت بطور کلی از کشورهای سرمایه داری پیشرفته عقب تر بود. در روسیه انحصارات بطور عمده در قلمرو توزیع فعالیت داشتند و دامنه فعالیت آنها در قلمرو تولید محدودتر بود و از این رو در روسیه سندیکا بهترین نمونه شکل انحصار بود. در این سندیکاها غالباً نقش قطعی با سرمایه خارجی بود.

صدور سرمایه روسی مبلغ چشم گیری نبود. سرمایه روسی فقط به چند کشور وابسته و کم رشد مانند ایران، ترکیه و چین صادر می شد. خود روسیه کشوری بود که به آن سرمایه فرانسوی، انگلیسی، بلژیکی و جز آن وارد می شد.

امپریالیسم روسیه در انحصارهای بین المللی سرمایه داران برای تجدید تقسیم جهان شرکت داشت. افزون بر آن، خود بازار روسیه آماج تقسیم میان انحصارهای اروپای غربی و امریکا بود.

روسیه تزاری می کوشید در تجدید تقسیم جهان شرکت کند. پس از شکست در جنگ با ژاپن و از دست دادن نفوذ خود در منچوری، تزاریسم قلمرو نفوذی در شمال ایران بدست آورد (طبق قرار داد ۱۹۰۷ م). همراه با امپریالیست های انگلیسی و فرانسوی حکومت تزاری نیز نقشه هایی برای تقسیم ترکیه طرح کرده بود.

روسیه یکی از حلقه های زنجیر امپریالیسم جهانی بود که همه تضادهای جامعه سرمایه داری در آن به نهایت شدت رسیده بود. در روسیه تضاد های

امپریالیستی چنان شکل تندی بخود گرفته بود که فقط می توانست با انقلاب حل و فصل گردد. انقلاب در روسیه در درجه اول باید بقایای سرواژ را که تکامل کشور را سد کرده بود برمی انداخت. همه نیروهای ارتجاعی- تزاریسیم و مالکان، بورژوازی روسی و خارجی منافع مشترك داشتند. بهمین دلیل مبارزه علیه تزاریسیم و مالکان بزرگ در عین حال مبارزه با امپریالیسم بود و این امکان میداد که انقلاب بورژوا- دمکراتیک در روسیه به مرحله مترقی تری تکامل یابد.

نخستین کارگران در روسیه در طی رژیم سرواژ به
 پیدائی آمدند. به نسبتی که صنایع بزرگ تکامل
 می یافت، يك پرولتاریای صنعتی جدید نیز شکل
 می گرفت. در ۱۸۶۵ در مؤسسات صنعتی بزرگ روسیه ۷۰۶۰۰۰ کارگر
 مشغول بود در صورتی که ۲۵ سال بعد تعداد آنها دو برابر شد و در آغاز قرن بیستم
 تقریباً به ۲۵ میلیون نفر رسید. نزدیک به ده میلیون کارگر در صنعت، حمل و نقل،
 ساختمان و کشاورزی و جز آن بکار مشغول بودند. طبقه کارگر روسیه بر اثر
 شرایط عینی خاصی که این طبقه در آن نشوونما می یافت پی گیرترین کارگران
 جهان بود. رشد سرمایه داری در روسیه در حالی که بقایای فئودالی به موجودیت
 خود ادامه می داد، سبب بی رحمانه ترین بهره کشی از کارگران بود. سرمایه داران
 با حمایت حکومت استبدادی تزاری و با ایمنی کامل دسترنج کارگران را به
 پنجا می بردند. در روسیه تقریباً تا پایان قرن نوزدهم روز کار ۱۲ تا ۱۳ ساعت بود.
 در کارخانه های ریسندگی و بافندگی ساعات کار حتی به ۱۵-۱۶ ساعت می رسید.
 از قسوانین کار و حمایت دولت از کار سخنی در میان نبود. سرمایه داران مزد
 کارگران را به نفع خود ثابت نگه میداشتند. تازه در پرداخت این کارمزد
 ناچیز نیز کارفرمایان به طرق مختلف کارگران را فریب می دادند. کارفرمایان کارگران
 را مجبور می کردند مایحتاج خود را از فروشگاه های متعلق به خود با قیمت
 های بالا خریداری کنند. میان ۳۵ و ۴۰ درصد مزد کارگران به عنوان جریمه کسر
 می شد. یکی از کارگران پیشرو در خاطرات خود می نویسد: « آنها تو را برای

تشکیل طبقه کارگران جدید

هر چیزی جریمه می کردند. هرگاه تصادفاً از جلوی پنجره اطاق مدیر ردمی شدی بی آنکه کلاهت را برداشته باشی جریمه می شدی اگر در محوطه کارخانه بلند صحبت می کردی جریمه می شدی. اگر با آکلر دثون وارد خیابان می شدی جریمه ات می کردند. اگر زنت دو قلو می زائید جریمه می شدی. خلاصه همه چیز برای اینکه آرزوی مردن کنی فراهم بود. کارگران در خانه های پر جمعیت کارخانه زندگی می کردند که شبیه سر باز خانه و دارای به اصطلاح تخت های ۲ یا سه اشکوبه بود. يك افسر ژاندارم در گزارش خود درباره وضع زندگی کارگران مسکو در ۱۹۰۲ چنین می نویسد: «در کار پدوره های کوچکی که هر کدام به ۸ خوابگاه تقسیم می شود ۱۸ تا ۲۴ نفر زندگی می کنند. در هر خوابگاه يك خانواده با بچه های خود می خوابد. هر خوابگاه کمتر از دو متر طول و در حدود ۱۵ متر عرض دارد.» برای کوچکترین «نقصیری» کارگران را از کار اخراج یا محکوم به زندان با اعمال شاقه می کردند. بخش بزرگی از کارگران در مؤسسات بزرگی متمرکز بودند که در آنجا خود شرایط کار، کارگران را با روح تشکیلاتی و انضباط تربیت می کرد و طبیعت جمعی کار سبب اقدامات متحد آنها می گشت.

بیشترین بخش جمعیت روسیه (نزدیک ۸۵ درصد) را دهقانان تشکیل می دادند. ادامه مالکیت بزرگی اربابی دهقانان را به فقر و خانه خرابی کشاند.

وضع زندگی دهقانان

پس از اصلاحات ارضی ۱۸۶۱ اکثر دهقانان که زمین کافی در اختیار نداشتند نمی توانستند با کار در زمین خود - که در قبال آن مجبور به پرداخت فرامت گزافی بودند - اعاشه کنند. برای پرداخت بهره مالکانه، استفاده از چسراگاه، عبور از قلمرو مالک و جز آن آنها مجبور بودند بخش قابل توجهی از روزگار خود را در زمین ارباب کار کنند.

دهقانان از فشار حکومت تزاری نیز در عذاب بودند. آنها مالیات کلانی برای حفظ ارتش، پلیس و دستگاه های حکومتی دیگر می پرداختند. در برابر عدم پرداخت بموقع مالیات به آنها تازیانه می زدند و اموالشان را مصادره

می نمودند. ایشان در قبال کوچکترین تخلف از اطاعت مقامات شدیداً مجازات می شدند. کلیساها و دیرها نیز سهمی از دسترنج دهقانان را به خود تخصیص داده بودند.

زمین های فرسوده و بی رمق محصول ناچیزی بیار می آورد. دهقانان همیشه در گرسنگی بسر می بردند و در مواقع خشکسالی هزاران نفر از گرسنگی و بیماری های مسری می مردند.

تکامل سرمایه داری منجر به قشر بندی دهقانان گشت. قشر بسیار کوچکی از دهقانان با تمرکز زمین و حیوانات کارکن و بهره کشی بی رحمانه از دهقانان تهی دست ثروتمند شدند. دهقانان ثروتمند بسورژوازی دهات بودند و آنانرا «کولاک» می نامیدند. دهقانان متوسط بزحمت از عهده معاش خانواده های خود برمی آمدند و غالباً به صفوف دهقانان تهی دست می پیوستند. در پایان قرن نوزدهم ۵۶ میلیون از ده میلیون خانوار روستائی روسیه را دهقانان تهی دست ۲ میلیون خانوار دهقانان متوسط و ۱۵ میلیون خانوار کولاکها تشکیل می دادند. هر سال بر عهده دهقانان میانه حال تهی دست شده، افزوده می گشت.

وضع یأس آور دهقانان آنها را علیه مالکان برمی انگیخت. جنبش های دهقانی بویژه در ۱۹۰۲ در ایالات خارکف و پولتاوا (دراوکراین) و در برخی ایالات دیگر بخش اروپائی روسیه دامنه وسیعی یافت. دهقانان محصولات و حشم مالکان را نابود کرده، املاک آنها را به آتش می سپردند. نیروهای تزاری شورش های دهقانی را که در فاصله سال های ۱۹۰۰ و ۱۹۰۴ شماره آن به ۶۰۷ رسید به خون می کشیدند ولی نارضائی و مبارزه دهقانان ادامه داشت. در داخل خود دهقانان - دهقانان تهی دست و کولاکها - نیز مبارزه جریان داشت و این نطفه شرکت دهقانان نه تنها در انقلاب بورژوا - دمکراتیک ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ بلکه انقلاب ماه اکتبر همان سال نیز بود.

روسیه بحق زندان ملل لقب گرفته بود. پنجاه و هفت درصد جمعیت روسیه غیر روسها بودند. شرایط زندگی کارگران و دهقانان در مناطق ملی دور افتاده

جنبش آزادی ملی
در مناطق ملی

حتی بدتر از نواحی مرکزی کشور بود. در مناطق ملی زحمتکشان ستم دوگانه‌ای را تحمل می‌کردند - از یکسو بهره‌کشان محلی و ازسوی دیگر ملاکان و سرمایه‌داران روسی. ورود روسیه به دورهٔ امپریالیسم وضع زندگی زحمتکشان غیر روس را وخیم‌تر کرد. بر اثر رشد ناکافی نیروهای مولد، خارت خلق‌های ستمدیده یکی از منابع درآمد طبقات حاکم روسیه بود. اراضی دهقانان مناطق ملی به‌بها نة افزودن بر سهم زمین دهقانان کم زمین روسیه مرکزی از طرف روسها سلب مالکیت و مسکون‌گشت. از این‌رو میان ملیت‌های گوناگون مصنوعاً ستیزه بوجود می‌آمد. ملاکان روسی به فرمانداری مناطق منصوب می‌گشتند. آنها با اختیارات نامحدود خود مالیات‌گوناگونی به زحمتکشان می‌بستند و همراه با مقامات بیشمار دیگر از خلق‌های محلی رشوه می‌گرفتند.

ملاکان و سرمایه‌داران روسی ملل ستمدیده را در معرض اهانت و تحقیر های بیشمار قرار می‌دادند. غیرروسیان را به طرز اهانت‌آمیزی بیگانه می‌خواندند. در مناطق ملی آموزش و انتشار کتب و مطبوعات به زبان محلی ممنوع بود. تقریباً تمامی جمعیت این مناطق بیسواد بودند. بسرخی از ملل حتی کتابت نداشتند. زبان روسی زبان رسمی سراسر کشور بشمار می‌رفت. حکومت تزاری برای انحراف توجه ملل از تضاد های طبقاتی ستیزه‌های ملی را دامن می‌زد و ملتی را به جان ملت دیگر می‌انداخت. حکومت تزاری تالان‌های یهودی (یهودی کشی) به راه می‌انداخت ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها را مسلح کرده و میان آنها برخورد مسلحانه بوجود می‌آورد و افکار بیمار گونه نژادی در میان خلق‌های گوناگون می‌پراکند. بورژوازی مناطق ملی میخواست خود را از شر تزاریسیم خلاص کند و در شرایط مساعدتری به بهره‌کشی طبقه کارگر ملیت خود پردازد ولی از رشد جنبش این طبقه نیز وحشت داشت و از این‌رو به سازش با تزاریسیم، ملاکان و سرمایه‌داران روس تن می‌داد. تزاریسیم مانع عمدهٔ آزادی تکامل ملی بود. همه ملیت‌های ستمدیده علیه آن برخاسته بودند. جنبش آزادی ملی در مبارزه علیه استبداد تزاری به نیروی عظیمی تبدیل شده بود. زحمتکشان ملیت‌های مزبور با زحمتکشان روسیه در مبارزه برای آزادی ملی و نابودی

استبداد تزاری متحد شدند.

سه دوره در جنبش انقلابی روسیه در قرن نوزدهم
سه دوره متمایز دیده میشود. در آغاز قرن نوزدهم
رهبری جنبش ضد تزاری بدست اشراف-نمایندگان
طبقه حاکم - بود. در دسامبر ۱۷۲۵ آنها شورشی

برپا کردند که بوسیله تزاریسم درهم کوبیده شد. اشراف ترقی خواه با مردم تماس
نداشتند و اقلیت ناپیزی از طبقه حاکم بودند که ادامه رژیم تزاری راه صلاح
منافع کلی طبقه خود نمی دانستند. پس از ۱۸۹۱ روشنفکران دمکرات که منشاء
طبقاتی آنها خرده بورژوازی شهری و روستائی بود پیاخاستند. اینان نسبت به
اشراف ترقی خواه روابط نزدیک تری با مردم داشتند ولی هنوز راه واقعی
انقلاب و نیروی تعیین کننده آنرا نمی شناختند. دوره سوم در سال های آخر قرن
نوزدهم آغاز می شود. در این دوره عنصر تازه ای رهبر جنبش انقلابی روسیه
می گردد و آن پرولتاریاست - طبقه ای که تا پایان کار همچنان انقلابی است.

جنبش کارگری روسیه از سال های ۷۰-۱۸۶۰ آغاز شد. بموجب اطلاعات
ناکامل در طی ده سال ۷۹-۱۸۷۰، ۳۲۶،۰۰۰ در دهه ۹۰-۱۸۸۰، ۴۲۶،۰۰۰ مورد اقدام
کارگری صورت گرفت که رژیم تزاری برخی از آنها را بیرحمانه بخون کشید
لیکن سرانجام مجبور به تدوین و اجرای قوانینی گشت که حاکمیت لگام گسیخته
سرمایه داران را محدود می کرد.

نخستین سازمان های سوسیال دمکراتیک - اتحادیه کارگران روسیه
جنوبی - اتحادیه کارگران روسیه شمالی - در سال های ۱۸۷۰ تأسیس شدند.
ولی اکثر اقدامات کارگری هنوز خود بخودی بود تا اینکه در پایان سال ۱۸۹۵
سازمان مبارزه برای رهائی طبقه کارگر در سنت پترزبورگ تأسیس شد که
نطفه حزب سوسیال دمکرات آینده روسیه را تشکیل داد. رهبر و سازمان ده
این سازمان ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۹۲۴ - ۱۸۷۰) بود. لنین در عین حال
بنیانگذار و رهبر حزب کمونیست و دولت شوروی بود. وی در سال ۱۸۸۷،

هنگامی که بسن ۱۷ سالگی در دانشگاه کازان درس می‌خواند، به مبارزه انقلابی کشیده شد. وی به‌خاطر شرکت در فعالیت انقلابی بازداشت و تبعید گشت.

لنین به مطالعه دقیق آثار مارکس و انگلس پرداخت و به مارکسیست مؤمن شد. او در کار تشکیل محافل مارکسیستی و ترویج مارکسیسم در روسیه نقش فعال و برجسته‌ای ایفا کرد. وی پس از عزیمت به سن پترزبورگ در سال ۱۸۹۳ رهبر سرشناس و مورد قبول همه مارکسیستهای این شهر گشت. «اتحاد مبارزه برای رهائی طبقه کارگر» نخستین سازمان در تاریخ سوسیال دموکراسی روسیه بود که مطالعه کمونیسم علمی را با رهبری جنبش طبقه کارگر در آمیخت. در سال ۱۸۹۶ «اتحاد مبارزه» اعتصاب ۳۰/۰۰۰ نفری کارگران نساجی سن پترزبورگ را رهبری کرد. این مبارزه آنچنان موفقیت آمیز بود که حکومت تزار ناچار شد ساعات کار روزانه را طبق قانون به ۱۱/۵ ساعت محدود سازد.

تعدیل و تثبیت کار روزانه در آن زمان يك پیروزی برای پرولتاریا محسوب می‌شد. اعتصابات سالهای ۹۶ - ۱۸۹۵ سن پترزبورگ فصل تازه‌ای را در تاریخ روسیه گشود - فصل تدارك برای انقلاب توده‌ای. از آن پس جنبش توده‌ای طبقه کارگر تحت رهبری مارکسیست‌ها گسترش یافت. در شهرهای دیگر نیز سازمانهای مشابه «اتحاد مبارزه» تشکیل شد.

جنبش طبقه کارگر در آغاز سده بیستم جهش بویژه سریعی را تجربه کرد. این جهش به بحران اقتصادی سالهای ۳ - ۱۹۰۰ مربوط بود. در نتیجه این بحران قریب ۳۰۰۰ مؤسسه صنعتی تعطیل شد و ده‌ها هزار کارگر در روسیه کار خود را از دست دادند. طبقه کارگر به اشکال تازه‌ای از مبارزه - اعتصابات و راهپیمائی‌های سیاسی رو کرد. در سال ۱۹۰۱ کارگران سن پترزبورگ، مسکو، خارکف، کیف و شهرهای دیگر برای نخستین بار با شعار «مرگ بر استبداد» به خیابانها ریختند. اعتصاب کارخانه «ابوخوف» در سن پترزبورگ بویژه به درازا کشید. کارگران برای بازگشت به کار رفتاری خود که به‌خاطر برگزاری جشن اول مه اخراج شده بودند به مبارزه

برخواستند و خواستار اعلام تعطیلی این روز بودند. اعتصاب با برخوردی میان کارگران و سهامیان تزاری پایان یافت. در ۱۹۰۲ اعتصابها و راهپیماییها شهرهای دیگر را نیز فراگرفت. ارتش بسیاری از آنها را به خون کشید. اعتصاب کارگران روستوف کنار دن بویژه مهم بود. پلیس قادر به مقابله با اعتصابیان نبود. ناچار برای درهم شکستن اعتصاب از واحدهای ویژه ارتش کمک خواستند.

در تابستان سال ۱۹۰۳ يك اعتصاب سیاسی همگانی در جنوب روسیه آغاز شد و به بسیاری از شهرهای ماوراء قفقاز و اوکراین سرایت کرد. در این اعتصاب بیش از ۲۰۰/۰۰۰ کارگر شرکت داشتند.

تشکیل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه

شرایط عینی انقلاب در روسیه در آغاز سده بیستم فراهم گشت: سطح نسبتاً عالی تکامل سرمایه‌داری، وجود يك پرولتاریای انقلابی و متحد آن - میلیونها دهقانان فقربزه - و يك جنبش آزادی ملی نیرومند. تضادهای امپریالیسم که با بقایای سرفداری تشدید می‌شد به اوج خود رسید و فقط می‌توانست با انقلاب حل شود. روسیه که در آن استثمار سرمایه‌داری با بقایای سرفداری، ستم ملی و سلطه تزاریسیم بر سراسر زندگی اجتماعی و سیاسی همراه بود، ضعیفترین حلقه در زنجیر امپریالیستی جهانی گشت.

انقلاب یعنی شکستن این حلقه ضعیف زنجیر له فقط به شرایط عینی بلکه به شرایط ذهنی نیز نیازمند است. شرایط ذهنی انقلاب عبارت است از توانائی و آمادگی طبقه مترقی برای سرنگونی طبقات حاکم و این توانائی و آمادگی با آگاهی و تشکل این طبقه تعیین می‌شود. این کیفیات در طبقه کارگر بوسیله حزب انقلابی خود در فرایند مبارزه طبقاتی فراهم می‌آیند. خیزش انقلابی رو به رشد توده‌ها به يك رهبر و سازمانده سیاسی، به يك نیروی هدایت کننده جنبش نیاز داشت. تنها يك حزب انقلابی پرولتری می‌توانست چنین نیروئی باشد. تنها حزب مسلح به يك تئوری پیشرو می‌توانست مبارزه طبقه کارگر را رهبری کند. تنها این حزب می‌توانست طبقه کارگر را

باروح دفاع ازمنافع تمامی خلق آموزش دهد وجنبش‌های سه‌گانه - مبارزه طبقاتی پرولتاریا، مبارزه دمکراتیک دهقانان برای زمین و مبارزه خلق‌ها برای آزادی ملی - را دریک مسیرانقلابی واحد که هدفش سرنگونی تزاریسیم و سرمایه‌داری باشد متحد سازد.

برای تشکیل چنین حزبی در اوائل سال ۱۸۹۸ معادل وسازمانهای سوسیال دمکراتیک درکنگره‌ای گرد آمدند. کنگره، تشکیل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را اعلام نمود. ولی حزب عمل‌تتشکیل نشد. برنامه واساسنامه حزب به تصویب نرسید و کمیته مرکزی منتخب کنگره بلافاصله بازداشت شد. سازمانهای سوسیال دمکراتیک درحال پراکندگی محلی باقی ماندند. در برخی از آنها گرایش اهورتونستی که «اکونومیسم» خوانده شد رواج یافت. «اکونومیستها» مبارزه سیاسی برای تغییر نظام موجود را رد می‌کردند و پیشنهاد می‌نمودند که مبارزه تنها بخاطر اصلاحات اقتصادی محدود شود.

برای ایجاد حزب لازم بود همه نیروهای مارکسیستی متحد شوند و برای این کار لازم بود مصحمانه و بروشنی موضوع حزب تعریف شود و هرگونه عناصر اهورتونستی مردود اعلام گردد. لازم بود حزبی طراز نوین بوجود آید متفاوت با احزاب اروپای غربی که رهبران آنها خواستار سازش با سرمایه داران بودند و تسخیر قدرت سیاسی را توسط پرولتاریا انکار می‌کردند.

سازمانده حزب طراز نوین در روسیه و. ای. لنین بود. در ۱۸۹۵ او بخاطر فعالیت‌های انقلابی بازداشت شد و ۵ سال در زندان وتبعید گذراند. در سال ۱۹۰۰ پس از بازگشت از تبعید اومجبور به مهاجرت به خارج شد و همراه با پلخانف وسایرسوسیال دمکراتهای روس روزنامه ایسکرا (اخگر) را بنیان نهاد. «ایسکرا»ی لنین نقش بزرگی در وحدت ایدئولوژیک و سازمانی سوسیال دمکراتها به عهده گرفت. «ایسکرا»، «اکونومیستها» را به عنوان حاملان نفوذ بورژوازی در پرولتاریا افشا کرد و پیش‌نویس برنامه واساسنامه حزب را ارائه کرد وتشکیل کنگره دوم حزب سوسیال دمکراسی

کارگری روسیه را تدارك دید.

کنگرهٔ دوم حزب در سال ۱۹۰۳ تشکیل شد. محل اجلاس آن بطور پنهانی در بروکسل و سپس در لندن بود. کنگره يك حزب کارگری مارکسیست در روسیه ایجاد کرد و برنامه و اساسنامه حزب را تصویب و رهبری آن را برگزید. برنامه و وظیفهٔ عمده حزب را ساختمان سوسیالیسم تعیین کرد و شرایط اساسی برای انجام این وظیفه را اجرای انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا دانست. برنامه همچنین وظایف فوری حزب را که انجام آن در گروه يك انقلاب بورژوا - دمکراتیک است تعیین نمود. وظایف مزبور عبارت بودند از سرنگونی استبداد سلطنتی و استقرار يك جمهوری دمکراتیک، معمول ساختن ۸ ساعت کار روزانه، تساوی کامل همه خلقها و قبول حق آنها برای خودمختاری و امحای بقایای سرواژ در روستا. حزب با تعیین این برنامه برای خود به رهبری مبارزه طبقه کارگر روسیه برای سرنگونی تزارسم و الغای سرمایه‌داری پرداخت.

اساسنامه مذبوه حزب در کنگره دوم اصل سائترالیسم در ساختمان حزب را تحکیم کرد. کنگره اصل اپورتونیستی خود مختاری و فدرالیسم را در حزب رد نمود.

در کنگره میان هواداران لنین و مخالفان وی بر سر پکرشته از مسائل مربوط به برنامه و تاکتیک مبارزاتی در گرفت. در انتخابات رهبری حزب هواداران لنین اکثریت آراء را بدست آوردند و از این رو «بلشویک» خوانده شدند و اقلیت «منشویک» نام گرفتند. بلشویکها مارکسیستهای انقلابی استوار بودند در حالی که منشویکها نمایندهٔ جناح اپورتونیست حزب به شمار می‌رفتند. بلشویکها علیه این جناح سالها مبارزه کردند.

ایجاد يك حزب مارکسیستی انقلابی در روسیه یکی از بزرگترین رویدادها در جنبش انقلابی بود. پرولتاریا و همهٔ زحمتکشان روسیه در وجود حزب، رهبر و سازمانده خود را می‌دیدند. تشکیل این حزب در همین

حال نقطه عطفی در جنبش بین‌المللی طبقه کارگر بود زیرا برای نخستین بار در طی دوره امپریالیسم، حزبی بوجود آمده بود که قادر بود پیروزی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را به منظور ساختن جامعه‌ای نوین تضمین کند.

انقلاب ۱۹۰۵-۰۷ روسیه
تضادهای سراسر زندگی اجتماعی روسیه با آغاز جنگ روس و ژاپن در ۱۹۰۴ بازم تشدید شد. جنگ شرایط زندگی زحمتکشان را بدتر کرد. اقتصاد

کشور رو به ویرانی رفت و بهای اجناس ترقی فاحش نمود در حالی که مردها ثابت بود. خانوارهای روستائی کارکنان خود را از دست دادند. زیرا همه مردان به خدمت نظام اجباری فرا خوانده شده بودند. همه اینها نا رضائی زحمتکشان را دامن زد. حکومت تزاری در جنگ با ژاپن شکست یافت و بدین گونه بی لیاقتی و ناتوانی خود را برای جنگ و حکومت بر کشور به اثبات رساند. بحران ملی و عمومی کشور را در خود فرو برد. تنها انقلابی اجتماعی قادر به حل آن بود. انقلاب پس از حوادث نهم ژانویه ۱۹۰۵ که تزار دستور داد به نمایش خیابانی مسالمت آمیز کارگران شلیک کنند آغاز شد و تا ۱۹۰۷ بطول انجامید.

نخستین انقلاب روسیه انقلابی ضد فئودالی بود که هدفش مستقیماً نابودی بقایای فئودالیسم و حل مسئله ارضی به نفع دهقانان و نابودی استبداد تزاری و استقرار دموکراسی بود. این انقلاب از لحاظ دامنه وسیع توده‌ای آن انقلاب بورژوا - دمکراتیک خوانده شد. رهبری آن بر خلاف انقلابات بورژوائی غرب نه با بورژوازی بلکه با عناصر سوسیال دمکراتیک بود. از این رو نطفه گذار به مرحله عالی تر را در خود نهفته داشت. با وجود فداکاری های کم نظیر انقلابیون، انقلاب دچار شکست شد. حل شکست عبارت بود از فقدان اتحاد عمل میان کارگران و دهقانان و نیز میان خود کارگران و

وفاداری اکثر سربازان به تزار، از همه مهمتر این که قیام در شهرهای مختلف بطور همزمان صورت نگرفت و جنبش فاقد رهبری واحد بود. تاکتیک نفاق افکانه منشویک ها مبارزه علیه تزاریسلم را ضعیف ساخت. از سوی دیگر حکومت تزاری از مساعدت دولت های امپریالیستی - به صورت دریافت وام - برای درهم کوبیدن انقلاب برخوردار شد.

نخستین انقلاب روسیه نشان داد که مرکز جنبش انقلابی جهانی به روسیه انتقال یافته است. این انقلاب محرك نیرومندی برای رشد انقلاب در ممالک امپریالیستی و جنبش رهائی بخش ملی در کشورهای همجوار بود.

شکست انقلاب ۰۷-۱۹۰۵ دوره ارتجاعی سیاهی را در پی داشت. گروه های ضربتی مجازات، آخرین شعله های انقلاب را خاموش ساختند.

پیروزی انقلاب
فوریه ۱۹۱۷

لیکن تزاریسلم از آن پس آنچه قبلا بود نبود. نیروی آن رو به تحلیل رفت. تزاریسلم مجبور شد یک پارلمان ظاهری - دومای دولتی برپا کند و اجازه تأسیس اتحادیه ها و انتشار ادبیات انقلابی علنی را بدهد. در طی آن سالها حزب بلشویک به کار زیرزمینی پرداخت ولی از هر وسیله قانونی برای آماده سازی پرولتاریا برای تعرض جدید سود می جست. از نیمه دوم سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ بار دیگر موج انقلابی نیرومندی برخاست که با آغاز جنگ جهانی اول موقتاً رو به خاموشی گذاشت.

جنگ جهانی اول، نشانه و آغاز بحران عمومی سرمایه داری بود. تکامل ناموزون سرمایه داری در طی دوره امپریالیسم موجب عدم توازن سیستم جهانی سرمایه داری گشت. جنگ برای تجدید تقسیم جهان برپا شده بود. جنگ، امپریالیسم را ناتوان ساخته و آنرا آسیب پذیرتر ساخته بود. درست در همین زمان بود که تئوری امکان پیروزی انقلاب در یک یا چند کشور از سوی لنین مطرح شد. تکامل ناموزون ممالک امپریالیستی سبب تکامل ناموزون انقلاب در ممالک مختلف گشت. روسیه نمونه زنده این تکامل ناموزون بود. انقلاب سوسیالیستی در جایی پدید خواهد آمد که مقدمات اقتصادی و سیاسی

در آنجا بالغ شده باشد. در آن هنگام معلوم شد که روسیه آماده‌ترین کشورها
برای انقلاب سوسیالیستی است.

این کشور ضعیف‌ترین حلقه زنجیر امپریالیسم جهانی را تشکیل می‌داد.
وظیفه فوری و مستقیم انقلاب روسیه هنوز سرنگونی استبداد تزاری و امحاء
بقایای فئودالیسم بود در همین حال که نطفه گذار به سوسیالیسم را در
خود می‌پروراند. در طی بیش از ده سال پرولتاریا رشد یافته، نیرو گرفته بود
و از آزمون مکتب دشوار مبارزه سربلند بیرون آمده بود. قشر بندی
دهقانان عمیقتر گشته بود. جنبش آزادی ملی نیرومندتر شده بود که نمونه‌ای
از آن وقوع قیامها در آسیای میانه و کازاخستان در ۱۹۱۶ بود.

روسیه برای جنگ آمادگی نداشت و بر رغم قهرمانی سربازان ارتش
تزاری که فاقد ساز و برگ کافی و فرماندهان خوب بودند، به شکستهای
چندی گرفتار آمد. جنگ برای زحمتکشان گرسنگی و سرما به همراه آورد و
از ایشان قربانیهای فراوان گرفت.

بروز نارضائیهها و اعتصابات روز افزون گشت. در طی نیمه دوم ۱۹۱۴،
سیصد و پنجاه هزار نفر و در ۱۹۱۵ بیش از پانصد هزار و در ۱۹۱۶ بیش از
یک میلیون نفر دست به اعتصاب زدند. در روستاها، دهقانان و سائل مالکان
را تصاحب کرده، اموال و املاک ایشان را به آتش می‌کشیدند. قیامهای
انقلابی در ارتش بیش از پیش گسترش یافت.

رویدادهای قطعی در آغاز ۱۹۱۷ رخ نمود. کارگران مجتمع بوتیلوف
در پتروگراد در فوریه به اعتصاب آغاز نهادند و کارگران مؤسسات دیگر
به آنان پیوستند. پلیس قادر نبود راه پیمائیهای کارگران را که بدعوت
بلشویکهادر ۲۳ تا ۲۶ فوریه انجام گرفت بپراکند. در ۲۷ فوریه ۱۹۱۷
قیام سرتاسر پایتخت را فرا گرفت. سربازان پادگان پایتخت به کارگران
پیوستند. و در همین روز سلطنت استبدادی سرنگون گشت. بدین گونه
انقلاب بورژوا - دمکراتیک پیروز شد. نیروهای فعال اصلی آن پرولتاریا
و متحد آن دهقانان مجلس به اوئیفورمهای نظامی بودند. شرکت توده‌های
وسیع خلقی در انقلاب بورژوا - دمکراتیک امکان تکامل آن را به انقلاب
سوسیالیستی و سرنگونی کامل قدرت بورژوازی فراهم ساخت. «پایان»

آثار دیگر مترجم این کتاب

تاریخ عرب در قرون جدید

چند مقوله فلسفی (اقتباس)

قوانین تکامل جامعه

مسائل تاریخ فلسفه جلد اول

لودویک فوئرباخ اثر انگلس

مسائل اساسی مارکسیسم از پلخانف



تهران - خیابان انقلاب روبروی دانشگاه

شماره ۱۴۲۲ تلفن ۶۴۱۶۲۵

۲۷۵ ریال